

در مطبع فاروق محمد طبع

عالمگرد و نامش از عالم مدینه گفت سفیان بن عیینه را را نموده میشود که آن عالم مالک بن انس است و قال  
 ایضا رحم الله مالک ما کان استیذاناً متقاداً مالک للرجال رحم کذا و ذی مالک را بسیار بود و سره  
 از نام سر و ممتاز ساقن مالک مردمان و قال ایضا کان مالک لا یسئل من الحدیث الا صحیحاً  
 و لا یحدث الا عن ثقة الناس و ما اری المدیة الا مستحسب بعد موت مالک بود مالک رفع میکرد  
 از حدیث مگر صحیح را و حدیث نمی کرد مگر از معتد ان و من یمین بدین را مگر که خراب خواهد شد بعد موت مالک  
 و قال عبد الرحمن بن قهیدی ما بقی علی وجه الارض احد من علی حدیث رسول الله صلی الله علیه  
 علیه و سلم من مالک بن انس باقی نمانده است بر روی زمین بیکس امین تر بر حدیث آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم از مالک بن انس و قال ایضاً ما اقدم علی مالک فی صحیح الحدیث احداً  
 مقدم منی کنم بر مالک در صحت حدیث بیکس را و قال ایضاً سفیان الثوری امام فی الحدیث و لیس  
 بامام فی السنة و الا و زاعی امام فی السنة و لیس بامام فی الحدیث و مالک بن انس امام فیها  
 جمیعاً سفیان ثوری امام است در حدیث و لیس امام در سنت و او زاعی امام است در سنت و لیس  
 امام در حدیث و مالک بن انس امام است در هر دو باب همه یکجا حافظ ابن صلاح را از معنی این کلام  
 سوال کردند پس گفت سنت اینجا خند بدعت است پس گاهی آدمی عالم بیاید بحدیث عالم نمی باشد  
 بسنت موافق گوید شرح این کلام بطریق میگوید باید دانست که سلف در استنباط مسائل و فتاوی بود و  
 بودند یکی آنکه قرآن و حدیث و آثار صحابه جمع میکردند و از اسباب استنباط میجویدند و این طریق اصل  
 راه محمدین است و دیگر آنکه قواعد کلیه که جمعی از ائمه متفق و تهذیب آن کرده اند یا دیگر ندی خط  
 مأخذ آنها پس هر مسئله که فارسی شد جواب آن از همان قواعد طلبی کردند و این طریق اصل  
 فقهائست و غالب بر بعض سلف طریق اولی بود و بر بعض آخر طریق ثانیه و اشاره به همین معنی است  
 آنکه گفته اند که حاد بن ابی سلیمان اعلم ناس بود با سائل ابراهیم نخعی یعنی بقواعد کلیه که دی در فتاوی  
 تهذیب و تنقیح کرده بود چون امام مالک در موطا از قواعد مقرر اهل مدینه بسنت تعبیر میکند چنانکه  
 میگوید لیسنتی الا خلافاً فیها عندنا کذا و کذا عبد الرحمن بن محمدی هم بهمان اصطلاح گفته است  
 است که سفیان ثوری در کوفه امام بود در نقل حدیث و آثار صحابه با سانی صحیح و اقام  
 و تفریق آنها در ابواب فقه و استحصار احادیث در هر بابی و او زاعی امام

فی نظر عالم فقهی  
 الناس علی السنن من  
 التوبة کشف الحاشية  
 عن العامة خلافاً  
 و لا زال طائفة منهم  
 قائمین علی الخلف  
 ذلک لظهور و کذا  
 کلام  
 کلام مالک بن انس  
 من سنن الثوری  
 و لا یزال یصدیق  
 و لا یزال یصدیق  
 معنی لا یزال یصدیق  
 ان لا یزال یصدیق



امام مالک و حدیث انما ایشان درین فرمود و آنچه از سینه السینه منتقل میشد در بطون و قراطیس و دلیت نمود  
 با اهل آفاق از جمیع مصاص بسوی او متوجه شدند و نقل حدیث و چه در قادی و سر آمدیم شد و در وقت خود  
 و شهرت عظیم یافت که هیچکس در آن شهرت و قبول نزدیک بود و مشایخ نبود و مدتی ندید باین ریاست و دیانت  
 و مدینه مکرمه که روح عالم است دل المصداکت فرمود و بعد از آن روز یکشنبه لرین شد و بیت و دور و در و درین  
 و روز یکشنبه دهم ربیع الاول یعنی کفنه اند چهار دهم ربیع الثانی و تسعین و مائیه بدار القرائت انتقال فرمود  
 سخن گفت عمر امام مالک هشتاد و هفت سال بود و مدینه مشرفه در منصب اجتهاد و افاق شصت سال  
 گذشت فرمود و انتهی پس درین حدیث از اطراف و جواب مسائل پیش می آمدند و جواب با صواب می فرمود  
 خاتما شاعری در مدح وی گفته شعری یدع الجواب فلا میراجع هیت \* و السائلون لا کس  
 الاذقان \* ادب الوقار و عود سلطان التقی \* بهو المطالع و لیس ذال سلطان \* یعنی مگر از  
 جواب ادعایک سائلان بر سینه افکنده و پند زنجبار یعنی بحال گفتگو مانند پس گفت و شنود کرده نشود با  
 ایهت هیت و آن هیت ادب و بردباری و عزت پادشاهی تقوی است پس دی فرمان برداری  
 کرده شده است و غیت صاحب پادشاهی و عمر بن سعد الانصاری شبی که امام مالک انتقال فرمود  
 در خواب دید که گویند میگویی قد اصبح الاسلام دغیر و لکنه \* غداة توکی الیادی لکنه  
 ملحد القبر \* اصنام الهک ما زال للعلم صابنا \* علی سلام الله فی الخالد هس \* هر اینه گشت  
 باین صفت که جنبش داده شد اساس او اصباحی که جای گرفت را بنمای عالم نزدیک الحذر قبر امام مدینه  
 همیشه نگا باز ندیدم بود بروی سلام خدا باد تا آخر زمان و بدو دانت که مدینه مشرفه در زمان او پیشتر  
 از زمان متاخر بی شبهه مرجع فضلا و محط رجال علما بوده است و چنانکه تقریر کردیم زمانی بعد از آن  
 مفتیان عظیم الشان که همه عالم را قبله توجه علم ایشان بودند و ایشان در آخر همه این کار و بار بر امام مالک  
 و امام مالک ارشاد است آن همه شد چنانکه شمای محسوس کسی از دست کسی میگیرد و در گفتن او بدست خود پس  
 محسوس میشود و وی آنچه یاد گرفته بود در کتاب درج فرمود و طایف عالم کتاب او رجوع کردند و در حساب امام  
 فی الحقیقت تفصیل کتاب اوست و امام محمد را سرمایه قضا است در بطون و علم اوست با جمله این چهار امامان  
 که عالم اعلم ایشان احاطه کرده است امام ابو حنیفه و امام مالک و امام شافعی و امام احمد این دو امام متاخر  
 شاگرد امام مالک بودند و مستندان از علم او و در عصر تنج تابعین نبودند مگر ابو حنیفه و امام مالک که در عصر تنج

من الساده ساهرا  
 بعد فقول الفقار الی  
 همه الکلام احمد المدعو  
 بولی الله بن عبد الله بن  
 منیما العیون نسبا  
 معنی الله عنده و انفق  
 معنی الله عنده ان عالم الفقه  
 سلفه الصالحین ان عالم الفقه  
 اشترک العلوم و انفقها و ارسما  
 و کتاب الموطا و کتب الفقه  
 و شهرها و اقلد ما و اجمعها









و از غنیت شمارند گنج نیست زیرا که از غنای مجتهدین و غنای محدثین هر دو معنی مترادف است و از این جهت  
 لما جعل باید دانست که امام مالک بنای فقه بر حدیث نبضت صلی الله علیه و سلم نهاده است که سند باشد یا مرسل لقاة  
 بعد از آن از عیای حضرت عمر و بعد از آن بر قتی ابن عمر و علی و بعد از آن بر قوی و سایر صحابه و فقهای مدینه و کوفه  
 بن امیه بن عروه بن الزبیر و قاسم و سلم بن یسار و ابوسلمه و ابوبکر بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام و ابوبکر  
 بن عمر بن الحارث و عمر بن عبد العزیز و خلیفه و مانند ایشان است اما اختیار قضایای حضرت عمر بن ازیه است که از  
 ایشان موافق و صحیح و کتاب بود غالباً و آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر دادند از رویای خود که حضرت صلی الله علیه و سلم  
 و سلم بن عروه و یقیناً خود را و بعد از آن علم بود و بر هر قسیمی صلح دیدند و تعبیر آن علم بود از جهت آنست که غالباً  
 قضایای حضرت عمر صحیح علیه السلام میشدند و اما علی بن عمر پس سبب آن اختیار نمود که اگر صحابه باستقامت او و قوت  
 او در آن باب بر سایر صحابه گواهی داده اند از آنجمله قول خدیفه لقد تکرنا رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم  
 توفی و ما منا احد الا و غیر عما کان علیه الا عمر و عبد الله بن عمر بر آن گواهی میدهند که حضرت صلی الله علیه و سلم  
 و سلم روزیکه متوفی شد حال آنکه نیست از جمله یاسجیس الاخیر که از آن وضع که بر آن بود عمر و عبد الله بن عمر قال لای  
 بن ایش قال ابن شهاب لا نقدر ان یمن رای ابن عمر فانه قام بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 سنین سنه فلم یخف علیه شیء من امر رسول الله صلی الله علیه و سلم و احثاً علی کل  
 رای ابن عمر پس بر آینه وی اقامت کرد و بعد از حضرت صلی الله علیه و سلم شصت سال پس پوشیده ماند بر چهره  
 حال آنحضرت صلی الله علیه و سلم اصحاب و دو عاشره رضی الله عنهما گفت ما دینا الزم لادمه اول من عبد  
 بن عمر بن ابی سلمه لازم تر از اول یعنی سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم از عبد الله بن عمر و محمد بن حنفیه گفته کان  
 عمر خیر هذا کاهت بود ابن عمر بهتر من این است سعید بن جبیر گفت دیدم ابن عمر و ابی هریره و ابی سعید و غیر ایشان را  
 کانوا یرون انبلیل احد منهم علی الحال التي فارق علیها رسول الله صلی الله علیه و سلم و سلم علیه السلام  
 این جماعه اصحاب میدیدند که نیست هیچکس از ایشان بر آن حال که مفارقت کرده بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن غیر  
 ابن عمر و جابر گفت اذا سمع ان تنظر الی اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم بغیر او لم یبدلوا فانظروا الی عبد الله  
 بن عمر ما منا احد الا غیر و قیکه خوش وقت کند شما را که ببینید رسولی صحابه آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن صحابه که تغییر  
 تبدیل کرده اند پس ببینید رسولی عبد الله بن عمر نیست از یاسجیس مگر تغییر کرده و ابو جعفر گفته لم یکن من اصحاب رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم اذا سمع من رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیثاً احداً ان لا یرید ولا

صاحب حدیث  
 مستند به حدیث  
 شرح غریب و ضعیف  
 مشکوٰۃ من بیات  
 الفقهیه من بیات  
 حلی الحکم و انقسامه  
 ۱۳  
 و تامل حدیث غافل  
 الفقهیین و نحو ذلک  
 و لم یفرض لکن  
 من اخیر الحدیث من  
 اصحاب رسول الله  
 لکن فی حدیثه  
 لکن فی حدیثه









فقد افضى الخيال في بعض  
الوصفان فوق الخيال  
في ارباب فروع الخيال  
ذلك شوط التقدم  
على اهل زمانه  
ان اكرسوا في بعض  
مهمته فان كانوا صادقين  
في ادراكهم لم يستغنوا  
عن وصف ذلك في كل  
الاحوال انك  
ان كانا وقد استغنوا  
احاديث الوطائري  
في هذه النسخة وكان  
من فوائده من السنة  
كما ان كان استغناء

و است ی ابل نقل مختلف اند بسیارترین صحابه است در روایت حدیث و اسانید محکم بسیار احادیث او را هم رید است و دیگر رید است  
و نیز بخیر است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و از آن باز طاهر سعادت صحبت بود در سفر و حضر شکر و نجات و صحبت متوفی شد  
و غیر این نیز گفته اند عمر او ششاد و شش سال سید بن السیب قریشی مخزومی سید ابی سعید است و جامع در فقه و حدیث  
و زهد و عبادت و درج علم ناس بود حدیث ابی هریره و قصایای عمر سه ثلث و تسعین متوفی شد ابو سلمه بن عبد الرحمن  
بن عوف یکی از فقهائمی مدینه است و از ثقات و معتدین است سنا رابع و تسعین متوفی شد اقحج نام وی عبد الرحمن  
بن عمر است ثقه ثبت است از علماء علم و در مدینه منوره اکثر واقعه او از ابو هریره است سینه سبع عشره و مائة متوفی شد ابی طاهر  
نام وی عبد الرحمن بن زکوان است فقیه است و ثقه در حدیث سینه ثلثین و مائة متوفی شد ابو صالح سنان نام او زکوان است  
ثقه ثبت است جلیب کدورت را بکوفه ازین جهت زیات و سنان گویند سینه اصدی و مائة متوفی شد سهیل بن ابی  
صندوق است و آخر عمر حفظ او متغیر شده بود و از بیعت بخاری و غیره و یا معلق روایت می کند شخصی مولی ابی  
بن عبد الرحمن بن الحارث بن هشام ثقه صد و قست سینه ثلثین و مائة انتقال کرد ابو سعید المقبری کیسان ثقه ثبت است  
سینه مائة انتقال کرد و از سوالی بود نزد یک مقبره مدینه ساکن میشد از بیعت مقبری گویند سعید بن ابی سعید از مشایخ  
مدینه است و ثقات ایشان در آخر عمر اختلاف پیدا کرد و از قبل از اختلاف روایت کرده اند سینه ثلث و عشرین و مائة انتقال  
نموده انس بن مالک انصاری از مکشترین در روایت است و سال بود که سعادت خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
اختیار کرد و ده سال بر خدمت مقید شد و بیست سال بود که واقعه با مکه آنجا بعلیه صلوة و اسلام پیش آمد و در  
عنایات بسیار شده بود دعا و در حق وی مستجاب گشته در نزد و نه سالگی متوفی شد و بسبب طول عمر و شایسته  
تابعین نیز از وی روایت کردند الحق بن عبد الله بن ابی طلحة الانصاری از ثقات تابعین مدینه است قال الواقعی  
مالک تقدم علیه أحد مالک بروی مقدم منکر و یکسیر سینه اربع و ثلثین و مائة متوفی شد زبیه بن ابی العجم  
المخزومی بر مقة الراهی یکی از فقهائمی مدینه است و حسن در مسائل سلف و استنباط بروی غالب بود  
ازین جهت او را براسه نسبت کردند حمید بن ابی حمید الطویل تابعی کثیر الحدیث است  
سینه ثمان و اربعین و مائة و در گذشته قال الاصمعی لم یکن طویلا و لکن کان طویلا السید بن  
عبد الله بن محمد بن ابی بکر بن عمرو بن حسنم الانصاری المدنی الفاضل ثقه است  
سینه ثمن و ثلثین و مائة برفت ابو سعید الخدری سعد بن مالک بعد از آنکه در جمیع مشایخ  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و حدیث بسیار روایت کرد سینه ثلث و اربع و ستین

متوفی شد عمرو بن عیسی بن عماره المازنی ثقه است بعد ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی سعید  
 الانصاری المازنی ثقه است از اهل مدینه سهل بن سعد الساعی در زمان فاطمه حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازده سال از پدر  
 و هو اخو من یحیی فی المذنبه سنه احوال و تسعین متوفی شد ابو عاصم سلمه بن دینار ثقه عابد است از سهل بن سهل  
 روایت کند در خلافت منصور متوفی شد جابر بن عبد الله الانصاری السجستانی صحابی ابن صحابی در نورده و غزو و جند  
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد در سن نو و چهار سالگی نه سبعمین متوفی شد ابو الزبیر السجستانی محمد بن مسلم در سن  
 بیست و هفتاد و سکون دال جهله و هم اموی الاسبین صدوق است نه سبعمین و عشرين و مائه برفت از دنیا بسبب  
 در و سبب بخاری از وی روایت نکرده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه ملقب است بزین العابدین  
 سیادت و عبادت و فقاہت جمیع کرده بود قال الزبیری ما رأیت قریشیا افضل منه سنه ثلث و تسعین برفت  
 از دنیا محمد بن علی بن الحسین ابو جعفر الملقب بالباقر مثل پدر بزرگوار شرف سیادت و علم مبرک کرده بود از جابر و از پدر خود  
 روایت کند سنه صد و ده و چند برفت از دنیا جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ابو عبد الله الملقب بالصادق فقیه است  
 امام و شریف صاحب مناقب بسیار نه شان و اربعین و مائه برفت از دنیا و سب بن کیسان مولی قریش از ثقات  
 مدینه سنه سبع و عشرين و مائه برفت محمد بن المنکدر تابعی جلیل است نه ثلث و مائه برفت حسن بصری یکی از فقهائ  
 تابعین است و مناقب و شهر از آن است که احتیاج بیان داشته باشد سنه ست و عشرين و مائه برفت از دنیا ابوبکر  
 بن ابی تمیمه کیسان السجستانی بفتح سین الملهذ بعد ما بجمعه تم مئذنه و بعد الاثنا عشر سنه است بعلو  
 ثقه است از کبار فقهائ و عباد و منه اجدی و ثلثین و مائه برفت عطاء بن عبد الله الخراسانی مولی الملهذ است سنه  
 خمس و ثلثین و مائه برفت محمد اکرم بن ابی المنار بن یزید بن جابر حجازی الاصل نزیل مکه ثقه است سنه ست و عشرين  
 و مائه برفت محمد بن علی ابن ابی طالب المعروف بابن الخینه عالم ثقه است عابد و حسن بصری و از شهره ای ایشان  
 قرین یکدیگر می آید و عبد الله بن عبد الله بن عتب بن مسعود فقیه ثقه است از اهل مدینه کثیر الروایه از ابن عباس نه اربع  
 تسعین برفت عطاء بن یسار فاضل صاحب اعط و عبادت است سنه اربع و تسعین برفت زید بن سلیم مولی عمر عالم  
 ثقه است مالک و تعلیم او مبالغه کردی سنه ست و ثلثین و مائه برفت صفوان بن سلیم مولی بنی زهره ثقه عابد است سلم  
 ابی النصر مولی عمر بن عبد الله القریشی ثقه است سنه ست و عشرين و مائه برفت داود بن حصین ثقه است  
 خمس و ثلثین و مائه برفت محمد بن عبد الرحمن ابو الاسود تمیمی بود که عروہ پرورش داد او را ثقه است سنه سی و چند و مائه  
 برفت علقمه بن ابی علقمه بلال مولی عایشه ثقه است سنه سی و چند و مائه برفت ثور بن زید الدبلی کسریال مهربان و عابد

در این کتاب  
 جمیع اشیای  
 علی بن ابی طالب  
 و از کسب  
 مائده و سعه  
 الشیخ حسن بن علی  
 الهمدانی  
 من ادله الخو  
 جمیع اشیای  
 الشیخ حسن بن علی

ثلثه است خمس ثلثین ثمانه ذریعت محمد بن عمرو بن حلقه الدلیلی جلیقین بنیهما که ثلثه است موسی بن عبته بن ابی  
 عیاش بن تخانیه و محمد بن ابی الریز در معارضی امام است ثلثه احدی و ابی العین و ثمانه ذریعت و ابی طیفه شیخ یحیی بن حمید  
 محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی است ثلثه است و ابی العین حدیث است که بآن تفر دست ثلثه عشرین و ثمانه ذریعت  
 باید دانست که استلال حدیث بخیرت سید اندلس علیہ السلام چند وجه مرسل متوفی حضرت عمر و عمل عبداللہ بن عمر  
 اعد بقاری صحابہ تابعین نیز مخصوصا که مجموعی جمیع شده پسند اصل نزد بابا است پس ناگاہ اعتبار اصل خود جمیع  
 آن نیست که مرسل استنادی بیان کند یا متوفی عمر و عمل عبداللہ بن عمر را اخذی بیان نماید لیکن چون موافقت عجم  
 محدثین که قایل بفرق اند در میان مسند و مرسل منظور است می باید که اصل مرسل بیان کنم بصناعت اعتبار شود  
 و جمیع اخذ اقوال صحابہ از ایما رات کتاب سنت یا قیاس بر مخصوص کتاب سنت و این بعضا نیز جمیع تصاریف کتاب  
 و سنت با لطافت ذهن حاصل شود و آنچه حدیسی تعالی فتح کند درین باب خواهی دید در شرح انشاء الله تعالی باید دانست که  
 فرق است در میان محدث و مجتهد پس منصب محدث روایت حدیث است و تمیز تحریف از غیر آن و شرح غیر باب  
 دلالت عبارت که باعتبار لغت بوده باشد و معرقه هزار الرجال جرحا و تعدیلا و ضبطا لشکله و حکم بصحت و ضعف  
 و اعتبار و شود را دیدن حکم باستفاد یا غایت کردن و مبهم التسمیه نمودن و مانند آن و چون محدث انجاریه  
 پیرو خط و ضبط و اتفاق ترقی نمود و منصب مجتهد تجدید الفاظ و آورد دست که اشتباه در آن واقع شود و تعیین  
 رکن و شرط و ادب پرچیزی و تعیین مذاب و وجوب در صیغ و الیه بر امر و تعیین که امریه یا حرمت و صیغ و الیه بر منع  
 و صلیت هر حکمی دلیل آن مطلق و تقدید حکم بر حسب آن و معرفت قیود اتفاقی و احترازی در آن و استخراج قیود  
 جامع و مانع بظن آن اطلاق و تقدید و احتراز و اتفاق و بر آوردن اقوال مخرجه و نقل کردن آن از بابی بیانی توفیر  
 مسائل که واقع شوند بر احکام مذکور و بدرجی معلوم باقتضا و ایما و قیاس التزام و مانند آن و اگر ادله متنی انچه  
 شود مفصل کند میان آنها تطبیق و جمع یا تشخیص یا ترجیحی و چون عالم این امور را احاطه کرد و از اول احکام  
 تا آخر آن بمنظر مجتهدانه شرح فرمود و مجتهد مطلق شد در دین و فتوی او صحیح شد و تقلید از وی برخاست اگر چه درین  
 صناعت اعتماد بر کسی نماند باشد و شاگردی کسی یا تتبع کتاب او حاصل نموده باشد و فقیر را این معنی بر تنجی هم که مصنف  
 شافعی است در دل بحکمت آمد و درین باب از شرح پسند نیز نمونه تمام یافته شد و کتب فقهاء فیزر اعانه کردند  
 بهر تقدیر هر چند پستادی ظاهر درین تقدیش منت بر من نهاده است اما این کتب باید غمی در خاطر شاخ و برگ آورد  
 ذلک تقدیر العزیز العلیه و چون این صناعات در زمان ما غایت تمام دارد لابد است از آنکه در مبدع کلام ایما

والشيخ عبد الله بن سالم  
الكني الأخرى الشيخ  
المعروف بما من لفظة في الشيخ  
تبعاً له بجميعه على الشيخ  
في أصل المؤلفين  
14  
الشيخ أحمد بن خليل  
تأليفه لجميعه على الشيخ  
بما من جميعه على الشيخ  
عبد الله بن خليل

بشرح آن کرده شود اما تعدیه الفاظ پس بنای آن چهار چیز است قسمت مثال و تخرید مفهوم و متبع و دلائل شرعی اما  
قسمت پس عبارت است از اخذ اعم از شیء شامل ابد و نظایر او را و نمودن آنچه مندرج اند در آن و قطعش بفرقی  
در میان شیء مطلوب و غیر نظیر او و هر فرق را قیدی بنهاده که اعم بمنزله جنس باشد و قیود بمنزله فصل و مثال عبارت  
از اختصاص بر نیائی است که در استقامات لغت بر آن اطلاق کنند بقدر طاقت و تخرید مفهوم عبارت است از قطع  
لازم بوجود و لازم عقل بوجدان ذهن نزدیک تعلق علم آن باز آنهم را سیر کردن و از اختصاص اطلاقات بر حکم  
زدن و متبع و دلائل شرعی به نتیج حکم شرع است بوجود حکم نزدیک بعضی قیود و بعضی پس اینهمه امور را باید ملاحظه  
کردن و بعدی جامع مانع انتقال نمودن و حکم را بر آن در اداره نمودن مثال قسمت خروج از وطن کا ہی تفرج  
بسیاتین میباشد و گاهی همیان با عدم تعیین مقصد و گاهی سفر بسوی مقصدی و فرق در تفرج و سفر آنست که  
تفرج دلالت میکند بر قرب مقصد و سهوله رجوع و این معنی در سفر نیست و در همیان و سفر فرقی عدم تعیین  
و تعیین آنست و مثال مثال جده تا که سفر است و عسنان تا که ذات له نسبت تا مدینه سفر است و علی بن ابی طالب  
و مثال تخرید مفهوم خند ملبوس است در ارجل زاز ثوب بلکه از ادیم و مانند آن و بودن فوق الکعبین یا الی آن  
اثری نمی کند زیرا که محل فرض عمل چنین است پس مشغول بودن محل فرض باید قطع نظر از حال یا فوق و  
مثال متبع دلائل شرع متبع حج حج است در میان عمره و حج در شهر حج بقوله تعالی فمن تمتع بالعمرة الى الحج و  
بودن ناسک اهل آفاق بدلیل قوله تعالی ذلک لمن لم یکن اهلا جاضعا لجماع المسجد الحرام و الله اعلم بالصواب  
اما تعیین رکن و شرط پس بنای آن متبع نصوص و اشارات شرع است و استقراء مواضع که در شرع آن را  
آن شیء مسمی کنند و تفتیش اجزا و شروط آن و تخرید آن مفهوم که در ذهن گنجیده از آنچه بحسب عبادۀ بان لاحق  
بوجود و دلائلی که میسر آید اما متبع نصوص و اشارات شرع پس مثال آن کلاصلوة لمن لم یقرأ بفاتحة الكتاب  
و نحو عیها التکید و تحلیها التسلیم و انجم فصل فانک لم تصلی لانه قال اذا قمت الى الصلوة الخ لا تقبل صلوة  
احدکم حتی یتوضا و حکما فانی ادخلتهما طاهرین و اما استقراء پس آنست که از شارع و حکم شرع افراد و صود را  
و حج به بنیاد و از آنجمله قدریکه متفق علیه است بر کشند و آنچه بحسب عبادۀ بان لاحق شده است تشریح نمایند بدلیل آن مثلا در آن  
آنحضرت صلعم شریف و شیری نبود عقل دلالت میکند که این خارج است از امور حج و بودن آن اثری ندارد بر حکم  
خروج است از وطن آنحضرت صلعم مدینه چهار کعبت گذارند و در ذی الخلیفه در کعبت خصوصت رسول اثری ندارد و منا که خروج است از وطن  
و نظیر استقراء و تخرید و امر و عرق آنست که گاهی در عرب میروند و باران را در دهان آنها می شنود پس مضمید که باران است و باران

هر چند کسی تصریح نکرده باشد و گاهی بیجا فلفله نیز میکند پس ما را مخصوصا بحال عین و بر میگردد چون عادت است  
بعد از آن بعضی از فقهی شناسانند که آب بجز را نیز شامل است و اما معرفت علت حکم پس باید دانست که خدا تعالی  
خواست که مرضی خود را از نامرضی اطلاع دهد و فعل هر مکلفی در شرائع تصریح ننهادن کرد پس لابد است از عنوان  
حکم را بان دایره کنند از وصف مکلفین یا وصف مایع علیه الفعل و گاهی آن صفت مرکب باشد از صفی و شئی بعضی  
در مکلف یا مایع علیه الفعل بعضی در غیر آن و قید گاهی است ثنا باشد و گاهی غیر آن پس آن صفت علیه که گویند  
حکم ایجاب یا ادب یا اباحه یا اگر ایهیه یا حرمت بر آن اداره کنند و مراد از علیه پیش ازین نیست مثال صفت مکلف  
من ادرك صلوٰه و هو عاقل یا لم یطيق غیر حاشی و جب ان یصلیها و من شهد الشهور و هو عاقل  
یا لم یطيق غیر مسافر و لا عریض و لا حائض و جب ان یصوم و من مملک یا با و حال علیه الحلی  
و لیس علیه دین یحیط بالنصاب او یقصد و جب ان ینکح و من کان مسافرا اجاز له القصص و الا و طأ  
و مثال صفت مایع علیه الفعل بحرم شرب الخمر و بحرم اکل الخنزیر و بحرم اکل کل ذی ناب من السباع و بحرم نکاح الکاهن  
و مثال صفت مکلف و مایع علیه الفعل جمیعاً بحرم علی الرجال لبس الذمیب و الخمر و لا یحرم علی النساء بافتش جنت  
علت از میان اوصافیکه در حق هر یک است از کارهای اجتهاد و مبنای آن متبع دلائل شرع و سبب و حد  
و تتبع مناط و معرفت مناسبت عقلیه و استقرار بر مواصل حکم و عدم حکم و تجرید طلت از اوصافیکه بحسب عادت بان  
شده و اما تتبع دلائل شرعی پس مثال آن الزامیه و الزانی فاجله و پس در حدیث غیر محصن بان محلی کرده و زانی  
محصن را حرم قرار دادند السارق و السارقة فاقطعوا از حدیث معلوم شد لا قطع الا فی ربع وینا مثال سبب و حد  
و تتبع مناط البر بالبر و الخیر بین جمیع اوصاف بر او و احد بعد واحد تا مل کردیم هر یکی قابل عقیده نشد الا معلوم  
مقتات مدخر مقدر و نهیه در شتمین با و تتبع دلائل شرعیه گاهی بنص باشد مانند کل مسکر حرام و گاهی با اشاره  
و ایما و اقتضای بیان آن ظلال دارد و چون علت حکم درست شد بیان قاعده جامعۀ لغۀ با دلی غنائی میتوان کرد  
رضا و طهر و نسیج البرضا و خط و حبث لغیر و رحمت و لغت و قرب بعد و نسبت فعل بر ضمیمین مثل ملائکه و انبیاء و اهل جنت  
و غیر ضمیمین مثل شیاطین و منافقین و اهل نار و امرونی و بیان جزای شرب بر فعل در شبیه مجبور و در عرفانند  
مسکک مذموم و ان مانند قی کلیم با تمام حضرت صلی الله علیه و سلم و فعل آن واجب از آن نزدیک حضور  
و ادعای آن ائمه رضائی که که وجوب مانند و رضا غیر مکرر که در بیانند و در خط و که حرمت مانند و خط و مکرر که که ایهیت مانند پس تتبع  
شرعیات مانند طوق نجاء عاقل و مانند دخول فی لفظ و کوه بنیه شارح آنرا بر کوه لفظ و قول فقها صحابا باشد قول حضرت عمر که سجد ملاوت



واجب است و قول حضرت رضى و ابن عمر و عباد بن احمد است که در واجب است و اما حال مقصد که مکمل علم است  
یا سکه ذریه اش یا دقت و حسن است یعنی موکه باشد یا داخل است در کن ادا کاران اسلام یا المی از کار یا برین که  
باشد و اما اقوال مخیر پس اثبات حکم است در نظیر مسئله مثلاً چون دیدم که شارع تحریر دارد توجه قبله معتبر است  
قول خارج از ان در باب شنباه ادا الی بار طاهر یا غیر طاهر و شنباه شیب طاهره یا غیر طاهره و همچنین در جمیع شروط  
صلوة کشیده برویم و تقریر نیست که مسئله وارد شود که بعینه آنرا در اصول فقه خود می یابیم پس اگر نظیر آن مسئله  
مصرح یافتیم حکم آن منتخب گردانیدیم و اگر عمومی یافتیم در آن عموم درج نمودیم و بکار آمدیم و منافات امور مصرح را  
که تقیم یا ما یا اقتصنا و نحو اینهم کردیم خواهش نهیم حرمت ضرب از لاقبل همان و اقتصنا مانند آنکه عفت و رعت برین  
مالک است میکند و صلیت بر قطرت و ایامالات مفهوم دستها و غایه و عدد و شرط و وصف است و این حاش  
زیاده و از است که تفصیل آن در مقدمه گنجایش کند لیکن ما لا یدانک کلک لا یتدک کلک را که رسته ایم  
مقدمات اجتهاد و دستبند است که در جزم ما بجزم شرعی بکار آید زجل بر ما که علم شرع نیست بلکه علماء دنیا از ابرار  
رواج ما باز خود و آخر ع کرد و قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من أحدث من أمرنا هذا ما لیس منه فهو رد  
باید دانست که این فقیر کتاب بوطار وایت کرده است از شیخ ابوطاهر مدنی و شیخ تاج الدین قلعی سید عمر بن محمد  
ابن نبی شیخ عبدالعزیز بن سالم البصری ثم الملک بسام بعض و اجازه باقی بعد از ان بر شیم و قد الله المصنف  
المولود المنسنا من آن خواند و اینجا بر همین سناد و اخیر کفای کند که مسلسل است بسام جمیع والله یوفی و

اینجا هم والدی عبداللہ  
بن یحیی سعاد قال خیرنا  
والدی یحیی بن یحیی  
اللیثی سالفی دکنما  
عن امام دارالکتاب  
۲۲  
الحق والکتاب انما  
لا یواریا ثلثه من الخیر  
فمن زیاد بن عبد الرحمن  
عن الامام مالک بن انس  
رحمه الله تعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بفضله تم المصالحات وعلى فضله المعلوم في جميع الحالات وصلى الله على خير خلقه  
واله وصحبه جميعين أما بعد فيقول الفقير الى رحمة الله الكريم احمد المديوني الى الله بن عبد الرحيم  
الدهلوي طاب الله ثراه نسباً عفى الله عنه ولحقه بسلفه الصالحين اخبرنا جميع ما في اللوطار واية يحيى  
بن يحيى المصنف الا اننا نرى رحمه الله تعالاه واسعه الشرح محمد وقد الله الملك المالكى قراءة منى عليه من  
الى اخره بحق سماعه جميع على شيخه المرحوم الملكى الشيخ حسن بن علي التيجاني الشيخ عبد الله بن سالم البصرى  
الملكى قال قال اخبرنا الشيخ عيسى المصنف سماعاً من لفظه في المسجد الحرام بقراءة لجميعه على الشيخ سلطان بن احمد  
المناسي بقراءة لجميعه على الشيخ احمد بن خليل بقراءة لجميعه على الشيخ العفيف بن علي بن محمد بن عبد الحى بن محمد

عن أبي محمد عبد الله بن محمد بن هارون القرطبي سماعاً عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الحق الخزرجي القمي  
سماعاً عن أبي عبد الله محمد بن فخر بن مزي بن الطالع سماعاً عن أبي الوليد يونس بن عبد الله بن معيش  
الصفا سماعاً عن أبي عيسى يحيى بن عبد الله سماعاً قال أخبرنا عم والدي عبد الله بن يحيى سماعاً قال  
أخبرنا والدي يحيى بن يحيى الليثي المصموي سماعاً عن إمام دار الهجرة مالك بن انس سماعاً قال أبو باب  
ثلاثاً من آخره اعتكاف فغن زياد بن عبد الرحمن عن إمام مالك بن انس رضي الله تعالى عنه

کتاب الصلوة

باب الصلوة الخمس احدى اركان الاسلام ولا يجب على المكلف من الصلوة شئ غير الخشوع كذلك الصوم ولا يجب منه شئ غير مصان وكذلك الزكوة نماز ناسي نجكانه في الزاكر ان اسلامه مست واجب في شود و مكلف از قيم نماز خبري بخير اين چه نماز و جميع بخير اهل است اهل باشد و نماز ناسي نجكانه بخيرين روز و مكلف الزاكر ان اسلامه مست واجب في شود و مكلف از قيم نماز خبري بخير غير رمضان و مخيرين زكوة مالك عن عبد الله بن مهيل بن مالك عن عبد الله بن محمد بن عبيد الله يقول جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم من اهل نجد ناثر الرايس يسمع

دوى صوتہ ولا تفقد ما يقول حتى دنى من رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا هو يسال عن الاسلام فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حسن ضلوا حتى اليوم والليله قال بل على غير هذا قال لا الا ان تطوع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه السلام ونبأهم شهر رمضان فقال هل على غيري قال لا إلا ان تطوع قال وذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم

الزكاة فقال هل علي غيرها قال لا الا ان تطوع قال فاذبر الرجل وهو يقول والله لا ازيد على هذا ولا

انقص منه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم افلح ان صدق طريقتي

ابن نجید بر نشان سرشعیده میشد آواز زحیفی غنیف میفهمید و میخنده و مابقی شد چیزی که میگفت تا آنکه مردی که انداز رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اللہ علیہ وسلم پس ناگاہ دی سزا مل می کرد از اسلام پس محمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی ازار کان اسلام نہج

است در روز و شب گفت آیا بر من واجب است غیر این بیخ نماز فرمودند لیکن ترا می رسد که نقل کنی گفت رسول الله

مسئلہ العید علیہ وسلم و دیگر ازار کا ان اسلام روزہ گرفتن ماہ رمضان سب گفتم آیا بر من واجب است غیر رمضان

مزمودہ لیکن تیرا میرا کہ افضل کہی گفت طلوع و فک کہ در آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم زکوۃ را پس گفت آیا بر من واجب است

غیر این فرمودہ لکن ترا میرسد کہ فعل کنی گفت طلوع پس شبت گردانید آن مرد و او میگفت قسم بخدا زیادہ نکشم برین قلہ

قلت وفي الحديث دليل على  
صلوة الوتر و صلوة العبد في كل  
وعلى الشافعي ووافقه ابو يوسف  
ومحمد في الوتر موطأه كرام  
محمد في العبد حيث قال

٢٨  
 ذا الحجة عيدان تالاولا  
 سنة وعشرون في حيفا وقبرستان  
 وقبره افان صدق معناه  
 انه لا يوجد من تركه غير  
 الفسر من

معنى القيام  
قلت

معنى القيام

تفصيل الصلاة

الماء والخبث

ما بين

پیشکش کنندہ

في النفس

مکتبہ

تاج محمد

معدن

[illegible][illegible]

هو المخلوق المستفاد من سائر الموجودات ان الجبر من الغاظر حيز الوضوء موقوف بالغاظر مما خرج من السبلين والجبر في النفس واجب ان المراد الصواب وينبغي ان يكون التمام عند الغاظر في كل حال فقولهم جهنم العلماء

نیت در عمل قصد فعل است و هیچ عاقل هیچ عمل بدون قصد نمی کند خواه برای خدا باشد یا برای دنیا و چون اگر چیزی  
 شرعاً بتصریح ايجاب آن مقرر شده بلکه مراد اینجا از نیت کردن عمل برای خداست بوجهی که زیاد و شرک و عادة و آن  
 نباشد باز متبیح این قول کنیم که عمل کردن برای خداست تعالی حیثیت البتة معینش آن نیت که خدا تعالی را نفس عمل  
 شود بلکه تا حاصل شود قرب او بجهت امتثال امر او یا بجهت تحصیل موعود می که خدا تعالی بر آن عمل مقرر فرموده است  
 از درجات جنة و خلاص از نار یا معنی که لازم آن باشد مثل رفع حدث که لازم قرب است یا استباحه عانی  
 که مشروط است بآن مثل خلوة و طواف و سب و صیغ که لازم امتثال امر الهی است یا ادای فرض که تفصیل  
 امتثال امر است از اینجا باید دانست که نسبت بحضرت حق ضروری است بهر وجهی ازین وجود که باشد  
 و اگر نیت کرد یکی ازین وجود و نیت کرد با آن تبرور و صحیح است و مقارنت عرفی با عمل ضروری است اگر  
 قصه بوده باشد و بقول **مسئله** حد غسل نزد یک جمهور اسالته ما بر عضو است بوجهی که تقاطع پیدا  
 زیرا که ریش و غسل و مسح همه داخل اند در ملاقات کنانیدن ما بر بعضو و فرق در غسل و مسح با اسالته ما بر است  
 و در ریش و غسل و تقاطع و جمعی دلالت اند بر غسل قید معتبر دانسته و صناعه تجربه مفهوم آنرا از هم بیاندازد زیرا که  
 یکی که در غسلات الشوب میفهمد و در وضو متوازش سلف هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا باین سهولت  
 و آسانی عیسری آمده و در حدیث حضرت عائشه آمده است فاغسل علی جلده الماء **مسئله** حد وجوب  
 طولاً و ابین مناسبت شستن را شغالبا و اسفل الذقن و ابین اذنین عرضاً و سبیش است که ریش  
 و وجه و اذنین و ماتحت انفس هر یکی عضو می است مبائن عضو دیگر اگر چه بر عضو اذین اعضا مشتمل  
 بر اعضای لب یا ریه ملتحمی را اگر لجه او خفیف است غسل بشو و فرض است و اگر کثیف است واجب شود  
 غسل ظاهر لجه و عن الی یوسف بیاض معتبر من بین الاذن و اثنیه خارج است از حد وجه قلت  
 هو الظاهر فی ضاحب الحیة الکثیفه و قید غالباً برای اخراج ضلع است و الله اعلم **مسئله**  
 غسل یدین تا مرفقین فشر من است بامتنع که مرفقین داخل حکم غسل باشد و همچنین است خال  
 در کعبین اجاج جمهور است و طاهر لفظ شاد آن است و اگر بعضی دست کسی بریده باشد  
 تفریع کرد که فشر من است غسل باقی **مسئله** اگر کسی گوید که یک دست و یک پا  
 شستن فشر من است و شستن دست و پا سه و دیگر واجب زیرا که مقتا بله جمع

مجموع مقتا بله واحد و احده واحد تقاضای می کند

این سخن را بر روی او باید زد که مخالف اجماع است مسئله اقل فرض مسح نزدیک شافعی مسامی مسح است بشهره اس یا شافعی  
متصل است یعنی آنکه مترسل نباشد زیرا که مسح طلب مسح است و مسح مصدر است صادق می آید بر هر قلیله که مسح  
بر آن جاری است و آنکه مسح تمام هر فرض گفته است و نظر بر سمار اس کرده و خفیان بقدر ثلاث اصابع یا ربع را  
تقدیر کرده اند و ازین همه اقوال قول شافعی قوی بیناید و مسح بیده الحایط نفییدن استیجاب حائط شایه است زیرا که  
و قول خفیان مدخول است که ثلاث اصابع تقدیر است بر آن زیرا که کسی هیچ اصل شرعی ندارد و مقدم اس و لفظ ناصب  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده و دلالت بر ربع را س میکند و اگر کند ثبوت فعل متکرم نفی جواز اقل نیست و حکایه  
آیت و بیان حدیث مغیره از آنرا مدخول است بعد صدق حد اجمال بر آن بلکه مطلق است و عامله باطلاق خود یا صاحب  
است بخصوص نوع و خاص مبین است احتیاج بیان ندارد و مسئله وظیفه جلیین غسل است مسح چنانکه شیعه میگویند  
بدلیل آنکه وضوء اکثر کثیر الوقوع است بر مسلمانی آنرا پنج بار هر روز میکند و از امور حسیه است که اجتهاد دارد و ان  
دخل نیست پس صحابه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل جلیین آموختند و تابعین از صحابه و تابعین از تابعین از  
تابعین و هكذا الی یومنا هذا و تشکیک در مثل این امور انکار ضروریست و در آیه و اگر چه منصب جبر  
خوانده اند در صورت نصب یا برست و در صورت جبر جمیع جواب داده اند که اعراب مجاور گرفته است مانند عذاب یوم المیم  
جبر ضرب خرب جمعی دیگر گفته اند که مسح فی کلام العرب یکون غسل و یکون مسحاً و فی مواهب الرحمن لو ضربه  
غسل شقوق یجلید اجری الماء علی ظاهر الداء قلت و بما قول مسئله ان کنتم جنباً فاطهروا مربوط  
با قبل است یعنی چون اراده نماز کنید پس لازم است غسل اگر جنب باشید پس شرطی غسل صحیح نماز از این آیه فهمیدند  
مسئله داده جنب لانه بر بعد میکنند و چون جمیع در مواضع بعید و مستوره میشود جنب معنی جامع اطلاق گرفته و جمیع  
گفته اند که مرد قریب الجماع بعید است از عبادات تا آنکه غسل کند از حیث جنب گفتند و غسل جنبانه شریقه قدیمه است که  
امرویهی بر آن جاری شد حالاً در حد جامع مانع جماع سخن باید گفت که آیا انزال در اینجا شرط است یا نه و این بحث خواننده  
مسئله کسیکه تخم نشد نیز در حکم جامع دخل است با حدیث صحیح و اجماع و چون قلام را خواستیم که منع کنیم قید نوم منخرد  
زیر که چون عادت جاریست بخروج منی بعد خواب قلام گفتند و الا نوم ناقض غسل نیست و شرطیه نوم عله غسل  
نیز مقبول است یعنی نه پس شافعی خروج منی اعاده ساخت شهوة باشد یا نه و ابو حنیفه قید شهوة زیاده میکند و حدیثی نهی  
و فارق در آنها چیست بیشتر خواهد آمد و اگر منی از مخرج غیر مقادیر آمد مثل صلبت فیان تغیر کرده اند و وجوب غسل را  
و نزدیک فقیر بعید بیناید و این بحث در تنقیح اکل شرطی عمل آن بر دخول در جوف نیز خواهد آمد و این تنقیحها گفته اند از

و قلعی است بلکه نظر آن می نماید که شایع امور کثیره الوقوع را حکمی مقرر فرموده است و نادان الوقوع را علت نداشته و اگر  
اصل تنقیح تسلیم کنیم این تقریرها را گنجایش تسلیم نیست مسئله اظهار ببالغه است در طهارت و مردان از ان اساله است  
بر جمیع بدن باجماع و جمعی متکسک کرده اند بان در وجوب مضغه و اشتقاق و غسل و دن الوضوء و آن ضعیف است  
زیرا که معنی مبالغه در استحباب جمیع بدن ظاهر شد پس لازم نیاید ظهور آن در اشتراط مضغه و اشتقاق مسئله  
و آن نکته موضعی اوعلی سفر متعلق است با قبل یعنی تاراده نماز کند و از وضوء و غسل مانعی پیدا شود شرط صحت نیاز  
تیمم است مسئله غت بیان حساب عدول از وضوء و غسل تیمم میفرماید و آن گنیم مرضی مرضی جمیع مرضی است مانند  
جریم و جرحی و مرئین در عرف کسی است که مرضی که در عرف از ان حسابی بردارند داشته باشد نه مثل خدره و شیره و  
الشتقاق رجل و مانند آن و مرئین را بنظر انقدر تشخیص نزن آن کرد و از اقتصامی آیت معلوم میگردد که وجه ترخیص  
مرضی جز رست این احصا ببالغه نمی باشد خصوص جهت نیست پس در حد ضرر حاشا و شافعی گفتند مرضی بخان من استماله علی منفعة  
و کذا بطور البر او لثین الفاحش فی عضو ظاهر و خفیان گفتند تیمم بوضو خاف شده المرض و بطور البر استماله کما هم و ذی الجدر و غای  
است که ضرر نیز جواد بر عوف است مسئله و علی سفر نمیکرد و قصر صلو و اطفال صوم معتبر است اما در تیمم شرط نیست هر از احادیث آثار است  
که در سفر تصویر تقریرین است بعد و جدان ما چنانکه ذکر سفر و مسئله این مقتضای آن نیز همان است زیرا که علم جواد ما بر شمار است  
بانکه ما را حکم عدم وجدان آب است و آیا داخل بلد خارج آن برابر است فقها مختلف شدند بآنکه عدم وجدان در  
نادان الوقوع است فقیر گوید و این فرق نزدیک اما محال فکر بدخول است زیرا که علت ترخیص تیمم عدم وجدان ما را با سفر  
یا عدم وجدان ما فقط و عدم وجدان ما با بودن خارج بلد امر است که علی بن ابی قران و سنت مفهوم میشود و چون  
لازم شد که علت عدم وجدان ما را باشد ندره وقوع و کثرت وقوع فرق نمیدهد چنانکه چون علت ربوا متحقق شد هیچ گندم  
نسید بوجهیکه گندم را زنیاده از بوجهیکه در آن از حوادث قلیله الوقوع است یا بوجهی که جز زیاده باشد و آن از حوادث  
کثیره الوقوع است با هم فرق نمیکند همچنین چون مقرر شد که سفر علت قصر و اطفال رست حوادث قلیله الوقوع مثل سیرک  
میل در وقت شب در محله در غایت رفاه و غایت مانع علیه از نیست پس چون علت چیزی ثابت شد حکم بر آن دائر باشد چه  
نادر و چه کثیر حکم یافته شود یا نه آری ندره وقوع را در شرعیه حله و حساب نزدیک شایع اثری است همانا محلی عدم  
قضای تیممی که در بلد تیمم کرده باشد از همین سبب اختیار کرده است بخلاف المهرج مسئله اوجاء احدی من الغایط فاما  
بیان حساب وجوب تیمم میفرماید نزدیک ازاده صلو و وجود حساب عدول از وضوء و غسل به تیمم غایط زمین نرم اگر  
و مردا اینجا قضای حاجت بشری و بول است که غالباً در زمین نرم میباشد چون تلفظ بصیر این الفاظ نکرده بود



عدول فرمود بکنایه درج طعن است باین دو باجماع هست و حدیث صحیح مسئله از سوق کلام نهی شد که این چیز با سبب  
 یا غسل بود و دست و بغض و در حدول کرده شد به تمیم و خدا تعالی جمع کرد در میان موجب و منوط و موجب غسل تبرئ  
 و منوط غسل پس محیی از غایط و آنچه طعن با دست ناقض و منوط است و ناقض تمیم نیز در آن اجماع منعقد شده است مسئله  
 سوق کلام ظاهر شد که ارتفاح بسبب ضروری که مرض تمیم است قبل از ادای صلوٰه تجدید طهاره بر منوط غسل واجب میکنند  
 و بعد از شروع اختلاف کرده اند و آن مسئله مجتهدیه است مسئله اول استم التماس ملاست در اصل یعنی درست است  
 است باید گیر و استتمال غالب بر جماع دارد و از آن کنایه که میگوید میثود پس حضرت عمر و ابن مسعود حمل کردند بر درست است  
 بنیة جماع و برین تفسیر لازم آمد که لیس ناقض و منوط دارند و نزدیک ایشان آیه از نیابت تمیم غسل ساکت باشد پس سبب  
 ایشان همین بود و بعد العبد بن عباس حمل کرد بر جماع پس لازم آمد که آیه از دلالة نقض لیس و منوط ساکت باشد  
 و دلالت کند بر نیابت تمیم از غسل و مذمب بن عباس همین بود و ابن عمر مذمبی دیگر داشت که به نیابت تمیم از غسل و نقض  
 از لیس مرآة هر دو قائل بود گو یا لیس اعم از جماع و من داشته است پس خدا تعالی لیس را موجب تمیم ساخت و با نفعی اگر  
 در صلوٰه جماع متحقق شود نایب غسل خواهد بود و اگر در صلوٰه لیس متحقق گردد نایب منوط خواهد بود و این توجیه دخول است  
 بعد صحت جمیع بین الحقیقة و المجاز و بین معنی المشترک ممکن است که ابن عمر متکس کرده باشد با تا حضرت عمر و ابن  
 مسعود درست رسانیدن و بعد از عمر بن العاص و عمار و عمران در نیابت غسل از تمیم چون صحابا مختلف شدند و خانه  
 اقوال ایشان از کتاب سنت ظاهر شود تا مل در ماخذ باید کرد و از آن جهت باب ترجیح باید گذاشت پس آنچه در جمیع حمل  
 ملاست بر جماع است زیرا که نیابت تمیم از غسل ثابت شد و از کلام مخبر بعد مینمایند اشاره کند بر نیابت از طهارت صلوٰه  
 و اجمال فرماید نیابت را از طهاره کبری با وجود ثبوت آن و از حضرت عائشه حدیثی در عدم نقض قبل و منوط و نقل  
 کرده اند هر چند دامان گفتگو در آن گشاده کرده باشند لکن از مرجع بودن یکی از دو احتمال آیه یعنی اقم مسئله  
 فلم تجدوا ماء فامروا بخافوا انتم که متعلق بفرست نذر که وجدان ما با مرض مانع تمیم نیست و بخیل که مراد عدم قدرت باشد  
 زیرا که وجدان در لیض مانند لا وجدان است مسئله فقها را از تاثیر عدم وجدان ما در ترخص تمیم و از تاثیر ضرر در  
 مرض فهم کرده اند که عدم وجدان ما بسبب فقد آله است تا از دل و در شایا عدم امکان حصول ما با مزیت عدم وسیع محل تر  
 است و تضرر بسبب حرکت بسوی ما یا استمال آن ملحق است برض و چنین مشغول بودن بجابت ضروری از غسل و غیر آن مسئله  
 بعد از آن مختلف است زیرا که در ممکن می آید و معبر ایشان هیچ زمین نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نزدیک باشد یا دور اگر چه  
 مرعیه باشد لکن عدم وجدان ما در حرف جامی اطلاق کنند که یافت آب شاق باشد و در آن خرجی نمایان بود و زیاده از آنچه

مسافران هر روز مقاصد میکنند پس عابر راه اگر از قافله دور افتد و وصول بقافله هیچ تمام میشود یا قافله بخود او نرسد  
 میتوان گفت لم یجد ما و نازل تا جایکه اهل قافله از آنجا بگریزند و خارج بلد تا جاییکه متعارف آب آوردن است از آنجا  
 واجد ما است و تجدید میل تقدیر برای است و دل از تقدیر برای در فایده تعلق است زیرا که تشریحی جدید میشود و مسئله  
 در عرف اطلاق کرده میشود و بر ما مطلق اگر مولى عید خود گوید که اصل آنی ما را بر مطلق متمثل میشود و مقید بانند ما در پس  
 و مطلق و مقید سخن افتاد و شافعیان گفتند هو یا یقع علیه اسم المار بلا قید و التبعیر مستغنی عنه که مخفیان تغییر تمنع اطلاق اسم  
 المار لیس لمطلق بخلاف التبعیر الیسیر الذی لا تمنع اطلاق الاسم و بخلاف التبعیر مثل مکث و هین و طحلب و حنفیان گفتند هو یا  
 علی و صفا خلقته کما برهما و العیون و الأبار و البحار و الحدزان و ان انتن بطول الملکث او تغییر مالا ینفک عنه کالتراب  
 اوراق الاشجار لا یأخرب علیهم غیره ثم اختلفوا فی تفسیر الغلبة فقیل غلبته الاجزاء بحیث لا یسئل و قیل اختلاف اللون لا یأخرب  
 عصم شجر او ثمر و قول اول مبنی است بر جاده تنقیح لغته و نامکن باشد آنرا نتوان گذاشت مسئله اگر ما مطلق نیاید لا یتم  
 عدل تیمم اگر چه بنید بالبن موجود باشد بعضی قرآن زیرا که بنید ما نیست بعضی که تقریر کردیم مسئله از فحواهی آیت معلوم  
 میشود که طهارت آب شرط صحت وضو و غسل است زیرا که فرمود و ان کن کنه حیفا فاطهارا و صاحب لغت بغیر آنکه مجتهد باشد  
 میفهمد که غرض در وضو و غسل تطهیر است و از علوم فطریه انسان است که آبکی مخلوط باشد نجاست از وی تطهیر نیاید پس طهارت  
 آب شرط صحت وضو و غسل شد مسئله ثالثا بیان صفت تیمم سفیر یا یفتیه مولى تیمم در اصل یعنی قصد آمده است پس اگر بر رو  
 افتد و ترخ کند و بعد از آن نیست نماید یا نفع بوی رسد بعد از آن دست بمالده صحیح نباشد و جمعی از آن فهم کرده اند و وجوب  
 در تیمم آن ضعیف است زیرا که نیست مستبر در شرح گردانیدن عمل است برای خدا و مفهوم از آیت قصد صحیح طیب است  
 نه از گردانیدن عمل نادر و قصد عمل از عمل جدا نمیشود و خلاص باشد یا روان قصد امر ضرورت تکلیف شرع را بان حاجت  
 نیست پس این است دلالت چهار ظاهر است بلکه مستند و خوب نیست خدیش انما الاعمال بالنیات و آیه و ما احووا الا لیعبده الله  
 خلاصین له الدین است مسئله پنجم اطمینان صید در وقت تراب اگر نگیرد و آنچه ذهن بغیر تحمل ادراک میکند عدم اطلاق صید است  
 بر زمین و نوره و حاقه خدش و نفع و حجر و طیب هر اگر نگیرد پیش شرط پیدا شد قصد بودن تراب یا رمل و طهاره آن و  
 مسئله فاسخ اوجوه حکم و ایدایکونه ظاهر آیه احتیاط و جبر و دیدن است الا آنچه شاق باشد مانند  
 تحت لجمه الخفیفة و از سباق آیه فهم کرده میشود که مسح دیدن تا مرفقین باید زیرا که در کلام عرب چون کسی از  
 قبور گذرد در جایی دیگر بران اعتماد کرده میشود و جمعی از حدیث عمار و ابن عباس بی برده اند که تا کوع کف  
 میکند و ظاهر اول است مسئله دوازدهم دلالت نمیکند بر نقل چیزی از تراب با اعضا پس اگر نقل نکرد مثل آنکه

دست بسبب بر تراب نهند و بسبب بر او از جاز بنویسد مسئله آیه از ضرورت و ضررتان ساکت است نقل کتاب مسح باید خواه ضررتان  
خواه ضررتان متعجب گفته اند که از فم تجد و سبق طلب مفهوم میگردد پس طلباء برای هر تمیمی لازم باشد و فی نظر زیر که فم تجد  
بر سبق غالب ای بعد و بدان دلالت میکند خواه طلب باشد خواه با خبر صدوق خواه بتوعی از اجتهاد و لازم مستحبات  
این غالب ای است لا غیر مسئله اختلاف کرده اند که تیم طاره ضرورت یا طهارت مطلقه و نزدیک فقیر نزاع لغتی است  
زیرا که ضرورت یعنی آنکه مشروعیته آن نزدیک فم طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در اباحه صلوة  
و غیر آن بشرح متانف پس عامل تیم طاری ترغیت از متوضی بلکه بر یکی در مظان خود مطیع است پس تفسیری که بر ضرورت  
تیم کرده اند با بر محل بحث است مانند لا یقیم لغز من قبل وقت فعل و تیم کل فرض و بیوی استباحة الصلوة  
لا در حدیث مسئله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتقوا فیه علیکم این آیه  
صل است درج بر جابر و عصاب و در و اینکه بر شقوق جل مالد و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند الصلوة  
سلس البول و الفلوات الحج و السلام **باب فضل الوضوء** باب در بیان فضیلت وضو

عن سهیل بن ابی صرکم عن ابی عن الحسن بن علی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا توضأ العبد المسلم  
او المؤمن فغسل وجهه خرجت من یدیه کل خطیئة نظرت الیها أبغضت مع الماء او مع اخر قطر الماء او  
هذا فاذا غسل یدیه خرجت من یدیه کل خطیئة نظرت الیها أبغضت مع الماء او مع اخر قطر الماء حتى يخرج  
نقیما من الذنوب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود چون وضو کند بنده مسلمان یا کف بنده مؤمن درین شک  
را دست پس بشوید روی خود را بر آید از روی او هر گناهی که بسوی او نظر کرده بود و بچشمهای خویش بر گناهی که  
حاصل شده از نظر بسوی جمال غیر حیلد بر می آید همراه آب یا کف همراه آخر چکیدن آب یا کف کلامی دیگر معنی این  
شک را نیست پس چون بشوید و دست خود را بر آید از دست او هر گناهی که گرفته است او را و دست او یعنی حاصل  
است اگر گرفتن بدست بر می آید همراه آب یا کف همراه آخر چکیدن آب یا کف که بر می آید این بنده مؤمن صفاتی شده از  
جمیع گناهی که در روایت لغوی زیاده است که فاذا غسل وجله خرج کل خطیئة مشتهها رجلا مع الماء او مع اخر  
قطر الماء یعنی پس چون بشوید و پای خود را بر آید هر گناهی که گرفته است بسوی آن دو پای او یعنی حاصل شده است  
از شئی با آب یا آخر چکیدن آب باید دانست که خروج خطایا به شمار است برای حصول مغفرت نزدیک غسل عضو  
آنکه خفای حقیقه جسمی است که آب مخلوط میشود و میرود و این از در قرآن و حدیث و کلام عرب نظار بسیار است نیز باید  
که اکثر علما تخصیص کرده اند این خطایا البغفار بدلیل حدیث صحیح الصلوة الحسن للجمعة الى الجمعة و رمضان الى رمضان

ما اجتنب الکبار و این حدیث دومین وادی است که ما اجتناب الکبار خارج باشد مخرج متشنه گویا میفرماید الا کبار دیگر آنکه  
 این فصل کسی است که اجتناب کبار کرده باشد پس ترکیب کبیره را این فضل نیست آئینن آخر نزدیکتر است بآیت ان تجتنبوا  
 کبارا که نهون عنه نلکهم سید تکه الایه و این را مخصص گفتن در باب کفراست اقدست و تودی میل را اصل  
 کرده است الله علم باب **یحجب الوضوء من المذکر** واجب میشود وضو بپوشیدن می  
 عن ابی النضر عن مولی عمر بن عبد الله عن سلیمان بن سيار عن المقداد بن الاسود ان علی بن ابیطالب  
 امره ان یسأل رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الرجل اذا دخی من اهله فخرج منه المذکر ما اذا علی قال علیه  
 فان عبد الله بن رسول الله صلی الله علیه وسلم وان استخیر ان اساله قال المقداد فسال رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم عن ذلك فقال اذا وجد ذلك احدکم فلیضح فربح بالماء ولیتوضأ وضوءه للصلاة المقداد بن الاسود  
 گفت که حضرت علی بن ابیطالب مرا که پرسیدم برای او از رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم مردیکه چون نزدیک شود بایز  
 یعنی قبله و معاقل کند برآید از فرودی مذی چه چیز واجب شود برین شخص یعنی غسل واجب شود و یا وضو گفت حضرت علی  
 نزدیک نیست دختر رسول الله صلی الله علیه وسلم من شرم میدارم که این مسئله از حضرت پرسم گفت مقداد پس سوال کردم از  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم حکم این شخص پس فرمود چون بیاید مذی را کسی از شما باید که بیفتد بر فرج خود یا و باید  
 وضو کند مانند وضو خود برای نماز **مالک** عن زید بن اسلم عن ابیه ان عمر بن الخطاب قال انی لاجد یحسد  
 مثل الخنزة فاذا وجد ذلك احدکم فلیغسل ذکره ولیتوضأ وضوءه للصلاة یعنی المقداد حضرت عمر گفت هر آینه  
 مثل یک که این خیر فرود می آید از من مانند دانه بلور پس بگوید از کسی از شما پس باید که بشوید ذکر خود را و باید که وضو کند  
 وضو خود برای نماز و در میداشت ازین اشاره مذی **مالک** عن زید بن اسلم عن جنید بن عبد الله بن  
 عیاش النخعی ان قال سالت عبد الله بن عمر عن الذی فقال اذا وجدته فاحصل فوجک ووضو  
 وضو ک للصلاة جنید گفت حوال کردم عبد الله بن عمر را از حکم مذی گفت چون بیایی آنرا بشوی فرج خود را وضو کن  
 وضو خود برای نماز فلیضح کبیر الضماد مسلم مذی تغییر میم مسکن ذال سحر بر لغت اصح و شهر عزیز بن زید منقول است ابی  
 سفید قیق لرج که نزدیک شهوة بر می آید و در خروج آن شهوة دوفتی می باشد و بعد از آن در غصو و جلیه کسر فتور می  
 و گاهی احساس بخروج آن نمی شود و در مذی بسیار میباشد نسبت رجال مسلم و حکم مذی عدم وجوب غسل است  
 باجماع و وجوب وضو بر آن خواه گوئیم متقیج او جارا احد منکم من الفاطم خروج من السبیلین است متعاد باشد یا غیر متعاد  
 یا گوئیم مخصوص است بمعاد و در غصو و کسرم مذی و سستی از دلیل متانف ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که متقیج

فصل  
 یجدای بنزل الفرج و بالک  
 المجهول قبل المعجزة المبرور  
 شعبة ما فی الصفاء قال لکن  
 اهل العالم اذا خرج من احد  
 الفرجین شعث  
 س  
 سوائه کان عینا و رجلا  
 وسواء کان معادا او غیر  
 معادا لان الذی غلب  
 معش



حلقه بر را گویند و حدیث ابی داود و اما الوضوء علی من نام مضطجعا و فی اسناد ه ضعیف و حدیث مسلم و شافعی ابی داود  
 کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یظنوا ان الشاء فینا موقوف علی تحقیق و در سهم تقدیر می یون و لا یتوضئون مسلماً  
 چون علت نقص نوم زوال عقل است بدلیل العینان و کارالسلس پس غیر نوم مثل اغما و سکر نیز ناقص شد و تنقیح مسئله آنست که زوال  
 عقل ناقص وضو است مسئله تنقیح نوم قاعده انزدیکش افنی آنست که تمکین مقعد بوده باشد پس کسیکه نریل باشد و در میان مقعد  
 و زمین فرقی باشد تمکین حاصل نشد و تنقیح نوم مضطجعا نیست که تمکین مقعد نباشد هر حال تمکین بود و بعد ازین و ذکر اضطرار و تنقیح  
 و تصویر ستر خامی و عجز و نزدیکی استخفیه رکع و ساجد بر وجه سنت حکم قاعده دارد و مشکلی که بزوال تمکین بقید حکم مضطجع دارد  
 و جمعی تنقیح آن خواب گران و خواب سبک نهاده اند و اول اقوی اینها می نماید زیرا که حدیث فانه اذا مضطجع سه ترخت منفا محله  
 صریح است در علته اشترک و چون انظر و اشهر در بیانات نوم ستر خامی اضطرار و مستحکم است آنرا بر روی کار آورده اند  
 و حصراً بآن متوجه ساختند **باب** یحب الوضوء من مس الفرج واجب میشود وضو بسبب مس رسانیدن انگشت

**مسألة** عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حنظل انه سمع عمر بن الخطاب يقول دخلت علی مروان بن الحکم  
 فذا کر ناما یقول من الوضوء فقال مروان ومن مس الذکر الوضوء فقال عمر ما علمت ذلک فقال مروان بن الحکم

اخبرتنی بسنة بنت صفوان انهما سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ نحوه  
 بن الزبیر گفت داخل شدم بر مروان بن الحکم پس بایکدیگر اندک کردیم و در موجبات وضو پس مروان گفت از منس که مروان  
 واجب میشود و غرود گفت من این را ندانسته ام پس گفت مروان بن الحکم خبر داد مرا بسنة بنت صفوان که وی شنید از  
 رسول الله صلی الله علیه و آله که میفرمود چون دست رساند یکی از شما بذكر خود پس باید که وضو کند **مسألة** عن

السمعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن مصعب بن سعد بن ابی وقاص انه قال کنت ارسک الحف

علی سعد بن ابی وقاص فاحتککت فقال سعد لعلک مسست ذکرک قال قلت نعم قال

فتم فتوضأ فقلت فتوضأت فتم رجعت مصعب پس سعد بن ابی وقاص گفت که من  
 نگاه میداشتم مصحف را بر سعد بن ابی وقاص یعنی مصحف را بدست میگرفتم و در وی نظر  
 می کردم تا در محل اشتباه بروی فتم بکنتم یعنی لقمه دهم پس درین اثنا خارجیدم بران خود را پس  
 گفت شاید تو دست رسانیده بذکر خود گفت مصعب گفتم آری گفت برخیز و وضو کن پس پرسیدم

و وضو کردم پس باز آمدیم یعنی مصحف گرفتیم **مسألة** عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یقول اذا مس

احدکم ذکره فلیتوضأ می گفت عبد الله بن عمر چون دست رساند کسی از شما بذکر خود



پس باید که وضو کند **صالح** عن هشام بن عروة عن امیه انه كان يقول من مسح ذكره فقد جعل عليه الوضوء  
 میگفت عروه هر که دست رسانید بگزین و بپوشد بر می **صالح** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه  
 قال رايت ابي عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول يا ابت ما يجزيك الغسل من الوضوء فقال بل يكفي  
 احيا نا امس ذكری فاقوضا گفت سالم بن عبد الله دیدم پدر خود عبد الله بن عمر را که غسل میکرد باز وضو رخت  
 گفتم ای پدر آیا کفایت نمی کند ترا غسل بجای وضو گفت آری میکند و لکن در بعض اوقات دست میرسانم در شمار غسل  
 بگزین وضو میکنم **صالح** عن نافع عن سالم بن عبد الله انه قال كنت مع عبد الله بن عمر في سفر  
 فرايت بعد ان طلعت الشمس توءاء ثم صلى قال فقلت لان هذه الصلوة ما كنت لتقبلها فقال اني  
 بعد ان توءاءت لصلوة لهم ميسنت فوجعني نيت ان اتوءاء فتوءأت وعدت لصلوتي  
 گفت سالم بودم با پدر خود عبد الله بن عمر در سفری پس دیدم او را که بعد از نماز آفتاب برآمد وضو کرد و نماز گذارد پس گفت سالم  
 گفتم او را این نماز نیست که تو میگذاری آنرا گفت بر آئینه من بعد از آنکه وضو کردم برای نماز صبح دست رسانیدم بفرج خود با وضو  
 کردم که باز وضو کنم پس حالا وضو کردم و دو رکعت کردم برای نماز خود یعنی اعاده کردم مترجم گوید رضی الله عنه تعجب کرده اند بر کس  
 جماعت مثل سفیان ثوری و محمد بن الحسن بن جده حسن بن طلق بن علی را و تیره کردن رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 من نکره و تیره نماز قال بل هو الا بضعه من جسده که تروی سوال کرد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از حکم کسیکه دست رسانید بگزین  
 خود یا وضو نکند گفت نیست بلکه الا بضعه از بدن تو یعنی وضو کردن لازم نیست و با تا حضرت علی و ابن مسعود و ابن عباس  
 حذیفه را بودند و در عمار و سعید بن اسیب حسن بصری که از من ذکر وضو لازم نمیشد نزد یک ایشان و جواب داد بنوی از این  
 تعجب با آنکه حدیث بسره متاخرست زیرا که ابوهریره از روایت کرده است و او تاخر الاسلام است طلق بن علی اول من  
 هجرت بخد مت اخضر آمده بود و این فقیر را درین جواب نظر است اولاً بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم  
 میشود که قبل از آن حکمی از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود یا شبهه نزدیک سائل قائم شده بود و او را بدو واجب وضو پس ظاهر  
 اینست که حدیث طلق ناسخ حدیث دیگر است و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این استدلال صحیح باشد پس مثل این جابر  
 نمیتوان کرد در باب ترک وضو همانست النار که ابوهریره حدیث وجوب وضو همانست النار روایت کرده است و بر آن  
 عمل میکردند حال آنکه قاضی ابوهریره و واقعه خیر بود و سعید بن انعمان روایت کرد که در راه خیر حضرت جابر علیه السلام و سایر  
 خیرند و نماز گذارند وضو نکردند پس می بایست که حدیث ابوهریره را ناسخ آن میگفتند و همچنین نیست با اتفاق و علی  
 که بسیار بود که ابوهریره و از سایر صحابه قدما را روایت میکردند و هیچی از حدیث گفته اند نمیتواند بود که در حدیث مرفوع من نکره یا زبولان

قلت قال الشافعي  
 الوضوء من مسح الفرج  
 و شطره ان يمسح بين  
 الكف و يطحن به  
 المصالح و قال ابو  
 حنيفة مسح الفرج  
 لا ينقص الاحتياط  
 صلى الله عليه و آله  
 هل هو الا بضعه منك

چنانچه استخارجی از مخالفان است یا نشود غیر گویند و می دانند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاص علم نیست بلکه بران مصلحت است پس حتی از متورعان صحابه آنرا لازم گرفتند و جمعی دیگر لازم نگرفتند و دلالت میکند برین مدار که وضو شرعی کثیر التفرع است پس بعد از اینها بدی اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این امور را اختلاف در ذرات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه همه بر وضوخت میل میکردند **باب الوضوء من قبله المأه** و جهها باب در بیان حکم وضو را از قبله زن و دست رسانیدن مرد و زن

مالک بن ابن شہاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه عبد الله بن عمر ان كان يقول قبله الجبل اعواء ته وجبها  
بيد من الملاصقة فمن قبل امرؤ اوجها بيد فضيلة الوضع عبد الله بن عمر سكت كقبلة كرون مردون خود  
و من كرون او را بدست خود از ملاصقة است يعني در قول خدا تعالى اولاست النساء داخل است پس هر كقبلة كن زن  
خود را يا من كرايد او را بدست خود بروي وضوء واجب ميشود مالک انذ بلغه ان عبد الله بن مسعود كان يقول من قبله

الرجل امرأة الوضوء عبد الله بن مسعود سئلت ان قبله كرون مرد زن خود را وضو لازم می شود مالک عن ابن شهاب  
ان كان يقول من قبله الرجل امرأة الوضوء ابن شهاب سئلت ان قبله كرون مرد زن خود را وضو لازم میشود محمد بن  
عقوب كرون در مالک جمعی بحديث عروة عن عائشة عن النبي صلى الله عليه وسلم ان قبل بعض نساءه ثم خرج الى الصلوة ولم يتوضأ  
قلت من هي الا انت فضحك قبله كرون رسول خدا صلى الله عليه وسلم بعض زنان خود را بعد از آن برآمد بنماز وضو نکرد و عروة  
گفت منیت آن زن مكرتوس عائشة بنجدید جواب دادند نزدی و غیر آن كه سنها و این حدیث متصل نیست تحقیق آنست كه  
مشاء اختلاف درین مسئله اختلاف ایشانست و تفسیر قوله تعالى اولاسم النساء پیش حضرت عمر و ابن مسعود سهل كرون در آنرا  
بر دست رسانیدن بر نسا بر خیر جماع و برین تفصیل لازم آمد كه مسلمانان بعض وضو دارند و نزدیك ایشان آیت از نیابت تمیم  
عزل اسكان باشد پس نه سبب ایشان همین بود و عبد الله بن عباس حمل كرون بر جماع پس لازم آمد كه آیت از دلالت بعض  
مس وضو اسكان باشد و دلالت كند بر نیابت تیمم از غسل پس نه سبب ابن عباس همین بود و ابن عمر فرمیدی ثالث پیش گفت  
كه مس اعلم است از جماع و مس پس خدا متعالی مس را موجب تیمم ساخت بامتنی كه اگر در صورت جماع تحقیق كرون در ناس غسل كرون  
و اگر در صورت مس تحقیق كرون در ناس وضو كرون بود پس ابن عمر قائل بود بر نیابت تیمم از غسل قائل بود بر نفی مس مراه  
وضو را در آنچه خود جا قول ابن عباس است كه در قرآن عظیم در مواضع بسیار ملامت مس از جماع كنایت آمده است و استلال  
دیگران باین آیه ناهض خیر است اما جارا الاحتمال بطل الاستدلال و چون در اقوال صحابه اختلاف واقع شود و ماخذ  
ایشان از كنایاست معلوم باشد تا مل بدانند باید كه در اینجا جماع بعض بر بعض ظاهر شود و ظاهر ابو حنیفه درین مسئله ناس  
بن مسعود از یك نفر همین سبب گذشته است با وجود اتباع او ایشان را در سائر مواضع و تسبیح اگر چه ضعیف باشد ترجیح

قل قال الشافعي ينفق على  
الرجل المرأة وضواها  
وقال ابو حنيفة ليس  
لا يجوز عينا الزوج ولا  
صلى الله عليه وسلم  
انه قبل ولم يتوضأ  
وفيه نظر وبان الرد  
بالامساك للجماع



از رعاف و زدن خون و دانه می که سیلان کند از جبهه و وضو کرده نمی شود الا از جهه که بر می آید از ذکر بعد بر یا از نوم شستن که  
متسکرم دست محمد بن الحسن باین دو اثر برد و مسئله یکی آنکه دم سائل ناقص وضو است دیگر آنکه اگر کسی بغیر اختیار رجوع  
پیش آید در آثار نماز باید که وضو کند و بنا کند بر نماز خود و آنچه کرده است و حساب شمار و باقی احاکنه و در زمان وضو اند  
رفت سخن نگویید و جواب داده اند که برادر از وضو این تنظیف است و غسل مهم نه وضو شرعی دلیل برین تاویل آنکه صحیح است  
از ابن عمر انه قال فین اجتمعت علیہ الاعمال محاجه گفت ابن عمر در باب کسیکه حجامت کرد و نیت برودی واجب  
شستن مواضع حجامت و همچنین محفوظ از مذہب سعید بن المسیب علم نقص وضو است و این غیر گوید چنان  
دارد که ابن عمر و سعید بن المسیب وضو کرده باشند براسی معالجه رعاف زیر اگر شستن روی و اطراف بازو  
رعاف را و همچنین حدیث ابو درادان النبی صلی الله علیه وسلم قال فافطر و توضأ و لا تلیک بر موجدیه تی  
وضو زیر که آن براسی معالجه تی بود و شستن روی و اطراف بازو می دارد و دفع میکند غشیان را اما آن  
دیگر پس کند و رفت نه بجهت انتقاض وضو بود بلکه براسی دفع نجاست و آن مسلم است و محمد بن الحسن روایت کرده  
از عبد الرحمن بن العجیر روایت سابق را باین عبارت از براسی سالم بن عبد الله بن عمر مدخل اصبعه فی الفه ادا  
ثم یخرجها و فیها شئ من دم فیتکده ثم یصلی و لا یتوضأ یعنی دید سالم بن عبد الله را که در می آورد و انگشت خود را بر بینی  
بازو می آورد و آن را در آن انگشت چغری از خون بود پس میمالید با انگشت آن خونت را پس نماز میکند از وضو نمیکند  
و حمل کرده است آنرا بر آنکه دم سائل نبود و چون دم سائل نباشد لازم نمی آید و این خلاف روایت مشهوره است  
و روایت مشهوره است که سابقا گذشت یخرج من الفه دم حتی یخضب اصابعه و این لفظ تاویل نکرد که قبول نمی کند  
و اعلم و باجماع چنان متبادر میشود که ارجح مذاهب در موجبات وضو مذہب حسن بصریست وضو از ماخرج من  
السیلین و از نوم میشکند و از لمس مرأه و مس فکر و قی در رعاف نمی شکند و الله اعلم باید دانست که شریعت عام افرا  
الناس را دیگرست و مصلحت نفوس ایشان و منفعت نفوس ایشان و دیگر و شایع هر دو علم فاعده فرموده است و بر فتنه هر دو  
بالم دیگر تشبیه میکند و پس شریعت خیر است که در بالا اعلی بر ایشان کتوب شد ایشان را بآن تکلف ساختند و جواب حرام باجواب  
مکروه و مکروه و مکروه آن چیز را بیا رست که در تدریج نفوس تا نفوس داخل و در لکن حکمیه است یا مقتضی آن نیست که بر ایشان  
مکتوب کرد و در مثل این چیز با بعضی جاهل میکردند بعضی عمل نمیکردند و بر همین اصل فرموده است و در مسئله دیگر که لمس مرأه در حیض  
و اعلم باب ترك الوضوء لما سئله النبیان ترک کردن وضو و خبریکه رسید آنرا از ابن عباس یعنی چیزی که با تشبیه شده است  
مألت عن زید بن اسلم عن عطاء بن یساف عن عبد الله بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله اکل کفت شاقا

ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم خور وشارب نبي باز نماز گذارد و وضو نکرد و **مالک** عن يحيى بن سعيد عن  
بن يسار مولى بنى حارثة عن سويد بن الغفان ان اخبره انه خرج مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر حتى اذا كانوا على  
وهي اذ في خيبر فنزل رسول الله صلى الله عليه وسلم فصله العصر ثم دعا ابالا ذوا فم ثبوت الا بالسويق فاصبر فاستقر  
فاكل رسول الله صلى الله عليه وسلم واكلنا ثم قام الى المغرب ففحص فمضمض ثم صلى ولم يتوضأ ثم رآه رسول  
بن انهم انهم اخبروا عن حضرت صلى الله عليه وسلم سال خبير يعني در سايكه غزوه خيبر واقعدت يا فتيكه رسيد يا صهباء و ان يكون  
ازجا با متصل خيبر يعني توابع خيبر پس خود آمد حضرت صلى الله عليه وسلم پس گذارد نماز عصر را با طلب كرد تو شهاب پس  
حاضر کرده نشد مگر سويق پس حكم فرمود بدست ساقن آن پس نناك كرده شد پس خور و حضرت صلى الله عليه وسلم  
خور و يك ما باز برخاست بسوي نماز مغرب پس مضمضه كرد و حضرت صلعم مضمضه كرديم ما باز نماز گذارد و وضو نکرد  
**مالک** عن محمد بن المنكدر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج الى طعام فقرب اليه خبز ولحم فاكل  
ثم توضأ ثم أتى بفضل ذلك الطعام فاكل منه ثم صلى ولم يتوضأ رسول الله صلى الله عليه وسلم را طلبیده  
برای طعامی پس نزدیک گردانیده شد با حضرت صلى الله عليه وسلم نان و گوشت پس خورد و از آن طعام باز وضو کرد و  
نماز گذارد و بعد از آن آورده شد پیش حضرت صلى الله عليه وسلم آنچه باقی مانده بود از آن طعام پس خورد و بعد از آن نماز گذارد  
و وضو نکرد و **مالک** عن ابي نعيم وهب بن كيسان انه سمع جابر بن عبد الله قال انصاري يقول رايت  
ابا بكر الصديق اكل بحا ثم صلى ولم يتوضأ جابر گفت دیدم حضرت ابوبكر الصديق را كه خورد و گوشت را بعد از آن نماز  
گذارد و وضو نکرد و **مالک** عن محمد بن المنكدر وعن صفوان بن سليم انهما اخبرا عن محمد بن ابراهيم  
بن الحارث التيمي عن ربيعة بن عبد الله بن الهذيل انه قال سمعت عمر بن الخطاب ثم صلى ولم يتوضأ ربيعة بن  
عبد الله طعام شام خور و همراه حضرت عمر بن الخطاب بعد از آن نماز گذارد حضرت عمر بن الخطاب وضو نکرد و **مالک**  
عن ضمرة بن سعيد المازني عن ابان بن عثمان ان عثمان بن عفان اكل خبزا ولحما ثم مضمض وعسل يديه  
وسبح بها وجهه ثم صلى ولم يتوضأ حضرت عثمان خور و نان و گوشت باز مضمضه كرد و دست خود را  
وسح كرد و دست رومی خود را بعد از آن نماز گذارد و وضو نکرد و **مالک** انه بلغه ان علي بن ابي طالب  
بن عباس كان لا يتوضأ انما مسحت الناز حضرت علي بن ابي طالب بعد از آن نماز گذارد و وضو نکرد و عباس بن  
چيزي كه رسيده است بان اش يعني چيزي كه با تش نخته شده است و **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سال عبد الله  
عامر بن ربيعة عن الرجل يتوضأ للصلاة ثم يصيب طعاما قد مسه الناز ان يتوضأ قال رايت ابي يعقل لك







برچی که آواز خارج نشنود و بوی آن احساس نکنند و دستار بقدر دولت فراع یا زیاد و از آن و گفتن نزدیکان خل  
 اللهم انی اعنی بک من الخبث والخبائث و نزدیک خروج غفرانک معلوم شده **باب** یستحب الاستغناء بالماء عن غیره  
 و یستحب استنجاء **باب** از غیر و جوب **ما لک** عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن المسیب یسئل عن الوضوء  
 من الغائط فقال انما ذلک وضوء النساء یحیی بن سعید شنید از سعید بن المسیب که سوال کرده شد از وضو بسبب  
 غایط یعنی استعمال آب بسبب قضاء حاجت پس گفت جز این نیست که استنجاء آب وضو زنان است **ما لک** عن  
 یحیی بن محمد بن طلحة عن عثمان بن عبد الرحمن ان اياه حدثه انه سمع عمر بن الخطاب یقول وضوء بالماء وضوء  
 لما تحت اذناه **باب** غسل از عجز شنید از عمر بن الخطاب که وضو میکند عمر **باب** وضو کردن برای آنچه زیر از او بود یعنی حی  
 ذکر و بر عرو را قال یحیی یسئل ما لک عن غسل الفرج من البول والغائط هل جاء فیہ اثر فقال بلغنی ان بعض من مضی  
 کما نوا یتوضون من الغائط وانا احب غسل الفرج من البول گفت یحیی بن یحیی مصدومی سوال کرده شد ما لک ان  
 شستن فرج بسبب بول غایط آیا آمده است درین باب اثری گفت رسیده است خبر من که بعض سلف می شست  
 از غایط و من دوست میدارم که بشویم فرج را از بول شتر هم گوید از مرد و از هر حال شد که استنجاء با حجار کنایت میکند و استعمال  
 آب شستن ذکر و بر از آب زیاد ترست در نظافت تطهیر **باب** النهی عن استقبال القبلة واستئذانها عند قضاء  
 الحاجة و اختلافهم فی ذلک و بیان این از روی و شستن بجانب قبله و یا پشت بقصد کردن نزدیک ای حاجت  
 بیان اختلاف علما درین باب **ما لک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن رافع بن اسحاق مولى لال الشفاء  
 و کان یقال لمولى ابی طلحة انه سمع ابا ایوب الانصاری صاحب النبى صلی الله علیه وسلم وهو بمصر یقول والله  
 ما ادری کیف اصنع بهذه الکواکب قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ذهب احدکم لغائط او لبول فلا  
 یستقبل القبلة ولا یستقل برها یفوجه رافع بن اسحاق شنید از ابو ایوب انصاری و او در آن وقت بمصر بود  
 که میگفت قسم خدا منیدانم که چگونه کار کنم با این خلا جا با و حال نیست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده است  
 چون بروی کسی از شما برای غایط یا برای بول پس باید که روی نکند بقبله و باید که پشت نداند بسوی قبله بجهت  
 یعنی این خلا جا با و مصر بوجهی نباشد بود که هر که آنجا برای قضاء حاجت بنشیند و بقبله یا پشت بقبله بنشیند  
 پس ابو ایوب میگفت منیدانم که چه کار کنم درین خلا جا با که راس بیامی تحت کتف یعنی جایی ضرور و جمیع کتف  
 و کتف راس بزین نیز همین معنی دارد **ما لک** عن نافع عن رجل من الانصار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 ان یستقبل القبلة لبول او لغائط رسول خدا صلی الله علیه وسلم منع فرمود از آنکه باروی بقبله یا پشت بول

۹۰  
 فکلمة  
 معنی الوضوء و استنجاء  
 الغسل و التطهیر  
 و علیها عامة اهل  
 العلم



باب في غسل الجنين  
والجنين في الرحم  
والجنين في الرحم  
والجنين في الرحم

تسليم

الدين ان نغسل  
الجنين الذي تقصد و  
تغسله انك ما موته وان  
تغسله موافقة لا خلاف  
تغسله انك

باب غسل دود غدا ما رجع دود و بار بار مسح كرو سرغ و بار بار دست بغير جانت موش و دود و دست خود را بجا بیا  
کشتن و نه بار شروع کرد بمقدم سرغ و بعضی نخست دوست را بر صد ضیق بر ناصیه نهاد و بعد از آن بر دود دست خود را بر  
قفا خود بعد از آن باز آورد و در دوتا آنکه رسید بهمان جا که از آن جا شروع کرده بود بعد از آن شستن و پاشی خود را  
مترجم گوید از این حدیث معلوم شد که غسل شستن پیش از دخول کردن آن در طرف آب سنت است نزدیک خواب باشد یا  
دو بار شستن کفایت میکند بلکه یکبار نیز کفایت میکند و سه بار کمال سنت است و نیز معلوم شد که مضمضه و شستن  
و استنشاق سنت است و در اینجا استنشاق را مذکور نکرد و ظاهر پیش غیر آن میباشد که چون استنشاق برای شستن  
است مطلوب جلی همان است اتفاقا کرده شد بذكر استنشاق از استنشاق و اینجا ثلث گفت سنت پس تنبأ است  
که غسل کرد میان مضمضه و استنشاق یعنی یک غرغره گرفت و بعضی از روایان داخل کرد و بعضی از روایان باز یک غرغره  
گرفت و هر دو چیز کرد و در غرضیوم همچنان این در بعضی روایات صحیح آمده است باجمعه غسل و فصل بر دود دست است  
مودی از سنت است قال يحيى سمعت مالكا يقول في الرجل يتوضئ من غرغرة واحدة لا باس بذلك يعني  
شنیدم از مالک که میگفت در باب شخصیکه مضمضه و استنشاق کند از یک غرغره که هیچ باز نیست و نیز معلوم شد که شستن  
غسل در کمال سنت است و دو بار دست شستن نیز مودی است از سنت و نیز معلوم شد که صفت مسح و آنکه سنت  
است تعاب سرست مسح و نیز معلوم شد که وظیفه جلیین غسل است نه مسح و در روایت بخوبی از طریق ابو مصعب کور است  
ان رجلا سأل جابر بن عبد الله عن رجل من بني النضير قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
موطأ أخری زنه است که ان سال عبدالله بن جابر المازنی و هو جده عن ابن عمر و ابن جابر بن عمر و ابن جابر  
و ان خلافة واقع است و گفته اند نام این سائل عماره بن ابی حسن المازنی است و او جده و است مسئله تنبیه در این صورت و غسل  
لحمه اصابع و اطالة غرغرة و تحمیل موالاة و گفتن بعد از وضو تشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له و تشهدان محمد احب الي  
واللهم جنتي من التوابين و اجمعين من المتطهرين اين سه سنتهاست که در احادیث عملاً و قولاً ثابت شده و **باب في غسل الجنين**  
الوضوء والغسل واجب است نیت کردن در وضو و غسل قال الله تعالى وما امر الا بالعبادة والى الله مرجعهم اجمعين  
و روی مالک بهنادی فی غیر روایت بخوبی ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا اعمال بالنيات **باب في غسل اليدين**  
ادخالها الا ذاك سنت است شستن هر دو دست پیش از آنکه داخل کرده شود آنها را و طرف آب **باب في غسل**  
الزناذ عن الاخر عن ابن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا استيقظ احدكم من نومته فليغسل  
قبل ان يات خلفه و وضوء فان احده لا يدركه الا بآثاره فليغسل يده فمورد رسول الله صلى الله عليه وسلم چون بیدار شود

باب في غسل  
قال ان اهل العلم غسل  
اليدين الى المرفعين ثلاثا  
في ابتداء الوضوء سنة  
سواء قام من  
الوقوع او كان قد  
سقط من النوم  
حتى يغسلها و لا بأس  
بقيل الفصل و لا بأس  
بجانبه و لا بأس  
بالم

قلت قال الشافعي

الفصل في الاستنجاء

منان في الوضوء

الفصل في الوضوء

سبقت كما يقول في

الرجل يفيض بيض

من غفرته

الرجل يفيض بيض

الرجل يفيض بيض

الرجل يفيض بيض

الرجل يفيض بيض

از شما خواب خود پس باید که بشوید دست خود را پیش از آنکه در آورد و از آب وضو خود پس هر کس که کسی از شما نمیداند که  
کجا شب گذرانید دست و دست او یعنی احتمال دارد که نجاست رسیده باشد یا بوی نجاست رسیده باشد که طبع از آن متعذر  
و انما بان چهل نگردد و آب استنجاء مستشق و الاستنجاء واجب مستحب است آب در بینی رسانیدن  
و افشاندن بینی از غیر ناید صا لک عن ابن شهاب عن ابی ادیس الجولانی عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
قال من توضأ فليست تلو من استنجى فليوثر في راسه و رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر که وضو کند باید که بویش را در بینی خود در کند  
استنجی کند بویش را در گردن و طاق را در پشت و در پشت را در پیشانی و در پیشانی را در پیشانی و در پیشانی را در پیشانی و در پیشانی را در پیشانی  
لیس علیه ان یصلی و لیست تلو ما یستقبل النکاح یرید ان یصلی گفت یحیی پرسیده شد از مالک حکم  
مردیکه فراموش کرد وضو کرد و در راه رفتن تا آنکه نماز گذارد و گفت مالک میگوید لازم بر روی که عاده کند وضو  
خود را و باید که مضطرب کند یا پیش از این بر روی آورده اگر نماز گذارد مسئله باطله و مضطرب است متفق  
است الا در حق صائم باب لیسن السواک سنون است سواک کردن صا لک عن ابی الزناد عن الاعمش  
عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لولا ان اشد على العتي لا نهتم بالسواک فرمود حضرت صلعم که اگر  
خوف آن نبود که شقت هم است خود را بر این امر میکردم ایضا از سواک مالک عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن  
بن عوف عن ابی هريرة انه قال لولا ان اشد على امتی لا نهتم بالسواک مع کل وضوء او بر روی که گفت اگر خوف آن  
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم شقت در امت خود را البته امر فرمودی ایضا از سواک با هر وضو و هر چه که بیدار بخواب  
که سواک با وضو افضل دارد و لازم نیست مسئله تنقیح کرده اند سواک بهر خشبی که از آن روغن دندان کند اگر چه خرفه  
ثوب باشد الا اصبع خود را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحاب با وجود اصبع طلب سواک میکردند و بهترین  
سواک سواک ارک است جهت اتباع مسئله سواک بعرض باید که در نه بطول و سواک مستحب است نزدیک است  
و بان و صحیح آنست که صائم را نکرده نیست اگر چه بعد از زوال باشد زیرا که حدیث فانه هم یسبی و خلوف افوا هم  
اطیب عند الله من دیح المسک تخصیص ما یحب عادات است و آن کنایه است از کمال محبوسیت صائم را اشاره  
بابتار خلوف و این از متع موردهست حال روشن تر میشود و باب یحب الترتیب الوضوء واجب است حایه ترغیب  
وضو قال یحیی شل ما لک عن جل توضحا فتنی غسل وجه قبل ان یمضمض او غسل در اعیاد قبل ان یغسل وجه  
فقال ما الذي غسل وجه قبل ان یمضمض او غسل وجه اما الذي غسل در اعیاد قبل ان یمضمض  
وجه و بعد غسل در اعیاد یعنی کون غسل وجه اذا کان فی مکانا و حضرت ذاک مالک عن ابی هريرة انه قال لولا ان اشد على امتی لا نهتم بالسواک

قلت قال الشافعي  
الفصل في الوضوء  
منان في الوضوء  
الفصل في الوضوء  
سبقت كما يقول في  
الرجل يفيض بيض

پس فراموش نمود پس شست روی خود را پیش از آنکه مضغه کند یا شست و دوست خود را پیش از آنکه بشوید و روی خود را  
پس گفت مالک ما کسیکه شست روی خود را پیش از آنکه مضغه نماید پس باید که مضغه کند و عاده نکند شستن بر روی  
خود را و اما آنکه شست و دوست خود را پیش از شستن روی خود پس باید که بشوید روی خود را باز عاده نکند شستن  
و دوست خود را آنکه باشد شستن آنها بشستن روی و فقیه که باشد در همان مکان یا نزدیک یا مکان با جملة تریب  
نزدیک شافعی در اعمال خنوف فرض است بر مخصوص قرآن و نزد حنفیان سنت است **باب** يستحب مسح الاذنين <sup>جلد</sup>  
مستحب است مسح کردن و گوش **باب** نومه **الح** عن نافع بن عبد الله بن عثمان يا خنبل الماء با صعيدا لا ذينة محمد <sup>جلد</sup>  
بن عمر میگفت آب بدو انگشت خود برای مسح و گوش خود را خنبل فعل ابن عمر حدیث مرفوع است که بهیچ وجه حاکم تصحیح  
کرده اند عن عبد الله بن زید قال ایت رسول الله صلی الله علیه وسلم یؤخره فاخذ لا ذینیه ما خلف الماء الذی یأخذ لا  
الاحد یث الاذنان من الراس اگر صحیح باشد و لالت میکرد بر کفایت مسح اذنین از مسح راس این خلاف اجماع است **باب**  
لا یكفي المسح علی العمامة والحنبلی صحیح الشعمه کفایت نمیکند مسح بر عمامه و مجتر تا آنکه مسح کرده شود بر روی سر مالک  
ان یبلغه ان جابر بن عبد الله الانصاری سئل عن المسح علی العمامة فقال لا یكفي مسح الشعمه بالماء جابر سوال کرده  
از مسح بر عمامه پس گفت کفایت نمیکند تا آنکه مسح کند موی سر را **باب** مالک عن هشام بن عماره ان اباه عماره بن  
الزبیر کان ینزع العمامة ویمسح راسه بالماء عماره بر میداشت عمامه از سر و مسح میکرد در سر **باب** مالک عن نافع  
ان را می صفت بنت ابی عبید را عماره عبدالله بن عمر نزع خمارها و تمسح علی راسها بالماء و نافع یومئذ صغیر نافع  
صفیة بن عبد الله بن عمر را که بر میداشت مجروح را مسح میکرد بر سر خود **باب** و نافع آن روز صغیر بود و تشریح گوید اینچنین  
آنرا مضموم میشود آنست که مسح بر عمامه و خمارها کفایت نمیکند و این آثار از صورتیکه ناصیه را مسح کند و تمام نماید مسح را  
بر عمامه ساکت است و الله اعلم مسکله و حدیث مسلم ثابت شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سفری مسح بر ناصیه  
در عمامه تمام فرمود پس هر وقتیکه غیر شود نزع عمامه مستحب است اکمال مسح بر عمامه **باب** اطالة الغرة و التحجیل  
بیان استحباب یاوه از قدر و ضرر و شستن پیشانی و دست یا مالک با سنده ان یسبیه صلی الله علیه  
قال فی الامتثالهم یا تون یوم القیمة غل الخجلین من الوضوء آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود و رقی هست خود که بینید  
روز قیامت در خالتیکه پیشانی ایشان و دست و پای ایشان سفید باشد بسبب وضو **باب** الاستیعاب  
و وجوب غسل الوجهین در بیان اکمال وضو و تاکید شستن بر روی یا مالک ان یبلغه ان عبد الرحمن بن ابی بکر  
غسل علی عائشة زوج النبی صلی الله علیه و آله یوم ما سجد ابن ابی قحس قد عابوض فقال له عائشة یا عبد الرحمن اسبیه الوضوء

قلت مالک الشافعی  
یا خنبل الماء جلیلا  
و ما عصفان بجلیلا  
و ما یوخیفة بها  
قال ابو حنیفة  
من الراس یسبحان  
مع  
قلت قال اهل  
العلم یجوز المسح علی  
العمامة و الخمار  
مسح علی الراس و قال  
الشافعی الفضل بن  
ما یطابق علیه اسم  
المسح و قال ابو حنیفة  
مسح راسه فی الوضوء  
قال مالک مسح فی  
الوضوء

فليت على  
التي لا تعجل  
مستحي هو الامانة  
لاستجاب عونه  
واجب وهو  
والاسياخ منه  
وسلم واحلله  
النصي بالله عليه  
المقتل من  
اهل الحق وهو  
الجاهل نافع  
وعلى من عجل

من إمام الزعمي عن الزعمي  
قال عن عمار بن زياد عن جده  
بن المغيرة بن أبيه المعيرة بن  
شعبة قال سألت أبا عبد الله  
عنه عن المغيرة قال مالك  
وهو محبي في هذا الحديث  
لأن عمار بن زياد هو  
عبد الله بن زياد ليس من ولد  
مغيرة بن شعبة أو لم يكن في  
الأصل من عمار بن  
زيد عن حرقه  
والشعبة بن شعبة عن مسلم  
موافقا لما رواه الشافعي عن  
ابن جريح فسقط لفظ عن  
من نسخة بجريح بن جريح رواه  
ابن وهب على الصحيح وكان  
مالا شافعي يقول عن ابن  
شباب عن عمار بن زياد  
عن المغيرة كما هو ظاهر  
ولم ينسأ في رواية يقول  
عن ابن شباب

فانی سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ويل للاعقاب من الكناد عبد الرحمن بن ابی بکر و دخل شد بر حاتم  
و بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز یکم بر دستخدا بن ابی و قاص پس طلب کرد آب منویس گفت حضرت عائشه او را می  
بعد الرحمن سبیل کن یعنی کامل کن خود را زیرا که هر آنی که من شنیدم از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که میفرمود و او می  
استنها را و از آنش بینی اگر کامل نکند غسل جلیین او پاشه خشک انداختن و درخ حلول خواهد کرد و ترجمه گوید باید دانست  
سبیل او و نوع دست فرض سنت سبیل فرض استیعاب موضع غسل است و سبیل سنت و تفسیر آن اختلاف واقع  
مده بعضی با نقاشی و کس بد که غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طالع و غره و تحمیل بعضی بر تشبیه الله علم و آب بجز  
سبح علی الخلقین جائز است مسجد بر روز اهلان عن ابن شهاب عن عباد بن زیاد و هو من ولد المغيرة  
بن شعبه عن ابيه المغيرة بن شعبه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما ذهب فخرج بيدا من تحت جنتهم  
فقطع من صنوق حتى اجتمعوا فخرجهم من تحت الجنة فضل بيدا و مسجد و مسجد على الخفين و في الحديث  
قصة  
بره بن شعبه گوید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم رفت برای حاجت خود بصبحه او غزوه تبرک گفت میفرماید پس می بردیم  
حضرت صلی الله علیه و سلم آب پس آمد حضرت بعد قضاء حاجت از خلا جا پس بخیم بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آب پس  
از خود آب شروع کرد که برآرد و دوست خود را زد و استینا میجوید پس نخواست برآرد و استینا میجوید پس نخواست  
دست از زیر بغل و دوست خود را بطرف سین خود کشید و دو استینا جبهه زد و دست را کرد پس شست دست خود و او هم کرد و بر  
برادر و خود ترجمه گوید از این حدیث معلوم شد که اگر کسی بر کسی آب بریزد در وقت وضو جایز است و اگر کسی آب بپاشد بر  
برادر و دست مست و معلوم شد که در سفر و مانند آن جبهه نکند استینا میجوید پس نخواست برآرد و استینا میجوید پس نخواست  
رفت اجتماع شرط است غسل جلیین میزند و باید شست باجماعی از آن حدیث مثل انسانی و غیر آن روایت کرده اند  
یق صحاب هر می عن زهری و در روایت ایشان واقع شده عن عباد بن زیاد عن عروة بن المغيرة عن ابيه المغيرة بن  
رقال السائي لم يذكر مالک عن عروة بن المغيرة و علماء گفته اند که درین حدیث یحیی بن یحیی از او هم واقع شده زیرا که عباد  
یاد برادر عبد الله بن زیاد است و از ولد مغیره بن شعبه نیست مترجم گوید در اصل واقع شده بود و عن عباد بن زیاد  
عن ابيه عن ولد المغيرة بن شعبه عن ابيه این موافق روایت شافعی و مسلم است از ابن جریج بعد از آن منقطع عن عروة ساقط  
بن یحیی و ابن وهب از ایهین طریق مذکور روایت کرده یا آنکه امام مالک هم در سند خود میگفت عن ابن شهاب  
باب بن زیاد عن المغيرة و جابر بن عبد الله بن شهاب و گاهی میگفت عن ابن شهاب عن ابن المغيرة بن شعبه بن جابر

عن نقل عارض  
في نسخة البغدادية

چنانچه تانسی عیاض از بخاری نقل کرده است پس یحیی بن یحیی این هر دو را واحد دانسته عباد بن زیاد را از ولده غیر مقرر کرد  
**مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر بال في السوق ففوضا غسل مجمره وبيده وصرح براسه ثم دخل المسجد فمسح على خفيه ثم صلى عليه ما نفع گفت که بعد از این عمر بول کرد در بازار باز  
 وضوء کرد و دست روی خود را و دست خود را و مسح کرد در سر خود را باز طلبید شد بسوی بخانه تا نماز گذارد و بران وقتیکه در  
 مسجد پس مسح کرد بر دوزخه خود بعد از آن نماز گذارد **مالک** عن سعيد بن عبد الرحمن بن دقيش الا شغري

انه قال رايته انس بن مالك اتى قبله فبال ثم اتى بوضوء ففوضا فغسل وجهه وبيده الى المرفقين ومسح براسه مسح  
 على الخفين ثم جاء المسجد فمسح على يديه عن عبد الرحمن بن سعيد بن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن ابي عبد الله  
 پس بول کرد پس آورده شد پیش او آب وضوء پس مسح کرد بر دست روی خود را و دست خود را تا پنج مسح کرد بر سر خود  
 مسح کرد بر دوزخه بعد از آن بیاید مسجد پس نماز گذارد مسجله حدیث سائر موضع وضوء است که ممکن باشد تا پنج مسح در آن  
 در حاجات خود نزدیک است و تر حال و غیر آن از منسوجی که منع نفوذ آب نکند مانند پای تا به جامه و نبات و نه جرم و قوی با کف  
 خنثی دیگر پوشنده و ملبوس در قدم چند قسم است خنثی و نقل و جوب و جرم و قوی و یکی از دیگری سه متعال نمی کنند پس غسل سائر  
 تمام قدم نیست تا شست انگ پس ایستاد این صفی نفسی پیدا شد در حدیث و ستر ساق بالای شست انگ وضوء زیر که  
 وضوء غسل ابران موضع را نیست پس در حدیث سائر موضع وضوء گفتیم تا بر تمام قدم و انهای ستر ساق دلالت کند و جوب  
 از جامه نبات و مانند آن میباشد و تحقیق آن چیزی است که نفوذ آب را منع نکند پس اقرار کردیم از آن و جرم و قوی خنثی است که با  
 خنثی پوشنده پس از آن نیز اقرار کردیم و چون در افراد و اضافی که در میان مسلمین شائع بوده است چه سلف و چه خلف نظر  
 هر گاه کسی در آن صفت لازم یافتیم چون هر گاه کسی تفاوت است بحیثیات خنثی و کثافت آن چنانکه در مثال می بینیم که  
 بر غسل ستر فبرین طاقت مشی بست کرده و می کرده که اهل بدو می روند که با پس قدریکه اهل رفا بیت از آن منفک نیستند  
 اندک و می پس این حدیث تر شد و خنثی که از اند سازند و غسل او را بچشم کثیف گرفته باشد حکم خنثی دارد و با این شرط  
 فی المسح علی الخفین ان یکون ادخل رجلیه فیهما و هما طاهرتان شرط است در مسح کردن بر دوزخه و آنکه داخل کند در  
 پای خود و در آن حال آنکه هر دو پای بر طهارت باشند **مالک** عن نافع و عبد الله بن دینار انها اخبراه ان عبد الله

بن عمر قدم الکوفه علی سعد بن ابی وقاص و هو امایه و اخوه عبد الله بن عمر مسح علی الخفین فانکروا ذلك علیه فقال  
 له سعد سل اباک اذا قدمت علیه فقدم عبد الله بن عمر فمسح علی الخفین فقال له سعد فقال اسالت  
 اباک فقال لا فساد عبد الله بن عمر فقال عفا اذا دخلت رجلیک فی الخفین و هما طاهرتان فامسح علیهما فقال  
 الله

قلت قال عامة  
 أهل العلم المسح علی الخفین  
 جائز بشرطه و فی الحدیث  
 دلیل علی انکرا کیده و احتیاج  
 فی الخفین مسح صلیا  
 و فی اثر ابن عمر دلیل علی  
 ان الوضوء علی الخفین  
 رقیق مصغره و خضره  
 مع



قال قلت  
 قال الشافعي لما ذكر قال  
 الوضوء عند اللبس  
 وقال ابو حنيفة عند  
 الخبث وروي الحفاظ  
 التوقيت يوم وليدة  
 للمعجم وثلاثة ايام وليدة  
 للباس افرم حديث علي  
 رضي الله عنه  
 ٨  
 روى اهل العلم ان التوقيت  
 وتبين ما لا بد من ذلك  
 وحينئذ يوجب اللبس  
 وذهب مالك الى انه  
 لا تقبل ليلته المسبح  
 له ان يمسح بالتراب  
 الفصل

وان جاء احدنا من الغائط قال غفرتم وان جاء احدكم من الغائط عبد الله بن عمر داخل شد بكوفه بر سعد بن ابى  
 واوامير كوفه بود پس دید که سعد مسح میکند بر دوش و موزه پس انکار کرد این را بر سعد پس گفت او را سعد پرس این  
 مسئله پدر خود را چون داخل شوی بروی پس قدم کرد عبد الله بن عمر و فرمودش کرد که سوال کند حضرت عمر را  
 ازین مسئله تا وقتی که آمد سعد پس گفت ایا تو سوال کردی پدر خود را گفت نه پس سوال کرد عبد الله پدر خود را پس  
 حضرت عمر چون داخل گئی دوپای خود را در دوش و موزه حالا که دوپای تو پاک پسند پس مسح کن بر دوش و موزه عبد الله  
 اگر چه آمده باشد کسی از ما از خلا جا گفت تری مسح کند اگر چه آمده باشد از خلا قال عیسی مثل حالت عن جبل غسل قد  
 نه پس خفیه استانف الوضوء قال بنی خفیه نه لیتوضا ولیضل وجلیه پرسیده شد مالک از حکم یکم که شست  
 دوپای خود را بعد از آن پوشید و موزه خود را بعد از آن ابتدا کرد و وضو را گفت مالک بر آ رو بر دوش و موزه را بار وضو  
 کند باز بشوید بر دوپای خود را و احتفاظ و فقها را التوقيت بیوم وليدة المعجم وثلاثة ايام بلباسها المسافر محبت  
 علی رضی الله عنه زیاده کرده اند حفظ حدیث و فقها تعیین وقت را در جواز مسح بر موزه یک شب در روز برای معتمدين  
 شبانه روز برای مسافر و روایت حضرت علی کرم الله وجهه ترجمه گوید نظام از لفظ طاهران است که هر شرعی که  
 وضو است اراده کرده اند پس مسح موزه صحیح بود مگر آنکه بر وضو تمام پوشیده باشند و جمعی گفته اند که اگر یک پا  
 در وضو شست و موزه پوشید بعد از آن پایی دیگر شست و موزه دیگر پوشید مسح صحیح است و این هم  
 محتمل است و الله اعلم و امام مالک توقيت بیک شبانه روز در حق معتمدين و سه شبانه روز در حق مسافرو  
 نکرد زیرا که نه سببی است که مدت مسح را بیج توقيت و نقد بر نیست بلکه او امیر سعد که مسح موزه کند تا وقتی که  
 غسل لازم شد و تعقب کرده اند حفاظ حدیث و فقها را امصار بحديث حضرت علی رضی الله عنه کان رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم یامرنا ان مسح المعتمدين و المسافر ثلثا اخرجه مسلم ان حضرت صلعم میفرموده که مسح کن یک پا یک شبانه  
 و مسافر سه بار و روز و جواب داده اند از جانب امام مالک که خرمیه بن ثابت همین حدیث روایت کرده است و در  
 گفته دلوستر دناه و زاد و در دگر یعنی این جواب را که قول خرمیه دلوستر دناه و زاد ناظنی است از و  
 پس جایز نیست ترک یقین یعنی ترک صحیح حدیث باین مطن مترجم گوید محمل کلام خرمیه اینست که توقيت  
 بر سبیل موجب نبود بلکه بر سبیل مذنب و اختیار بفضل امور و حال دلالت نمیکرد که اگر کسی از حضرت صلعم  
 علیه السلام زیاده طلب می نمود البته زیادت افر میکرد پس مطن نباشد بلکه محل کلام آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
 بر مذنب زیاده فهم است بر نسبت سائر روایات و با سائر روایات مخالفی ندارد پس ممکن که تقدیر

یکشنبه روز در حق میقیم و سه شنبه روز در حق میافروست مگر که باشد و نظیر آن تقدیر نماز عصر است بشکلی تقدیر نماز عشا است  
 بشکلی شب و تقدیر صدقه لفظ است پس از نماز عید معجزه در حل از حدیث توقیت تجاوز نباید کرد و چه بود که توقیت باشد  
 مختلف از تقدیر است و ثوری ابوحنیفه و شافعی گفته اند ابتداء مدت از اول حدیث است که بعد لبس خفین حادث شود و احمد  
 و اسحق گفته اند که ابتداء مدت از اول مسح است و هر دو متصل است و الله اعلم **باب** حنفه اسحق علی الخفین بیان طریقی  
 مسیح بر بر و موزه **مالک** عن هشام بن عماره انه دای اباه عیبه علی الخفین قال وکان یزید اذا مسح علی الخفین یطأ علی الخفین  
 و لا یمسح بطحنه ایشام دید پدر خود و در راه که مسح میکرد بر دو موزه گفت هشام که عروه زیاده و منیکر دو چنان مسح موزه کرد  
 بر آنکه مسح میکرد بر پشت پایی مسح منیکر و جانب پائین پاها **مالک** انه سال ابن شهاب عن اسحق علی الخفین کیف  
 فادخل ابن شهاب احکامه ید تحت الخف و الاخری فوقه فاسمها **مالک** سوال کرد ابن شهاب از مسیح بر دو موزه که  
 چگونه است آن لبس آورد و ابن شهاب یکی از دو دست زیر خف و یکی را گذاشت بالای خف بعد از آن کشید بر دو  
 دست را مترجم گوید و در صفت مسح دور و وایت مختلف آمده چنانکه روایت کردیم همه جائز است و واسع مسئله جدید است  
 حضرت مرتضی علی رضی الله عنه که لو کان الدین بالرای الخ ترجیح میداد قول عروه را پس اختیار را همان است  
 کفایت میکند سهای مسح بر بالای خف قلیل باشد یا کثیر لقیاس آنچه در مسح راس گفتیم اما قید اعلی پس با خود است  
 اتفاق مسلمین بر صحت اقتصار مسح بر اعلی دون الاسفل **باب** اذا جاوز الختان الختان وجب الغسل **ابو یزید**  
 اولم یبذل چون بگذرد موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن واجب شود غسل انزال واقع شود یا نشود **مالک**  
 عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب عثمان ابن عفان و عائشة زوج ابی بنی صلی الله علیه  
 كانوا یقولون اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت عائشه زوج  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگفتند چون زبرد موضع ختنه مرد موضع ختنه زن را آن گنایه است از او  
 سر زد کرد و در فرج زن پس واجب غسل **مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن ابی سلمة بن  
 عبد الرحمن بن عوف انه قال سالت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم ما یوجب الغسل  
 فقالت هل تدبره ما مثلک یا ابی سلمة مثل الفروج یسمع الدیكة یتخرج فیخرج  
 معها اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل **ابو سلمة** گفت سوال  
 کردم از عائشه رضی الله عنها چه چیز واجب میکند غسل را گفت ایامیدانی که  
 صفت توصیف است ای ابو سلمة مثل تو نباشد چو زده مرغ سیه گمی شنود از خروس

قال الشافعی مسح اعلی الخف فرض و مسح اسفله سنة الا اعلی  
 لا یسح  
 قال شافعی  
 علی هذا انزل العلم  
 ابن من جامع  
 قریب الخشقة وجب  
 الغسل فیها وان لم یبذل  
 والختان موضع الفرج  
 من ذکر العانة و انما  
 الجارية

که با نیکو بپس می نیرنگ میکند و آن است که ابوسلمه در وقت سوال بالغ نبود و محتاج بتفقیق این مسئله نبود  
 مردان شنیدند که درین مسئله بحث میکنند و می نیر سوال کرد عاتشه گفت چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه  
 واجب شود غسل **مالک** عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب ان اباموسی الاشعری انی جائتہ زوج النبی  
 صلی الله علیه و آله فقال لها قد شقی علی اختلاف اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی امرانی الاعظم ان استقبلت  
 فقال ما هو کنت سائلا عنک اقلک فقلت عند فقال الرجل یصیب اقلک فیکمل ولا ینزل فقلت اذا جاء و لم یطأ  
 فقد وجب الغسل فقال ابو موسی الاشعری لا اسال عن هذا الحد ابعده ابدا ابو موسی اشعری آمد نزدیک عاتشه پس  
 گفت اورا هر آینه دشوار شده است بر من اختلاف اصحاب بخبرست صلی الله علیه و سلم در مسئله که امر عظیم میدهم یعنی چیا میکنم  
 از ان که رو بروی تو گویم آنرا پس گفت عاتشه چیست آن مسئله ایچو سائل میشدی از ان مادر خود پس سوال کن مادر از  
 پس گفت ابو موسی مرد میرسد بزین خود باز اسال میکند و انزال میکند پس گفت عاتشه چون تجاوز کرد موضع ختنه مرد  
 از موضع ختنه زن واجب شد غسل گفت ابو موسی سوال کنم از این مسئله میچایس از تو هرگز یعنی دستگیران صفت شد  
 نماند **مالک** عن یحیی بن سعید عن عبد الله بن کعب عن یحیی بن عقیل ان یحیی بن لیدیا لاصحابه سال ان ینزل ثاب  
 الا تصار عن الرجل یصیب اقله فیکمل ولا ینزل فقال زید بن خنسل فقال یحیی ان ابی بن کعب کان لا یروی الغسل فقال زید  
 ابی بن کعب نه عن ذلك قبل ان یقوی محو من لبید سوال کرد زید بن ثابت را از حکم مردیکه جماع کند با زن خویش  
 اسال نماید و انزال نخند پس گفت زید غسل بکند پس گفت او را محو بر آئینه ابی بن کعب غسل واجب نمیداد گفت  
 زید بر آئینه ابی بن کعب جماع کرد ازین مذاهب پیش از آنکه بنیر و **مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر کان یروی  
 اذا جاء و لم یطأ الختان الختان فقد وجب الغسل می گفت عبد الله بن عمر چون تجاوز کند موضع ختنه مرد از موضع ختنه زن  
 شود غسل متبرجم گویی که در مجاوزة ختان از ختان را بدخول ختنه یا قدر آن در فرجی قبل باشد یا در فرج آدمی باشد  
 یا فرج بهر حال این پیغم است که ختان از موضع دست لایب انجا محل ختنه مراد داشته اند باز ذکر ختان بر حسب عاده  
 پس جماع تلف یا زنی که او را خض نکرده اند پس حکم دارد و این را عارف لغت میفهمد زیرا که دوران حکم بر تصاک است  
 با خروج منی است ختنه اردان و غلی نیست پس آن کنایت است از خشفه و سیکه خشفه او قطع باشد قدر خشفه  
 در حق وی حکم خشفه دارد مثل آنچه تحریر نمودیم و مجاوزة کنایت از دخول است هم از آنکه تمام داخل شود یا نه و چون تمام  
 خشفه مقام انزال منی چیه است که انزال امر است خفی پس سبب ایجابی او نصب کردند و حکم ابران اداره فرمودند  
 یا حق کردند این قضای شہوت را با قضای شہوتیکه در صورت انزال عیاشد بر تقدیر عارف لغت می شناسند پس از

لقلت عاتشه  
 انزال العلم من جامع  
 اوله یغیب الشفقه  
 وجب الغسل علیها  
 وان لم ینزل  
 الختان موضع القطع من  
 ذکر الغلام ذواته الخیار

فرق نذر و فرج بهیچ آدمی یکسان است البتة علم مسلمان اگر گویم علت قضاء و شهود جماعت بر کسی که نواظت کرده باشد  
 غسل واجب شود موافق قاعده و الا بطریق احتیاط بوجوب حکم کرده اند **باب** اذا احتلم و وجد البلیل غسل غل غل  
 و تنگی کسی محکم شود و در یاد تیری را غسل بکند و بشوید جامه خود را **مسائل** عن هشام بن عمار عن ابيه عن  
 بن عبد الرحمن بن حاطب انه اعتمر مع عمر بن الخطاب في ذلك فيهم عمر بن العاص ان عمر بن الخطاب عرض  
 لبعض الطلبي قريبا من بعض المياه فاحتلم عمر فقام ان يصيبه فلم يجد ماء فركب ماء فركب حتى اذا جاء الماء  
 فغسل بغير ما اراد من ذلك الا خلاصه حتى اسفر فقال لعمر بن العاص صبح و معنا ثياب فداء ثوبك بغسل فقام  
 عمر بن الخطاب و اسجد لك يا عمر بن العاص لئن كنت تجد ثيابا او كل الناس يجد ثيابا والله لو فعلتها لكانت  
 سنة بل غسل ما رايت و انفتح عالم اذ يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب عمره و عمره عمر بن الخطاب و در میان جمعی از  
 مشروران که در جمله ایشان عمرو بن العاص بود و هر آنکه عمر بن الخطاب را شربت برای شربت نازل شد و بعض  
 طریق نزدیک بعضی که یعنی حوضها یا چشمهها پس محکم شد عمر و نزدیک شده بود که بوقت صبح در آید پس نیافت سواران  
 آب البس سوار شد تا آنکه رسید آب پس شروع کرد و شستن با آنچه دید از ایشان احتلام تا آنکه بوقت روشن درآمد گفت  
 او را عمرو بن العاص صبح کردی و با جامه های میگیرست پس بگذر جامه خود را تا شسته شود پس گفت عمر ای عجب حال تو چه  
 بن العاص اگر تو میایی با جامه های میگیرم مردم میانند جامه ها و الله اگر چنین کنم سنت شود بلکه بشویم آنچه دیدم و آب بپاشم  
 بر آنچه دیدم متهم گم کردی و بخت است که بر مواضع شرب آب افتاد و ازین حدیث مفهوم میشود که منی نجس است و هو الاصح  
 مسلمان ماخذ اثر حضرت عمرو در وجوب غسل حدیث مرفوع است که ام سلمه از احتلام سوال کرد و حضرت صلی الله علیه و سلم  
 بر او شویه و او فتوی بوجوب غسل داد پس این حدیث باقتضای دلالت میکند بر وجوب غسل نزدیک احتلام و احادیث  
 مرفوعه بسیار شاهد بر منی است و در غسل ثوب حدیث عائشه که منی شست منی را از جامه حضرت صلی الله علیه و سلم  
 بر وجوب شستن و قیاس بر آنچه از مخرج برمی آید مثل بول و زدی و این قیاس بالا و اولی است مسلمان احتلام و یا فتن بل  
 نتیج کرده اند بخرج منی از طریق معتاد و یا غیر معتاد و نزدیک است فیه بخرج منی از طریق اعتاد با شهوة نزدیک است  
 و این قولانی اقوی است نزدیک است این فقیر زیرا که روایت مقتضیات از اول نوم لغو است بحدیث مرفوع که دلالت میکند  
 بر آنکه اگر نیافت بل غسل لازم نمی آید اگر چه بیاورد و در جنس و نوم نیز لغو است زیرا که سببیت آن یا شرطیه آن غسل  
 مستعمل نیست پس باقی نماند الا بخرج منی با شهوة از طریق معتاد و بل فقط عام است شامل بول و زدی و منی  
 در آنجا نیست الا منی زیرا که هر کلام عرب بلفظ عام تعبیر میکنند و هر ازان خبری خاص باشد بدلیل سابق که منی الذي

له قلت

على هذا الاثر اهل العلم

ان غسل الجنابة يجزئ

ان غسل الجنابة يغتسل

الامر بان يدخل المني

في الفرج ويجزئ

من الرجل المرأة والمرد البليل

المني فان ادى الى

الاحتلام فليس عليه

الغسل عليه

الشافعي في الامور

و الاول غسل عند

كان تطيقا و لا

ماله يرفيه شيئا

حقيقة نجس

الشيء من باب

بابه بالعلم

اوس این غسل مسئله تیز در میان منی و دودی ضرورت پس صفات حمیزه هر یکی بحسب اقتراسان کردند غسل  
 میشود منی بچیدن بالذات یا فتن بخروج او یا بوی عجین اگر منی رطب باشد و بوی بیاض بجزیه اگر خشک باشد و در نزدیکی  
 و دفع وقت و عضو منیت و رقیق تر است از منی و بوی عجین یافته نمیشود و دودی قطره است از لعل مسئله منی او  
 طاهر است نزدیکی بحدیث شیخین عن عائشة انها كانت تحاك الحنی عن ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يصطفی  
 و نجس است نزدیکی بحدیث ابو حنیفه و مالک غیر آنکه ابو حنیفه میگوید فکر یا بس کفایت میکند و مالک میگوید کفایت نمیکند و اگر  
 نزدیکی فقیر قول مالک است زیرا که شستن عمر ثوب در نیوقت باین استقامت دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث  
 کفایت تحاک معنیش نزدیکی فقیر تحاک است از غسل مثل قرص صحت و حدیث غسل دم زیرا که اکثر طرق این حدیث  
 مشتمل اند بر غسل بطرق شاذه را بر همان معنی حل باید کرد و الله اعلم مسئله الفضح محلی که بقین در آن نجاست معلوم  
 نیست و شبه است در احادیث بسیار آمده و چاره نیست از قول استجاب آن و الله اعلم مسئله اقل غسل نیست  
 رفع حدث اگر که موجب غسل شده است یا استنجاج چیزی که محتاج است به صحت و غسل مثل صلوئه یا ادائیج من  
 چنانکه در وضو گذشت تعظیم بدن با سائله آب شکر و بشیر میماید رسانید و حقیقان مضطرب و مستغنیان و غسل  
 فرض گشته اند و جواب از استلال ایشان گذشت اما نیست پس ماخذ آن بحدیث انما الاعمال بالنیات و اما تعظیم  
 ماخذ از لفظ غسل از نظر و غیره میگوید نزدیک استحال لفظ حاصل میشود مسئله از سنن غسل از اذقندری نجس  
 است که بر بدن باشد و او را غسل از منی و رطوبه فرج و غیر آن و تعدد معاطف مانند شکر و غسل و شکم و دلالت بر نجاست  
 قطعه مخلوط آب که فرج داخل کند بجا غسل حیض مسئله بسبب حدث اگر حرام میشود و قراة قرآن بحدیث ترمذی لا یقرآن  
 و الحائض شیتا من القرآن و فی مسنده مقال که شواهد باب اذا نسى الحنب فیصله و لم یغسل ان ینکر فی الصلوئه  
 استأنف او بعد ابعاد و لو بعد ذهاب الوقت چون فراموش کند جنب پس نماز گذارد و حال آنکه غسل نکرد و استأنف او  
 کرد در اثنامی صلوئه از سر فرستاده کند و اگر ادا کرد و این فراموشی از آن اعادة نماید نماز را اگر چه بعد گذشتن وقت باشد و مالک  
 عن یحیی بن حمکة ان عطاء بن ریا انبهره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم کبر فی صلوئه من الصلوات فرأى ان الله یمنه  
 بین ان امکنوا فذهب ثوبه و علی جلد اثر الماء رسول الله صلى الله عليه وسلم یکبر فکففت در نمازی از نماز تا بجا  
 از آن اشاره کرد بسوی مقتدر بیان بدست خود که بر جامی خود ساکن بشید پس وقت بخانه بعد از آن رجوع کرد  
 و بر بدن او اثر آب بود و مترجم گوید این حدیث را حمل کرده است محمد بن الحسن بر سبق حدث و صلوئه بخانه کردن صلوئه  
 بعد وضو و شیخین تمهاری و مسلم این حدیث را بطریق بسیار نقل کرده اند بعضی آن مخرج است که بر خضر است و مسلم

غسل بود و بخت آنرا فراموش کرده بود و بعد از یکبار بیا و آور و دهنش بر جوی کرده بخانه مبارک و غسل نمود و دستینا که کند  
 مالک عن هشام بن غوث عن ابي عبد الله عن زيد بن الصلت قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى الجحفة فتنظروا  
 قد احلهم وصلى ولم يغتسل فقال والله ما ارا في الا وقد احتلكت فما شعرت و صليت و ما غتسلت قال قال  
 و غسل ما اراي في ثوبه و فصح ما لم يدره و اذن و اقام ثم صلى بعد ارتفاع الضحى متعكزا زيد بن اصلمت گفت برآمد  
 همراه عمر بن الخطاب بسوی جرف و جرف موضعى است نزدیک مینه مشرفه پس نظر کرد حضرت عمر بن الخطاب  
 که دوی محکم شده است و نماز گذارده است و غسل نکرده یعنی منی در جامه خود یافت بگفت متهم بخدا منی بنیم خود اگر محکم  
 شده ام و ندانسته ام نماز گذارده ام و غسل نکرده ام گفت زید بن اصلمت پس غسل کرد و شست آنچه دید و بجا  
 خود یعنی از منی و آب زد بر آنچه ندید یعنی بر آنچه که اثر منی ندید و اذان گفت و اقامت گفت بعد از اذان نماز گذار و بعد  
 شدن گرمی آفتاب باطمینان دانست که در شب تابى و سبكه مالک عن اسمعيل بن ابي حكيم عن سليمان بن يسار  
 ان عمر بن الخطاب غدا الى ارضه بالجحفة فزى في ثوبه احتلاما قال لقد ابتليت بالا احتلامه منذ وليت  
 الناس فاغتسل و غسل ما اراي في ثوبه من الاحتلام ثم صلى بعد ان طلعت الشمس عمر بن الخطاب وقت صبح  
 بسوی زمین خود که در جرف بود پس دید در جامه خود اثر احتلام را گفت که منی مبتلا شدم باحتلام اذان زمان که مرا  
 شولی امور مسلمانان کرده اند یعنی مرا خلیفه ساخته اند حاصل اینست که احتلام از خوردن طعام حرام پیدا میشود و اگر  
 سبب آن زیاده تولد منی است باوجود رقاوة او عیبه او پس غسل کرد و شست آنچه دید در جامه خود و از اثر احتلام  
 نماز گذار و بعد از آنکه برآمد آفتاب با فب اذراى فى ثوبه احتلاما و لا یدک و شیتا راه ما یدفعل چون به بند  
 در جامه خود اثر احتلام و یاد گذارد هیچ خوابیکه ندیده باش چه کار کند قال یحیی قال مالک فى رجل وجد فى ثوبه  
 احتلام و لا یدرى متى كان و لا یدک و شیتا راه فى منامه قال لیغتسل من اخر نومة نامها فان كان  
 قد صلى بعد ذلك النومة فليعود ما كان صلى بعد ذلك النومة من اجل ان الرجل ربما احتلم و لا یدرى شيئا  
 و یرى لا یحتلم فاذا وجد فى ثوبه ماء فغلب العسل او ذلك ان عمر بن الخطاب عا د ما كان صلى لا  
 نفة نامها ولم یعد ما كان قبله گفت مالک باب شخصی که یافت در جامه خود اثر احتلام و نمیداند که کی  
 احتلام دید اندازد و چیزی که دید آنرا در خواب خود گفت باید که غسل کند از آخر خوابی که نفته است بآن خواب  
 باید که اعاده کند آنچه گذارده است بعد ازین خواب بسبب آنکه مرد گاهی محکم میشود و در خواب منی بیند و چیزی را که  
 در خواب می بیند محکم میشود پس چون بیاید در جامه خود منی را لازم است بروی غسل کردن و حکم اینست بدلیل آن که

حضرت عمر عاده کرد و آنچه گذارد و بعد از آن خواب عاده نکرد و آنچه پیش از خواب گذارد و بود **باب** اذانات

المروة مثل ما يرى الرجل اغتسلت چون بر بندي زن مانند آنچه می بيند مرد بايد كه غسل كند **مالك** عن ابن شهاب

عمره بن الزبير ان ام سليم قالت لرسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله المروة ترى في المنام مثل ما يرى الرجل اغتسل

فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم فلتغتسل فقالت لها عائشة اوت لك وهل ترى ذلك المرأة فقال لها

رسول الله صلى الله عليه وسلم توتب يمينك ومن اين يكون الشبهة ام سلم التماس كرجيا ان حضرت حملة الله عليه وسلم

يا رسول الله زن مي بيند در خواب مانند آنچه مي بيند مرد يا غسل بكندي پس فرمود ان حضرت حملة الله عليه وسلم او را آري بايد كه غسل

بكندي پس گفت ام سلم حضرت عائشة و گفتا شدم از تو آيا مي بيني يا من قسم خواب زن پس گفت ان حضرت صليهم اي عائشة بخا

اكوته با دوست راست تو و اين كلمه تنبيه است بر چهل سفره نه دعاي بد و ابد علم داد و كجا مي باشد بهتر يعني شايسته در

والله و ولد مني شود مگر از چهره وجود مني در بدن مرأة و چون مني در بدن مرأة موجود است استبعاد حرام و جبي ندارد و علم

**مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن زينب بنت ابي سلمة عن ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم

انها قالت جللت ام سليم امرأة الى طلحة الانصار الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت يا رسول الله ان

لا يستحي من الحقي هل على المرأة من غسل اذا هي احتملت قال نعم اذ اذات الماء اما ام سليم نزل ابو طلحة انصار

بسوي ان حضرت حملة الله عليه وسلم گفت يا رسول الله هر آنكه خدا تعالي شرم ندارد از چن راست آيا بر زن غسل شست

وي خواب بيند فرمود آري و قتيكه بيند آب مني را شمر جم گويد از چنديش معلوم شد كه اعتماد بر رويت آب هست نه بر بدن

خواب و در چنديش اختلاف كرده اند چنجه گفته اند بر آب بيايد و در ثوب موجب غسل است بجهت عموم لفظ ما و محققين بر آنند

كه از آب مني را راده كرده اند و ان حضرت صليهم بلفظ آب كناية كرده اند از مني زيرا كه صريح و كروي مكرره داشتند **باب** صفة

الغسل بجه وضع بايد كه غسل **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله

صلى الله عليه وسلم كان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فغسل يديه ثم توضأ كما يتوضأ للصلاة يمد يده في الماء على جملته كل مرة و ريت ان حضرت

فيعتقل بها اصول شعرا ثم يصير على راسه ثلاث غرفات بيديه ثم يفيض الماء على جملته كل مرة و ريت ان حضرت

عائشة رضي الله عنها ان حضرت حملة الله عليه وسلم چون غسل ميكرد از جايه شروع ميكرد و اين كيفيت كرمي شستن در

خود را باز وضو ميكرد و چنانكه وضو مي كرد و براي نماز باز وضو مي آورد و انكستان خود را در آب پس داخل مياخت آنها را در

بنجهاي موي خود بعد از ان مي ريخت بر سر خود سه غره بود و دست خود را در ان جاري مي كرد و آب بر بدن خود مي ريخت

**مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان اذا اغتسل من الجنابة بدأ فافترغ على يديه المية فغسل راسه ثم غسل







برای تعیین وقت حدیث زیرا که ابدان بنی آدم متفاوت اند و حالت قصه از الزد و در تنبیه و غیر آن مختلف پس گاهی  
حضرت صلی الله علیه و سلم بسبب مصالح عمل میکرد و در دو گاهی بکثرت از آن حتی که در حدیث متفق علیه واقع شده کان صلی الله  
علیه و سلم یقتل بالصباح الی خمسة امداد و کان یؤضاً بالماء یخل میکرد حضرت صلی الله علیه و سلم یک صاع نانج در دو صاع  
میکرد یک صاع نوز یک اصل نه پنج اصل ثلث و ثلث است و در دو صاع و اگر نیکو و آن بحساب صاع مدینه یک اصل  
طل غار بود با آب ماء البحر طهق آب دریای شور پاک کننده است **مناکب** ابو صفوان ابن سلیمان بن سعید  
بن سلمه من الی علی الارزق عن الخیر بن ابی بردة و هو من بنی عبد الله بن اخیاره انه سهر ابا هیرق یقول جاء  
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله اننا نیک البحر یخل معا القلیل من الماء فان یؤضاً نأده  
افضوا من ماء البحر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم هو الطهر ماء البحر یقتله ابو هریرة گفت که این شخص  
حضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله بر آئینه سوار بشویم بر دریا و بر صیداریم یا خود آب اندک پس اگر  
وضو کنیم یا نشسته یا نیمه ایاد وضو کنیم یا بر دریا پس گفت حضرت صلی الله علیه و سلم دریا پاک کننده است  
و طالع است مرده او یعنی ابی را فی فوج میوان خود آب الحیا حق لا تشد بود و السباع و دخول قوا  
التي لا تخل عن الحیا سحر ضها بحسب مشور آب خوردن جانوران درنده و در آمدن پایا ایشان در آب خالی نشسته  
از نجاسات **مالک** عن یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن یحیی بن عبد الرحمن بن  
حاطب ان عمر بن الخطاب خرج فی ركب فیهم عمر بن العاص حتی وردوا حوضا فقال عمر بن العاص لصاحب  
الحوض یا صاحب الحوض هل ترد حوضک السباع فقال عمر بن الخطاب یا صاحب الحوض لا تخشونا  
فانا نرد علی السباع و ترد علينا حضرت عمر برآمد یعنی بار او سفر و جمعی از مشر سواران که در میان آن جمعی  
عمر و بن العاص تا آنکه وارد شدند بر حوضی پس گفت عمر و ابن العاص صاحب حوض را  
ای صاحب حوض آیا وارد می شود بر حوض تو جانوران درنده پس گفت او را  
عمر بن الخطاب ای صاحب حوض خیر نه ما را زیرا که بر آئینه ما وارد حوض می شویم عقب  
درند ما و درند ما وارد می شوند عقب ما یعنی معلوم ما با قطع مانع طهاره میشود  
مشرجم گوید معلوم است به یقین که حیاض حجاز غدیر کبیر منی باشد و در عشر در عشر  
و نیز معلوم است که حفره و سبزه حوض منی گویند و نیز معلوم است که بتوقع سحابة  
که تغیر نکند طعم یا بنو یازنگ آب را حکم او مانند حکم دخول توابع سباع است پس حاصل شد

ما قبلت  
وعليه اهل العلم في بيان  
الوضوء بماهية الحج

الوضوء  
فقد التفت إلى الله  
فوقه النجاة  
والمسلمين

لا ينجس يدوه  
ما لم يتغير بالقلتين  
بجدث اذا بلغ الماء  
لوح مجمل خبثا

وَقَدْ رَآهُنَا فِي الْخَمْسَةِ  
وَقَدْ رَآهُنَا فِي الْخَمْسَةِ

٥٦  
سلك وقدرة الخفية  
بالغدير

تقدير الكبير الذي  
لا يخلو جانب عنه  
تخليدك لخدمته

في العشب

ازین حدیث که وقوع نجاست غیر منبره احد اوصاف در آب کثیر آن آب نجس نمی گردد و غایب است که آب کثیر نجاست  
غیر منبره احد اوصاف نجس نمی شود و بخلاف یا قلیل لیکن تقدیر نکرده است کثیر را و از برای آنچه مفهوم شود از لفظ غرض  
دو نوع منبره و انامیکه دارد و شافعی تقدیر کرده است بدو قله حدیث از ابلغ الما قلیتین لم یجعل خبثا لغوی گفته است که  
تفکر ده است شافعی از این جرج این حدیث را در آن روایت گفته است لعلال حجر حجر یختین نام دومی است گفت این  
جرج من دیده ام قلال حجر را یک قله از آن وسعت میکند و قریه را یا دو قریه چیزی بالای آن بعد از آن شافعی  
کرده است بر پنج قریه یا آن او گفته اند پنج قریه باشد مثل می باشد مترجم گوید این تقدیر نیز تخمین است  
زیرا که قله کاهی کلان می باشد و گاهی خور و چنانچه این جرج تصریح کرده و از شافعی لازم نیست که نصف قریه اخذ کرده شود  
مگر بنا بر احتیاط و قریه نیز متفاوت می باشد از آن بر صد رطل حمل کردن خالی از تکلفی نیست پس اصح اقوال این قول  
اولست و آن شبه است لهذا سب سلف تفویض بمفاهیم الفاظ از عرف و لغت و حدیث قلیتین تقریب آن مفهوم  
باو مانده باشد زیرا که هر چه دون قلیتین باشد و رخا وانی و حفره داخل است و هر چه فوق قلیتین باشد چون  
زمین معتدل الانخفاض بود و حوض و جاییه میتوان گفت و جمعی ببالک نسبت کرده اند که فرق انداز آب کثیر و آب

[illegible]

بر طهارت جمیع میاه اگر چه مورد آن فوق قلیتین استیم حدیث لایبال فی الماء الدائم الذی لای یجری ثم یغتسل  
و این حدیث دلالت میکند باقتضای بر آنکه بار را که نجس میشود ببول قهرا از غسل بر آن منع کرده اند و مفهوم مخالف  
بر آنکه حکم جاری خلاف حکم بار را که دست پس پاک است قول مشهور قائلست بآنکه با قلیل نجس نمی شود و وقوع نجاس  
در وی تا وقتی که تیغیر شده است بجهت مجموع آن الماء بطور لای یجری شیء و شافعی حدیث قلیتین را پیش گرفته است بفر  
گفته که حدیث بر وضوء مخالف حدیث قلیتین نیست زیرا که بر وضوء بار کثیر بود که وقوع این اشیا را و را  
متغیر یعنی ساخت مترجم گوید فیه نظر بر آنکه استدلالات معمول لفظ است نه بخصوصی و اگر گویند این عموم خاص  
بقلیتین با فوق آن گوئیم قدریکه مفهوم مخالف بر آن دلالت میکند آنست که حکم ما دون قلیتین غیر حکم قلیتین است اگر چه  
آن مغایرت بکراهت یکی و عدم کراهت را باشد یا مقید بودن یکی بقید دیگری و الاخر و ابو حنیفه بار جاری را  
خاصیتی می دهند که بخلافه نجس نجس نمی شود و مترجم گوید بنا بر فهم آن از حدیث بار را که بر آن است که حله نهی  
بقرینه ثم یغتسل و نهی متعلق باشد بجمع این دو فعل و قید هر دو مقدمه بحث است بلکه حق آنست که علیّه ایذای بنی آدم  
استحقاق لعن است بسبب تخمین بالفعل اگر فی الحال تغیر کرد یا بسبب تخمین بعد حین اگر فی الحال تغیر نکند زیرا که چون بن  
شخص فحشا یا بد دیگران اقامه نگند با و او را مخرج گرد و تغیر تخمین بجهت نهی از مجامع بول و غسل نیست بلکه از مل و احد  
بدلیل حدیث ابی داود و ابی یونس احدکم فی الماء الدائم و لا یغتسل فیہ من یحیاته و در روایت دیگر منع از وضوء آید و حکم  
مکذوب است و او را در معرض نفرت طبایع سلیمه ساختن پس آنچه اقرب تحقیق مینماید آنست که اینجا دو حله است هر دو  
تغیر نجاست و مخالطه نجاست پس تغیر را در نجس میباید قطعی و مخالطه مکروه و میباید دیگر استیسه شدیده که خبر بضرورت نیاید  
مکذوب شدن آن آب قلیل با اختلاف کثیر و هر قول این صاحب القلیل نجاسته اشهر و مکروه و قیل نجس یعنی با قلیل که مخلوط  
باشد بنجاسته مشهور از سبب مالک آنست که مکروه است و بعضی گفته اند که نجس است و اینجا مفهوم مخالف حدیث قلیتین و مفهوم  
مخالف قول مالک با عموم حدیث آن الماء بطور راستی پیدا کردند و اصل علم با **باب جواز الوضوء مع النساء** در بیان جایز

بودن وضوء با زنان **مسألة** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول ان كان الرجل في النساء في زمان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم ليضوءوا جميعا ابن عمر گفت که هر آنکه بود مرد و آن زمان در زمان آنحضرت صلی  
علیه وسلم وضوء میکردند با یکدیگر یعنی هر مردی با زن خود یا با محرم خود در یک وضوء وضوء میکردند **باب اذا خلعت المرأة الحائض**  
و الجنب بماء هل يجوز الغسل بذلك چون مخی شود زن حائض یا جنب با آبی یعنی وضوء کرد یا غسل نمود یا بخارید  
مرد را غسل کردن بان آبی که باقی مانده باشد از وی **مسألة** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان يقول لا بأس



مفت

قال به أكثر أهل  
العالم وقال

ادوات الشاي

32. 7/10/76

مکتبہ  
مکملہ

سید علی

حکومت  
پاکستان

ارشد

مجلس

مفارقة و...

الشيخ

تأليف الكلا

مغلط الشرح

عبدالله بن عبدالمطلب

مختصر و قال

وہ

3

در زمان او نجاستی مترجم گوید شافعی بخیر اواز فقهتای محدثین محل کرده اند برگه بویزد و در دایه و خراز زیر کلمه کرم  
حرام است و درین او پنجه او متخمس است پس چون این را در گربه اثری پیدا نشد حکم سایر سباع و حمار نیز همان  
باشد بخلاف سگ که نجاسته آن غلط است پس محمول نباشد برگه و البوصلة فی تخصیص کس و ده است طهاره سوزا  
مگر به و کلمه اینها من الطوائفین علیکم و الطوائفات بیان فاروق دانسته زیرا که آن اشاره است به حج و تحفظ  
از سوز پرو و آن معنی در سایر سباع یافته نمی شود باجمعه نزدیک جمیع علماء این حکم مخصوص است بصوتیکه  
نجاست بر دهن گربه ظاهر نباشد اگر نجاسته بر دهن گربه ظاهر دیده شود نجاسته بابت شکار و کلب  
نجاسته فیصل مندا الا ناء سباعا پس خوردن سگ ناک است شسته شود از وی آوند از دست مار مالک

عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شرب الكلب اناؤه  
اخذكم فليصل سبع مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون بنوشد سگت آوند کسی از شما باید که  
بنوشد آنرا هفت بار متفرج گوید شافعی شیخین از طرق دیگر روایت کرده اند این حدیث را و در آن روایتی دارد  
است این کلمه و البته این را و آخرین با التراب نختمین این هفت بار یا آخرین این هفت بار شستن باشد  
بخاک یعنی بعد آلوده کردن بخاک بنوشد اول باشد یا نباشد پس نزدیک فقهاء محدثین اگر سگ گنج کند در  
آوندی که در آن آب باشد یا مانع دیگر آن چیزی را باید ریخت و آن آوند را هفت بار باید شست یکبار از آن  
مکدر بخاک کرده و شافعی حمل کرده است خوک را بر سگ جهو حمل نموده اند زیرا که عرب مخالطت داشتند  
با کلاب پس هفت بار شستن فرمود از لعاب آن مانع باشد ایشان را از نزدیک کلاب و این معنی  
در خوک یافته می شود و الله علم مسئله تنقیح کرده و منع را بملاقات چیزی از کلب بول باشد یا لعاب یا عرق  
یا عضوی از اعضا زیرا که هم کلب طیب اعضا را و سبب پس حال اعضا دیگر بطریق اولی مانند آن باشد  
و معنی و منع رسیدن لعاب است و عرق نیز مانند او است بول خبیث از وی را آب کیف فیصل دم الحیض چکان

ثلاثة شيوخ من حبيش مالك عن هشام بن عروة عن ابيه عن خاطمة بنت المنذر بن الزبير عن اسماء  
بنت ابي بكر الصديق انها قالت سألت امرأة رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت ادابت احدا منا  
اذا اصاب ثوبها الدم من الحيضة كيف تطهر فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اصاب ثوب احدكم من الدم من  
الحيضة فليغسله بالماء ثم لتطهر فيه اسما ربت الي بكركت سوال كزني نازي حضرت صلعم يس كنت ايا ودر  
كلى النما وقتيك برسه جامد اور خون از حوض جگونه كار كنند پس گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم چون بر زن مجاه

يُحصل عندها



له قلت  
 قال قلت لابي عبد الله  
 اني اريد ان اكون من  
 النجاسة الملائمة فصب  
 عليها الماء حتى يغايها  
 فظهرت والنجاسة خافت  
 اني اكون فيها قلت  
 قلت لابي عبد الله  
 اني اريد ان اكون من  
 النجاسة الملائمة فصب  
 عليها الماء حتى يغايها  
 فظهرت والنجاسة خافت  
 اني اكون فيها قلت  
 قلت لابي عبد الله  
 اني اريد ان اكون من  
 النجاسة الملائمة فصب  
 عليها الماء حتى يغايها  
 فظهرت والنجاسة خافت  
 اني اكون فيها قلت

کسی از شما خون حیض نباید که بدو انگشت بپوشد و باید از آن آب زنده بر روی بید از آن نماز گذارد و بخانه تبرج کند  
 یعنی بنحوی بر روی حدیث دوم واقع شده و آن آنکه گفته است عن هشام بن عروه عن ابی عبد الله عن الصادق علیه السلام  
 ابیست چنانچه عبد السلام علیه السلام میفرمودی اکثر رواة موافق الحکر و دانند و الله اعلم باید دانست قرص و نفع اینجی اشاره است  
 بهای در دفع عین نجاست پس چون عین نجاست ازل شد جامه هر گشت و بر سر شستن شرط نیست نزدیک هر چه بود  
 و در حکم حیض است جمیع نجاسات عینی مثل روث و بول و عذره و مسکه اگر نجاستی عین باشد واجب از آن عین او طهر است  
 و بر چه پیش شود از آنکه اگر در اوصاف از لون و مرج و همین است معنی قرص و نفع و از آن نیست سهوا صابون از آن  
 و اگر عین نباشد مانند بول که خشک شده باشد پس نجس نیست آب بر روی و از آنها در زوال آن کفایت میکند **باب** تطهیر از نجاست  
 من البول بقصب ذنوب من لاء بول چون برسد بر زمین پاک میشود برنجین یک لوان آب **باب** تطهیر از نجاست  
 اند قال دخل اشرا الی المسجد فکشف عن فرجه لیلو لضمه الناس و حتی علا الصلوات فقال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 اترکوا فترکوا فقال اشرا رسول الله صلی الله علیه و آله لیلو لضمه الناس و حتی علا الصلوات فقال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 از خود را از فرج خود تا بول کشد پس آواز دادند و او را ندان تا آنکه بلند شد و آواز پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 او را پس بگذاشتند پس بول کرد و بید از آن امر فرمود و آنحضرت معلوم آوردن و او را پس بگذاشتند پس بول کرد و بید از آن امر  
 او را برای آن بگذاشتند تا از شستن بول بوی ضرر نرسد و مواضع بیار از مسجد نجس نهند و از نجی معلوم شد که اگر بول نجس  
 بر زمین برسد تطهیر آن برنجین آب است تا آنکه غالب آید بر روی مثل غالب آمدن یک لوان بول یک شخص بید از آن امر  
 نقل تراب یا بر آوردن عناء لبطنی خارج فخر و نیست و از آن بوقلام و آب و حنیف و تفکر و دانند که زمین پاک میشود برنجین آب  
 و آن مانی اینچنین نیست زیرا که تطهیر هر دو صفت میشود و از آنجا که هر گشت و از آنجا که هر گشت و از آنجا که هر گشت و از آنجا که هر گشت  
 از طریق عینی بنحوی است **باب** السب عن الی بريرة **باب** يطهر الثوب من بول الصبي الذي لم يطعم بالنفخ  
 پاک میشود جامه از بول طفلی که هنوز طعام نخورد و دست بآید و **باب** عن هشام بن عروه عن ابی عبد الله  
 زوج النبی صلی الله علیه و آله انما قالت اخی رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی عبد الله صلی الله علیه و آله  
 صلی الله علیه و آله باء فاتبه ایاه آورد و شستن پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله پس بول کرد و بر جامه آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب پس تابع بول ساخت آن آب را بر روی آب بروی ریخت **باب** عن ابن شهاب  
 عن جید الله بن عبد الله بن عقیبة بن معویة عن ام قیس بنت محصن انها انت باین لواصغیر لم یاکل  
 الطعام الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاجلس رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجره فقال علی ثوبه فدعا رسول

صلی الله علیه وسلم یاء فضیحه و لم یفسد لکم قیس آورد پس خوردی از آن خود که طعام مخدود بود پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نشان داد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بنزد پس بول کرد در جانه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس علییه آنحضرت آب آید در جانه و نه شست آنرا سرچم گوید فیض جاری کردن آبست بر فوی و آبست که غسل آنجا مالیدن و فاش شدن است بر فوی و بول طفل مذکور که هنوز طعام مخدود باشد نجس است و لیکن پاک میشود با بزدن بغیر مالیدن و فاش شدن بخلاف بول انشی و بخلاف طفل که طعام مخدود پس ثوب ازین هر دو بغیر مالیدن و فاش شدن پاک نشود و الله اعلم مسئله معنی حدیث شافعی آنست که در شن انداختن آبست بوجهی که عام و غالب شود در موضع بول بغیر سیلان و نزدیک غیر او چنانکه خطابی اشاره کرده است تفصح امر را آبست بر محل بول بر فوی از غیر مرس و دوک و در غسل ریش و دوک میباشد و اول آنکه و اتوی است مسئله در بول صبی و صبیبه که فدی بطعام میکند لابد است از غسل پس تحنیک بتمشلا و تناول سفوف برای مداوة و تناول طعام قلیل بدون اعتماد غذا بر آن و دخل فدی بطعام نیست **باب** طین الشارح الملیق

و فی نظر فکذا ما یستخرج علیه بغوی گفته که بخیریت در نجاست خشک است که متعلق شود و ثوب بعد از آن متناهی شود  
و فی نظر زیرا که اکثر آنچه متعلق میشود بشی در مکان قدر نجاست رطبات و آن معلوم است از عاده بقطع آنچه  
خیزد و در آن بقطع معلوم است یا غالب است از عموم تاویل بعید میباشد مسئله طین الفارغ بطهره و آنچه  
نوعی از توسع است در کلام و در اصل مقتضای مقام آن بود که گویند به معفو عنه اولاً باس به لکن عدول  
کردن از مقتضای مقام به نادر و تطهیر بخیر که مطهر نجاست نمیتواند شد پس البته شد که معفو عنه است و این  
ابلیغ است از اول باب سبب نزول التیمه در بیان سبب نازل شدن تیمم مالک عن عبد الله

بن القاسم عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين انها قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض

اسفاده حتى اذا كنا بالبيداء او بذات الحيش انقطع عقدي فاقام رسول الله صلى الله عليه وسلم

على التماسه واقام الناس معه وليسوا على ماء وليس معهم ماء فأتى الناس الى ابي بكر الصديق فقالوا

الا ترى ما صنعت عائشة اقامت برسول الله صلى الله عليه وسلم وبالناس وليسوا على ماء وليس

معهم ماء قالت عائشة فجاء ابو بكر ورسول الله صلى الله عليه وسلم واضم راسه على فخذى قد نام فقال

حسبت رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس وليسوا على ماء وليس معهم ماء قالت عائشة فما تبني

ابو بكر وحصل بطعن بيده في خاصرتي فلا يمنعني من التحرك الا مكان راس رسول الله صلى الله عليه وسلم

على فخذى قد نام رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اصبح على غير ماء فانزل الله تعالى ايها التيمم فقال

اسد بن الحضير ما هي باول ركعتكم يا ال ابي بكر قالت فبعثنا البعير الذي كنت عليه فوجدنا العقد

كنت عائشة نادر سلمانان که سرور آمدیم همراه آنحضرت صلعم و بعض نفرها آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفیقیم تا و تسکیم

رسیدیم ببادیه که بنده نام دارو یا بادیه که ذات الحیش نام دارو بکست گلو بندگی از آن من پس درنگ کرد

آنحضرت صلعم برای چنین آن و درنگ کرد و مردمان همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بنود و فرستاده

بر آب و بنود همراه ایشان آب پس آمدند مردمان بسوی ابو بکر صدیق پس گفتند ای امنی یعنی خیر می که

بجمل آورد عائشه درنگ کنانید آنحضرت را و مردمان را و نمیتند فرو داده بر آب و نیست همراه ایشان

آب گفت عائشه پس آمد ابو بکر صدیق حالانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نباده بود و سربار که خود را

بزرگان من بخواب فتمه پس گفت ابو بکر صدیق بند کردی آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و مردمان را

و نمیتند فرو داده بر آب نیست همراه ایشان آب عائشه گفت پس عتاب کرد مرا ابو بکر و شرمزد

میخواهند دست خود را در تبریکها پس منع میکند و ملازمت میداند مگر بودن سر مبارک آنحضرت صلعم بران من حیث  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا وقتی که صبح کرد و بر عیوب این نازل ساخت خدا تعالی آیه تيمم پس گفت ای بن حنیفیت  
 اینجا و نه اول برکت شما ای اهل بیت ابو بکر یعنی ارشاد همیشه در مسلمانان برکات ظاهر شده اند و هست پس بر خیر این  
 و شتری را که من سوار بودم بران پس یافتم گویند از زیر آن شتر باب صبیحة التیمم باب در بیان کیفیت تيمم صلی الله  
 عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقیم الى المرفقین تيمم میکرد و عبد الله بن عمر تا مرفقین یعنی مسح را تا آرنج میرسانید  
 و بکفین گفتانیکه و قال یحیی و سئل مالک کیف التیمم و این ببلند نه فقال یضرب ضربة لوجه و ضربة لیديه و یمسح  
 الى المرفقین گفت یحیی سوال کرده شد مالک چگونه میباشد تيمم و ناگوار رسانیده شود آنرا پس گفت باید که بزرگ نه  
 دو ضربه یک ضربه برای روی خود و یک ضربه برای دست خود و مسح کند و دست را تا آرنج شترجم گوید و صفت  
 تيمم اختلاف کرده اند چه بگفته اند تيمم دو ضربه است یکی برای روی و یکی برای دست تا آرنج و احمد و حجت  
 گفته اند که تيمم یک ضربه است برای وجه و کفین پس اختلاف در دو موضع است در عدد ضربه و در قدر مسح و تسکین  
 کرده است احمد و حجت بحديث عمار بن ماسر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در فرمود انما کیفیات افضرب کفیه الارض  
 ثم مسح بها وجهه و کفیه بخراش غیت که کفایت میکند تر این کار پس زد و کف خود زمین را بعد از آن مسح کرد آن  
 دو کف روی خود را و دو کف دست خود را و این دو حدیث نزدیک من متعارض نیستند زیرا که فعل این کمال  
 سنت است و تيمم و فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقل تيمم است چنانکه لفظ کفایک بان ارشاد میکند پس چنان  
 اصل وضو یکبار شستن اعضا معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح ازین مضمضه و استنثار  
 با و الحاق کردن است همچنان اصل تيمم یک ضربه مسح تا و بوند دست و کمال آن دو ضربه مسح تا آرنج و آنچه  
 جمیع اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تيمم کند کفین را بر روی کماله و اصابع را بر دو دست تا بر آب استعمل تيمم واقع نشود  
 حکم محض است و مخالف ظاهر حدیث عمار و الله علم باب اذا المجد الملاء فی الحوض تيمم و صلی چون نیاید آب در حوض  
 تيمم کند و نماز گذارد مالک عن نافع ان اقبل هو و عبد الله بن عمر من الجوف حتى اذا كانا بالمرید نزل عبد الله فتيتم  
 صعيدا طيبا فمسح بوجهه و یدیه الى المرفقین ثم صلی بازا نافع و عبد الله بن عمر از موضعیکه حرف نام دارد  
 تا وقتی که رسیدند بمرید یعنی جایی شستن شتران فرو داد عبد الله از او برخاست قصد کرد زمین پاک را پس چرخ  
 بر روی خود و دو دست خود تا آرنج بعد از آن نماز گذارد و شسته جم گوید این اثر دلالت میکند که سفر شرط صحیح تيمم  
 نیست بلکه اگر در حضر آب را نیابد تيمم کند بسبب بعد از شهر مثلا اگر چه بعد یک میل نباشد و همین است مذکور است که

قبل التيمم  
 و عليه التيمم  
 ابو حنیفة قال لا تيمم  
 صرنا ان ضربة الوجه  
 وضربة اليدين  
 المرفقين  
 و عليه اکثر العلماء انه  
 يجوز التيمم بعد الماء  
 في الحوض اذا لم يكن في  
 التيمم





[illegible]



یہاں اسلمہ اور سلاہ الی سعید بن المسیب یا لہ کیف تغسل المتخاضۃ فقال تغسل  
للمستخاضۃ من طهر الى طهر وتوضأ کل صلوة فان غلبها الدم استنشرت  
قطعا وزیر بن اہم ہر دو فرستادند سنی را یومی سعید بن المسیب تا سوال کنند اور اچونہ

العبادة في  
الزمان والمكان

غسل کند مستحاضه پس گفت سعید بن اسیب غسل کند مستحاضه از یک طهر تا طهر دیگر و وضو کند برای هر نماز پس از آن غسل کند  
 بروی خون بر بند و بز فرج خود یا بر چهره برای احتیاط از تلوث ثوب و مکان و سایر بدن **قال** مالك لا یغسلها عندنا  
 ان المستحاضة اذا اصبحت ان لزوجها ان یصیبهها و كذلك النساء اذا بلغت اقصى ما یسك النساء الدم فاما  
 رات الدم من بعد ذلك فانه یصیبهها زوجها واما هي بانزلة المستحاضة گفت مالك لم یكفر شرب نردیک انك  
 مستحاضه وقتی که نماز گذارد میرسد زوجه او را که جماع کند با او و همچنین زن صاحب نفاس وقتی که نگاه میدارد  
 زنان خون یعنی آخر دیکه از زنان صاحب نفاس نجس جاری میشود پس اگر بدین خون را بعد از این پس جماع کند با او و زوجه  
 جز این نیست که وی مانند مستحاضه است مسئله ظاهرند باینکه شافعی است که مستحاضه را از حیض بدو چیز میتوان شناخت  
 عادت دوم تیر لون اما عادت پس لیل حدیث ام سلمه تسطر حد الايام والالیالی و اما تیر لونه صلی الله علیه وسلم فانه  
 استوی عرف و لفظا اذا اقبلت لم یفقه فانه هر دو را محتمل است پس اگر زن را عادت و تیر سر و متحقق باشد تیر سر  
 است در اعتبار و الاروت الی العادة و ابو حنیفه میگوید که هر تقدیر مستحاضه را بعبادت رد باید کرد و الله اعلم مسئله شافعی  
 استقراره است که اقل سن حیض نرسال است و اقل مدة او یک شب و روز و اکثر او یا نروده شبانه روز و اقل طهر در میان  
 دو حیض یا نروده روزیست و اینها مستقر شافعی است دلیل قوی درین باب یافته نمیشود **باب الصلوة** **الحکم فیها**  
 نماز پنجگانه زائل میکند صفاتی که در میان اینها باشند **مالك** عن هشام بن عماره عن عیسی بن محمد عن حماد بن عمار  
 عن ان عثمان بن عفان یجلس علی المقاعد فجاءه المؤمن فاذا یصلو له بعض قد عاباء فتوضا له **قال** الله لا  
 حد شکم حد ینالکوا انه فی کتاب الله عز وجل ما حد شکموه **ثم** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه یقول ما من  
 امرأتین فیمن وضوءه **ثم** یصلی الصلوة الا خفیه ما بینه و بین الصلوة الا خرمی حتی یصلیها **قال** یحیی **قال** مالك  
 اراه یرید هذا الا یتاخم الصلوة طوفی النهار و لفا من اللیل ان الحسنات یدهن السیئات ذلک ذکره  
 للذکر بن عثمان بن عفان نشئت بر قاعدان نام موضعیت که مردم اینجا می نشستند پس اندیش او مؤذن پس  
 خبر داد کرد او را بنام عصر پس طلب کرد حضرت عثمان اب ایس صوکر و بعد از آن گفت البته خواهم گفت باشما سخن را که  
 نه آن بود که معصوم وی در کتاب خداست الی است باشما می گفتم آنرا بعد از آن گفت شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه  
 و سلم که میفرمود نیست هیچ شخصیکه وضو کند پس نیک کند وضوی خود را بعد از آن بخواند نماز را اگر مرزیده شود برای او آنچه در میان  
 این شخص در میان نماز دیگر باشد تا وقتی که ادا کند آنرا لغت مالک گمان میکنم که حضرت عثمان اراده میکرد این آیه را لم  
 الصلوة طوفی النهار الا یتاخم یعنی بر پا دار نماز را هر دو طرف روز و ساعات از شب هر آیه نیکبند و میکنند بدین را این است

چند پذیرند که از این آیت دلالت میکند بر مضمون حدیث پس محل استبعاد نماند و الا این حدیث را روایت نمی کردیم  
 تا کسی این حدیث کند مسئله واجب نمی شود نماز مگر بر مسلمان بالغ عاقل غیر عاقلین و نفسا پس اگر کافر یا مسلمان باشد  
 لازم نیست بروی قضای نمازهای گذشته زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحاب و تابعین و علم جبر اگر مسلمان  
 او را تحلیف قضای نمازهای گذشته نمی فرمودند و در مرتد تردید کرده اند فقیر گوید جمعی عظیم از عواید ایام حضرت ابوبکر صدیق  
 مرتد شدند و باز مسلمان گشتند و آن واقعه مشهور است و امر بقضا منقول شد و الله علم و حدیث الاسلام بحیث قبله است  
 است مرتد را و اگر کسی بالغ شد یا مجنون یا نهمی علیه بپوش آمد لازم نیست قضا نمازها بر آنها مسئله بروی لازم است  
 بدر باشد یا جد یا وصی امر کردن اطفال را چون بهفت سالگی برسند بنماز تعلیم آن و چون بدو سالگی برسند زدن  
 بر ترک آن بحدیث ابی داود و ترمذی مراد الصبی الصبیوة اذا بلغ سبع سنین و اضربوه علیها اذا بلغ عشر سنین **باب**  
 نزول جبریل علیه السلام و تعیینه اوقات الصلوة للنبی صلی الله علیه و سلم **باب در بیان فرود آمدن جبریل علیه السلام**  
 و تعیین اوقات نماز را برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم **مالک** عن ابن شهاب ان عمر بن عبد العزيز  
 امر الصلوة یوما فدخل علیه عمر بن الزبیر فأنخبره ان المغيرة بن شعبه أخر الصلوة یوما و هو بالوقوف فدخل  
 علیه ابو مسعود کلا قصدا فقال ما هذا یا مغيرة البین قد علمت ان جبریل نزل فی صلی فصل رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم ثم فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم ثم فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 علیه و سلم ثم قال بهذا امرت فقال عمر بن عبد العزيز اعلم ما يحدث به یا عروة و ان جبریل هو الله اقام لرسوله  
 صلی الله علیه و سلم وقت الصلوة قال عروة كذلك کان بشیر بن ابی مسعود کلا قصدا فحدث عن ابيه ان  
 گفت که عمر بن العزیز خلیفه عادل تاخیر کرد نماز را یک روزی پس در آمد بروی عروة بن الزبیر پس خبر داد او را که مغیره  
 بن شعبه تاخیر کرد نماز را یک روز و او در کوفه بود پس داخل شد بروی ابو مسعود انصاری پس گفت حدیث ای مغیره آیا ندان  
 که جبریل علیه السلام فرود آمد پس نماز گذارد پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی همراه جبریل بعد از آن  
 گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن نماز گذارد جبریل پس نماز گذارد رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم بعد از آن گفت باین وقت امر کرده شد ترا یعنی هر پنج وقت نماز را وقتی معین نمود پس گفت عمر  
 عبد العزیز تا مل کن چیزی را خبر میدی ای عروه آیا جبریل همون است آنکه معین کرد بر آنحضرت وقت نماز گفت  
 همین طور بشیر بن ابی مسعود خبر میداد و از پدر خود و این حدیث مختصر است یا بر ابن عباس آنرا تمامه مذکور نمودند

له قلت  
 هذا حدیث مختصر  
 من کتاب ابن عباس  
 و جابر و غیره  
 و به شیخه الانکاسی  
 علی تأخیر العصر

وهمان متوجه میشود انکار بر تافیر عصر چون مقصود عروقه تذکیر آن حدیث بود تمام ذکر نکرد بجهت شهرت آن و در مقام

**باب** الاوقات التي يستحب فيها اداء الصلوات الخمس وهي اوائل اوقات باب در بیان اوقاتیکه تحب است

وآن ادای نماز پنجگانه و آن اوائل اوقات نماز است قال الله تعالى اقم الصلوة لدلوك الشمس الى

الليل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر كان شهقا موعودا هي غروب برپا دار نماز را بر وقت زوال آفتاب است

و لازم گیر قرآن خواندن وقت فجر را هر آینه قرآن خواندن در وقت فجر است حاضر شده یعنی ملائکه حاضر می شوند

ترجم گوید معنی الی غسق الليل است که از وقت میل آفتاب از غیر وقت غروب وقت خالی نیست پس نماز حکما مستحب است

از دلوک تا عشا و مراد از قرآن الفجر سورة طویله خواندن است در نماز فجر **مالك** عن نافع ان عبد الله بن عمر

يقول دلوك الشمس ميلا عبد الله بن عمر میگفت معنی دلوک شمس میل اوست یعنی از وسط سما جانب غرب

**مالك** عن داود بن الحصين قال سئل عن عبد الله بن عباس كان يقول دلوك الشمس ان اواء الفجر و غسق الليل

اجتماع الليل وطلعت عبد الله بن عباس میگفت دلوک آفتاب وقتی است که باز گردد سایه غسق لیل بهم آمدن است

باطلت غروب **مالك** عن نافع مولى عبد الله بن عمر ان عن ابن الخطاب كتب الى عماره ان اقم الصلوة

فمن عظمها و حافظها عليها حفظ دينه و من ضيعها ففقد ما سواها اذ صبح فكتب ان صلوا الظهر اذا كان ليل

ذو دعا الى ان يكون ظل احدكم مثله و العصر و الشمس و تفتح ثيضاء نقية قد ما يدير الراكب فربما قيل او ثلثة قبل

عن عمه ابي سهل بن مالك عن ابيه ان عمر بن الخطاب كتب الى ابو موسى الاشعري ان يصل الظهر اذا راعت الشمس  
العصر والشمس بيضا فثبت قبل ان تدخلها الضيقة والمغرب اذا غربت الشمس واخبر العنكبوت ما لم تنته وصل الظهر فخرج  
ناديه مشتبكة فاقروا فيها يسودان طول الليلين من الفصل عمر بن الخطاب فرشت بنو ابو موسى اشعري ككبار نماز ظهر  
وقد كمل كذا قاتب ان وسطا آسمان وكبار نماز عصر را خلا كذا آفتاب سفيدي عباد باش پيش از آنكه در آيد نوبتي زدي كذا  
موقت و قتيك فرود آفتاب تاخير كن طشا از آن و قتيك بخواب نرفته و كذا نماز صبح را خلا كذا ستارها ظاهر شدند در زمان كذا  
و جوان در نماز صبح دو سوره دراز از الفصل يعني سبع آخرين قرآن ممالك عن زيد بن زياد عن عبد الله بن رافع مولى

أم مثله روح النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أباهن عن وقت الفيلق فقال أبوهم إذا أنا انجرك من الظهور إذا أنا  
 ظلك مثلك والخصى إذا أنا ظلك مثلك والمغرب إذا أنا غربت الشمس والعشاء إذا أنا غابت النجوم  
 الليل

[illegible][illegible][illegible]

ت باجرو برای حضرت البتة از یکدیگر میبوی میگرفتند پس آن مالک عن ابن شهاب قال عمره ولقد حدثني عن  
روح البتة عن الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يصلي بعضه والشمس في حجرها قبل ان تظهر ورايت

بہر ت عاشق کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سیکند از دہ گمانہ محض را خا لاکہ چہنو را افتاب از سما کو یار می حضرت عاشق  
 در دہ قبل از آنکہ بالا رود و در دہ از ارمیا مالک عشق عشاق بن عبد اللہ بن ابی طالب عشق بن مالک اللہ

لَكَ كَاتِبُ الْعَصْرِ ثُمَّ مَحْجَرُ الْأَسْبَانِ إِلَى عَيْنِ عَمَلٍ بَنِي عَوْفٍ فَيُحْدِثُ لَهُمُ الْبُحْلُورُ الْعَصِي









نماز بگذارد و بعد از آن آب برکیده یا فرو برد و بقیین معلوم میکند که وقت برآید پس اگر این حکم را در حضورت بیان میفرمود  
گمان نوت بقیین می انجامید بخلاف اواخر اوقات نمازهای دیگر که انتهای آن باین وضع و ظم و معلوم نمیشد و دوم آنکه در  
احادیث صحیحی نقل شده است از نماز درین دو وقت پس اگر این دو حکم را در حضورت بیان میفرمود گمان میشد که سبب  
و دخل این دو وقت نماز خاص شده باشد و الله اعلم **باب حج العصرین والعشا لکن بدعنا رباب در بیان**  
**جمع کردن در میان ظهر و عصر و جمع کردن در میان مغرب و عشا در حق کسیکه اذاعذری هست** **مالك** **عنه**  
بن عباس بن انه قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الظهر والعصر جميعا والمغرب والعشاء جميعا في غير حجة  
ولا نسحر قال بخير وقال مالك ذلك في من لم يتركها رواه عن النبي صلى الله عليه وسلم ظهر وعصر رابعا ومغرب عشا رابعا  
حالتیکه خرفی نبود و سفری نبود و گفت مالک که گمان میکنم که این صحیح بود در هنگام باران و ترجمه گوید جمیع علما مجمدین  
بجواز جمع بین اهل سنتین قایل شده اند و سفر و جمیع در سفر نیز حجت بعصری و عشا واحد و حقیق در بعضی ازین شخصت  
بلکه در غایه المنتهی مذکور است هر عذر یک مثل مرض باشد در شدة و حرج لحق است بر مرض و در جواز جمع و بقوی از محمد  
سیرین نقل کرده اند کان لا یری باسا باجمع بین اهل سنتین اذا كانت حادثة او شئ الم یجوز عادة و بقوی این حدیث است  
روایت کرده است از طریق دیگر از جمیع مسلم و عجمان و زیاده کرده است در آن روایت قال ابو الزبیر فقلت لسعيد بن جهم  
فعله قال سالت عبد الله بن عباس کما سالتی فقال لان لا یجوز احد من امتنا بعد از آن عجزی گفته است که این حدیث  
والات میکند رجوا جمع بغیر عذر زیرا که تقریر کرده است که علة جواز اینست که حرج نباشد و باین قول قایل شده اند جمیع قائلین  
محمدین و اکثر علمایان رفته اند که جمع بغیر عذر جایز نیست انشی و مختار نزد یک بغیر جواز جمع است وقت عذر و عدم جواز  
بغیر عذر و الله اعلم و علما در تاول این حدیث اختلاف کرده امام مالک احتمال مطرد کرده و لکن روایت مسلم من غیر مطرد است  
از اربعم میکند و اکثر نزد یک این بنده ضعیف است که ابن عباس حکایت فعل انحضرت صلى الله عليه وسلم کرده و در غرضه  
نبوک و متنی از حدیثی غیر حرف و لا سفر است که ابن ماجه ذکر کرده فی السفر من غیر ان یجعی شیئ و لا یطعمه عذرا و لا سفر حاکم  
سیر است و از غیر سفر حالت نزول الطیذان و بعضی رواه این حدیث لفظا بالمدينة و زیاده کرده اند و بعضی دیگر لفظا ثانی  
جسار و سبعا و این تصرفات همه مجهول بر دهم است که از نفی سفر بر خاص است پس روایتی را باینکه در دوران تحقیق بر دهم خود  
پرداخت و بهترین علت جمیع علما از عمل باین حدیث تقا کرده اند با وجود آنکه رواه این حدیث همه ثقات اند و قول  
ابن عباس لان لا یجوز احد من امتنا هرگز و دالات بر نفی عذر ندارد و نیز که نفی صحیح بتجویر جمع دالات اولی تحقیق شوی  
و لازم نیست که جمیع اقسام حرج و جزئیات آن شغفی شود و اگر در حالت نزول شخصت جمع ننشاند و نه حالت سیر بر مخصوص

[illegible]

این شخصت میکردند و حضرت کعبه پیش داشتند که آنرا بجزای هر چه می نمود بود و چون شخصت جمع را در جمیع حالات سفر و حضر  
کردند خرج علی را بل شد و این علم تهریم گوید و تصریح کرده اند جمعی بر جواز جمع در وقت ضرورت که اگر ادراک کرد از آخر وقت  
قدر از حرام لازم میشود و بدی ظهر و عصر سه روز و همچنین اگر ادراک کرد قبل طلوع صبح صادق قدر از حرام را لازم میشود و بر نماز  
و عشا زیاده که وقت این هر دو نماز یکی است در حالت عذر و غیبه نظر اندازد که هر نماز را وقتی معین ساخته اند که وجوب نماز را  
و اگر می شود در بعضی حالات قصید را بخواند و از آنرا عدم اثم مثل او شمرده اند و چون این در بعضی اوقات  
که اثم از روزی که در نماز واجب اقتضای چیزی ندارد و الله علم باب من نام عن صلوة فلیصلها اذا ذکرها هر که بخوابد  
و اول شده از نماز می باید که بگذارد آنرا و فیکه باید از آنرا مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب ان رسول الله

صلی الله علیه و آله چنان تفل من حیذ البکر حتی اذا کان من آخر الليل عن رسول الله و قال لیل اکمل لنا الصیوم و نام  
رسول الله صلی الله علیه و آله و کان بلال یقرأ سبحة فی راحلته و هو مقابل الفجر فخلعت عبدا  
فلم یستیقظ رسول الله صلی الله علیه و آله و لا بلال و لا احد من الرکب حتی صریرهم التمس ففزع عن رسول الله صلی

صلی الله علیه و آله فقال یا بلال فقال بلال یا رسول الله اخذ بنفسی الذی اخذ بنفسی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله  
صلی الله علیه و آله و اقمتم اقامتاً و انشیتا انتم رسول الله صلی الله علیه و آله و اقام الصلوة فصل

رسول الله صلی الله علیه و آله سلم الصیوم ثم قال حین قضی الصلوة من نسفی الصلوة فلیصلها اذا ذکرها فان  
یقول فی کتابنا فقم الصلوة للذکر فی آخر شیء من شیء مسلم و ابو داود و ابن ماجه و  
کرده اند از طریق ابن و سب عن یونس عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن ابی هریره عن رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم و فیکه رجوع کرد از خیمه وقت شباه رفت تا وقتیکه داخل شد در آخر شب نزول فرمود و آخر شب برای پیشرفت

و گفت بلال انکامهائی کن برامی تا نماز صبح از خواب رفت و حضرت و خواب قدر با صحابا پیش حضرت صلی الله علیه و آله  
و نگاهبائی کرد بلال تا نیکیه مقدر شد بود برای او یعنی مانعی که خدا نمی آید و خود بخوابد و این گفته کرد و بگویند  
خود را از وی خود کرده بود بلوی فخر پس عالت شد بر وی و چشم یعنی خوابید و بلوی که بر خیزد خدا است که چشم  
خود را و کند نتوانست پس بیدار شد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال و نه هیچکس از شتر و الا تا آنکه افتاد  
صنوبر آفتاب پس مضطرب شد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت چنانچه این ای بلال پس گفت بلال  
یا رسول الله در گرفت از آنچه در گرفت تر یعنی خواب بر زمین پس فرمود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبارک شده  
بر بیدار شدن خود را پس بر خیزد و شتران خود را و مبارک شده بر بیدار شدن و افتاد از آن فرمود و حضرت

صلى الله عليه وسلم بلال ايسر اقامت نماز گفت پس گذارد بايشان آنحضرت صلى الله عليه وسلم نماز صبح بعد از آن وقت  
 و فقيه كه تمام كرد نماز را هر كز فراموش كند نماز را پس بايد كه بگذارد آنرا و فقيه كه بپا دارد و آنرا بگذارد هر كز اين خدا متعالى بغير  
 در كتاب خود بر پا دارد نماز را وقت ياد كردن من يعنى اگر فراموش كنى باز بايد تو ايد كه خدا تعالى در اينها فرموده است  
 و من نماز بگذارد و ام هرمانوقت نماز را بگذارد مترجم گويد هيئت مذاهب فقهها و كسيكه نماز را بعد از انقوت كند حكم او برنا  
 و مايم قياس كرده اند و علماء را در حديث اشكال است زير كه در حديث صحيح واقع شده و ان عيسى تنلمان و لا ايمان  
 قلبى لبعض علماء جواب داده اند بآنكه آنحضرت ر صلى الله عليه وسلم دو حالت بود گاهى قلب هم موافقت در نوم مى كرد  
 و گاهى نه و حالت اول نادر بود و حالت ثانى اكثرى و اين واقع باحالت اول مصادفت كرد و در فقه نظر بر آن حالت اول  
 هرگز از احاديث و آثار ثابت نمى شود پس ما و آن مجرب و احتماليكه مخالف عموماً نصوص موهوم نقيضه مرتبه خامه چيل چيل  
 المصنوعه و الحقيقه باشد بجايت شنيع است و بعضى ديگر جواب داده اند كه قلب ادراك نميكند مگر و جداييات را يا حسيات  
 كه متعلق بغير آدمى است مثل حدث و الم و فهم خطاب پس طلوع فجر كه متعلق بحشم است و موقوف بر تقليد جدت از اين  
 خارج است نوم عين خود مضنون صحيح حديث است اگر گوى هر چند قلب مرئيات را بدون الفتح عين ادراك نتواند  
 لكن گذشته زمان و از زوال البته مى شناسد گوئيم كه اين امر لازم نيست بايققان كه او را در امور مهمه هو واقع ميشود  
 پس چنانچه كه بر اعانت مصلحت تشريع قضا سهوى را بر خاطر مبارك انتخاب الفاكهه شبيهه يا قلب مبارك مشغول تفكر  
 در آيات الله و مستغرق در ملاحظه آنها بوده باشد و بعضى جواب داده اند كه اينوقت مستثنى بود از سایر اوقات لمصلحة بعضيه  
 و هو الاوجه و الله اعلم باب هل يكون الغش حكمة الله اياهاست بهيوشى احكم جواب مالك عن ناخر ان عبد الله بن عمار  
 عليه فذهبت عقله فلم يقض الصلوة قال مالك و ذلك فيما نرى والله اعلم ان الوقت ذهب فلما من افاق وهو وقت  
 فانه يصلي بهيوش كرده شد عبد الله بن عمر پس وقت عقل او پس قضا نكرد نماز را گفت مالك اين نكردن قضا  
 در آنچه مينمايد ما و الله اعلم سبب آنست كه وقت رفته بود و اما كسيكه بهيوش ر شود و وقت پس هر كز اين نماز گذارد  
 مترجم گويد رضى الله عنه وارضاه حل غشى قليل بر نوم و عدم حمل ببرد و محتمل است و تشبيهه خود را هرست و وجوب  
 آنست كه تخفيفات شرعيه بر عقل در است تمام شيشى عليه افضل ميت پس وجوب صلوة نباشد و شرع قضائى تمام فرمود  
 بخلاف قياس پس خاص باشد بهر دو اين عمر عدم حمل را اختيار كرده و الله اعلم مذاهب شافعيه آنست كه اگر احتيا  
 مرض يا امرى مباح واقع شود ساقط ميكند آنچه در حلال اغنا از دست رفته است از نماز ما و اگر  
 اعنا بنا و لسكر بهم رسد قضا لازم است و مذاهب ابو حنيفه آنكه مدت اغنا اگر بروز

قال الشافعي ان اغنى  
 عليه عرض سبيل  
 سقط عنه ما كان  
 في حال اعنا منه  
 الصلوة وان اغنى  
 عليه شيشى خفى  
 وقال ابو حنيفة ان  
 كان الاغنى يوما وليا  
 فمادون ذلك قضى  
 وان شغل على ذلك لم  
 يقض ولا يفارق بين  
 الاغنى

در شب گذریا کم ازین باشد قضا لازمست و اگر زیاد از شب روز باشد لازم نیست و در سبب فرقی نکرده و بعد از آنکه مالک

الصلوة الوسطی آیهی نماز وسطی کدام نمازست قال الله تعالی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین  
فرموده افعال محافظت کنید بر نماز و تخصیص محافظت کنید بر نماز میان دو ستاده شعیب برای خدا و عاکنان یا قرآن خوانان

**مالک** عن زید بن اسلم عن ققاع بن حکیم عن ابی یونس مولی عائشة ام المؤمنین انه قال امرتني عائشة ان  
لها مصحفا و قال اذا بلغت هذا الآية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین فلما بلغتها اذنتها فاعلمت علی حافظوا

علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین ثم قال سمعتها من رسول الله علیه و آله یروی عنک کفر و مؤخرت عا  
بنه سیم بر او حضرت عبداللہ ان گفت چون بر روی من آیه پس خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی پس چون رسیدیم باین آیه خبردار

کردم او را پس ملا کرد بر من باین طور حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین بعد از آن گفت  
شنیدم این آیه را از آنحضرت صلعم **مالک** عن زید بن اسلم عن عمرو بن رافع انه قال کنت اکتب مصحفا الحفصة

ام المؤمنین فقالت اذا بلغت هذا الآية فاذا في حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین  
فلما بلغتها اذنتها فاعلمت علی حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین ثم

ابن رافع را گفت می نوشتم مصحف برای حفصة ام المؤمنین پس فرمود چون بر روی باین آیه خبردار کن مرا حافظوا علی الصلوات  
و الصلوة الوسطی آیه پس چون رسیدیم باین آیه خبردار کردم او را پس ملا کرد بر من باین قسم حافظوا علی الصلوات و الصلوة

الوسطی و صلوته العصر و قوموا لله قانتین **مالک** عن داود بن حصین عن ابن یزید عن الحنفی انه قال سمعت  
ابن ثابت یقول الصلوة الوسطی صلوته الظاهر زید بن ثابت میگفت که نماز وسطی نماز حضرت **مالک** انه بلغته

ابن ابی طالب عبد الله بن عباس کا نا یقولان الصلوة الوسطی صلوته لیهیم خبر رسید با مالک که حضرت علی بن ابی طالب  
و عبد الله بن عباس میگفتند که صلوته وسطی صلوته صبح است ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه که اختلاف کرده اند صحابه رضوا

علیهم در نماز وسطی صحیحی گفته اند نماز صبح است بقرینه آنکه خدای عزوجل میفرماید و قوموا لله قانتین و قوت طول قیام  
یا قرات را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن لقوله تعالی و قرآن انجیران قرآن انجیرکان مشهود و السبب آنکه این وقت

متوسط است میان لیل و نهار و صحیحی گفته اند که نماز حضرت زید را که در میان روز و ادا کرده میشود و صحیحی گفته اند نماز عصر است  
و حدیث مرفوع آنرا رسانده اند و حدیث حضرت عائشه مارضی است زیرا که عطف دلالت میکند بر غایت و آنچه

حضرت عائشه و حفصة ملا کرده اند زنی بود از روی قرآن رخصت حاصل شده است و قرارة جمیع احرف و قبصیرین  
گفته است که نماز حضرت زید را که بحقیق در وسط و نماز عثمان را که پیش ازین سلف وسطی گفته است و بعضی متاخرین قائل شده اند

زیرا که در مسأله در میان دو نماز یک قصر کرده غیث و باب فضل صلوة الفجر والعصر باب در بیان مفصلیت نماز صبح نماز  
 قال الله تعالی و سبح بحمد ربك بالعشء الا بکما و تسبیح گویی با ستایش پروردگار خود را بیگاه و بیگاه مراد نماز نهار است قال  
 الله تعالی و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مثلاً و کذا و لازم گیر خواندن قرآن فجر را هرگز خواندن قرآن فجر را حاضر میشوند و شکی  
 و مراد از خواندن قرآن فجر نماز فجر است زیرا که قرات طویل در آن سنون است **مالک** عن ابی الزناد عن الاخرج  
 عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملئكة بالليل وملائكة بالنهار ويجتمعون في صلوة  
 العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو اعلم بهم كيف تركتم عبادي فيقولون تاركناهم وهم يصلون  
 و اتيناهم وهم يصلون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود از پی یکدیگر می آیند یک جمیع از فرشتگان در شب یک جمیع در روز  
 و باهم جمع میشوند در نماز عصر و نماز فجر بعد از آن بالا میروند آنکه شب گذرانیده بودند در میان شاپس سوال میکند ایشانرا  
 خدا تعالی و او داناتر است باحوال بندگان خود چگونه گذرانیدید بندگان مرا پس میگویند گذرانیدیم ایشانرا در آن حال که نماز  
 میکردند و آمدیم بایشان در آن حال که نماز میکردند **باب** الاذان باب در بیان شروع شدن اذان **مالک**  
 عن يحيى بن سعيد انه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اراد ان يتخير خنبتين يضرب بهما الحجر للناس للصلوة  
 فأرعى جند الله بن زيد الا نضار ثم من بنى الحارث بن الخزرج خنبتين في النوم فقال ان اثنين اخيرا ما يريد رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فقيل لا تؤذون للصلوة فألقى رسول الله صلى الله عليه وسلم حين استيقظ فذكر له ذلك فامر رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم بالاذان گفت يحيى بن سعيد که خواسته بود بخضرت صلی الله علیه و سلم که بسازد دو چوب که زده شود این هر دو  
 یعنی آواز که شود باین هر دو بزدن یکی بر دیگری تا جمیع شوند مردمان برای نماز پس نمودند محمد بن زید را که از قبیل انصاری  
 بود بعد از آن از بنی الحارث بن الخزرج بود که قبیل خروست از میان انصار دو چوب و در خواب پس گفت این دو چوب را  
 با آنچه اراده کرده است رسول الله صلی الله علیه و سلم پس گفته شد او را یعنی فرشته گفت ای اذان میگویند بنماز پس محمد بن  
 زید پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقتیکه بیدار شد پس عرض نمود بخیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن خواب را پس فرمود  
 آنحضرت جملعم باذان مترجم گوید اذان واقامت باجماع مسلمین از شعایر اسلام است پس اگر اهل شهری اصرار کنند  
 بر ترک اذان واقامت سلطان را بیدار کند بان جماعه قتال کند و در حدیث صحیح آمده کان اذاعوا قوا لم یکن یخیر علیهم  
 لیصبح فینظر فان سمع اذاناً کف جهنم وان لم یکن یسمع اذاناً علیهم و اگر شخصی بغیر اذان واقامت نماز گذارد و اعاده برود  
 نزدیک جهنم و علماء و مذتبه عطا بن یسار و مجاهد بن جبر است که اگر واقامت را فراموش کند اعاده نماز لازم میشود و الله اعلم  
**باب** فضل الاذان باب در بیان فضیله اذان **مالک** عن ابی الزناد عن الاخرج عن ابی هريرة ان رسول الله

سلم ۸





جاء عمر بن الخطاب يؤذنه لصلوة الصبح فوجدوه نائما فقال الصلوة خير من النوم يا امير المؤمنين فاسمعوا له  
 في نداء الصبح خير سجد با لک مؤذن آمد پیش عمر بن الخطاب خبر داد و دیگر دو را برای نماز صبح پس یافتند و از خواب بیدار  
 گشتند نماز بهتر است از خواب ای امیر المؤمنین پس امر کردند و از حضرت عمر که دخل کند این کلمه را و از آن صبح مترجم گوید  
 رضی الله عنه وارضاه که تسبیح است در بانگ صبح زیاده الصلوة خیر من النوم دوبار و امام مالک بن ندای این کلمه از حضرت  
 عمر ذکر کرده است و در حدیث ابی حمزه رده آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند فان کان صلوته یصبح فلیت  
 خیر من النوم الصلوة خیر من النوم واحتمال دارد و کموزن عمر ترک کرده باشد این کلمه را در نفس اودان و بعد از آن گفته  
 پس حضرت عمر امر کرد و با دخال این کلمه در نفس اودان تا بر وجه است و او شود با لب من صلی فی بیت جماعه و کفیه که قاف  
 کسیکه نماز گذارد و در خانه خود با جماعت کفایت میکند و او اقامت قال یحیی مثل مالک عن قوم حضی و اذ ان  
 مکتوبه فاراد و ان یقف یوا و لای ذوقا قال مالک ذلک عجز عنهم و اما یحب النداء فی ساجد الجماعات  
 یجمع فیها الصلوة سوال کرده شد مالک از حکم جماعه حاضرین که اراده گذاردن نماز فریضه دارند بجماعه یعنی در نماز  
 برخاستند که اقامت گویند و اذان گویند گفت مالک آن اقامت کفایت کننده است از ایشان و بخیر این نیست که در  
 اذان گفتن در مسجد با جماعات که بجماعت گذارد و بشود در آن مساجد نماز را مترجم گوید چنان است مذکور است و ظاهر  
 مذکور است فی آنست که اذان و اقامت هر دو برای وی مسنون است یا لب فضل نعم الصلوة بالاذان باب و فضیله  
 بلند کردن آواز در اذان مالک عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی صعصعه عن افضال بن اذین  
 ابیه انه اخبره ان ابا سعید الخدری قال لما فی اذانک تحب الغنم و البادية فاذا کنت فی غنمک و بادیة  
 فاذا ننت بالصلوة فارفع صوتک بالنداء فانه لا یسمع مدی صوت المؤذن جن و لا انس  
 و لا شیء الا یشهد له یوم القیمه قال ابو سعید انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 ابو سعید خدری گفت عبد الله را هر آئینه من می بینم ترا که دوست میداری بده که گویند من را در حق  
 پس چون باشی میان رده خود یا صحرا می خود پس بانگ می بنمازی پس بلند کن آواز خود را بانگ است که  
 هر آئینه منی شنود تا آخر مسافت آواز مؤذن هیچ جن و نه آدمی و نه هیچ چیز مگر گواهی دهد برای مؤذن  
 روز قیامت گفت ابو سعید شنیدم این را از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مترجم گوید جمهور اهل علم تسبیح  
 بلند کردن آواز را بانگ شامی گفته مگر در مسجد یکبار بجماعت خوانده باشند و احوال بار دیگر  
 میکنند بمشغول است اذان گفتن آواز بلند کنند باب یستحب ان یقولوا اللهم مثل ما یقول المؤذن مستحب است

قلنا  
 و طبعه ابو حنیفه  
 و طبعه من هب  
 الشافعی انه یسینه  
 الاذان و الاقامة  
 قلنا  
 و طبعه اهل العلم  
 یسبون ما رفع  
 الصلوة بالاذان  
 ما لکنه بالجماعه  
 قال الشافعی لا یجوز  
 و قد ثبت جماعه

حضور حج عامه و تقوی قاصد ۱۲

اگر بگوید شغور و اذان مانند آنچه میگوید مؤمن **مالک** عن ابن شهاب عن عطاء بن یزید الیه عن ابی سعید الخدری عن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله قال اذا سمعتم النداء فقولوا مثل ما يقول المؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مؤذن میگوید یا ایها الذین آمنوا  
 بگوید مانند آنچه میگوید مؤذن مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه و بعض احادیث وارد شده است که بجای جملتین لا حول الا  
 الا بالله العلی اعظم گوید و چون مؤذن قد قامت گوید راسع را باید که اقامه بدهد و اقامه گوید چنانچه در حدیث مرفوع آمده **باب**  
 یستحب الذی اعقب الاذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن  
 ابن سعد الساکنی انه قال سألنا ثقیف لهم ابواب السماء و قتل خاخ تروید علیه دعوت حضرت النداء للصلاة و الصبح  
 فی سبیل الله سهل بن سعد گفت در ساعت است که شایسته کرده میشود در آن دو ساعت در وازه های آسمان و کم دعا کنند و  
 کرده و شود و دعای او بخوبی بگنجد و در صف جهاد در راه خدا مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه و بعض احادیث یقین فطر دعا  
 وارد شده اللهم رب هذه الدعوة التامة **باب** التذین للصبح فی وقت السحر و بیان گفتن اذان برای نماز صبح و وقت  
 قال یحیی و قال مالک لم یزل الصبح ینادی لها قبل الفجر فاما خیرها من الصلوات فانالم تؤمها ینادی لها الا بعد ان یجلی و قتها  
 گفت مالک همیشه نماز صبح بایک کرده میشود برای آن پیش از طلوع فجر صادق و اما خیر صبح از نماز پس بر آنرا میگویم که مالک گفته  
 برای آن که بعد از آن که در آید وقت او مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه و بعضی است و ابو حنیفه میگوید مجتهد است بایک  
 پیش از طلوع فجر **باب** یستحب لساfran یؤذن من غیر تکیید و لا قامة الدل من الاذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار  
 اگر غیر تکیید یعنی مست مکرر نیست اما قامة فی الجملة مکرر است بر نسبت اذان **مالک** عن ابی حازم بن دینار عن  
 کان لا یؤید علی الا قامة فی السحر الا فی الصبح فان کان ینادی فیها و یقیم و کان یقول اما الاذان لادم امام الذی  
 یقیمه کان اسجد لسن بن عمر زیاده میگوید در اوقات در سفر مکرر در نماز صبح پس بر آنرا میگوید و در نماز صبح و اقامت میگفت و میگفت  
 اذان لازم است برای امام که هیچ میشوند پیش او و زمان **مالک** عن هشام بن عروة ان اباہ قال لدا کان فی سفر  
 فان شئت ان تؤذن و یقیم فاضل ان شئت فاقم و لا تؤذن عروہ گفت هشام بچون در سفر باشی اگر خواهی که اذان  
 بگویی و اقامت کنی بکن و اگر خواهی تنها اقامت گو و اذان گو مترجم گوید پس مست مذهب علمای شافعی گفته ترک الاذان  
 فی سفر اخف منه فی حضر زیرا که در شرح سفر را خالصی نهاده اند که تحفیت عبادات میکند چنانچه در اباقه مقرر است و مستحب  
 تأیید کرده **باب** یستحب للسفر فی القلعة ان یؤذن من غیر تکیید **مالک** عن ابی حازم بن دینار ان  
 نیست **مالک** باسناده عن ابی سعید الخدری انه قال فاذا کان فی عملک و ابادیتک فاذا نیت بالصلوة  
 فاذا قم صوتک بالنداء ابو سعید خدری گفت و قیام باشی تو در راه گو سفار آن خود یا در خانه خود باشی آن بگوید برای نماز  
 یستحب

قلنت  
 قال اهل العلم  
 فی الجملین یقول  
 لا حول ولا قوة الا  
 بالله  
 قلنت  
 و علی الشافعی  
 ۸۶  
 و قال ابو حنیفه  
 یستحب ان یؤذن  
 قبل طلوع الفجر  
 قلنت و علی  
 و علی الشافعی  
 اهل العلم قال الشافعی  
 ترک الاذان فی السفر  
 منه فی الخصا

عن أبي جعفر عن سعيد بن سعيد بن السديك كان يقول من صلى بأرض فلا يصح عنه عتبه عن  
شمال مكة فان اذن واقام الصلوة صلى وراه ملائكة امثال الجبال سعيد بن السديك يكتف به ركنا زكزا وربعين صبرا  
نمازك زكزا وربعين است او يك فرشته وجانب ست جيب او يك فرشته ليس الا اذا ان كويد واقامت كند نمازك زكزا وربعين  
او فرشته كان جماعات لبيار مانند كوهها **باب** في الاقامة للثابت باب وريان اقامت كفن بر نماز فوت شده  
**مالك** عن زيد بن اسلم في قصة القريش وابو رسول الله صلى الله عليه وسلم بل كان ينادي بالصلاة اقيم  
**مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن ابيبة في قصة القريش ثم ابر رسول الله صلى الله عليه وسلم بل الاقام الصلاة  
كذبت ودر روایت زید بن اسلم شك و شده است كه حضرت بلال را باذان فرمودند يا باقامت و در روايت سعيد بن  
ذكر اقامت آمده است بغير شك باجملة اقامت موكدة مرتبة واذان نیز در حق فائده بمرتبة نيت الله اعلم مسلكه ابو  
رحمة الله قال است بانك اذان واقامت هر دو برای نماز قضا سنت است و همین است قول قدیم شافعی **باب**  
استقبال الكعبة في الصلوة باب وريان فرضية رواه درون بجانب كعبه نماز قال الله تعالى قد نرى تقلد وجهك في الصلاة  
فلنولينك قبلة ترضاها فول وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره طه ورواية اخرى  
روى نزاد بجانب آسمان يعني يتوجه نزول جبريل استقبال قبله ليس البتة متوجه جبريل مساخت ترا قبله كه رمضان شوي  
پس متوجه كن روى خود را بجانب مسجد الحرام و هر جا كه بشيد اى مسلمانان متوجه سازيد روى خود را بجانب مسجد حرام متوجه كن  
قبله حتى را كويد كه در نماز روى آين جهت بايد كه در اول اناكه حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم بدني مشرف نزول  
فرمود متوجه بجانب بيت المقدس مينو و آرد و ميكرد كه كعبه قبله روى باشد پس خدا تعالی فتاوى حضرت صلى الله عليه وسلم را  
وايزر شد كه متوجه بجانب مسجد الحرام شود و مسلمانان در هر جا كه باشند در شهر يا در راي يا در راي يا بايد كه در نماز روى  
بمسجد الحرام كنند **مالك** عن عبد الله بن دينا عن عبد الله بن عمر انه قال سمينا الناس فقيله في صلوة الصبح اذان  
اذ قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد انزل عليه الليلة قرآن وقد امر ان يستقبل الكعبة فاستقبلوها وكان  
وجههم الى الشام فاستدوا والى الكعبة عبد الله بن عمر كفت وراى وقت كه مردان در مسجد قبا بودند در نماز صبح ناگاه از  
پايشان آيند پس كفت هر آينه رسول الله صلى الله عليه وسلم نازل شد بر روى شيباتى از قرآن و هر آينه امر كرده شده بجهت  
صلى الله عليه وسلم كه روى كعبه كن پس شمار و كعبه كنيد و بود و كوايشان بجانب شام يعني ريت المقدس پس باز گشتند بسو كعبه از شام  
**مالك** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن السديك قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد ان قدم المدينة سنة  
عشر شهرا نحو بيت المقدس ثم حولت القبلة قبل بد ريتهم اين نماز كذا و آن حضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن كه ريت

له قلت  
هو القول الجليل  
للشافعي  
به قلت  
هو القول الجليل للشافعي  
ان يعقبا لها ولا يؤيدون  
وقال ابو حنيفة يؤيدون  
هو القول القديم  
للشافعي  
به قلت  
القبلة هي الجهة التي  
يشترط استقبالها  
في الصلوة قبل انزل  
للقوليك قبلة ترضاها  
كان استقبال الكعبة  
نظرا في الحديث  
دليل على ان كل الفجر  
لا بد ان الانسان  
يقبل بوجهه الى القبلة  
وكان من صلى  
الوجهه الى القبلة  
ثم انزل عليه القرآن  
فانزل الله في القرآن  
فجعلوه حرم  
انك اهل العلم  
والمؤمنون الموقنون

قلندر  
عبد القسبة الى  
اهل المدينة وقال  
الشيخ المصطفى  
باجي اوصيكم بحجة  
ثابت ان كان في  
المنطقة والحق  
عليه وقال ابو جابر  
المطوب بالاجابة  
وجه الكعبة

آورد بدین مشرف شازد و ما بجانب بیت المقدس بعد از آن تغییر داده شد قبله را پیش از خود و بدین ماه منبر حرم  
رضی الله عنه وارضاه و خدای عزوجل معین گردانید قبله را برای اکبریه او معلوم است که شاید آن بخیر حاضرین را  
و در صورت عدم مشاهده نیز دلائل قطعی یا قرائن ظنی که بتوان برود دلیل قطعی در هر حال مدعی نیست پس بطریق  
اقتصاد فحیدر شد که در حال غنیم و اختصار و دلائل بقرائن ظنی که بتوان نمود و از قصد اهل قیام معلوم شد که تا وقتیکه  
یا خبر حکمی از احکام شرعی نرسیده است ما خود نیستیم و نیز معلوم شد که اگر قبله تجویز مقرر کنیم بعد از آن خطای آن  
تجویز یقین معلوم شد خواه در نماز خوانده بعد از آن اعاده لازم نیست زیرا که حکم استقبال کعبه در شب نازل شده بود  
و اهل قبا بگمان آنکه حکم سابق باقی است در یک جهت استقبال بیت المقدس کردند من بعد خطای آن گمان  
یقین خاطر گردید پس توجه کعبه کردند و بنا نمودند و مستینان نکردند و الله اعلم باب قبله من خباب عن مکة  
جمعا قبله کسی که درست از مکة طرف قبله است ما لک عن ناقه عن عن من الخطاب قال ما بین المشرق  
المغرب قبله اذا توجه قبل البيت محمد بن الخطاب گفت در میان مشرق و مغرب قبله است چون روی آورده شود  
بطرف خانه کعبه یعنی بر نسبت اهل مدینه اگر مغرب بجانب است راست گذاشته شود و مشرق را بجانب است چپ  
و همین است معنی رو آوردن بخانه کعبه استقبال کعبه محقق شد اگر چه در اینجا جهت بسیار پیدا می شود که توجه بآن  
مکن است و قید اذا توجه قبل البيت احتراز است از آنکه نسبت بجانب قبله کند و دست راست بسوی مشرق و دست  
چپ بجانب مغرب گذارد و الله اعلم مسئله طلب معرفت قبله بچند وجه باشد ابصار و دلیل عقلی قطعی اقتضا میجو  
سلف بنا کرده اند و قول صدوق که ازین سخن برده و اجتهاد و بدلائل غنیه تقلید کسیکه با جهاد قبله را شناخته باشد  
و جز اول میر باشد یعنی آن التفات نباید کرد و ما قول صدوق و اجتهاد میسر آید بتقلید نباید رفت و صحیح است که واجب است  
تجدید اجتهاد برای هر نمازی الا نزدیک عرض شد که دلیل ابر هم نیز مسئله سهل طرق معرفت قبله که در سفر کار آید  
که در مساجد یک مسلمانان ثقه آنرا قبله است کرده باشند و ما جرح و محک که آفتاب بر بره اخیر از فلک فرود و سایه امتحان  
کند که از قبله کدام جانب می افتد و آنرا یاد گیرند و در صورت وضو آفتاب بایستند و جای که سایه افتد معین نمایند و همان  
سایه که یاد گرفته بودند استقبال میکنند و در وقت فجر و مغرب و غشا فجر صادق و طلوع و غروب آفتاب شفق احمر را خطه  
نمایند که قبله کدام جانب است و همان نسبت را در صحرا بکار برند و حکم آن مساجد ما وقتی میتوان بر دو سافت بعید و نشاء  
و چون در منزل و از د و منزل از آن مساجد دور رفته اند مساجد شهر دیگر را امتحان باید کرد و باب فقط فوضیه القبله  
الحائث و عن الحسن المتنفذ علی الدابة ساقط میشود فوضیه استقبال قبله از شخصیکه ترسند و باشند از غیبه و از نماز و غیره

نقل سید ابو بردار بهر حال با سند از ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصلی علی راحله و الشرح حدیث ما تویحی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غلامیکه از در پیشتر سرسوی خود در صوفی که توجیه میکرد این را آن شهر حضرت صلعم ممالک با سند از  
 عن ابن عمر قال قال کان خوفه و اشد من ذلك جعلوا حیالا قیاما علی اقدامهم و یسألون فی القبله و غیره  
 ابن عمر گفت پس اگر خوف زیاد تر ازین باشد بگذارد پیاده بروید و ایستاده برای خود یا سواره بروید بقبله شده یا غیر و بقبله شد  
 باب فضل الصلوة فی المسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله بیان فضیلت و بزرگوار نماز مسجد کعبه و آنحضرت  
 ممالک عن زید بن رباح و عبد الله بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله الاخر عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 قال صلوة فی مسجدی هذا خیر من الف صلوة فیما سواه الا المسجد الحرام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و یک نماز در مسجد  
 بهتر از هزار نماز است در جای دیگر سواي آن باشد الا مسجد حرام یعنی بهتر است از غیر مسجد حرام و مسجد حرام یا بهتر است از هر  
 یسا و است با و ممالک عن خبیب بن عبد الرحمن عن حفص بن عاصم عن ابی هريرة اذ عن ابی سعید الخدری ان رسول الله  
 صلی الله علیه و آله قال ما بین بنی و منبر حرام و روضه من ریاض الجنة و منبری علی حوضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و ما  
 میان خانه من و منبر من است از غزالی است از منبر من ایستاده است بر لب حوض من ممالک عن  
 عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن نعیم عن عبد الله بن زید المازنی ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ما بین بنی و منبر  
 روضه من ریاض الجنة فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسافتی که میان خانه من و میان منبر من است از غزالی است  
 از منبر غزالی است بهشت مترجم گوید یعنی در حوض و روضه که ما بین مسافتی که میان خانه من و میان منبر من است از غزالی است  
 المسیح عاقله المریض علی جناح الجنة و مراد از ان مسافتی است که هر که از ان راه که بخواد در مقام برسد بهشت  
 بخودش کوثر و نظیر آن از کتاب احمد انما یطوفون فی بطونهم نادا یا ابی کاشدا الرجال الا الی ثلثة مساجد بهشت نشود و بالا  
 بر پشت شتران یعنی سفر کرده نشود مگر بسوی مسجد ممالک عن زید بن عبد الله بن الهاد عن محمد بن ابراهیم بن  
 الحنفی النخعی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی هريرة قال لقیته بصرة بن ابی بصرة النخعی فقال من این اقبلت من الطور  
 فقال لواء و کنت قبل ان تخرج الیه ما خرجت بمعیت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لا تعقل المطی الا الی ثلثة مساجد  
 الی المسجد الحرام و الی مسجد هذا و الی مسجد یلیا و بیت المقدس یشک گفت ابو هريرة ملاقات کردم با بصرو بن ابی  
 غفارة پس گفت مرا از کجا آمدی گفتم از طور گفت اگر در می فهمتم ترا پیش از ان که  
 بر آنی بسوی آن بیرون نمی آمدی بسوی آن یعنی ترا نمی گذاشتم که  
 سیر در آن می شدیم از ان حضرت

۱۴  
 قلت و علی ما کان  
 اهل العلم  
 قلت  
 قیل من هذا الحدیث  
 ان الصلوة فی کون  
 و ان کون فی یثرب الی  
 روضه من ریاض الجنة  
 و من ثم العبادة عند  
 ۱۵  
 النبی یسقی من الحوض  
 و قیل معناه ان الحوض  
 منبره و بیت حواء  
 روضه من ریاض  
 الجنة  
 علی ان هذا الحدیث ان  
 یكون شرا الخال الی  
 غیره المعنی الطریقه  
 و فی بعض النسخ منطوقه  
 عنه و اصل النسخه  
 الصدقات کان منطوقه  
 بقیه من اهل العلم  
 یقولون ان اهل العلم  
 نقل سید ابو بردار بهر حال با سند از ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصلی علی راحله و الشرح حدیث ما تویحی

حضرت صلی الله علیه وسلم کہ فرموده بآن بکار برده نشود و سوار بر این می شود و اگر کسی مسجد بسوی مسجد حرام یعنی مسجدی که در آن واقع است و بسوی مسجدی که نیست و بسوی مسجدی که نیست یا گفت بیت المقدس و هر دو یکی است بقوی گفته است تخصیص مسجد برای آنست که این مسجد انبیاست علیهم السلام و التسلیمات و اما اگر کرده اند باقتدای ایشان پس اگر کسی نذر کند نماز گذارد و مسجدی ازین مسجد رسد گانه لازم میشود که برود آن مسجد و نماز گذارد و آنجا پس اگر گذارد و غیر این مسجد هیچ نمی شود و از عهده نذر خود و اگر نذر کند که نماز گذارد و در مسجدی است که این مسجد رسد گانه متعین نمیشود آن مسجد پس در مسجدی که نماز گذارد و هر جا که خواهد شریعت گوید رضی الله عنه وارضاه تحقیق در اینجا آنست که در جاهای مسافر میگذرد و با وضو متبرکه که در نماز پس حضرت صلعم باب تحریف فرمود و سفر را برای مواضع متبرکه که در قصد خصوصیت است که با وضو منع فرموده و امر جاییه رواج بگیرد این یعنی بجز در غفاری نهی را شامل طور و پشت و او بر ریه و از طور منع کرد و الله علم باب فضل القعود

فی المسجد لا انتظار الصلوة و للمشی الیه و بیان فضیلت نشستن در مسجد بجهت انتظار نماز و راه رفتن بسوی آن **باب**

عن ابی الزناد عن الأعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان الملائكة تصلي على احدكم ما دام في مصلاه الذي يصلي فيه ما لم يحدث اللهم اغفر له اللهم ارحمه قال يحيى قال مالك لا ارى قوله ما لم يحدث الا الاحداث التي ينقض الوضوء رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده بر تیره فرستگان در دو میفرستند یکی از شما تا وقتی که در جای نماز گذارد خود است آنجا نیک نماز گذارد و است و آنجا تا وقتی که محدث نشده است میگویند بار خدا یا میامزد او را بار خدا یا رحم کن بر او گفت

یعنی بیتی قول و ما لم يحدث مگر حدیثی که می شنود وضو **باب** عن ابی الزناد عن الأعرج عن ابی هريرة ان رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال احدكم في صلاة ما كانت الصلوة تحبسه لا يمنع ان ينقلب الى اهله لا الصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده همیشه هست یکی از شما در نماز تا وقتی که نماز بند کرده است و از وضو نیک نماز گذارد که باز کرد و بسوی او

نماز **باب** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب عن ابيه عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا

اخذتكم بما يحول الله به الخطايا ويرفع به الدرجات اسباغ الوضوء عند المكاره و كثرة الخطا الى المسجد و انتظار الصلوة بعد الصلوة فذلکم الرباط فذلکم الرباط رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده یا خبر ندیم شما را بچیز محکمه خداستالی سبب آن عمل گنایان او بلند کند بسبب آن عمل درجات را تمام کردن وضو است نزدیکی مشقتها یعنی سببها و بسیار کام زدن بسوی مسجد و انتظار نماز بعد نیک ازین نیست بپس اینست بپس اینست بپس اینست آنچه امر واقع شده است و آیت یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و ذابوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون و در باب و در صلح و در شستن آب

جهاد است و در اینجا آنست که صبر کردن نفس با انتظار نماز نیست از جهاد **باب** لا یخرج من المسجد انسان من المسجد بعد





رسول الله صلى الله عليه وسلم دید و دیار مسجد که بجانب قبله بود آب زمزم را با آب زمینی را که از سینه برآمد و  
پس حکم کرد آنرا با آب کراهه دخول المسجد لمن اكل الشهاب در کراهت در داخل شدن مسجد کسی که سر خود را در

مالک عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من اكل من هذه الشجرة فلا يقرب

مساجدنا یؤذینا بریح النعم رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بخورد از این درخت پس باید که نزدیک نشود

ایضا خواهد داد و از بر روی سیر نفوس گفته است که جمعی کل ثوم را از اعذار ترک جماعت گفته اند و تحقیق این مورد

داشتن نیست بلکه زجر است و اگر از آنکه تناول کند ثوم را در وقتی که مسجد میاید رفت با آب حجاز النعم

اذالم یؤذ المصلین و جاز الاستلقاء و اصفا احدی رجله علی الاخری اذالم یحش انکشاف العورة باب

عائز بودن خواب و مسجد فقیه که ایضا اند به نماز کنندگان را و رخصت دراز کشیدن در حالیکه نهاده باشد یکپای

بر پای دیگر و فقیه شتر را از پا بر شدن عورت مالک عن ابن شهاب عن عباد بن نعیم عن عماره و اخی

رسول الله صلى الله عليه وسلم استلقیا فی المسجد و اصفا احدک رجله علی الاخری عم عباد و دید آنحضرت را صلى الله عليه وسلم

و سلم که دراز کشیده بودند بر پشت خود در مسجد نهاده یکی از دو پای خود بر پای دیگری مالک عن ابن شهاب عن

سعيد بن المسيب ان عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان كانا یفعلن ذلک عمر بن الخطاب عثمان بن عفان یفعلن

این کار را یعنی استلقاء در مسجد باین صفت که یکدیگر استند یکپای بر پای دیگر مترجم گوید رضی الله عنه وارضاه از اینجا

معلوم شد که استلقاء و نوم در مسجد درست است و از احادیث دیگر معلوم شد که مشغول کردن مصلیان درست

در حدیثی دیگر آمده که آنحضرت صلى الله عليه وسلم نهی کرد از بر داشتن یکپای بر پای دیگر و علماء در وجه تطبیق گفته اند

که عوب از آن غیر سافغ می پوشیدند پس بر داشتن یکپای بر پای دیگر خوف انکشاف عورت باشد و این مانع کرده

پس اگر خوف انکشاف عورت نباشد بآنکه از او اسب باشد یا سرویل پوشیده باشد هیچ یکن نیست در الله علم باب

لا تقنع النساء من المساجد اذالم یکن خوف قلعة منع کرده شود زنان را از دخول در مساجد و فقیه که نباشد بر قننه

مالک انه بلغه عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبسحقوا الماء الله حلال

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود منع کنید کنیزکان خدا را یعنی مسلمات را از مساجد خدا مالک عن

بن سعید عن عمر بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبی صلى الله عليه وسلم انها قالت لو ادرت

رسول الله صلى الله عليه وسلم ما احدث النساء لمنعهن المسجد كما منعت نساء بنی اسرائیل قال عی

بن سعید فقلت لعمرة انتم نساء بنی اسرائیل المسجد قالت نعم حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود اگر در می

ان حضرت صلی الله علیه وسلم خصلت را که پیدا کرده اند از زمان یعنی بیاباکی و بی امتیاز علی را البته منع میفرمودند ایشان را  
از دخول مسجد چنانکه منع کرده و شد از زمان بنی اسرائیل را گفت بجای گنیمت عمر و را ایمنش کرده شده و بودند از زمان بنی اسرائیل  
از دخول مسجد گفت آری ما لک عن یحیی بن سعید عن عاتکه بنت زید بن عمرو بن قنقل امرأة عن ابن الخطاب انما  
كانت تستاذن عمر بن الخطاب الى المسجد فقول والله لا خرجني الا ان تمنعني فلا يمنعني عاتکه زن  
بن الخطاب طلبا از یکدیگر از عمر بن الخطاب تا برآید بسوی مسجد پس خاموش میشد پس میگفت عاتکه قسم بخدا که خواهم برآیم مگر  
وقتی که توضع میکنم پس منع نمیکرد حضرت عمر از مسجد ترجمه گوید علیا مکرر ده هشت تا اندر زمان جوان را که در مسجد حاضر شود  
و تمام کایشان حدیث حضرت عائشه است و حضرت داده اند که عجز در فجر و مغرب و حشا بآید و بعضی در جمیع اوقات  
حضرت داده اند و الله علم باب التي تريد المسجد اذ من ظليما باب در بیان آنکه از نیکه اراده و دخول مسجد کند لازم است  
بر وی که استئصال خوشبوی نماید ما لک ان ذلقه عن بسير بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه قال اذا شهد  
احدكم صلاته العشاء فلا تمسن ظليما فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم و وقتی که اراده کند یکی از شما ای مسلمان  
که حاضر شود نماز عشاء را پس باید که استئصال نکند خوشبوی را باب استنجاب اتحاد مساجد البیت باب در بیان استنجاب  
بنا ساختن مسجد و در خانه ما لک عن ابن شهاب عن محمد بن لبيد الاصمكي ان عتبانا بن مالك كان يومئذ  
وهو احمى و انه قال لرسول الله صلى الله عليه انها تكون الظلمة والمطر والبسيل وانا رجل خفي والبصر فضل يا رسول الله  
فی بیتی کما نأخذهم صلی قال فجاءه رسول الله صلى الله عليه فقال اين تجب ان اصلي فاشار له الى مكان بالبیت  
فصلي فيه رسول الله صلى الله عليه عتبانا بن مالك امت میگوید و قوم خود را و ابا شده بودند و هرگز از اینجا ببالست ما  
صلی الله علیه وسلم عرض نمود که هرگز نیت که عیاشد تاریکی شب باران و سیل و در مردی ام که ما و یست بهر  
پس نماز گذار یا رسول الله در خانه من بجای تا بگیرم آن مکان را جای نماز گفت عتبانا پس تشریف آورد و حضرت  
صلی الله علیه وسلم پس فرمود که دوست میداری که نماز گذارم پس اشاره کرد عتبانا برای حضرت صلی الله علیه وسلم  
بمکانی از خانه پس نماز گذار و در وی حضرت صلی الله علیه وسلم مترجم گوید مسجد البیت است مسجد دار و میگوید  
و هر یکی مسیل نیست یعنی وقف نیست لکن مسجد البیت را حکم مسجد نیست در فضیلت جماعت و حرمت جماعت و مسجد  
حکم مسجد است در فضیلت جماعت و ظاهر آنست که در جماعت نیز لکن مسیل نیست بجای بن کعبی درین حدیث و هم کرده  
جای محمود بن الربیع الانصاری محمود بن لبيد گفت و الله علم ما لک عن هشام بن عماره عن ابي ان  
رسول الله صلى الله عليه قال اجعلوا من صلواتكم في بيوتكم رسول الله صلى الله عليه وسلم و مکنید بعض نماز

۱۱  
فلسفہ  
فی کلام الہیہ بکیر و محسن  
بانت حضور

فی کلایہ حضور  
ای لانسوائٹ حضور  
الجماعات و لایس  
تحتی جی فی الخیار

مجلس  
الادب والارشاد  
فان يثبت في المرات

ایمان بھری پی پی

۹۳  
وہم بنییدو  
بنییدو

خود در خاتهای خود یعنی نوافل **باب** کراهیه الصلوة فی اعطان الابل وجازها فی الصلوة **باب** در بیان آن  
 نماز در شست گاه شتران و جایز بودن آن در شست گاه گوسفندان **مسئله** **عنه** عن هشام بن عروة عن ابي عبد الله  
 المهاجر بن لم یوبه باسانه سال عبد الله بن عمرو بن العاص اقصی فی عطن النبل فقال عبد الله لا ولكن جعل فی  
 الخنفر **مسئله** سوال کرد عبد الله بن عمرو بن العاص آیا نماز گذارم در شست گاه شتران نزدیک حوض گفت عبد الله نه یعنی  
 جایز نیست لکن نماز گذار در جای شب مانند گوسفندان مترجم گویند سبب مجهول و فقها است که نماز در شست گاه شتران  
 مکروه است و اعاده لازم نیست ترجمه قایل شدند بمرور اعاده و در حدیث صحیح بنی وارد شده است از نماز گذاردن  
 در مقبره و حمام و فرزند و نذج حیوانات و در میان شارع عام و بر پشت کعبه و غیر از این هفت موضع تمام زمین محل نماز است  
 بخصوصیت موضع که از این حادثی شواهدی طهارت مکان شرط است و مخصوصیت آن نیز موجب که از غیر خارج است  
 نماز در تنجانهای کفار اگر صورتی در اینجا نباشد حضرت علی کرده است نماز را در خرف بابل و از اینجا معلوم شد که در موضع  
 ملعونه و قتل شدن و تقرب بعباد اکون خوب نیست **باب** کراهیه اتخاذ القبر مسجدا **باب** در بیان آن که از  
 مسجد ساختن مواضع قبور یعنی در گورستانها نماز کردن مکروه است **مسئله** **عنه** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم لا تجعل قبری و مثالی قبرا یسئل الله علیه قوم یخذوا قبور انبیائهم مسجدا  
 گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بار خدایا اگر دو آن قبر مراستی که عبادت کرده شود بسیار غضب است تا بر تو میکشند و انبیاء خود را  
 مسجد گرفتند **باب** وجوب شتر العود فی الصلوة **باب** در فرضیت پوشیدن عود و نماز قال الله تعالی یا ای  
 آدم خذوا زینکم عند کل مسجد ای فرزندان آدم کمر بید لباس خود را نزد یکدیگر نماز می مسجد مصدر میی است یعنی در  
 و سجود و تفسیر میکند نماز را و از اینجا معلوم میشود که لباس شرط صحت نماز است و حدیث جابر دلالت میکند بر آنجا قتل لباس کسی مرد را  
 در آن نماز ماید که اگر از راست و متعنه از راست که سائر بدن باشد از ناف تا زانو و حدیث ام سلمه دلالت میکند بر آنکه قتل لباس  
 که زن حرمه را می باید که در آن نماز گذارد و شمار و کتبه سالیح است و کتبه سالیح است که سائر جمیع بدن باشد از روی  
 سر و ساعدین و عضدین و خدین و طین و ظهر و عاز و سرین و فخذین و ساقین و کعبین و اواکلی ظهر و قدین الا کعبین  
 و وجوه و اصابع جلین و آنچه بان نزدیک است و الله اعلم **مسئله** حد سائر لباسی است که مانع او را که لون بشره گردد زیرا که  
 ستر جامه که باشد از قطن و صوف و کتان و غیر آن کفایت میکند و در حدیث فرموده لعن الله الکاسیات العاریات  
 پس کسوتیکه مانع دیدن لون بشره نمی شود مانند جامه رقیق **مسئله** یعنی جامه که در میان خیط و افضل باشد جایز  
 نیست پس بعد از آنکه انتقال کرده شد و در طین و ماله که تر و دست زیر که آنرا لباس نمیتوان گفت **باب** الصلوة

نه قلنت  
 التک مکرر  
 الابل و الماعز و البقر  
 الغنم محل طهر  
 نه قلنت  
 الزینة ما داری  
 عندک و در عبادت  
 ۹۲  
 قاله مجاهد المسجدا  
 من  
 الصلوة العبادات نوع  
 الثیاب جامه عبادت

التوب الواحد باب در نماز گذاردن در یک عالم **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة قال  
 سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلوة في ثوب واحد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم او كلكم ثوبان  
 سوال نمود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم از نماز در یک جامه پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ايا بدست هر کسی شما دو  
 است یعنی هر کسی دو جامه ممکن نیست پس اگر نماز در دو جامه لازم باشد خرج خواهد بود **مالك** عن هشام بن عمر عن  
 ابيه عن عمر بن ابي سلمة انه رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي في ثوب واحد مثملاً به في بيت ام سلمة و  
 طهره علي حاتق بن عمر بن ابي سلمة ويدر رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز میگذارد در یک جامه مثملاً کرده از در خانه  
 ام سلمه نهاده بر دو طرف آن ثوب بر دو سنگ خود شتمال ایستاده است که بجانب چادر از زیر بغل راست برآورد بر یک  
 اندازد و جانب دیگر از بغل چپ برآورد بر یک است اندازد **مالك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب  
 قال سئل ابو هريرة هل يصلي الرجل في ثوب واحد فقال نعم فقيل له هل تفعل انت ذلك فقال نعم او لا يصلي  
 في ثوب واحد وانت ثوباً في ثوب الشجب سوال کرده شد ایوم بر ره رایان نماز گذارد در دو در یک جامه گفت آری پس گفته شد که  
 آیا تو میکنی این طور گفت آری هرگز من نماز میگذاردم در یک جامه هرگز نه ایستاده جامه من نهاده میباشد بر سر پایه **مالك** انه  
 بلغه ان جابر بن عبد الله كان يصلي في الثوب الواحد جابر نماز میگذارد در یک جامه **مالك** عن ربيعة بن عبد  
 ان محمد بن عمرو بن حزم كان يصلي في القميص الواحد محمد بن عمرو بن حزم نماز میگذارد در یک پیرمین یا بکف يصلي في الثوب  
 الواحد چگونه نماز گذارد در یک جامه **مالك** انه بلغه عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كبر بعد  
 ثوبين فليصلي في ثوب واحد ملحقاً به فان كان الثوب قصيراً فليؤثر به رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که نیاید دو جامه  
 پس باید که نماز گذارد در یک جامه شتمل شده بآن یعنی جانبی را از زیر بغل راست برآورده بر کتف چپ اندازد و جانبی را از زیر  
 بغل چپ برآورده بر کتف راست اندازد و این اقرار است از شتمال شما که جامه را در گلوگره زنده و دوست در میان جامه  
 پس اگر چادر بر دار و کشف عورت لازم آید و اگر نه بر دار و دوست در میان او بسته باشد پس اگر جامه کوتاه باشد پس از آن  
 بند و از آن **باب** اقل ما يجوز طهارة ان فصل فيه اقل ثيابي که جایز است زن را نماز گذاردن در آن **مالك** عن  
 محمد بن زيد بن قنفذ عن ابيه انها سالت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ما اذا تقصير في المروة من الشرا  
 فقالت تقصير في الشرا والدرع السابعة اذا عصبته طهوراً قد امينها ما محمد بن زيد سوال کرد ام سلمه چه چیز است  
 نماز گذاردن در وزن از تنم چاه پس گفت نماز گذاردن در و منی و کر نه کامل وقتیکه می پوشد پشت قد های خود را **مالك**  
 انه بلغه ان عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم كانت تقصير في الدرع والفا وحضرت عائشة نماز میگذارد در کر نه

قلنا الشجب  
 ثوبان تظلم و ثوبا  
 و يوضعه علي الشجب  
 قلنا  
 امه بالاحاديث لا يشك  
 به مخالفين طرية  
 علي حاتق بن عمر

[illegible]

من العام في  
منه ان تقطع  
يدني في الصلوة لا  
الرجل والذراعين  
ان كان ظهره فيها  
عكسها فاصولها  
بازة قال والحمد لله  
هو لا حق قال الشافعي  
انما انكشف شيء مما  
سوى الوجه واليد  
44  
فذلكم الاعادة قال ابو  
حنيفة اذا انكشف من الارض  
لذم العشي اعاده عليها  
في قوله  
قال ابن ابي ابي كان من عادته  
العرب - التثنية بالعشاء  
على الخوف فهو  
في الصلوة

حقیقت شامیه لعل علم اعطاها بابا جهم و اخذ من ابی جهم انجانیة له فقال یا رسول الله فم قال فی نظرت الیه  
 علیها فی الجملۃ رسول الله علیه وسلم یوشیه فیصد شامیه کما و علم بود بعد از آن داد آن جمیع علم بآبای جهم و گفت  
 عرض آن از ابی جهم انجانیة را از آن اویس گفت ابی جهم یا رسول الله چرا در دوی خیمه اضیاء اختیار نمودی انجانیة را  
 برانیه من نظر کردم بسوی علم این خیمه در نماز انجانیة جا میرایت ساد و منسوب بانجمن یا منج نام شهریت مترجم گویم  
 از خیمه من معلوم شد که نماز مقارن حالتی و در جائه مکانی گذاردن که ظن اشتغال بآن و غفلت از ارکان نماز  
 غالب باشد که دست و در حدیث شریفین واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نماز گذارند در جائه ابرشیمی بعد از نماز  
 از انس ع کردند و فرمودند لانیف هذا المتقین الله علم باب احتیاج اتخاذ البقرة للمصلی فی الصلوة و نحوها من غیره  
 باب در احتیاج سترو گرفتن کسیکه نماز میکند در صحرا فائده آن یعنی در جائه گذاردن می باشد حال آنکه بلفظ آن  
 صلی الله علیه و آله است در احلته اذا صلی عبد الله من عمره و میکرو شتر سواری خود و قنیه نماز میکند در مسالک  
 عن هشام بن عماره ان اباه کان یصل فی الصحراء علی غیر سترة عوده نماز میکند در صحرا بسوی غیر سترو مترجم گوید  
 در احادیث امر کرده اند با قنیه سترو در نماز چون در صحرا یا در گذرگاه مردم نماز خوانده شود و این امر بآبای جهم است زیرا که عرو  
 بن الربیع بغیر سترو در صحرا نماز گذارد و نیز از احادیث معلوم شده که احتیاج است نزدیک بودن از سترو بوضیعه که در میان صلی  
 و سترو قدر سجود باشد تا مردم تنگی نشود و نیز معلوم شد که سترو هم از هر چه جل کفایت نمیکند و علما تقدیر کرده اند موخره جل  
 تا آنکه در طول مقدار یکدست باشد و در عرض مقدار یک انگشت زیرا که آنچه کم ازین است از در ظاهر پیش و در محصل غرض همان  
 و ظاهر آنست که خط کشیدن یا عصاره کشیدن را در طول انداختن کفایت نمیکند زیرا که صحابه با وجود تیر انیمعانی قدر موخره  
 الرطل اکتفینش می نمودند و این دلیل صریح است بر آنکه خیمه وی کفایت نمیکند و الله علم باب التخی عن المارین یدی المصلی  
 و الاثر و المار باب در سج از گذشتن پیش روی نماز گذارنده و امر دفع کردن گذارنده در آشنای نماز مالک بن ابی  
 مویله عن ابن عبید الله عن بسر بن سعید ان زید بن خالد الجهمی او سله الی ابی جهم لیسألہ ان یأذنه ان یمس من رسول الله  
 صلی الله علیه و آله المارین یدی المصلی فقال ابو جهم قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو علم المارین یدی المصلی ما  
 علیه لکان ان یقف الاربین خیارا لئن ان یمس من یدی یدیه قال ابو النضر کلا اذی اقالا اربعین یوما و اما و اما و اما و اما  
 زید بن خالد جهمی فرستاد بسر بن سعید را بسوی ابی جهم سوال میکرد از روی چیزی شنیده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 در حق گذارنده از پیش روی نماز گذارنده چنین گفت ابو جهم که فرمود رسول علیه السلام اگر بداند گذارنده پیش روی نماز  
 که چه و مال است بر او سه برابر آئینه میباید استادن او چهل دوره بهتر برای او از آنکه بگذرد پیش روی او

الحبيصة شرب من  
مطر روض من عيش  
كبير الي اكساة الشبان  
منسب الي منسب  
مدينة وهي كسوة  
الباء ١١٢٢ قلست  
وطر به اهل العمار  
قال البغوي التقوا  
العلم على كراهة الشر  
بين يدي الصلح من  
فعل فاعل من  
في اول الامر  
فان ابي دج حنف وهو  
الروم في المقالة فان  
لم يكن بين ابي دج حنف  
فليس ادم دار





حالی نگذاشته باشد و گفته است که من نمی بینم این را جایز و قبیح که برپا کرده شود نماز و بعد از آنکه تمیز تحریر گوید امام و بنیاد دارد  
راه دخیل شدن در چیزی که در میان صفوف **باب** لا یقطع الصلوة قعودی نمی شکنند نماز گذشتن چیزی پیش روی  
خدا و سگ باشد خواه زن حائض **مالک** ان یبلغه ان علی بن ابیطالب قال لا یقطع شیء الصلوة حائض یا بن یحیی  
علی بن ابیطالب گفت ای شکن نماز چیزی را از آنچه گذرد و از پیش روی نماز گذارنده **مالک** عن ابن شهاب عن سالم  
بن عبد الله ان عبد الله بن عمر کان یقول لا یقطع الصلوة شیء حائض یا بن یحیی **المصنف** عبد الله بن عمر میگفت نمی شکنند نماز  
چیزی را از آنچه گذرد و از پیش روی نماز گذارنده هر چه می بیند پس است بر آنکه گذشتن هیچ چیز نماز را قطع نمیکند و در سب  
است بن مالک حسن البصر آن بود که گذشتن زن مخصوصاً از حائض گذشتن سگ خصوصاً سگ یا هر چه می بیند قطع میکند نماز را  
لکن احادیث صحیحیه دلالت کرد که هیچ چیز نماز را قطع نمی کند و حضرت عائشه از خود نقل فرمود که در میان حضرت صلی الله علیه و آله  
و در میان قبله می بود و در هنگام نماز و همچنین حدیث ابن عباس در حق سگ اند علم **باب** وجوب طهارة بدن المصلی  
و توبه محل صلوة و باب در وضو است یا که در شکن بدن نماز گذارنده و جابره او و جابی نماز او قال الله تعالی و یتأبک قطعاً  
و الآخر فافهم و جامه های خود را پاک کن و نجاست را از خود دور کن و قال مالک باسناده قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
اذا صاب ثوب احدکم من الخیضة فلیغسله بالماء ثم یتوضأ فید ترجمه بالا گذشت ترجمه گوید و باید  
بایار خود و لالت میکند بر آنکه پاک جامه مقدم نماز است و در حدیث دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز می گذارد  
و داخل مبارک می نجاست رسیده بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم اطلاع نداشتند جبریل آمد و بران حال مطلع گشت  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فی الحال غسل خود را بر تاقتند و نماز را تمام فرمودند و ازین نجاست معلوم شد که طهارة فعلی و جابره و دیگر  
و اجابت است و درین باب دلیل صریحی یافته نمی شود و همین آیات و عمرات انکشاف باید کرد و احمد حاکم گفته اند که اگر کسی  
گذارد و در جامه او غسل او نجاست بر او و امید است اعاده نماز بر وی لازم نیست اگر چه اکثر از قدر درهم باشد پس  
تقصه الخلل و اذن جبریل نجاست فعلی این قول قوی است **باب** من بجز جرح سائل یغتفر له ما ینتقل  
بجده و توبه من ذلک الجرح سیکه از زخمی روان باشد عفوست او را آنچه متعلق میشود و بدن او و جامه و از آن ختم  
عن **مالک** عن هشام بن عماره عن ابیه ان المسود بن عفره تخبره انه دخل جمل حل علی بن الخطاب **ابن**  
من الیل الی الحق طعن فیها فایقظهم لصلوة الصبح فقال عمر نعم و لاحظ و الا سلامه من ترک الصلوة فضله عمر و  
یتعجب و ما **ابن** در حدیث بر عمر بن الخطاب در آن شب که زخم رسانیده شد از زپس بیدار کرد عمر را برای نماز صبح پس گفت

قلت  
وطیبه اهل العلم  
قلت  
فلا یقطع الصلوة شیء  
علی بن ابیطالب  
انما انما النجاسة  
كانت جائزاً و طیبه  
اهل العلم فی الجملۃ  
قلت  
وطیبه اهل العلم  
ای سال و الشهور من  
من هب الشاخی و طیبه  
و القبح و موضع الفضل  
و الجماعه انکان و طیبه  
بالهم سیار و طیبه  
لا المسح و طیبه  
لکل فیضا و طیبه  
العقوب و طیبه  
لعمد البلی و طیبه  
طیبه اهل العلم

من كان محال  
يتمسك بالصلوة  
ثم انما قبل الصلوة  
جاء انما قبل  
و ما قال



وصفی اندیشه انچه از دلائل معلوم میشود آنست که اخذ آن بخداستعالی در نیت و قصد تقریب باین محل فرض است تا از عادت  
دریا و شرک امتیاز واقع شود و تعیین این محل مانند آنکه طهر است یا خضرت فرض است یا نفل است چهار رکعت است یا دو  
رکعت لازم نیست، بدلیل آنکه بعضی صحاب نیت احدی است یا حج و اما حرمه و اما قرآن نموند و بعد از سه تنه از آن حضرت  
صلی الله علیه و سلم تعیین کردند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم تقریر فرمودند و عمر و بنی مطلب بسیاری از علمای امت است  
پس نیت مترد بوده در میان فرضیه و نفلیه و بعضی صحاب نیت حج کردند و نمیدانستند که صفة حج حدیث بلکه آنرا  
از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم تلقی نمودند و هیچ فرق نیست در میان حج و صلاوة و الله علم خلافاً للمساج فی قوله  
فان صلی فرضاً و حب قصد فعله و تعیینه و الاصح وجوب نیت الفریضة دون الاخاضة الی الله تعالی و محل نیت قبله است

و نطق عدم نطق بآن یک است **باب نیت تکبیرة الافتتاح** فرض است تکبیر تبادلی نماز قال الله تعالی  
و دبیت تکبیر بر و روگذا خود را یاد کن یا الله اکبر و معنی تکبیر در عرف شرع الله اکبر گفتن است و قال النبی صلی الله علیه و سلم  
تحریمها التکبیر جزوی از نماز که غیر نماز را بر مصلحت حرام میکند و شروع در نماز بآن واقع میشود تکبیر است و فی حدیث العرب  
المسی فی صلاوة قال النبی صلی الله علیه و سلم اذا قمت الی الصلوة فاصبغ الوضوء ثم استقبل القبلة فکبر حین بر خیزدی  
نماز پس کامل کن وضو را و رو متوجه گردان پس تکبیر گویند قال مالک فی الذی یصل لنفسه فتنی تکبیرة الافتتاح انه

یستأنف صلوته و قال فی الامام یسئ التکبیرة الافتتاح حتی یفترخ من صلوته قال اریحان یعید و یعید  
من کان خلفه الصلوة و ان کان من خلفه قد کبر و افانهم یعیدون گفت مالک در باب شیخ فیکه نماز گذارد و برای او  
خود یعنی منفرد بود پس فراموش کرد و بخیار افتتاح را که وی استیفاء کند نماز خود را و گفت مالک یا ایها المیکه فراموشش کند  
تکبیرة افتتاح را تا آنکه فارغ شود از نماز خود گفت می بینم که اعاده کند امام و اعاده کنند آنرا آنکه پس پشت او بودند  
نماز را و اگر آنرا تکبیر پشت او بودند بخیار گفته بودند نیز اعاده کنند مسند معنی تکبیر در عرف الله اکبر گفتن است  
پس تغییر پسیر مانند الله اکبر ضرر نمیکند زیرا که اسم تکبیر در عرف آنرا افتتاح است بخلاف الله اکبر که در عرف آنرا تکبیر گویند  
و تحقیق تجویز کرده اند که اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله عظم یا الرحمن اکبر یا خدای بزرگ تر گفت کفایت میکند یا

حب القیام علی القادر فی الفریضة و رخص القعود فی المأثم لا یتعدی فرض است قیام بر کسیکه قوه قیام دارد  
در فرضیه و رخصت داده شد نشستن در حق آنکه قدرت بر قیام ندارد و قال الله تعالی و قیوم و الله

قانتین استیبرانی خدا قرارة کنان دعا گویند یا الله عز و شاه بر عروق  
عن ابیه عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت صلی رسول الله صلی الله



كان يصلي جالساً فافقر وهو جالس فاذا بقى من قرائته قد مر ما يكون ثلثين اداء لعين اية قام فقام وهو قائم ثم رجع  
 وسجد ثم صنع فرككت الثانية مثل ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز ميگذازد و نشسته پس میخواند قرآن نشسته پس  
 میماند از قرآن و قدریک باشد پس آیه یا چهل آیه می ایستاد پس قرآن میگردانید و بعد از آن رکوع میگرد و سجده میکرد و بعد از آن  
 رکود در رکعت دوم مانند آن باب فی فضل القائه علی القاعد فی النافذة باب در بیان فضیلت کسی که ایستاد و بگذارد نماز را  
 بر کسی که نشسته گذارد و هر صاحبی عن اسمعیل بن محمد بن سعد بن ابی وقاص عن موی التیمی عن العاصی و العاصی بن  
 عمر بن العاصی عن عبد الله بن عمر بن العاصی ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال علی أحدكم وهو قائم ان یسجد  
 صلیقاً وهو قائم رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو نماز یکی از شما که نشسته گذارد مانند نصف نماز است ایستاده هر  
 عن ابن شهاب عن عبد الله بن عمر بن العاصی انه قال لما قلنا من المدة نالنا و باء من و حکما شدیدی قهر جبر  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم علی الناس و هم یصلون فی سبعتهم قعوداً فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 صلوة القاعد نصف صلوة القائم عبد الله بن عمرو بن العاصی گفت برنگاه کسیکه آدمیم بامدینه رسید با و بار سخت  
 از تپشینه پس برآید آنحضرت از خانه مبارک خود بر مردان و ایشان نماز میگردانیدند در نفل خود نشسته پس فرمود  
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم که نماز نشسته مانند نیمه نماز ایستاده است یعنی در ثواب باب فی جواز التقوی فی النافذة  
 محتملاً او معتزلاً باب در جواز نشسته گذاردن نماز نفل بهیئت احتیاجاً یا جازراً و هر صاحبی انه بلغه ان  
 عروة الزبیری و سعید بن المسید کانما یصلیان النافذة و ما یحتمیان عروة بن الزبیری و سعید بن المسید که گذاردن نماز  
 نفل را در حالیکه ایشان محتمی بودند احتیاج نیست که بر سرین بشینند و هر دو ساق ایستاده دارد و چادر را بر پشت بپوشانند  
 بر بند و یا در دست را بجای چادر بندد یا فی سبب دفع الیدین حد و المنکبین عند الافتتاح و اگر  
 و الیقام منه مستحب است بر داشتن دودست برابر و دوشش نزویک یکدیگر افتتاح و نزویک رکوع و وقت یقائم زکرم  
 هر صاحبی عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله بن عمر عن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وسلم ان  
 افتتح الصلوة و قد یدید حد و منکبیه و اذا رفع راسه من الركوع رفعها کذلک ایضا و قال سمعته الله  
 حمداً و ذباً لک الحمد و کان لا یفعل ذلک فی السجود رسول الله صلى الله عليه وسلم و قد کسر مع جمیع رکوع  
 نماز را بر سر داشت دودست خود را برابر و دو کتف خود و قسمتی که بر سر داشت سر خود را از رکوع بر سر داشت  
 و دودست خود را نیز همچنین و میگفت سمع الله من حمداً و ذباً لک الحمد یعنی شنیدم خداست که کسی که سر را  
 گفت او را ای پروردگار را تراست مستعاضی و منی که رفع یدین را در سجود و هر صاحبی عن ابن عبد الله بن

قلته  
 و علیه اهل العلم  
 قلته  
 قال اصاب  
 و قبل الله  
 قلته  
 فتم الاجزاء  
 فتم الساق الی الی  
 ثوب و بالیدین  
 هذا جاز عند اهل العلم  
 و اختصار ان یجلس  
 جلسة التشهد و  
 الصلوة ۱۲







له قلت  
قال مالك لا يقرأ بالبسملة  
فان قرأه لم يفسد  
ولا قال ابو حنيفة  
يمن ان يقرأها  
وقال الشافعي فانه  
فرض من الفاتحة  
والجهر في الجهرية  
سنة ١٠٤

له قلت  
ان قال مالك عن  
ابو حنيفة  
يقرأه في الجهرية  
وانما الخلاف في  
روايتها

واجب گفته و ترك واجب انصاف عظيم و نماز را یافت الا ان نماز پیش روی فاسد نمی شود و شافعی قائل است بائکثر انصاف  
فاسد هم میشود مسئله جمعی گفته اند که وجوب سجده فاتحه بخیر میشود بسوی وجوب رعایت مخارج و تشدیدات و حرکات حرکت  
زیر اگر وجوب فاتحه شامل است اینهمه و توضیح آنست تا وقتیکه شناخته شود که فلان کلمه بخواند دست است بحديث ابی داود که  
آنحضرت صلعم بر آمدند مسجد انجی اعرابی عجمی مشیخ کبیر هم قرآن میخواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمودند الحمد لله انما قرآن وحده  
والاستغنى عن التصویب یا هم و استعجاب تو میگوید قراة کنند بقصد دنیا فرمودند و شیخ جاثبات نشده است که آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم صحابه ضبط مخارج و غیر آن کرده باشند با وجود دخول عجمین و اعراب اسلام مسئله کلمه کلمه از فاتحه  
جدا کنند بوجهیکه در عرف انرا قراة فاتحه نگویند نماز درست نشود و فصلی که اسم قراة را نفی کنند ضرر نرسانند و چنین سخن  
اگر بجهی باشد که اسم قراة کل فاتحه نفی کند قاطع قراة اوست بخلاف آنکه نفی نکند مسئله اگر فاتحه بخواند ذکر گویم قراة  
که خواهد و تعیین سبع آیات یا سبع انواع از ذکر مستندی توی ندارد و **باب لا یقرأ بالبسملة اللهم الرحمن الرحیم اذا افتتح**  
**الصلوة** بخواند بسم الله الرحمن الرحیم را وقتیکه شروع کند نماز را **مالک** عن حمید الطویل عن النبی بن مالک  
قال قلت و داء ابی بکر و عمر و عثمان حکام کان لا یقرأ بالبسملة اللهم الرحمن الرحیم اذا افتتحوا الصلوة ان گفت ایستادم  
پس پشت ابی بکر صدیق و عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان عینی اقتدا کردم بایشان پس بپشت ایشان نمیخواندند بسم الله الرحمن  
و وقتیکه شروع میکردند نماز را میفرمودم گوید رضی الله عنه وارضوا طهارتین حدیث آنست که نمیخواندند بسم الله الرحمن الرحیم و بخیف و بجهن  
بذهب امام مالک و جمعی تاویل کرده اند یا آنکه بخوانند بوجهیکه سمیع میشود پس لا لالت کند بر نفی جهر بر نفی قراة مطلقا و  
پس دلیل از قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیافه است که دلالت کند بر خواندن بسم الله و در پیش شافعی خواندن بسم الله  
فرض است زیرا که جز فاتحه است و جهر بجهن و صلوته جهریه است و در پیش ابو حنيفة سنون است خواندن آن بطریق  
اختلاف جهریه و سریه و الله اعلم **باب النبی عن منارعة الامام فی القراءة** باب در منع از مناوعت امام در خواندن قراة  
یعنی مقتدی انبیا که امام قراة قرآن کند **مالک** عن ابن شهاب عن ابن ائینه الدیثی عن ابی هریرة ان رسول الله  
صلی الله علیه و آله من صلوته جهریه یا بالقراءة فقال هل قراء معي منكم احدا فقال رجل نعم انابا رسول الله فقال  
رسول الله صلی الله علیه وسلم انی اقول ما لا انازع القرآن فاستأمن الناس عن القراءة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم  
چشمه رسول الله صلی الله علیه و آله بالقراءة حیث سمعوا ذلك من رسول الله صلی الله علیه وسلم مرویت از ابو هریره  
رسول الله صلی الله علیه وسلم بازگشت از نمازی که جهر کرده بود در آن بقراة پس فرمود یا خوانده است یا من کسی از شما  
انحال پس گفت مروی آری من خوانده ام یا رسول الله پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آینه من میگویم حدیث را که

نزع کرده میشود و باسن در قنات یعنی نشستن میدوراند و نماز سبب اندن قنات و عود پس باز نماز در میان از قنات  
 خواندن با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در نماز یک چهارمیکه و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن بقراءة و فیکه شینند این را  
 آنحضرت صلعم **باب** اختلف السلف فی القراءة خلف الامام علی اقول ثالثها ان یقرأ خلفه فیما استنبه  
 استعجاباً بدون آنکه بخواند اختلاف کرده اند صحابه و تابعین در قنات مقتدی پس پشت امام بر اقول سوم آن اقول  
 بخواند پس پشت امام در نماز یک چهارمیکه است و بطریق پنجاب بطریق و جب بخلاف نماز یک بند که در قنات  
 در آن **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سئل هل یقرأ أحد خلف الامام قال اذا صلح احکم خلف  
 الامام فحسبه قراءة الامام واذا صلح وحده فلیقرأ قال وکان عبد الله بن عمر لا یقرأ خلف الامام عبد الله بن عمر  
 و فیکه سوال کرده میشد او را یا بخواند کسی پس پشت امام جواب میگفت که چون نماز گذارد کسی از شما پس پشت امام پس  
 گفته است او را خواندن امام و چون نماز گذارد و تنها پس باید که بخواند گفت نافع که عبد الله بن عمر بخواند پس پشت امام  
**مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن بن يعقوب انه سمع ابا السائب مولى هشام بن زهرة يقول قلت يا ابا بصير  
 اني احب ان اكون وراء الامام قال ففهم ذاعی فقال انما یأمر فی نفسک یا فارسی فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه  
 یقول قال الله تعالی قُتِمَتْ الصَّلَاةُ بَيْنِي وَبَيْنَ عِبْدِكَ بَصِيفَتَيْنِ فَرَضْتُهَا لِي وَنَصَفْتُهَا لِعَبْدِكَ وَلَعِبْدُكَ مَا سَأَلَ ابُو السَّائِبِ  
 گفت که گفتن ای ابوهریره هر آینه من در بعض اوقات میباشم پس پشت امام یعنی در آن حالت سوره فاتحه بخوانم یا نه  
 پس گرفت ساعد بن عبد الله از آن گفت بخوان آنرا در نفس خود ای فارسی یعنی آهسته بخوان تا غیر تو از نشود پس بر آید من  
 از آنحضرت صلعم که میفرمود که فرمود خدا استعالی قسمت کرد نماز در میان خود و در میان بنده خود و حصه پس نمیدان مرا  
 و نمیدان بنده مرا است و بنده مرا است آنچه سوال کرد یعنی هر کلمه از سوره فاتحه جواب میگویم پس فاتحه گویا مشترک است  
 میان من و میان بنده من ابوهریره از تسمیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره فاتحه را نماز فهمید که فاتحه کن لازم است  
 که در هیچ حال ساقط نمیشود و محتمل است که چون نماز را تقسیم کرد و بدین سوا جواب نیست شد که این سوال جواب  
 در نماز ضروریست **مالک** عن هشام بن حمزة عن ابي عبد الله كان یقرأ خلف الامام فیما لا یجوز فی الامام قال یقرأ  
 عوده بخواند قنات پس پشت امام در نماز یک چهارمیکه و امام در آن بقراءة **مالک** عن یحیی بن سعید و عن ربیع  
 بن ابی عبد الرحمن ان القاسم بن محمد کان یقرأ خلف الامام فیما لا یجوز فی الامام بالقراءة قاسم بن محمد را بخواند  
 پس پشت امام در نماز یک بند بخواند امام در آن نماز **مالک** عن یزید بن رومان ان نافع بن جابر بن مطعم کان  
 یقرأ خلف الامام فیما لا یجوز فی الامام بالقراءة نافع بن جابر را بخواند پس پشت امام در نماز یک چهارمیکه و امام

قال الشافعی القنات  
 خلف الامام واجب  
 سئل عن رجل قال  
 ان یقرأ فی سکنات  
 الامام فیما لا یجوز  
 معه و قال مالک و غیره  
 فیما لا یجوز فی الامام  
 فیما لا یجوز فی الامام  
 لا یجوز فی الامام  
 کان مکرمها



[illegible]

قال ابو عيسى عليه السلام  
انتم هي الامم الحسن  
او اقل على القوم  
طول القراءتان تغير  
بطول المفضل على  
حديثي عمر عليه  
السلام اهل العلم قوله  
كان يفر في الصبح  
في السفاري ان قيل  
١٠٩  
لابن ابن عمر كان  
يقول يا ابا عبد الله الساجد  
اذا كان مقيما فاجب  
نافع ذلك منه  
لا في السفر



تمام میکنند رکوع او را سجود او است مکمل اقل رکوع است بوجهی که دو کف دست بدر که برسد و این است  
آنست که وضع بین علی الکریمین منور شد و بران عمل جاری گشت پس افراد رکوع پهلوا بختا بودند باین صفت  
و بجهت آنکه آنچه قریب قیام باشد وی قیام شدید است و اقل اطمینان آنست که منقصل شود برضی راس از بوی  
برمانی خلیل باشد و اکمال رکوع آنست که پشت و گردن چهار دارد و ساقین را نصب کند و دور کینه ابد و دست  
گیرد و اصابع متفرق سازد و نزدیک بوی بگیرد و نزدیک بوی کند و زکری از اذکار را نوره مانند سبحان الی اعظم  
و سبحان الله بجهت بگوید و گفته اند که شرط رکوع و سجود آنست که قصد نکنند بوی بخیر آن و اشکلا از خوف چیزی  
رکوع کند یا سجده افتد و درین مسئله بحث است بمسأله اگر پشت در رکوع چهار نکرده و همچنین در سجود یا ترک  
اطمینان نمود در رکوع و سجود یا در قومه و حله نزدیک شافعی نماز فاسد شد و صحاب ابو حنیفه مختلف اند بخیر آن  
آنکه اطمینان در رکوع و سجود واجب است و در قومه و حله سنت و بوی صحیح در آیه و مشهور و شافعی آنکه اطمینان  
در رکوع و سجود واجب نیست و همچنین اعتدال بعد از رکوع و نشستن بین السجودین و الله اعلم باب النحر  
قراءة القرآن فی الركوع باب در منع مصداق از خواندن قرآن در رکوع صلاوات عن فاضل بن ابراهیم بن عبد الله  
بن حنین عن ابیه عن علی بن ابي طالب ان رسول الله صلی الله علیه و آله نهی عن قراءة القرآن فی الركوع مختص  
بمن قروا تحضرت صلی الله علیه و سلم از خواندن قرآن در رکوع باب استحب للام ان یقول اذا قرأ سوره البقره  
سبح الله لمن حمده و الحمد لله و بنی الامم الحمد مستحب است امام را بگوید و فیکه بر میدارد و سر خود از رکوع سبح الله لمن  
مستحب است مقتدی را که بگوید اللهم ربنا اک الحمد صلاوات عن سمی مولی ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی صلی الله علیه  
عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا قال الامام سبح الله لمن حمده فقولوا اللهم ربنا اک الحمد  
فان من وافق قوله قول الملئکه عظمی لما تقدم من ذنبه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و فیکه گفت امام سبح  
لن حمده پس بگوید اللهم ربنا اک الحمد زیرا که حال آنست هر که موافق افتاد و سخن او با سخن فرشتگان آمرزیده شد  
آنچه پیش از آن گذشت از گناهان او و تشریح گوید که نزدیک است عظمی اقتصار کند امام بر سبح الله لمن حمده و مقتدی  
بر ربنا اک الحمد امام شافعی بگوید که امام و مقتدی هر دو جمع کنند سبح الله لمن حمده و ربنا اک الحمد را و گفته اند در  
لا بد است از قیام و اطمینان و اگر سر را از ترس آوازی هوانا که بر دارد کفایت نکند و در اینجا بحث است چنانکه گذشت  
باب ترک القنوت و صلوة الفجر و غیرها باب در بیان ترک قنوت در نماز فجر و غیره صلاوات عن فاضل بن عبد الله  
بن عمر ان لا یقنوت فی شئ من الصلوة بعد من عمر قنوت میخواند و بعضی از نماز یعنی نه در فجر و نه در غیر آن تشریح گوید ابو

منع الملاءمة  
كراهية قرفة القرآن  
في التكميل والتميز  
السبح والحمد  
الركوع والاعتناء  
عندنا لا كمن سب  
عليه السلام  
وبه يقين  
أولاً لا مـ  
يعلم القرآن  
ولما هو من  
على ذلك  
وقال الشافعي  
بنيها أسوأ  
فيها  
البيضة إلى  
في شيء من  
يفتد ومن  
السنة ومن  
عند أن يحسن  
في شيء من  
المكتوبة  
الشافعي إلى  
في الصبح  
الفرقة

فوالله اني كنت  
الانصف الى اخي  
من رمضان

گفت قنوت بخواند و چیزی از نمازهای فریضه و بخواند در دو تر تمام سال یعنی حدیث نزدیک و محمول بر همین است و نزد  
خواندن قنوت در نماز فجر سنت است دون سال و الاصل قنوت در وتر نیست نزدیک می برگرد نصف آخر از رمضان  
و محل قنوت در نماز صبح نزدیک است یعنی بعد از رکوع است و عروه بن الزبیر قبل از رکوع قنوت میکرد و از انس بن مالک بر دو  
روایت آمده و نزدیک است قنوت چهار بار که در حدیث ابو هریره و مقتدریان تأمین گویند بحديث ابن عباس در قنوت  
و تر نیز اختلاف علمایست مذاهب عبد الله بن مسعود و اقام قنوت است در وتر و همین است مختار سفیان ثوری و ابن  
المبارک و اکثر شافعی و جماعه بآن رفته اند که در وتر قنوت نیست مگر در نصف آخر رمضان و همین است مذاهب مالک و شافعی  
و اقوی درین باب مذاهب احمد و اسحاق است که اگر نماز را از نوازل بر مسلمین برسد قنوت در صبح فاعده و در سایر صلوة  
عامه مستحب است و قنوت و تر در آخر نصف رمضان متاکد است و در تمام سال مستحب است علم باب یضم کفیه  
علی تأیض علیه الوجه فی السجدة پنجمه همان الکین بنهد دو کف خود بر هر چیزی که می نهد بر آن روی خود را  
در حال سجده و بر آن گردان بر دو کف را از هر دو استین **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا سجد وضع  
کفیه علی الذی یضم علیه و وجهه قال نافع و لقد رایت فی یوم شدید البود و انه لیخرج کفیه من تحت برنس لحتی  
یضم علی الحصباء عبد الله بن عمر وقتی که سجده میکرد می نهاد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بر آن روی خود را  
نافع و بر آنکه من دیدم ابن عمر را در روزیکه سخت بود سردی او در سجده که بر می آورد دو کف خود را از زیر برنسی از آن  
تا بنهد آنرا بر سنگ ریزه **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یقول من وضع وجهه بالارض فلیضم کفیه علی  
الذی یضم علیه حیث یقع و اذا وضع فلیرفعها فان الیدین یسجدان کما یسجد الوجه عبد الله بن عمر می گفت هر که  
پیشانی خود را بر زمین پسندید که بنهد دو کف خود را بر چیزی که می نهاد بر آن پیشانی خود را بعد از آن چون بر وارد پیشانی را بیاورد  
بر دارد دو کف را زیرا که هر آنکه دو سجده میکند چنانکه سجده میکند روی مسلمة حد سجده وضع هفت استخوان است  
بر زمین چپه و یدین و رکتین و اطراف قد من سجده شیخین ائمتان ان سجده علی سبعة ارباب الخ و لا بد  
از اطمینان در سجده و از آنکه بر موضع سجده ثقل اعضا واقع شود و این قید بجهت تحقیق معنی وضع است و لا بد است  
از ارتفاع اسافل بر اعلی و این قید را از لفظ سجده فهمیده میشود و الا انبطاح باشد نه سجده و الکمال است که گفته گویند  
بیزرفع یدین و سخت رکتین را بر زمین بنهد بعد از آن یدین را بعد از آن چپه و انف را و ذکر می از او کار را و نور  
گویند و میباید که دو دست را نزدیک مکنین بنهد و اصابع خود بجانب قبله نشر کند و تقصیر بکند  
میان رکتین و بطن را از فخذین و مرفقین را از جنبین جدا دارد **مسلمه** علم استقی اند

۱۲  
قنوت  
ذهبت اهل العباد  
ان وضع الوجه فی  
السجدة واجب و افض  
الیدین و الرکتین  
والقدین فاجبه  
الشافعی فی الخ و یض  
و مذاهب ابو حنیفه  
ان ان یضم الیدین  
سنة و عامه الفقهاء  
علی ان یسجد الیدین  
لیس بواجب ۱۳



قلت رطبه  
اهل العلم  
قلت ربه  
قال اهل العلم  
من ان يرضع  
ويشرب على الارض  
قلت  
والكثرة النقاء على  
سماحه التفتاء  
وهو هذا ان يرضع  
اليك على عقبه  
ويقعد مستوفيا  
غير مضطرب وان  
السنه ان يجلس  
جلسه الشهر الاول  
التي المرض

بر روی منجبه و سجود آنها در دو دست و دو زانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب از رویک الوجیه و وضع پیرین  
سنت است و نیز متفق اند بر آنکه کشف هر دو دست و بر آوردن آنها از آستین ضرورت است **باب** للریض اذالم  
یستطیع السجود او ما براسه ایما و ریض فیکفیه تواند سجده کردن ایما بکند بسر خود یا اگر در فی حال است  
ان عبد الله بن عمر کان یقول اذالم یستطیع للریض السجود او ما براسه ایما و لم یفرع الی جهنمه شیئا عبد الله بن عمر  
یکفیه و فیکفیه تواند یا سجده کردن باید که ایما بکند بسر خود یا اگر در فی حال است یا اگر در فی حال است  
نابرین منجبه رساند مسلم بر ریضیکه اشاره کرد و میگوید که ایما بکند و در ریضیکه اشاره کرد و میگوید که ایما بکند  
راوند بهتر باشد و اگر رکوع و سجود هر دو کند سجود میباید که خفض باشد از رکوع **باب** صفة السجود در بیان کیفیت سجود  
ما **الح** عن یحیی بن سعید عن محمد بن یحیی بن جابر عن حماد بن عمار عن ابن جابر عن عبد الله بن عمر انه قال کله  
من الذین یصلون علی او الکعبه قال قلت لادری بالله قال مالک یعنی الذی یسجد لا یرتقم عن الارض لیجد  
هو لایحق بالارض عبد الله بن عمر گفت و اسع ابن جابر شاید تو از اینجا میستی که نماز میگذارد بر سر نهایی خود  
اسع گفت نه ایام قسم بخدا گفت مالک مراد پیدا شد ابن عمر کسی که سجده میکند و بلند نمی شود از زمین سجده میکند و داخل کعبه  
صل است بر زمین ترجمه گوید رضی الله عنه وارضاه سنت است که بر دارد بر سر نهایی خود را و اعتقاد کند بر زمین **باب**  
لیس بین السجدهین مجلسه الصلوة ولا مجلس علی صلا و قد ایدیه لا یضطره و قد یثبته در میان دو سجده باشد  
زوجه نشین بر قدم دو قدم و مالک **الح** عن صدق بن یسار عن المغیره بن حکم انه رای عبد الله بن عمر  
سجدهین فی الصلوة علی صلا و قد ایدیه فلا یضطره و قد ایدیه فلا یضطره و قد ایدیه فلا یضطره و قد ایدیه فلا یضطره  
ت اجل انداخته که مغیره بن حکم دید عبد الله بن عمر را که رجوع میکرد در میان دو سجده و نماز بر مقدم و دو قدم خود پس فیکفیه  
ثبت از نماز ذکر کرده شد پیش او این سلسله گفت بر آنکه این مجلسه سنت است نماز و جز این نیست که میگویم این  
بیک که یارم مسلمه انصار در میان سجدهتین یعنی شستن بر صدور قدیم نزدیک ابن عمر کرده است نزدیک عبد الله  
عباس سنت و عمل اندر عجمه بر اول دست و انگشتان درین جلسه فرض است که سنت است که تومر و طبعه را طویل کند  
سنت است و ترک آن هر دو حدیث آمد دست و هر دو صحیح است **باب** صفة المجلس فی الصلوة بیان طریق نشستن

رواه مالك عن عبد الرحمن بن قاسم عن عبد الله بن عبد الله بن عمر أنه أخبره أنه كان يروي عن عبد الله بن عمر بن الخطاب في الصلوة إذا جلس قال ففعلت وإنا اليوم منذ حديث السنن فيها أني عبد الله بن عمر قال أما الصلوة أن تنصّب جنك اليمنى وتثني رجلك اليسرى فقلت له فأنك تفعل ذلك فقال إن رجلي لا يجازي

عبدالله می دید عبداللہ بن عمر را که چار زانو می نشست در نماز و فتیکه می نشست گفت عبدالمطلب ششمین فردی است  
 آنروز زانو جوان بود پس منع کرد و عبداللہ بن عمر گفت جز این نیست که سنت نماز است که ستاده کنی بایست خود را  
 و بر بیچانی بای چپ خود را پس گفتم او را هر آینه نمیکنی این را یعنی می نشینی چار زانو پس گفت هرگز و بای من بنمیزد  
 یعنی دست نهاده کردن حرج میشود **باب** عیسی بن سیدان القاسم بن محمد را آنمجلسی فی الشہد فی نصب  
 رجب الیہ فی مثنی رجب الثانی و یطین علی و لک علیہ السلام قد مر بہ ہذا قال اذ ان فی ہذا عبد اللہ بن عبد اللہ  
 بن عمر و حدثنی ان اباه کان یفضل ذلک قاسم بن محمد بن عبد اللہ بن عثمان در وقت تشهد پس ستاده کرد و بای  
 خود را و بر بیچانی چپ خود را و نشست بر سرین چپ خود و نشست بر قدم خود بعد از آن گفت نمودم این مجلس  
 عبدالمطلب عبداللہ بن عمر و خود را و او را که پدر او میک و ہمانہ **باب** عن عبد بن دینار انہ سمع عبد اللہ بن عمر  
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم یجلس فی الدار و یقول فی انفسہ فلما انصرف عبد اللہ حاث لک علیہ فقال لعل  
 فاناک تفعل ذلک فقال عبد اللہ بن عمر انی اشتی ما زکرا و بر بیچانی عبد اللہ بن عمر می نشست فتیکه نشست آنروز  
 بعد او بر چار رکعت چار زانو نشست و بر بیچانی خود را و فتیکه باز نشست از نماز عبد اللہ بن عمر عیب کرد و بر سرین  
 نشست پس گفت آنروز ہر آینه میکنی تو این کار را پس گفت عبد اللہ بن عمر ہر آینه من بجایم ترجم گوید اختلاف کردند  
 علما در میتہ جلوس شافعی اختیار کرده است و شہد اول کہ نصب کند قدم منی و بنشیند بر سرین و در شہد آخر تو رکعتی  
 سرین را بر آرد از زیر آن تا افتاد و آن چپ بر سرین واقع شود و مالک و ہر دو قنبرہ انور کہ اختیار کرده است و ابو حنیفہ  
 نصب منی جلوس بر سرین و ہر دو قنبرہ اختیار نموده است این ہر دو واسع و جائز است مسئلہ ہر صفت کشید از تز  
 و تو رکعت آخر اش جائز باشد و اختلاف اند در سیمتہ است و شہد آن بنماید کہ مو دمی جریضی کہ مروی شد ہست مروی است  
**باب** صیغہ الشہد و کلمات شافعی باب در بیان صیغہای شہدیم صیغہا کافی و شافی است **مآلات**  
 ابن شہاب عن عمارہ بن الزبیر عن عبد الرحمن بن عبد القادر انہ سمع عمر بن الخطاب ہو علی النبی یقول الناس الشہد  
 بقول قولہ اللہ العزیز اللہ الزکات اللہ الطیبہ الصلوٰۃ اللہ السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا  
 وعلی عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا اله الا اللہ و انہ ان عبد اللہ و رسولہ عبد الرحمن شہید ان عمر بن الخطاب  
 و ابو ہریرہ مروی است و شہد مردمان را شہد بقول خود کہ گوید التبیات لہا التمییزات این کلمات است کہ تعظیفات قولہ خدا است  
 اعمال حسنہ پاکیزہ خدا است پاکیزہ نماز نماز خدا است سلام بر تو باد ای پیغمبر رحمت خدا و بر کات او سلام بر ما باد و بر بندگان  
 شایستہ کالان شہد کہ انہم می بینند کہ سید عالم کہ محمد بن عبد اللہ و خدا و رسول است **باب** عن امامان

قال  
 الشافعی یقول فی الشہد  
 الاول مضمر شافعی  
 ان یقبل علی یطین قنبرہ  
 البیضا و ینصب الیہ  
 وفی الشہد الآخر  
 متعبر کا و ہدات  
 ۱۱  
 الشافعی فی صیغہ  
 البیضا و ینصب الیہ  
 و یقبل علی الارض  
 و قال ابو حنیفہ یقبل  
 فیہما مفترقا و قال  
 الارض من غیر کلمتی  
 رجاء ای عظمی

بن عمر كان يشهد فيقول بسم التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي <sup>رحمة</sup> الله وبركاته السلام علينا  
 وعلى عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله يقول هذا في الركعتين الأولى  
 ويدعو اذا قضى تشهد بما يدا له فاذا اجلس في آخر صلاته تشهد كذلك ايضا الا انه يقدم التشهد ثم يدعو بما يدا له  
 فاذا قضى تشهدا واراد ان يسلم قال السلام على النبي <sup>رحمة</sup> الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين  
 السلام عليكم عن يمينه فيريد على الامام فان سلم عليه احد عن يساره ودع عليه عبد الله بن عمر تشهد بمخبر  
 سكت بسم الله التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام على النبي <sup>رحمة</sup> الله وبركاته تشهد بمخبر  
 وقتيكه تمام ميكرو تشهد خود را پس وقتيكه می نشست در آخر نماز خود تشهد بخواند همچنین نیز مگر آنکه مقدم ميكرو فقط تشهد  
 بعد از آن دعا ميكرو بآنچه بخاطر او ميرسد پس چون تمام ميكرو تشهد خود را بخواند است که سلام دهد میگفت سلام على  
 ورحمة الله وبركاته الخ میگفت السلام عليكم بجانب راست خود بعد از آن روی ميكرو بر امام پس اگر سلام میگفت بود  
 کسی از جانب چپ او روی ميكرو بر روی یعنی جواب سلام میداد **مسالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة  
 زوجة النبي صلى الله عليه وآله كانت تقول اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله  
 وحده لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته  
 السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين السلام عليكم حضرت عائشة میگفت وقتيكه تشهد بخواند التحيات  
**مسالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد انه اخبره ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله كانت تقول  
 اذا تشهدت التحيات الطيبات الصلوات الزاكيات لله اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده  
 ورسوله السلام عليكم ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين  
 السلام عليكم حضرت عائشة وقتيكه تشهد بخواند میگفت التحيات لله الصلوات لله الزاكيات لله السلام عليكم  
 ورحمة الله وبركاته ودرين اختلاف هم دليلي قومي بهم ميرسد پس بايد گفت که هر صفتي که خواند مؤمنی  
 سنت است و عامل بخیر مسئله شافعي الفاظ مترادف را حذف کرده اقل تشهد گفته است و این معنی قریب است  
 بقاعه متفق منا و الله اعلم **باب** الاشارة بالمسبقة في التشهد باب در بیان صفت اشاره یا گشت مسبق  
 در تشهد **مسالك** عن مسلم بن ابی هريرة عن علي بن عبد الرحمن المعافى انه قال رآني عبد الله بن  
 عمر انا ععبث بالحصى في الصلوة فلما انصرفت نهاني وقال اصنع كما كان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم يصنع فقلت وكيف كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنع قال كان

حدیث اختصار  
 الترجمة تشهد باین صود  
 و الشافعی تشهد باین  
 ۱۱۱  
 عباس و مالک تشهد  
 عبا و اختلاف در بی  
 التمسک فی الاجماع

اذا جلس في الصلوة وضع كف اليمنى على فخذ اليمنى وقبض اصابعه كلها واسأوا باصبعه التى تلى لا اله الا الله  
 ووضع كف اليسرى على فخذ اليسرى وقال هكذا كان يفعل على بن عبد الرحمن گفت وديد عبد الله بن عمر  
 ومن بازي ميكردم بسنگ غير ما در نماز پس وقتيكه بازگشت منبر كرد ورا گفت بكن چنانكه ميكرد و تخفرت صلى الله عليه وسلم  
 گفت چگونه مى كرد رسول الله صلى الله عليه وسلم گفت چون مى نشست در نماز مى نهاد كف راست خود بر زان راست  
 و بر يد ميكرد و انگشتان خود را بر هم آن و اشاره ميكرد بان انگشت خود كه نزديك باهم است و مى نهاد كف چپ بر  
 زان چپ خود و گفت ابن عمر اينچنين كرد و تخفرت صلى الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن دينار انه قال  
 رالى عبد الله بن عمر اذا دعوا واشتروا باصبعين اصبع من كل يد فتماني مسلمة مختار نزديك شامى است  
 كه همه اصابع را جمع كند و بسوچه اشاره نمايد چنانكه ابن عمر نقل كرد و موضع اشاره قول ابى است مجديت مسلمة  
 آنكه عرض از اشاره توحيد است تا قول افضل معاصد يكديگر واقع شود باب صفة الصلوة على النبى صلى  
 الله عليه وسلم باب و كيفيت در دو فرستادن بر تخفرت صلى الله عليه وسلم مالك عن عبد الله بن ابى بكر بن محمد  
 بن عمر بن خرم عن ابيه عن عمر بن سليمان الزرقى انه قال اخبرني ابو حميد الساعدي انهم قالوا يا رسول الله  
 كيف نصلى عليك فقال قولوا اللهم صل على محمد وازواجه وذريته كما صليت على ابراهيم وبارك على  
 وازواجه وذريته كما باركت على آل ابراهيم انك حميد مجيد صحابى گفتند يا رسول الله چگونه در دو فرستيم بر تو  
 پس فرمود بگوئيد اللهم صل على محمد و آل محمد مالك عن نعيم بن عبد الله الميمى عن محمد بن عبد الله بن زيد الانصاري انه  
 اخبره عن ابى مسعود الانصاري انه قال اتانا رسول الله في مجلس سعد بن عباد فقال له بشير بن سعد  
 ابن ناله ان نصلى عليك يا رسول الله فكيف نصلى عليك قال فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 حتى قلنا ان لم يسال فخر قال قولوا اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابراهيم وبارك على آل ابراهيم  
 وعلى آل محمد كما باركت على آل ابراهيم في العلمين انك حميد مجيد والسلام كما قد علمتم ابو مسعود الانصاري گفت  
 تشريف آورد و تخفرت صلى الله عليه وسلم پيش ما در مجلس سعد بن عباد بن عباد گفت او را بشير بن سعد  
 از فرموده است ما را خدا آموخته بانه در دو فرستيم بر تو يا رسول الله پس چگونه در دو فرستيم بر تو  
 پس سكوت كرد و تخفرت صلى الله عليه وسلم تا آنكه آرزو كرديم ما كه اين سائل كاشيكه سوال ميكرد از تخفرت صلى الله  
 بعد از آن فرمود بگوئيد اللهم صل على محمد و آل محمد و سلام بهمان صفت است كه دانسته ايد مسلمة جمهور اهل علم بر آنند كه صلوة  
 گفتن بر تخفرت صلى الله عليه وسلم مستحب است در تشهد اخير غير واجب بسوى چنين معنى دلالت ميكند لفظ

نقلت  
 آتش اهل العلم على تخفرت  
 الاشارة بالمسجدة  
 اليمنى عند قوله لا اله الا الله  
 ويشير عند قوله لا اله الا الله  
 وهو الصحيح من مذهب  
 ابن خزيمة ذكره  
 في الموطأ  
 قل قلت  
 اهل العلم على ان الصلوة  
 على النبي صلى الله عليه وسلم  
 ۱۱  
 مسلم مسند بن النضر  
 الاخير غير واجبة  
 والى هذا يشير لفظان  
 عمر وعائشة وبارك  
 النبي وآل النبي  
 الاول محملها وذهب  
 الثاني محملها الى جميعها  
 في التشهد الاخير فان  
 لم يصل لم يضر صلواته  
 واستحب ما في التشهد  
 الاول

قاله  
 من يقرأ القرآن في صلاة  
 من الشهادتين يقرأها  
 فيسقط عنه ما كان عليه  
 من عيوبه من غير أن  
 يقرأه في غيرها من  
 صلواته  
 قاله  
 من يقرأ القرآن في صلاة  
 من الشهادتين يقرأها  
 فيسقط عنه ما كان عليه  
 من عيوبه من غير أن  
 يقرأه في غيرها من  
 صلواته

عنه  
 عن عبيد بن عمير  
 عن النبي صلى الله عليه  
 وسلم أنه قال ما ألت  
 الزمان من أن يقرأ  
 القرآن في صلاة  
 من الشهادتين يقرأها  
 فيسقط عنه ما كان عليه  
 من عيوبه من غير أن  
 يقرأه في غيرها من  
 صلواته

ابن عمر رضي الله عنهما في باب تشهد والاشهاد في كل صلاة فثبت امام شافعي تشهدا على ست بوجوه تشهدا على كل ركعة  
 نزلت في زماننا وصحبت في تشهد اول ركعة شافعي حجت مترجم كويدا قل صلوة اللهم صل على محمد وآل محمد والركعة من اين صيدنا  
 كود كور شهد وصلوة سنت ست ركعة ووجه فرض ست ركعة شافعي وقول حج هو اقول هي ينمنا يد باب الدعاء قبل الصلاة  
 باب وجوب ركعة من عايش انما نقلت سلامها **باب** عن ابى الزبير المكي عن طاووس عن ابي ابي عن عبد الله بن عباس  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يعلمهم هذا الدعاء كما اتيكم الله سورة من القرآن يقول اللهم اني اعوذ بك  
 من عذاب جهنم واعوذ بك من عذاب القبر واعوذ بك من فتنة المسيح الدجال واعوذ بك من فتنة المحيية  
 والممات ورويت از عبد الله بن عباس عن حضرت صلى الله عليه وسلم في ما عرفت صحابا من اين دعا جانا بحجتي اموت اي انما  
 سورة از قرآن ميگفت اللهم اني اعوذ بك اللهم ترجمين دعا فيست اسي بار خدا يا هر كسي من پناه ميگيرم بتو از عذاب نزع  
 وپناه ميگيرم بتو از عذاب قبر وپناه ميگيرم بتو از فتنة مسيح وجاهل وپناه ميگيرم بتو از فتنة زندگاني و مرگ مترجم كويدا بود او  
 از ابو بريد روايت كرده است اذ فرغ احكام من التشهد الاخير فتنعوا بالمد من اربع يعني چون فارغ شوي از نماز التشهد آخر  
 بايد كه پناه بگيري بخدا از چهار چیز فكر بخوان حديث الباب وپس است فخر عايش از سلام تسبيل است **باب**  
 حصة السلام قال النبي صلى الله عليه وسلم وتسللوا السلامه حيز كيك طلال ميكنيد بر صلب بر آمدن از نماز و سخن گفتن  
 است **باب** عن عائشة عن ابي بن حنيفة في حديث التشهد انه كان يقول السلام عليكم عن عبيد بن عمير عن ابي امام فاه  
 سلم عليه احد عن يساده رضي الله عنه ابن عمر سئلت اسلام عليكم بجانب راست خود بعد از ان رد ميگره در امام پس اگر  
 سلام ميگره و کسی بگوید از چاه از جانب چپ او رد ميگره و بروی مترجم كويدا اختيار امام مالک آنست كه امام و منفرد يك است  
 السلام عليكم قصد كند باز پیش ردی خود بعد از ان بجانب راست سر خود را بگرداند و مقصد می يك تسليمه بهمين سلامت  
 بگردد و دیگر بجانب امام پیش روی خود قصد بکند و اگر بجانب يسا کسی بر سلام بکند تسليمه سيوم بجانب يسا بگويدي ان  
 سلام است و اكمل ان حديث ترمذي عن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يسلم عن عبيد بن عمير  
 السلام عليكم ورحمة الله عليكم وجمعة الله وبركاته اجمود عايشا بدو تسليمه فاعل شده اند در حق امام و منفرد و مقصد می  
 و نيزادت و رحمة الله و الله علم مسلم اقل سلام اسلام عليكم كيا درست چنانكه ابن عمر ميگره و اكمل ان اسلام عليكم ورحمة الله  
 بجانب راست و چپ التفات نموده مسئله ترتيب كان بوجهي كه ذكر كرده شده فرض است تير كه چون رجوع كنيم بهم  
 از لفظ صلوة و نماز كيك بغير ترتيب كرده شود و اطلاق لفظ صلوة بر ان راست مني آيد پس اگر سجود عايش از كج كن عايش  
 نماز فاسد شود و اگر سهوا كند آنچه بعد ترك است لغو است و از همان ترك نماز خود را تمام كند و سجده هم كند **باب**

عن عبيد بن عمير  
 عن النبي صلى الله عليه  
 وسلم انه قال ما ألت  
 الزمان من أن يقرأ  
 القرآن في صلاة  
 من الشهادتين يقرأها  
 فيسقط عنه ما كان عليه  
 من عيوبه من غير أن  
 يقرأه في غيرها من  
 صلواته

التي يذبحها روضه الميقي على اليسرى وتسمى الركوع والسجدة والذكر في القومة والطمانية فيها وبين السجود بين  
 فقلت عليه السلام اني اريد ان اكون من الصالحين  
 والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم

من الصلوة الى اعيانته شاء باكر ووصله ان نماز بهر جانبى كنوا بهر حال  
 بن جبان عن عبد واسع بن جبان انه قال كنت اصلي وعبد الله بن عمر سندا ظهري الى الجدار والقبلة فلما اقميت  
 صلواتي انصرفت اليه من قبل شيئا لا يغير فقال عبد الله بن عمر ما منعك ان تنصرف عن عيانتك قال انك  
 رايتك فانصرفت اليك فقال عبد الله فانك قد اصبت ان قائل يقول انصرف عن عيانتك فاذا كنت  
 فصل فانصرف حيث شئت ان شئت على عيانتك وان شئت على يسارك واسع ابن جبان كفت من نماز  
 ميكر اقوم وعبد الله بن عمر نهاده بود پشت خود را بدو ابرقيد پس فتيكه تمام كردم نماز خود را باز گشتم بسوى اوجانب چپ  
 پس كفت عبد الله بن عمر چيز منيع كرد ترا از انكه باز گردى بسوى راست خود كفتيم وديم ترا پس باز گشتم بسوى تو كفت عبد  
 آريه تو نيك كردى هر آينه كرده ميگويد كه باز گردى بسوى جانب راست خود البته پس فتيكه نماز ميكنه باز گرد بهر جانبى كنوا  
 اگر خواهى بجانب است خود و اگر خواهى بجانب چپ خود **باب** الا بعد السلام در بيان ذكرى كه بعد از سلام مى خوانند  
**مالك** عن عبيد بن اسلم بن عبد الملك عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي هريرة انه قال من سجد ذر كل  
 صلوة ثلثا وثلثين وكبر ثلثا وثلثين وسجد ثلثا وثلثين وثم المائة بل الله الا الله وحده لا شريك له الملك  
 الجيد وهو على كل شى قد غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر او بهر كه كفت هر كه بجان الله بگويد بعد نمازى  
 مرتبه و الله بگويد بسى نه مرتبه الحمد بگويد بسى وسه مرتبه و ختم كند صدر را باين كلام لا اله الا الله وحده لا شريك له و شود  
 كنان او اگر چه پندماند كند دريا **باب** من سجد من ركعتين ساهيا اتم و سجدتين سجدة تين بعد التسلية  
 بعد از دو ركعت نماز سگاني يا چهار سگاني و فراموش كرده بايد كه نماز خود را تمام كند و سجده كند و سجده بعد سلام **مالك**  
 عن ابوب بن ابى تيمية السخدي عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف  
 من اثنتين فقال له ذواليد بن اقصية الصلوة ام نسيت يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصدق  
 ذواليد بن فقال الناس نعم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصله ركعتين آخرتين ثم سجد تسليما فوجد مثل  
 سجدته او اطول ثم سجد تسليما فوجد مثل سجدته او اطول ثم وضع رويته از ابي هريرة كه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 باز گشت از دو ركعت نماز پس كفت او را ذواليد بن ايا كوتاه ساخته شد نماز را يا فراموش كردى تو يا رسول الله  
 فرمود حضرت صلعم يا راست گفته است ذواليد بن پس كفت مردمان ازى پس برخاست حضرت صلى الله عليه وسلم  
 پس كند دو ركعت باقى مانده بعد از ان سلام و بعد از ان نيك كفت پس سجده كرد و مانند سجود خود در نماز يا در نماز  
 بعد از ان سر برداشت باز نيك كفت پس سجده كرد و مانند سجود خود در نماز يا در نماز بعد از ان سر برداشت

من الصلوة الى اعيانته شاء باكر ووصله ان نماز بهر جانبى كنوا بهر حال  
 بن جبان عن عبد واسع بن جبان انه قال كنت اصلي وعبد الله بن عمر سندا ظهري الى الجدار والقبلة فلما اقميت  
 صلواتي انصرفت اليه من قبل شيئا لا يغير فقال عبد الله بن عمر ما منعك ان تنصرف عن عيانتك قال انك  
 رايتك فانصرفت اليك فقال عبد الله فانك قد اصبت ان قائل يقول انصرف عن عيانتك فاذا كنت  
 فصل فانصرف حيث شئت ان شئت على عيانتك وان شئت على يسارك واسع ابن جبان كفت من نماز  
 ميكر اقوم وعبد الله بن عمر نهاده بود پشت خود را بدو ابرقيد پس فتيكه تمام كردم نماز خود را باز گشتم بسوى اوجانب چپ  
 پس كفت عبد الله بن عمر چيز منيع كرد ترا از انكه باز گردى بسوى راست خود كفتيم وديم ترا پس باز گشتم بسوى تو كفت عبد  
 آريه تو نيك كردى هر آينه كرده ميگويد كه باز گردى بسوى جانب راست خود البته پس فتيكه نماز ميكنه باز گرد بهر جانبى كنوا  
 اگر خواهى بجانب است خود و اگر خواهى بجانب چپ خود **باب** الا بعد السلام در بيان ذكرى كه بعد از سلام مى خوانند  
**مالك** عن عبيد بن اسلم بن عبد الملك عن عطاء بن يزيد الليثي عن ابي هريرة انه قال من سجد ذر كل  
 صلوة ثلثا وثلثين وكبر ثلثا وثلثين وسجد ثلثا وثلثين وثم المائة بل الله الا الله وحده لا شريك له الملك  
 الجيد وهو على كل شى قد غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبد البحر او بهر كه كفت هر كه بجان الله بگويد بعد نمازى  
 مرتبه و الله بگويد بسى نه مرتبه الحمد بگويد بسى وسه مرتبه و ختم كند صدر را باين كلام لا اله الا الله وحده لا شريك له و شود  
 كنان او اگر چه پندماند كند دريا **باب** من سجد من ركعتين ساهيا اتم و سجدتين سجدة تين بعد التسلية  
 بعد از دو ركعت نماز سگاني يا چهار سگاني و فراموش كرده بايد كه نماز خود را تمام كند و سجده كند و سجده بعد سلام **مالك**  
 عن ابوب بن ابى تيمية السخدي عن محمد بن سيرين عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم انصرف  
 من اثنتين فقال له ذواليد بن اقصية الصلوة ام نسيت يا رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اصدق  
 ذواليد بن فقال الناس نعم فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فصله ركعتين آخرتين ثم سجد تسليما فوجد مثل  
 سجدته او اطول ثم سجد تسليما فوجد مثل سجدته او اطول ثم وضع رويته از ابي هريرة كه رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 باز گشت از دو ركعت نماز پس كفت او را ذواليد بن ايا كوتاه ساخته شد نماز را يا فراموش كردى تو يا رسول الله  
 فرمود حضرت صلعم يا راست گفته است ذواليد بن پس كفت مردمان ازى پس برخاست حضرت صلى الله عليه وسلم  
 پس كند دو ركعت باقى مانده بعد از ان سلام و بعد از ان نيك كفت پس سجده كرد و مانند سجود خود در نماز يا در نماز  
 بعد از ان سر برداشت باز نيك كفت پس سجده كرد و مانند سجود خود در نماز يا در نماز بعد از ان سر برداشت

التي يذبحها روضه الميقي على اليسرى وتسمى الركوع والسجدة والذكر في القومة والطمانية فيها وبين السجود بين  
 فقلت عليه السلام اني اريد ان اكون من الصالحين  
 والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم  
 والصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم







عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان احدكم اذا قام يصلي جاءه الشيطان فليس عليه ان يركع حتى يذهب عنه ذلك احدكم  
فليسجد سجدة ثانياً وهو جالس سجد السجدة الاولى على راسه ثم يركع الركعة الثانية ويسجد سجدة ثالثة  
شيطان من ايد بسبب شدة مكره واندرى تاكلمه في انك لا تجوز ركعة واحدة بسبب شدة مكره واندرى تاكلمه في انك لا تجوز ركعة واحدة بسبب شدة مكره  
ووجهه وادبته باشد **الحال** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا سجد احدكم

في صلوته فليركع ركعة ثالثة او اربعاً فليصل ركعة وليسجد سجدة ثانياً وهو جالس قبل التسليم وان كانت الركعة  
التي صلى خامسة شفهم اربعاً بين السجدة بين وان كانت رابعة فالسجدة ثانياً ثم يركع الركعة الخامسة وهو جالس  
ورقبة شك كنهه كي انما در نماز خود پس است که چه قدر رکعات در دست آید سه رکعت گذارد دست یا چهار رکعت پس باید که بخواند  
یک رکعت دیگر و باید که سجده کند و دو سجده و او نشسته است پیش از سلام پس اگر باشد رکعتی که گذارد و آن رکعت پنجم باشد  
آنرا باین دو سجده و اگر باشد رکعت چهارم پس دو سجده و خاک آورد و گردن است روی شیطان را **الحال** عن عمر بن

بن زید عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر كان يقول اذا سجد احدكم في صلوته فليركع ركعة ثالثة او رابعة  
من صلوته فليصل ركعة ثالثة او رابعة وهو جالس عبد الله بن عمر مکیست چون شک کند یکی از شما در نماز خود  
پس باید که قصد یک چیز را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بخواند و آنرا بعد از آن سجده و دو سجده  
سجده و او نشسته باشد **الحال** عن عقیف بن عمر و السهمی عن عطاء بن یسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن

عمر عن عبد الله بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سجد احدكم في صلوته فليركع ركعة ثالثة او رابعة  
سجدتین ووجه السجدتین عطاء بن یسار گفت سوال کردم عبد الله بن عمر و بن العاصی و کعب الجبار را از شخصیکه شک میکند و آنرا  
خود پس نباید که سه رکعت گذارد دست یا چهار رکعت پس هر دو گفتند باید که بخواند رکعت دیگر بعد از آن سجده و دو سجده  
و او نشسته باشد **الحال** عن نافع بن عبد الله بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سجد احدكم

في صلوته فليركع ركعة ثالثة او رابعة وهو جالس عبد الله بن عمر مکیست چون شک کند یکی از شما در نماز خود  
پس باید که قصد یک چیز را که گمان میکند که فراموش کرده است از نماز خود پس باید که بخواند و آنرا بعد از آن سجده و دو سجده  
سجده و او نشسته باشد **الحال** عن عقیف بن عمر و السهمی عن عطاء بن یسار انه قال سالت عبد الله بن عمر بن

عمر عن عبد الله بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سجد احدكم في صلوته فليركع ركعة ثالثة او رابعة  
سالت القاسم بن محمد قال اني اعم في صلوته فيكثر ذلك علي فقال القاسم امض في صلوته فانك لن يذهب  
صلى تنصرف وانت تقول ما اتممت صلوته شخصه سوال کردم قاسم بن محمد را پس گفت هر آینه من شک میکنم و نماز خود  
پس بسیار میباشد این شک من پس گفت قاسم برو در نماز خود پس هر آینه حال نیست که نخواهد رفت شک از تو تا آنکه  
بزرگ و در هر گونی که من تمام نکردم نماز خود را **الحال** عن عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اني انسى

قلت

فَعِنْدَ الْفَنَاءِ وَبِهِ إِذَا تَلَا

صلواتہ بنی علی  
النفین

لا تقل سوءاً  
كانت شكك فدا

وعند الخففة

[illegible]

وان كان ليخبر  
له كثيرا مني

۱۰۰

لا كُنْتُ رَسُوْلَ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُوهُرْ كَيْفَ مِنْ فَرَامُوشِ مِيكَنْمَ بَاغْتِ فَرَامُوشِي اَنَدَاخْتِه شَوْد بَرِن تَا لِهِي مَقَرِّ كَرَمِ رَا مِي اَسْت  
 مَسْئَلَه نَفْتِي كَرْدِه اَن اَزِيْن اَرْشَادِي كَسِي دَر اَشْنَائِي مَسْئَلَه پَس اَكْرَشَاك حَاصِل شَوْد دَر كَسِي مَثَل رُكُوع وَجُودِ اَن رُكْن كُنْد  
 وَجُودِه سَهْو دِهْد و شَكِ اِي فَارِخ نَا ز مَوْثَرِيَّت و دَر حَدِيْث كَوْفِيْدِن اَمْدِه سَت كَر دَر صَوْرَه شَاك تَحْرِي كَر دَر صَوَاب سَا  
 اَنْفَضَرْت صِلَه اَلله عَلَيْهِ السَّلَام رَجْع كَرْدَن اَقْبُوْل فَوَالِيْدِيْن وَفَوَلِ حَضْرَتِ الْوَكِيْل وَ عَمْرِيْس فَهَيْدِه وَ شَد كَر دَر صَوْرَتِ مَوْثَرِ شَاك  
 خَرَج سِيْرِيْسْت اَخَذَ بَا قُلِ تَحْرِي صَوَاب وَ رَجْع اَقْبُوْل ثَقَّة وَ اَلله عِلْم و دَر بِر صَوْرَه سَجْدِه سَهْو بَا يَكْرُو وَ اَتُوْمِي اَنْ نِيَا  
 كَر اَكْرُو اَشْنَائِي مَسْئَلَه شَك اِيْل شَد سَجْدِه سَهْو اَن لَمْ مَكْرُو دِيَا **بَابُ الْعَلِّ الْيَسِيْرِ لَا يُبْطِلُ الصَّلَاةَ حَتَّى يَطْلُبَ بَاطِلٌ مَكْرُوْدًا**  
 نَمَا ز اَهْل **اَلِك** عَنْ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عُمَرَ بْنِ سُلَيْمٍ الزُّدِّي عَنْ ابِي قَتَادَةَ الْاَنْصَارِيِّ أَنَّ رَسُولَ  
 ﷺ كَانَ يَصِلُ وَهُوَ حَافِلٌ اِمَامَةً بَدَنَتْ زَيْنَبُ ابْنَتُ رَسُولِ ﷺ اَلله عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا بِي الْعَاصِي  
 بِنِ عَبْدِ الشَّمْسِ فَاذَا سَجَدَ وَصَلَّهَا وَاِذَا قَامَ كَسَّهَا رَسُوْلُ ﷺ نَمَا ز سِيْكَدَار وَاَحَالَا نَكِه اَدِر دَا شَتِه بُو  
 اَمَامَه دَخَرِ زَيْنَبِ اَوْ زَيْنَبُ خَرَّ اَنْفَضَرْت بُو دَصِلَه اَلله عَلَيْهِ السَّلَام وَاَمَامَه اَزْ صَلَبِ الْوَاَحِصِ بُو دِعْنِي وَفَتِيْكَه سَجْدِه مَكْرُو  
 بَرَزِيْن مِي نِهَاد وَاَوْدَوْفَتِيْكَه قِيَامِ مَكْرُو بَرِيَا شَتِ اَوْدَا شَرَحْمُ كُوِيْدِ بَحْبِيْنِيْن كَفْتِ بَحْبِيْنِيْن بِنِ بَحْبِيْنِيْن وَ اَلْبِي الْعَاصِي بِنِ رَجَبِيْ  
 وَصَوَابِ بِنِ رَجَبِ سَتِه **اَلِك** عَنْ ابِي الْفَضْلِ مَوْلَى عَمْرِ بْنِ عُبَيْدٍ اَلله عَنْ ابِي سَلَمَةَ بِنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ حَاثِثَةَ  
 زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ اَنَّهَا قَالَتْ كُنْتُ اَنَامُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُوْلِ ﷺ اَلله عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَلَا فِي قَبْلَتِهِ فَاذَا سَجَدَ عَرَفَنِي  
 فَتَقَبَّلَتْ رَجُلًا فَاذَا قَامَ نَسَبْتُ خَلْفَهَا قَالَتْ وَالْبَيُوتُ يَوْمَئِذٍ لَيْسَ فِيهَا مَعَ صَاحِبِيْهِ حَضْرَتِ عَائِشَةَ كَفْتِ كَرْدَا بِيَكْرُو مَشِي  
 رُوِي رَسُوْلُ ﷺ اَلله عَلَيْهِ السَّلَام وَدَر بَا سِي مِنْ دَر جَانِبِ قَبْلَتِ حَضْرَتِ صَلَاحُ بُو دَوْفَتِيْكَه سَجْدِه سِيَكْرُو دِيَكْرُوْت مَرَا پَس مِي سَتَمِ  
 بَا سِي خُوْدِ اَلْبِي فَتِيْكَه مِي اَسْتَا و سِيْكَشَا و م وَ دَر بَا سِي خُوْدُو اَكْفَتِ حَضْرَتِ عَائِشَةَ وَ خَا هُنَائِي اَنَزُو زَنُو وَاَحَا جَا رُخَا هَا **اَلِك**  
 عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ اِمَامَتِهِ بِنِ سَهْلِ بْنِ حَنِيْفٍ اَنَدَا اَلْ دَخَلَ زَيْدُ بِنِ ثَابِتٍ اَلْمَدَنِي فَوَجَدَ النَّاسَ رُكْعًا وَاقِفًا  
 فَوَدَّ يَتَحَيَّ وَصَلَ الصَّحْفَ سَهْلُ بِنِ حَنِيْفٍ كَفْتِ دَر اَمْدَزِيْدِيْن ثَابِتِ بِمِجْسِ بَا يَفْتِ مَرُو نَا ز دَر رُكُوعِ پَس رُكُوعِ كَرْدِه  
 اَزَا نِ اَهْتِه اَهْتِه رَفْتِ تَا اَن كَر سِيْدِ رَجَفِ **اَلِك** اَن يَبْلُغَنَّ حَبْدُ اللهِ مَسْعُوْكَانَ يَذْبُكُ الْوَاَخِرُ سَيَا  
 مَالِكُ كَرْدِ اَلْبِي سَعُوْدِ وَ سَبِيْبِ مَكْرُو كَر و عِيْزُو **اَلِك** عَنْ زَيْدِ بْنِ دُوْمَانَ اَنَدَا اَلْ كُنْتُ اَصْلَ الْوَجَائِدِ نَاقِمِ  
 بِنِ جَبْرِ بِنِ مَطْعَمِ فَيُخْرِجُنِيْ فَافْتَحَ عَلَيَّ وَخَنَ نَضِلُّ زَيْدُ بِنِ رُوْمَانَ كَفْتِ كَر مَن نَمَا ز سِيْكَدَار مَرِيْ بِلُوِي نَافِعِ بِنِ جَبْرِ بِنِ  
 مَرَا پَس مِي كَشَا و م قَرَاة رَا بَر اِي اَوْ حَالَا نَكِه نَمَا ز سِيْكَدَار و دِيْمِ شَرَحْمُ كُوِيْدِ رَضِيْ اَلله عَنْهُ وَ اَرْضَاهُ كَر اَتَفَاقِ كَرْدِه اَن اَعْلَمَار  
 اَزَا نَكِه اَعْلَ اَلْبِي رُخِلِ نَمَا ز نِيْسْتِ دَر قَا وِي عَا لِيَكْرِيْ مَذْكُوْر سَتِ كَر اَكْرُفِيْلَه بَا جَامِه اَبَر دُو شِ خُوْدِ بُو دَشْتِ نَمَا ز شِ فَا شَرُفُو

بی  
حقان کایرمانه  
لحمیثا بن مسعود  
احدکم فی صلواته  
فلیخیر الصلی علیہ وعلی  
اجمالہ طبع الشک اما  
باخذ الاقوال والاعتراف  
فان اختار الملال سیج  
قبل السلام وان اختار  
من بعد ۱۱

الذاتاني  
قلست  
كن اقال ججي بن ججي  
ولابي العاص بن العاص

۱۲۳

اصول بن سید

والله اعلم بالصواب

في العالم

حلی صبیحہ

وَقَدْ بَا  
عَلَى عَاقِبَتِهِ لَمْ يَفْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وفى المنهج

والعرف والمصلحة

کتابخانه

فاحسنه فاما لا اله الا الله

[illegible]



وقف فی الصف فصیق الناس وكان ابو بكر لا يلتفت في صلاته فلما ان الناس من التصفيق التفت الى راي  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم فاشاد اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اصكبت مكانك ففر يد يمينه الى الله  
 علي ما امر به رسول الله صلى الله عليه وسلم من ذلك ثم استأخر حتى استوى في الصف وتقدم رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم فصل في الصف فقال يا ابا بكر ما منعك ان تثبت اذ امرت فقال ابو بكر ما كان لابن  
 ابی جحافة ان يصلي يتلوي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الى رايك انك اكثر من التصفيق  
 من نابه شي في صلاته فليسبح فانه اذا سبح التفت اليه وانما التصفيق للنساء رسول الله صلى الله عليه وسلم فثبت  
 بسوى قبيله بنى عمرو بن عوف تا صليح فرما يد بيان الاثان ووقت نماز ورايس آمد موزن بسوى ابو بكر لصديق  
 پس گفت ايا نماز ميگذاري بامردمان پس اقامت گويم يعني ايا امانت ميکني پس گفت ابو بكر آري پس نماز شروع کرد  
 ابو بكر لصديق پس آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم مردمان درميان نماز بودند پس صفوف را نگاه فرمود حضرت صلى الله عليه  
 نماز که استاده در صف اول پس دستک زد مردمان و حضرت ابو بكر التفات نمي نموده در نماز خود پس چون بيا  
 کرد مرد مردمان دستک دن را التفات فرمود ابو بكر لصديق پس پيدا حضرت را صلعم پس اشاره فرمود و حضرت بسوى  
 حضرت ابو بكر که درنگ کن در جاي خود پس برداشت حضرت ابو بكر و دست خود را پس حمد گفت خدا تعالي را  
 به چيزي که امر فرمود او را بان حضرت صلى الله عليه وسلم از اين کار يعني بر تشريف استنابه حمد گفت بعد از آن  
 تا آنکه برابر شد بامردمان در صف و پيش رفت حضرت صلى الله عليه وسلم پس نماز گذار و بعد از آن بازگشت  
 بامردمان يعني بعد انقضاء نماز پس فرمود اى ابو بكر چه چيز منع کرد تا از آنچه ثابت باشي در مکان خود و قتيکه  
 امر کردم ترا پس گفت حضرت ابو بكر آن مرتبه بنود ابن ابی قحافة را که نماز گذار و پيش رفتي حضرت صلى الله عليه وسلم  
 پس فرمود رسول صلعم حبيت مرا که دیدم شمارا درين حالت که بسيار کرديد دستک دن را هر که پيش آيد او را  
 چيزي در نماز او پس بايد که تسبیح گويد پس هر آينه حال اينست که دقتيکه تسبیح گويد آدمي التفات کرده شود و سب  
 و جز اين نيست که دستک دن مرزنان را خاص است مترجم گويد از اينجا معلوم ميشود که اگر شخصی در بعض نماز خود  
 امام باشد و در بعض آخر مقتدي جايزست و نيز معلوم شد که جايزست مفارقت امامي و اقامت با امام و ديگر در اثنا  
 نماز و از اينجا دانسته شد که اگر ذکرى بقصد تهنييم غيري بوده باشد مفسد صلوته نيست و تصفيق نيز مفسد صلوته  
 و در حکم دست اشاره معنیه گفته اند که تصفيق بغير دست راست بر پشت دست چپ بايد کرد و الا نماز تباه شود  
 و اين مسأله پيش فقير صحيح نيست زيرا که در حديث فليصطفى الناس واقع شد و تعيين مهيته تصفيق نکردند

هذه الحديث جازان  
 يكون في بعض الروايات  
 اماما في بعض الروايات  
 وجوز الصلاة اماما  
 وفي هذا الحديث جازان  
 ان يجعل الله اذا حدثت  
 نعمه في الصلاة وجوز  
 في صلاة المفسدين  
 ١٢٥  
 التصفيق في الصلاة  
 ان ياتي كراهه تعالى في الصلاة  
 وفيه القدر في الصلاة  
 الصلاة في الصلاة  
 مع ذلك اعلام شخص  
 آخر في الصلاة



و استجاب آنکه باب در جواز دست رسانیدن بسنگریز یا یعنی برای هموار کردن در نماز و متجب نکردن این کار است

مالك عن أبي جعفر القاري أنه قال رايت عبد الله بن عمر إذا أتوا المسجد مسحوا الحصى ولم يضعوا فيه

مسحاً خفیفاً ابو جعفر قاری گفت دیدم عبداللہ بن عمر را چون فرو شد تا سجد کند دست میرسانید سنگریز را بر آب

جای پیشانی خود دست رسانیدن بکبریا **ع** یعنی یحیی بن سعیدانه بلغه ان ابا دُرکان بقول مسر الحنفی

فی الصلوة مستحبة واحدة و ترکها خیار و نعم البوز غفاری می گفت دست رسانیدن بسنگ نریزید و نماز تکبیر است

و ترک آن بهتر است از کلمه شتران سبج بهتر جم گوید ترک آنچه مشغول کند مصلی را از محافظت ارکان صلاوة بهتر است لیکن

فاسد نیست که نماز را وقتیکه عمل کثیر نباشد باب استحباب ترك الالتفات فی الصلوة باب در مستحب بودن ترك

عجائب غریبه در سلاطین و اعیان  
عن نافع ابن عبد الله بن عمر لم یکن یلتف فی صلوة عبد الله بن عمر ان یشاء

در نماز یعنی جیب و راست نمی نگریست مراد از این عن ابی جعفر القارمی انه قال کنک اصبی و عبد الله

عَمَّا رَأَى وَلَا أَشْعُرُهُ وَاللَّفْتُ فَمَنْ لِي الْوَجْهَ كُفْتُ نَمَازِ مِغْدَا رَوْحِ وَعَبْدُ اللَّهِ عَمْرٍوسَ شَيْتٍ مِنْ لَوْ وَرَقِ

اور اس اتفاقات کو دمِ نفسِ بدست گرفت مرالینی اشارہ کرو تا کہ اتفاقات ممکن ہوں کہ گویا اتفاقات اس مرتبہ بہت

او اگر نگویید چشم نکر و در خسار و گردن بحال خود باشد و این قسم التفات نه مکر و نه است و نه مفید نماند بلکه از حضرت رساله

علیه صلوة و سلام ثبات شده دوم آنکه رخا خود را که دانند و این که از سقیا اقلند متحرک باشد و این

است. بمطالعہ کنندہ سے دعا کہ اللہ تعالیٰ قیام سرخ، روکش، اور اسبقہ القیامہ و نشاء القیامہ مسئلہ

صَدِيقُ رَأْيٍ الْفَاضِلُ فَحَضَرُوا الْجُمُعَةَ بِأَبِيهِمْ وَرَأَيْتُكَ مُضْطَّرًّا بَحْرًا عَوْدًا إِلَى

عن الصادق عليه السلام قال لا تتركوا صلاة الفجر فانه خير من الدنيا وما فيها

اِنَّ الْمَرْءَ لِرَبِّهِ لَكَاثِبٌ اَلَمْ يَجْعَلْ لَّهٗ فِى ذٰلِكَ اٰيَةً لِّمَنْ يَّرٰى اٰيٰتِىَ

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠

احدکم الذین یحبونکم لعلکم تتقون

در دست قدرت اوست هر آینه قصد کردم که بفرمایم حج کردن نمی پس بهتر کرد و سوداگر و عابدان را بفرمایم که بهتر

اولاً لطفه شود برای نماز و بعد از آن بجهت ما که در پیش امامت نرسیده مردمان را بعد از آن عطف هم از نماز متوجهیت

سبوی مردمانی که حاضر شده اند باینکه اینست درصیت این مردمان و پیگیری ایشان متوجه شوم بجایهای التیارات

پس بسوزانم جانهای ایشان را قسم بایک نفس من و در دست قدرت اوست اگر بداند عیال از ایشان که در دست

استخوانی چرب را یاد دهنده استخوانی پهلوی که نمیکند البته حاضر شود بهمان غشاء منسلقه القوی اقول است که جماعه فرض

الصحة والبرق من جنيح النور عظم وقت الشان المومنين بالملك

سورة النحل

1911

قل

في الصلاة الخاصة  
في تركها في الصلاة العامة  
ما يكتسب من الصلاة  
بالسبيل في الصلاة  
التي تدعى على الصلاة  
خاصة في الصلاة  
والمسألة الخاصة بالاعتذار  
في تركها في الصلاة العامة

٢٨

والفصل في تركها في الصلاة  
الصلاة الخاصة بالاعتذار  
والطعن والرد الشارح  
والطعن الشارح

في تركها في الصلاة  
الفصل في تركها في الصلاة  
المسألة المنقحة

است بوجهي که شعار اسلام ظاهر شود مثلاً در قریه صغیر و کجا و در کبیره و چند جائزیر که خدا تعالی فرمود و اینها را  
 و منی اقامت ترویج آن و اظهار الهی و ضبط کرده اند حضرت صلی الله علیه و سلم ترویج و اظهار را با قیامت جماعت  
 و در حدیث ابی داؤد آمده من ثلثة فی قریة او بدو لا تقام فیهم الصلوة الا استخوذ علیهم الشیطان ای غلب در حق  
 بر کسی سنت مگر که ترک آن بی عذر حق ملامت میازد و حضور مساجد نیز سنت مگر که پس اگر در خانه جماعت نماز کند  
 بوجهی که مشهور گردد و در من بالکفایه باشد و تحقیق ملامت بر ترک عمارت مساجد باقی ماند چون این حدیث بطاهر خود  
 دلالت بر فرضیت جماعت دارد و علماء در توجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلمه لقد جمعت التردلات بر تخریم ترک  
 جماعت می کند زیرا که آدمی قصد خیر را میکند بجهت معصی بعد از آن معارضی ظاهر میشود آن مصلحت را بر میسر نمیداند  
 میتوان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه غیر از منافقان دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس  
 این قصد باین نفاق بود **باب** الخصه فی ترک الجماعه عند المصلی بآب در رخصت ترک کردن جماعت نزد یکایک  
**مألك** عن نافع بن عبد الله بن عمر اذن بالصلوة في ليلة ذات برد و روي فقال الاصلوا في الحال فقال ان رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم كان يامر المؤمن اذا كانت ليلة بارقة ذات مطر يقول الاصلوا في الحال عبد الله بن عمر اذن  
 برای نماز شبی حسب سری و باد پس گفت و اما او گاه پشید بگذارد نماز در خانه بعد از آن گفت هرگز نه رسول الله ص  
 میفرمود و موزن را وقتیکه میبود شب سرد و صاحب باران که بگوید الاصلوا الت یعنی بگذارد نماز در خانه در مهتاب  
 مذکور است که رخصت در ترک جماعت هیچ حال نیست مگر بجهت عذر عام مثل باران یا باد تند و وقت شب و همچنین کل ایامی  
 یا عذر خاص مثل مرض و در عالمگیری گفته که جماعت ساقط میشود با عذر خاص بجز بر مردی منقطع و امثال آنها واجب  
 و همچنین ساقط میشود بباران و کل ایامی و به سردی شدید و تاریکی شدید **باب** فضل الصلوة فی الجماعه باب  
 فضیله نماز گذاردن در جماعت **مألك** عن نافع بن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوا الجماعه  
 تفصل صلوة الفذ بسبع وعشرين درجة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده است یعنی از  
 ثواب بر نماز که تنها گذارده شود بر بیت و هفت مرتبه **مألك** عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة الجماعة افضل من صلوة احدكم وحده بخمسة وعشرين جزءا رسول  
 صلى الله عليه وسلم فرمود نماز گذاردن در جماعت زیاده تر است از نماز یکی از شما که تنها گذارد برست و پنج جزء **باب**  
 فضل حضور الجماعة فی العمة والصلی باب در بیان فضیلت حاضر شدن در نماز و عشا و نماز فجر **مألك** عن حماد  
 بن عروة الا سئل عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بيتنا وبين المناضقين شهود  
 العشا

والصحيح لا يستطعونها وانما هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود علامت خارق در میان ما و در میان منافقان  
 حاضر شدن نماز عشا و نماز صبح است منافقان نمیتوانند آنرا یا کلمه گفت مانند این ما **الله** عن سمی حولی الی بکر  
 بن عبد الرحمن عن محمد بن الحسن عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو یعلمون ما فی القمعة والصبح لا  
 تؤهم الا ولوجوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلتی را که در نماز عشا و نماز صبح است البتة بیاینجا  
 آنها اگر چه بر سرین خود عیش و سران بهند **الله** عن ابن شهاب عن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حمزة ان عمر بن الخطاب  
 فقد سلیمان بن ابی حمزة فی صلوة الصبح وان عمر بن الخطاب غدا الی السوق ومسکین سلیمان بنی السوق والمسجد فی علی  
 الشقیة ام سلیمان فقال لهما لم ابر سلیمان فی صلوة الصبح فقالت انه بات یصلی فخلبت عیناه فقال عمر ان اشهد  
 صلوة الصبح فی الجماعتة احب الی من اقام لیلته عمر بن الخطاب نیافت سلیمان بن ابی حمزة را در نماز صبح و عمر بن الخطاب  
 اول روز رفت بسوی بازار و خانه سلیمان در میان بازار مسجد بوده است پس گذشت بر شفا مادر سلیمان پس گفت  
 او را ندیدم من سلیمان را در نماز صبح پس گفت شفا بر آئینه او شب گذرانید در آن حال که نماز میکند او پس غالب شد  
 بروی و چشم وی یعنی بسبب طول قیام لیل وقت صبح بزوی خواب غلبه کرد پس فرمود حضرت عمر بر آئینه آنکه حاضر  
 شوم من نماز صبح را در جماعته بهتر است نزدیک من از آنکه استاده شوم یکشب یعنی نماز بهتجد گذارم تمام شب **ما الله**  
 یحیی بن سعید عن محمد بن ابراهیم عن عبد الرحمن بن ابی عمرة الا بصاری انه قال جاء عثمان بن عفان الی صلوة العشاء فوافی  
 اهل المسجد قلیلا فاضطجعه فی موضع المسجد فینظر الناس ان یکثروا فاناه ابن ابی عمرة فخلس الیه فساله من هو فاجوبه  
 فقال له ما معک من القرآن فاجوبه فقال له عثمان من شهد العشاء فکما اقام نصف لیلته ومن شهد الصبح فکما اقام  
 لیلته عبد الرحمن بن ابی عمرة گفت آمد عثمان بن عفان بسوی نماز عشا پس کم دید اهل مسجد پس دراز کشید و از مسجد  
 انتظار میکرد و در آنکه بسیار شوند پس آمد نزدیک حضرت عثمان پس ابی عمره پس نشست نزدیک او پس ابی  
 حضرت عثمان او را گفت ای ابن ابی عمرة خبر داد او را پس فرمود حضرت عثمان حیثیت با تو از قرآن پس  
 خبر داد او را پس گفت حضرت عثمان او را هر که حاضر شود بنماز عشا پس گو یا که قیام کرده است نیم شب  
 و هر که حاضر شود نماز صبح را نیز پس گو یا قیام کرده است تمام شب امتزجم گوید رضی الله عنه و از خدا  
 که در حدیث تاکید حضور جماعت در عشا و صبح واقع شد و از آن جهت که برای کسالت و منافقان بسیار  
 دشوار است پس شایع تاکید فرمود درین دو نماز تخصیص ناز جز باشد این مردمان را و در بعض  
 احادیث تاکید نماز عصر نیز آمده از آنجهت که اکثر ناس اهل زراعت و تجارت و حرفه در نماز را میگذرانند

ان قلت  
 تخصیص این الصلوات  
 بالناس لکنها تعقیبات  
 ۱۲۹  
 علی النفس



بخانه می نیند در نخاصیت تکیه کسل درین وقت یا پیش ازین باندکی باز اقامت شود و هیچ در میان آید پس چون وقت  
اشتغال اکثر ناس بود تا نگید کرد و شد در اختیار اول وقت و حضور جماعت و بعد علم مسلمة چون افراد جماعت را که در میان  
مسلمین واقع میشود و مستتر کثیر نیست چه صفت آن لازم می یابیم از آنجمله تا بعبت ناموسین در ارکان صلوة و این صفت  
نفسیه است قطعاً بجهت حدیث انما جعل الامام لیسلمکم به الخ و از آنجمله اتحاد مکان عرفاً و قید عرف بجهت آنست که کثرت صفوة  
بر بقا سال آنها بعید از قریب می آید و جملوة حدیث ان قریب بعید میگردد و اندر مسجد یک مکان است و فضا اگر حروف  
سافت قلیله میشود اتحاد مکان متحقق شد و الا نه که یا اصل در التزام این صفت ضروری بودن علم است بافتال  
انهم تمام تا بعبت تواند کرد و چون یک سلامت سمع و بصر و عدم ظلمة مغرطه و صیحه مانع از سماع آواز احوال امام  
در یا بد یا احوال بعض صفوة و این صفت نیز نفسیه است یا لازم آنست و از آنجمله آنست که زنان امامت مردان نمی  
در هیچ جا نقل یافته نشد که کرده باشند بلکه لزوم ستر آنها و تاخیر اینها از شرع مفهوم شد و آن دلالت میکند بر استماع  
امامت اینها بخلایف امامت صبیان که در حدیث عمرو بن سلمة سلمی آمده و همچنین اقتدا بقصدی در شرح و است  
نشده است و از آنجمله نیست اقتدا است زیرا که موافقت بی قصد اقتدا اقتدای نمی شود و آیا موافقت در صفت  
از فرضیه و نقلیه ضروریست یا نه حدیث معاذ که نماز عشا با آنحضرت صلی الله علیه و سلم میگذارد و بعد از آن است  
قوم خود میگردد پس معاذ را صلوة نمازیه نقل بود و قوم را فرض و مشروعیت اقتدا کسیکه مشرود نماز گذارد و باشد یا امام  
اگر جماعت در یابد دلالت میکند بر سقوط این صفت و آیا موافقت در عدد رکعات ضروریست یا نه اثر حضرت عمر که در  
نماز قصر بخواند و بعد از آن میگفت یا اهل مکة انما وصلو تکم فانما قوم سفر دلالت میکند بر سقوط این صفت و شافعی  
ازینجا سقوط بر موافقت در قصد او و سقوط موافقت در تعیین صلوة مانند ظهر یا عصر استنباط کرد و است  
آن در صفت سقوط اینها بطریق ادلی فهمیده میشود و آیا تکافوا امام و اماموم یا فضل امام در او شرط صلوة و ارکان  
ضروریست یا نه آنحضرت صلعم در مرض اخیر قاعده بودند و قوم استاده و در حدیث آمده است که آنحضرت صلعم مسح کردند  
بر خنجرین حال آنکه امامت قوم و طبقه آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و لابد در قوم جمعی کثیر عمل کنند و جلیین بودند آنجا  
اقتدار متبصنی بستمیم و قاعده بطرح فهمید و شد و جمعی صحه اقتدار سلیم صاحب سل ابول را نیز استنباط کرده اند و اگر  
قاری باقی که سوره فاتحه بوجهی نمیتواند خواند اقتدا کرد قول قدیم شافعی آنست که اگر بموم فاتحه خواند و است  
است زیرا که احنی معتد و است در حق نفس خود و مقتدی نماز خود را بحجیه ارکانها و شروطها تمام کرده است پس  
باید کرد مقتدی متوضی خلف یا حنف مقتدی قایم خلف قاعد و این قول قدیم نزدیک فیر اتوی میباشد

و آنست که در صورتی که در حق خود کرده است قوی حکم بصحت صلاوة است بخلاف اقتدا  
 شافعی که قصد کرده است زیرا که باتفاق اهل اسلام بر مجتهدیکه با جهتها و خود کار کرده است و بعد از آن رجوع نموده  
 تذکره اعمال گذشته ضرورتی در پیچان حکم قاضی دیگر که مجتهد فیما بین باشد نقص بخند پس دانسته شد که شافعی حکم نمیکند بطلان  
 نماز خفی در حق خفی پس ثابت پیدا کرد باقتدا و توسی بر متهم و اگر معلومات ضروری خود رجوع نمایند بلا صحابه و تابعین  
 و علم جواد بسیار از نو نقص و ضرر معلوم یکدیگر اختلاف داشتند و از اقتدای یکی بدیگری تمتع نمی شدند پس خرم بگوید  
 بصحت اقتدای شافعی بخفی کس فرج کرده است و اگر اقتدا کند بجا فریاض یا محدث و میداند درست نباشد زیرا که  
 تلاعب و مناقض است در نیت و اگر نماید و بعد نماز دلالت اگر اطمینان بود و تقصیر در تقیثش با و منسوب نمی شود و مثل کفر  
 محض امری را عاده کند زیرا که در حکم الشستن است و لهذا انداختن احکام مشهوره شرح عذر نمی شود بخلاف حکام خفیه  
 و اگر اخصی است مثل جنابه و حدث و نجاسته خفیه در ثوبا و اثر حضرت عمر که بعد نماز کردن جنابت ظاهر شد و عاده کرده  
 و قوم را با عاده نفرمودند و دلالت میکند بر عدم عاده خواه فاخته خوانده باشد خواه نه زیرا که خواندن فاخته با امام در صحابه  
 شایع نبود و گویند یا اینکه در مختصر است چنانچه در صورتی یافتن امام را در رکوع ترک فاخته مختصر شد مسئله بخصت نیست و ترک  
 جماعت مگر بجهت عذری بگویند که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و لیل و میطره و ذات بر و بر ج عذر است بحدیث  
 شیخین که حضرت صلی الله علیه و سلم و مثل آن امر فرمودند مؤذن را که بگوید الاصلوا فی الحال از قول ابن عباس معلوم شد  
 که قید لیل ضروری الرعایه نیست پس حکم روز و همچنان است و جوع شدید بحدیث شیخین از حضرت العشار و اقیمت لیل  
 فابدوا بالعشار و عاده آن ضرر به جوع و توقان نفس بطعام است پس مخصوص باشد شدت جوع و توقان نفس و عطف  
 در حکم است و ضرر ظالم بر نفس مال مانند آن ضرر است بلکه قوی از قوی و دافعت اخبثین بحدیث شیخین موطا و  
 ذمی ایجه که بیه بحدیث شیخین من اکل من هذه الشجرة المنته فلا یقرین مسجدنا مسلمة حدیث مسلم دلالت میکند که  
 اقرار حق است با امامت از اعلم بسنته بعد از آنکه هر دو مایحور به لعمرو می توانند و شافعی گفته است اهل عصا و لفته با قرا  
 قرآن تحصیل معنی و لیس قاری نبود و الا فقیه پس حدیث در اقرار است از فقها که مستویین در رفقه است و درین توجیه نظر است  
 زیرا که اعلم با سنته را مرتبه نهاده اند بعد از اقرار پس معلوم شد که گاهی در قراة مساوی می بودند و در علم با سنته متفا  
 پس تقدیم اقرار بر اعلم ظاهر میشود و بجهت حدیث و غرض در آن تشریف اقرار است و تنوییه کوب و والی در محل لایه  
 خواحق است از اقرار و دافعه **باب** میجاب تلایه الامام فی جمیع الحالات و نسخ قوله صلی الله علیه و آله و اذا صلی جائلا  
 فصلوا و اجلسوا واجب است متابعت امام کردن در جمیع حالات و نسخ شدن این حدیث و اذا صلی جائلا فصلوا واجب است

ما لك عن ابن شهاب عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كتب فوسا ففرضت ففرضت ففرضت  
 فصله صلوة من الصلوات وهو قاعد وصلينا وواء وقعا ففعلوا الصلوة قال انما جعل الامام ليؤتمروا به  
 فاذا صلى قاعا فافضلوا قاعا واذا ركع فادركوا ركعا واذا رقع فادركوا رقعوا واذا قال سمع الله لمن حمده ففتوا  
 دبن لك الحمد واذا صلى جالسا فافضلوا جالسا اجتمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عليه وسلم سوارشد برسي پس بيقينا واذ ان اسبابس خراشيد وشد جانبا است انخسترت صلى الله عليه وسلم  
 گذارد نمازي از نمازها وداشت بود وگزارديم پس پشت بخضرت عسلم نشسته پس وقتيكه بازگشت از نماز  
 فرمود خراين نيست كه مقرر كرده و شد دست امام براي آنكه اقتدار كرده و شود با و پس وقتيكه نماز گذارد امام سها  
 نماز گذريد شما نيز سها و وقتيكه ركوع گذر كويد وقتيكه سر برداريد و وقتيكه گويد مع اهد  
 لمن حمد و بگويد ربنا لك الحمد و وقتيكه نماز گذارد نشسته پس نماز گذاريد نشسته همه بجا ما لك عن هشام  
 عروة عن ابيه عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم انما قالت صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو سالك  
 فصله جالسا ولاء قوم قياما فاستأثر اليه ان اجلسوا فلما انصرف قال انما جعل الامام ليؤتمروا به فاذا  
 ركع فادركوا وادركهم فادركوا واذا صلى جالسا فافضلوا جالسا حضرت عائشة گفت نماز گذارد و انخسترت صلى الله  
 را و بيا رب بود پس نماز گذارد و داشت بود و نماز گذاردند قوم سها و شد پس اشاره فرمود بسوي ايشان  
 بنشينيد پس وقتيكه بازگشت فرمود خراين نيست كه مقرر كرده و شد امام براي آنكه اقتدار كرده و شود بوي پس وقتيكه  
 ركوع گذر كويد و وقتيكه سر بردار و سر برداريد و وقتيكه نماز گذارد نشسته پس نماز گذاريد نشسته و لك  
 ف هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج في يومه فاتي المسجد فوجد ابابكر وهو قائم يصلي  
 فاستأثر ابو بكر فاستأثر اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم ان كما انت غلبت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 جنب ابى بكر وكان ابو بكر يصلي بصلوة رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان الناس يصلون بصلوة ابى بكر  
 صل الله عليه وسلم برآمد از خانه خود در بيماري خود پس آمد بسجده پس بافت ابو بكر را و او را سها و بود نماز گذارد  
 مردان پس فرو آمد ابو بكر پس اشارت فرمود بسوي انخسترت صلى الله عليه وسلم كه باش همان طور كه  
 تن پس نشست انخسترت صلى الله عليه وسلم نزديك پهلوي ابو بكر و ابو بكر نماز ميگذارد بنهار انخسترت صلى الله  
 يده وسلم يعني اقتدار نمود بخضرت صلى الله عليه وسلم و مردان نماز ميگذاردند بنهار ابو بكر يعني ابو بكر بخير  
 شفا نهد مردان را لغوي گفته است از بجا معلوم ميشود كه جايز است اقتدار و امام مي بجد ديگري بآن معني

قلست  
 من عند  
 الخبير  
 الباع  
 الامارات  
 الى  
 على  
 جوس  
 كان  
 بصلوة  
 انه كان  
 خلف

اقتدا کند با امامی بعد از آن مفارقت کند از روی واقتدا کند بدیگری فقیر گوید همچنین لائق شدن امامی بمقدم واقعا  
 کردن با امام دیگر مسئله از حدیث مسلم مفهوم شد که وثیقه آنست که تا خورشود ابر فعل ماسوم از ابتدای فعل امام  
 و تقدم شود ابتدای فعل ماسوم بر فراخ امام از آن پس اگر مفارقت کند ضرر نمیکند الا در تکیه احرام زیرا که هنوز  
 امام در نماز داخل نشد که نیت اقتدا کند با او اگر تخلف کند تخلف اگر قلیل است یا بعد از دست قطع اقتدای نمی شود و اگر تخلف  
 کثیر نباشد عذر کرده است تلاعب بصلوة بمحقق شد پس نماز باطل میشود و اگر بعد از تخلف کثیر کرده است نیت اقتدا  
 قطع کند و مشرود شود در نماز خود **باب النبی عن ان یرفع راسه قبل الامام** و یخفیض باب در بیان نبی از آنکه  
 سر خود را برادر پیش از بر داشتن امام سر خود را یا است کند پیش از دست کردن امام **مالک** عن محمد بن  
 عمر بن حنظله عن جلیله بن عبدالله السعدي عن ابی هريرة انه قال الذی یرفع راسه و یخفیض قبل الامام فانما انما  
 بید شیطان ابو هریره گفت آنکه بر میآید و سر خود را و فرو می آورد و سر خود را پیش از امام پس جز این نیست  
 که موسی پشانی او بدست شیطان است قال مالک فممن سبی فرفع راسه قبل الامام فی رکوعه و یسبحون ان السنة  
 فی ذلک ان یرجع رکعاً او سجداً ولا ینظر الامام و ذلک خطاً ممن فعله لان رسول الله صلی الله علیه  
 قال انما جعل الامام لیتوکل به فلا تخلفوا علیه و قال ابو هريرة الذی یرفع راسه و یخفیض قبل الامام فانما  
 ناصیه بید الشیطان گفت مالک در حق تخفیه سهو کرد پس برداشت سر خود را پیش از امام در رکوع یا در سجود که سنت  
 در سجدات آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجود و انتظار بریدن شستن امام نکند و این خطاست از هر که بکند آنرا زیرا که رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم فرمود انما جعل الامام لیتوکل به و ابو هریره گفت آنکه برادر و سر خود را و فرو آورد و آنرا پیش از امام پس جز این نیست  
 که موسی پشانی او بدست شیطان است مسیما رجوع بر رکوع یا سجود در نیصویرت تحت بر قول منصور و او را نمی شود برود  
 زیاده کنی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک بدعت رکن اول لغوشه گوید یا بوجوب نیامده مسئله  
 اگر پیش از امام در رکوع یا زیاده کرد و بوجهی که اختلاف فاحش باشد نه مثل خطا قلیل پس ظاهر نزدیکی فقیر فقط  
 اقتدا است نه بطلان صلوته و فی المنهاج و لو تقدم لبطل رکوع او سجود انکان برکنین بطلت و فیه نظر زیرا که  
 مفارقت امام جایز است و عیوناً گفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متضمن است نیت مفارقت  
 یا نیت امری که لازم مفارقت است **باب علی الامام ان یخفیض فی الصلوة لازم است بر امام که سبک کند و نماز**  
 یعنی قیام در رکوع و سجود **مالک** عن ابی الزناد عن الاحمر عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه  
 و سلم قال اذا صلی احدکم بالناس فلیخفی فان فیهم الضعیف و السقیم و الکبیر

له قامت  
 فاته اهل العلم علی  
 هذا الفعل منه علی  
 و صلواته علی کثیرهم  
 یامونه بان یعول  
 الی السجود فی العالکین  
 انما رفع اقتدا را  
 فی رکوع و السجود  
 قبل الامام یخفیض  
 یعود و لا یصلی  
 رکوعاً و یسجد

قلنت  
عز قول عامه اهل  
العلم فان المانع من  
الخطاب ولا يمتنع  
الكل المستحب للفقهاء  
من طول المفضل  
والمساواة في المالك  
لا يزيد على القاعة  
المستحب ولا يمتنع  
على القوم ولكن يخفض  
بأن يكون على التماس  
والمستحب  
عز قول عامه اهل  
العلم

واذا اصل الحكم لنفسه فليطول ما شاء رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو وجوب نماز گذاردن يكی از شما با مردان یعنی امام  
پس باید که سبک کنی یعنی قیام و سجود بسیار دراز نکند زیرا که هرگز در میان ایشان ناتوانی هست و بسیارست  
بهر طرآن سال است و چون نماز گذارد بر خود یعنی تنها پس باید که دراز نکند هر قدر که خواهد مسئله معنی تخفیف دادن ارکان  
و بعضی است و اتیان با ذکر مسنونه متوسطه بطول و قراة سورة المفصل و معنی مفرد دست جماعت محصون که تطویل  
نهی باشد **باب ثانی** المأموم الواحد **باب** الامام و الاثنان خلفه بالیستد یک مقتدی بجا نبی است امام و دو کس  
پشت او سه مقتدی و چهار در حکم و کس که پس پشت امام صف کنند **مالک** عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله  
بن عتبة بن مسعود عن ابيه انه قال دخلت على عمر بن الخطاب بالهجرة فوجدته يسير فممت ورائه فقويت حتى  
جعلت خلفه عن يمينه فلما جاءه يراء فأتته فصفقت ورائه عبد الله بن عتبة بن مسعود فدخل شدم بر عمر بن الخطاب وقت  
نیز پس بستم او را کفش بگذاشتم پس تمام پس پشت او پیش یک ساخت مرا تا آنکه استاده گردم را بر خود بجانب پشت خود پس  
و قتی که میرفتم بر فایم پس صف بستم پس پشت او **مالک** عن ناخر انه قال قلت ورائه عبد الله بن عمر فصفقت  
الصلاة و لم يبق احد غيري فقال لعبد الله بن عمر يمينه فجلت خلفه عن يمينه فنافع گفت استادم پس پشت عبد بن عمر  
در نمازی از نماز ما و نبود با او هیچ کس از من پس دراز گرد عبد الله بن عمر پس پشت خود دست خود را پس اندام را بر خود جابج  
خود مسئله مانند این فعل آنحضرت صلى الله عليه وسلم در قصه اقتدار جابر و الحق صخره اشاره فزون بخششت صلى الله عليه وسلم  
این بر دور با نکتة تازه شوند در او مسلم مسئله عاده مسلمین بطبقة بعد طبقة است که امام بر امام مقدم نشود پس سومی می باشد  
یا تاخر و تفکر ده نشد که هیچ یک از مقتدین در عهد آنحضرت صلعم و خلفای ارشدین بر امام مقدم شده باشد پس که تقدم  
یا صفت نفسیه جماعت است یا نه و اگر تقدم شود بر احتمال اهل نماز اجل شود یا اقتدا باطل شود و نماز صحیح بود قول قدیم  
شافعی است که صفت نفسیه نیست استعمال صلی و را را الامام یا صلی خلف الامام در جاک اقتدار بنابر شیوع نیست است  
و التزام آن زیرا که تقدیمیکه ازین الفاظ مفهوم میشود مخدوف است بدلیل قیام مقتدی و احاد جزیب امام و با سلسله بگو  
که شایع میشود و در افروشی همه ایشان یافته میشود لیکن دلیل عقلی بر حذف آن دلالت نماید بر قول جدید است که صفت  
نفسیه است و ترک آن نماز باطل میگردد و فیه نظر زیرا که بطلان اقتدا اگر نماز باطل ساختن می باشد است که ترک اقتدا باطل  
اولی نماز باطل گردانیدی و در حدیث شیخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با ابو بکر صدیق نمودند و اقتدا کرد و آنحضرت صلعم  
**باب** التاكيد في تسوية الصفوف باب در بیان تاکید مهوای ساختن صفها **مالک** عن ناخر ان عمر بن الخطاب  
كان يامر بتسوية الصفوف فاذا جاءه فاختبره ان قد استوت كذا عن عمر بن الخطاب مرفوعه و است کردن

با سخن صفها پس چنانکه می آمدند عزیزان نزد یک حضرت عمر و خبر میدادند و اگر کسی را بر او عهد داشت تکبیر میگفت **مالک**  
 عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالك بن ابي عامر ان عثمان بن عفان كان يقول في خطبة قل ما يدع  
 ذلك اذا خطب فاذا قامت الصلوة فاعادوا الصلوة وحاذوا بالمال فان اعتدال الصلوة من تمام  
 الصلوة ثم لا يكبح حتى ياتي رجال قد وكلهم بتسوية الصلوة فيخبرونه ان قد استوت فيكبح ويختصر حضرت  
 عثمان مفرمود و در خطبه خود کم بود که بگوید این اوقات که خطبه بخواند و قیامت استاده شود نماز پس هموار سازید صفها را و برابر  
 کنید که صفها را پس بر آئینه هموار ساختن صفها از تمامی نماز است بعد از آن تکبیر میگفت تا آنکه می آمدند پیش او مردمانی که  
 گماشته بود ایشان را برای هموار ساختن صفها پس خبر میدادند و اگر کسی را بر او عهد داشت تکبیر میگفت **مالک**  
 ابی سهیل بن مالک عن ابيه انه قال كنت مع عثمان بن عفان فقامت الصلوة وانا اقبل في ان يفوض لي فلع  
 اذ لي ككلمة وهو يسوي الحشبة بعلية حتى جاءه رجال قد كان وكلهم بتسوية الصلوة فآخبروه ان الصلوة قد  
 استوت فقال لي استوي الصلوة ثم كبر مالک ابن ابی عامر گفت بودم من همراه عثمان بن عفان پس نهاد نماز را  
 من سخن میگفتم با او در آنکه مقرر کنند بایانند برای من پس سخن میگفتم با او و او هموار میکرد و سنگین را را بدو فعل خود تا آنکه بگوید  
 جماعه که گماشته بود ایشان را هموار ساختن صفها پس خبر میدادند و اگر کسی را بر او عهد داشت تکبیر میگفت **مالک**  
 نجیغت **باب فضل الصلوة الاول** در بیان فضیلت ثواب صف اول **مالک** عن سمیعی ابی بکر بن  
 عبد الرحمن عن ابی صلح السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو فعلت الناس في النداء والصلوة  
 الاول ثم لم يجدوا الا ان يسبوا عليه لآسبوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند مردمان فضیلت را که در  
 اذان و صف اول است بعد از آن مناقشه کنند و نیابند برای قطع مناقشه مگر آنکه قرعه زنند البته قرعه میزنند **باب الجنب**  
 یصل بالقوم وهو ناسی باب در بیان آنکه جنب است که قوم را حال آنکه او فراموش کننده است جنب است **مالک**  
 عن یحیی بن سعید عن سلیمان بن سیار عن ابی الخصاصی عن ابی الناس الصبیح ثم غدا الى ارضه بالجرب فوجد ثوبا  
 اخلاهما فقال انما اصبتا الودك لانت العرق فغسل غسل الاخذ من ثوب وعاذ لصلاته حضرت عمر نماز می  
 گذارد با مردم باز رفت بسوی زمین خود که در جرف بود پس یافت در جامه خود اثر اخلام را پس گفت بر آئینه ما چون رسیدیم  
 یعنی تناول کردیم میوه گداخته را نرم شدند و گها یعنی سبب اخلام تناول و در کت پس غسل کرد و شست اثر اخلام  
 از جامه خود و باز گشت نماز یعنی قصدا و مترجم گوید رضی الله عنه از قصه حضرت عمر معلوم شد که اگر قوم اقتدا کرد و شخصی  
 و بعد از نماز ظاهر شد که جنب بود اعادة صلوة بر قوم او واجب نیست زیرا که حضرت عمر هرگز و قوم را با عاده صلوة نذاکره

۹۱

قلت نه مثل  
اهل العالم تسوية

سنة من قات  
هو قات اهل السنة

مع قلت  
وفي بعض طرق هذا

الحديث عن مالك  
نصف من اعادة صلوة

۱۳۵  
احدا بالاجادة وهو  
منهيب الشافعيان

الامام اذا بان جنبوا  
محرا بعد ما صلي بالقوم

فصلوة القوم صحيحة  
على الامام ان يعيد

ومنهيب الشافعي  
انه يعيد ويعيدون

که قوم اعاده نموده اند و همین است مذکور شد فمحمی نزد خفیه اعاده نماز در حضورت واجب بر اقام و بر قوم نیز واجب مکه اما  
 ولذا لانا مکره است امامت کسی که ولد الزنا باشد **مالک** عن یحیی بن سعیدان رجلا کان یؤم الناس بالقیق فان  
 الیه عمر بن عبدالغفرین فتمناه قال مالک و انما نهاه لانه کان لا یعرف ابو هریره شخصی امامت میکرد مردمان او را و او  
 تحقیق پس آدم فرستاد بنوی او عمر بن عبدالغفرین پس منع کرد او را از امامت گفت مالک غیر ازین نیست که بازداشت  
 او را از امامت بسبب آنکه شناخته نمیشد پدر او مسئله ماخذ نهی بن عبدالغفرین از امامت این شخص حدیث صحیح این حکم  
 منفرین است زیرا که در حضورت تنفر لازم می آید **باب** اذا صلی وحده ثم ادرك مع الامام اعادة الصلوة  
 چون گذارده باشد نماز فرض آنها بعد از آن در یابد نماز را همراه امام اعاده کند نماز را **مالک** عن زید بن اسلم  
 عن رجل من بنی الدیل یقال له یس بن محجن عن ابی محجن انه کان فی مجلس مع رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فاذن بالصلوة فقام رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی ثم رجمه و محجن جالس فی مجلسه فقال رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم ما منک ان تصلي مع الناس السمت بجل مسلم فقال بلی یا رسول الله و لکنی قد صلیت  
 فی اهلی فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اجبت فجل مع الناس و ان کنت قد صلیت محجن بود در مجلس  
 با آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس اذان نماز گفته شد پس همتا و آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نماز گذار و بعد از آن  
 بازگشت و محجن نشسته بود در مکان خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چه چیز منع کرد تو را از آنکه نماز  
 گذاری همراه مردمان یا نیستی مرد مسلمان پس گفت محجن آری مسلمانم یا رسول الله لکن من نماز گذاردم  
 در اهل خانه خود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم چون بیائی یعنی در مسجد پس نماز بگذار با مردمان اگر چه نماز گذارده باشی  
**مالک** عن عقیف بن عمر السهمی عن رجل من بنی اسد انه سال ابی ایوب الانصاری فقال انی اصلي فی بیتی  
 ثم اتي المسجد فاجد الامام یصل فاصلي معه فقال ابی ایوب نعم صل معه فان من صنع ذلك فان له سهم جمع  
 او مثل سهم جمع مردی از بنی اسد پرسید از ابی ایوب انصاری پس گفت هر آینه من نماز گذاردم و هم در خانه خود  
 بعد از آن می آیم مسجد پس پیام امام را که نماز میگذارد و یا نماز گذارم همراه او پس گفت ابی ایوب آری نماز  
 بگذار همراه او زیرا که هر که بکن این کار پس هر آینه او را الضیبه جماعت است یا گفت مانند الضیبه جماعت **مالک** عن  
 نافع بن رجلا سال عبد الله بن عمر فقال انی اصلي فی بیتی ثم ادرك الصلوة مع الامام فاصلي معه فقال  
 عبد الله بن عمر نعم فقال الرجل ایتهما اجعل صلوة فقال له ابن عمر ادرك ذلك لیلک انک انک الله یجعل لهما شیء منی  
 عبد الله بن عمر پس گفت هر آینه من نماز میگذارم در خانه خود بعد از آن می آیم نماز را با امام یا نماز گذارم

همراه او پس گفت اورا عبداللہ بن عمر از کسی بگذا ریس گفت آنکند کہ ام یک از ان دو دیگر دانم نماز خود یعنی فرض کہ ام  
 باشد و نقل کہ ام پس گفت اورا ابن عمر با این مقرر کردن مفوض بسوی التی غیر ازین نیست کہ این یعنی مفوض بخدا  
 میگردد و اندر هر کہ ام یک از ان دو کہ خواهد مالک عن یحیی بن سعیدان در سال سعید بن السید قتال فی الصلوة فی  
 لہ فی المسجد فاجل الامام یصلی انا صلحہ فقال سعید بن السید ثم فقال الرجل فایتمها اجل صلواتی فقال لہ  
 سعید و انت تجعلها انا ذلک الی اللہ مردی سوال کرد سعید بن السید پس گفت ہر آئینہ من نماز میگذازم در خانه خود  
 بعد از ان می آییم مسجد پس میایم ما ہم را کہ نماز میگذازد و یا نماز نگذازم با او پس گفت اورا سعید بن السید آری بگذا  
 پس گفت آن مرد پس کہ ام یک از ان دو را دیگر دانم نماز خود پس گفت اورا سعید بن السید آیا تو میکنی از اجز این  
 نیست کہ این امر مفوض است بسوی خدا مالک عن ناظر ابن عبداللہ بن عثمان یقول من صلی المغرب او الصبح  
 او دو کھما مع الامام فلا یجوز عبد اللہ بن عمر سبقت ہر کہ گذارد و باشد نماز مغرب یا نماز فجر بعد از ان در یاد ان  
 با ما باید کہ عاود کند قال یحیی قال مالک ولا اری یا سنان یصلی مع الامام من کان قد صلی فی بئذ الاصلوۃ للمغرب  
 فانه اذا اعداها كانت شفعاً گفت مالک انی بیستم پنج باک در آنکہ نماز گذارد و یا امام یک نماز گذارد و باشد در خانه خود  
 کہ نماز مغرب زیر کہ ہر آئینہ اگر این شخص اعدا کند مغرب اشنع خواہد بود یعنی گفته است قول اکثر اہل علم التی کہ اگر  
 تنها نماز گذاردہ باشد بعد از ان او را کہ جماعت را بگذارد ان نماز را با جماعت ہر نمازیکہ باشد از نمازهای پنجگانی  
 است قول حسن بصری از ہری و ہمین قایل اند شافعی و احمد و یحیی و غیرہ کہ یہ عموم حدیث دلیل ایشان است و مرجح  
 مذہب ایشان دانند کہ گفتہ اند کہ نماز مغرب اشنع می شود و دخول است با آنکہ قرب یکی است ازین دو نماز لا علی التبعین  
 نہ ہر دو پس نماز فرض سہ رکعت باشد و نقل سہ رکعت و این منتفہ است در صورت عدم تعیین و اللہ اعلم مسئلہ  
 در جماعت نماز گذارد بعد از ان جماعت دیگر دریافت یا مشتبہ است اورا عاودہ و وجہ درین باب آنکہ ہست مسئلہ  
 می باید کہ این نماز دیگر را بہ نیت فرض ادا کند زیرا کہ سلف اختلاف کرده اند و آنکہ اگر ام یک ازین دو نماز فرض واقع  
 میشود جمعی تفویض بجانب الہی نمزدند و گفتند انا ذلک الی اللہ یجوز لہما اشارہ و جمیعہ گفتند اول از فرض واقع شود  
 و در صلی سبب آن فارغ گشت پس ثانیہ منقوۃ شد الا نقل درین قول نظر است زیرا کہ جایز است کہ نماز اول از فرض  
 واقع شدہ باشد و متروک یا بان معنی کہ اگر نمازی انحل از روی در وقت واقع شود این نماز فرض است و الا این نماز فرض باشد  
 و ان نقل پس بہر تقدیر خلافت منتفہ میشود و اگر در ان صورت کہ نماز ثانیہ را بہ نیت نماز اول گذاردہ باشد و اگر نیت  
 نقلیہ کردہ است محل اختلاف نمیتواند شد و باب لا یصلی الی الامام فما اذ ذلک صلاۃ و ما فایہ اختہ شتاب نہ در

قلہ قلت  
 عننا الشافعی انا صلی  
 الصلوة و فعلہ شافعی  
 و ذلک جماعت یصلیہا  
 معہم انی صلوۃ  
 کانت من الصلوات  
 الخمس لیس الترتیب  
 قال صلی اللہ علیہ  
 وسلم بعد صلوۃ  
 الفجر یجوز لہ  
 یصلی ام نہ اذا  
 صلیت فی رحاکم  
 الحدیث و قال ابو یوسف  
 لا یصلی الا بعد  
 البعد و المغرب



[illegible]

على اهل العلم  
 في العالمين  
 يقضي اول صلوة في  
 حتى القرأ عاء ولوح  
 صلوة في حق القليل  
 وفي النجاسات والادراك  
 المسنون فاول صلوة  
 وقدرتها في اسناد  
 حريز الخيرة  
 قلت في العالمين  
 ٢٨  
 ما ركب الا في السلام  
 يحتاج الى تكبير في كل ركعة  
 لبعضهم ولو في تلك  
 الركعة الواحدة الركعة  
 لا اذ فلاح جاز في كل  
 نية في المباح وكبار  
 الا في كل ركعة  
 ذهبوا بكثرة في كل ركعة  
 وقيل في كل ركعة  
 لم يفرقوا شيئا في كل ركعة  
 قال الحلي  
 على الصحيح  
 الثاني في كل ركعة



ذكر حرف كذا وجهه منسرين بان رفته اند كه نزول آية در سفر است و قيد حرف اتفاق است باب الاحتكام في السفر تمام  
 خير قصر و در ركعة در سفر تمام است قصر نيست يعنى وظيفة سفر و در ركعة است و ليس انك اختيار است در گذاردن چهار ركعة  
 و در ركعة مالك عن صلح بن كيسان عن عمدة بن الزبيد عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت وضعت  
 الصلوة دكتين في الحضر والسفر فاقرت صلوة السفر زيد في صلوة الحضر حضرت عائشة فرمود كه فرض گردانیده  
 نماز دو در ركعة در سفر و سفر پس بر جای خود گذاشته شد نماز سفر را زیاد كه كرده شد نماز سفر را مترجم كعبه رضى الله عنه  
 حضرت عمر و حضرت علي و عبد الله بن عمر و غيره از تابعين بان رفته اند كه قصر در سفر واجب است و مالك بن كيسان رفته است  
 مترجم كعبه را زين حديث لازم مى آيد كه چهار ركعة گذاردن ظهر مثلا جائز نباشد بلكه اسكان دارد كه در ركعة وظيفة سفر بود  
 آنچه قصر و چه چهار ركعة نيز مودى از فرض باشد چنانكه چون مسافر بغير قصد اقامت نماز او چهار ركعى ميگردد و الله اعلم  
 گويا زين امر معلوم ميشود كه قصر سفر بآية فاقصر وانميت بلكه در اول دو در ركعة ميخواندند و آن در سفر باقى مانده است  
 و در حضر مستحب ميشود مسافر قصر است بآية نيت و بفعل مستمر حضرت صلح الله عليه وسلم و جمهور صحابه و اگر اتمام  
 مسعى است چنانچه مخالفت سنت و ايا بابين اسارة نماز او صحيح است يا نه خابرات كه صحيح باشد يا غير عبد الله بن مسعود  
 كه نه سببا و قصر بود و زين و خلف حضرت عثمان اتمام ميكرد و ميگفت اختلاف شر و از جهت فحوى انقضاض چنانكه زين  
 كه استعمال آب و او را ضرر ميداد يا مورد است به تعميم و اگر وضو كنند روا باشد زيرا كه عدول به تعميم از جهت شفقت است بر او  
 و چنين اگر بر دوى نيت مخاض واجب شود وى ناته چهار رساله لطيف نفس خود بدهد روا باشد **باب الفتاوى اذا قصد**  
 المسح لخلع الصلوة و بيان مسافتيكه چون قصد كند مسافرا نزال حلال ميشود او قصر مالك عن نافع بن عبد الله  
 بن عمر كان يسافرا الى خيبر فيقصر الصلوة عبد الله بن عمر سفر ميكرد و سبى خيبر پس قصر ميكرد نماز را مالك عن ابن  
 شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه انه ركب الى ديم فقص الصلوة في منبذيه ذلك قال يحيى قال مالك و ذلك  
 عن ابن اربعة **باب** عبد الله بن عمر سوار ميشد سبى ريم پس قصر ميكرد نماز را در آن رفتن خود گفت مالك اين مسافة  
 چهار ركع است و مالك عن نافع عن سالم بن عبد الله ان عبد الله بن عمر ركب الى ذات نضب فقص  
 الصلوة في مسيره ذلك قال يحيى قال مالك و بين ذات النضب و المدينة اربعة **باب** عبد الله بن عمر  
 سوار ميشد سبى و ذات نضب پس قصر كرد نماز را در آن رفتن خود گفت مالك اين مسافة ذات نضب مدينه چهار ركع  
 است و مالك انه بلغه ان عبد الله بن عباس كان يقصر الصلوة في مثل ما بين مكة والطائف و في مثل ما بين مكة  
 و دمشق و في مثل ما بين مكة و جدة قال يحيى قال مالك و ذلك اربعة **باب** قال يحيى و قال مالك

قلنا  
 مناه عند الخليفة  
 انه لا يكون فرض  
 المسافر غير ركعتين  
 وان صلى بها ولم  
 يفقد التشهد بطلت  
 صلواته وان فعل  
 التمسك بها والا فخران  
 نقل عن الشافعية  
 ان المسافر اذا قصر في  
 السفر فلا يلزم عليه  
 تركه اذا صار مقاما  
 بخلاف الصبي فانه  
 بعيد ما افطر اذا  
 صابره مقافات  
 على اربع ركعات  
 كل ذلك في قضاء ذلك  
 كما ان الفرض في  
 حق المريض التيمم  
 فان قضاها لم يفسد



و تمام کند تا آنکه داخل شود اول خانه های یی یا نزد یک شود بنا بهای می بین اما کسی که از دیه محسوب میشود و معروف و عادت مردم  
 است که تا آن مراضع برآیند و در آن مواضع مجتمع شوند چنانکه در کفن و دواب مراعی سهام مسئله ابتدای سفر کی متحقق شود نیست  
 سفر فقط کافی نیست چنانکه در سایر احوال الا در اقامت بشرط آنکه اگر آن جادالات حال کنیت امتلاشی میکرد و اندر مورد  
 نباشد چنانکه اقامت برای حرب کفار و فتح قلعها ایشان که در صورت نیست فقط کافی نیست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 قنجد داشتند سبب سفر نماد و کردند معجزانها و ظهر چهار رکعت گذارند و بچنان پس مسافر از زمینی سفر غیر نماز اقامت  
 زیرا که آن نیز از ماده کردن سبب سفر است نه صین سفر پس لابد شد کنیت مقرون باشد بخروج اهل اقامت و همچنین  
 متحقق میشود بخروج از سور قریه اگر در آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از عمارت و فی التهای خان کان در راه یعنی  
 عمارت اشتراط مجاوزتهائی الاصح قلت الاصح لا شرط و درین توضیح اخیر شرط است زیرا که آن سور بمنزله و یکبار که چندین اقامت  
 و همچنین کلام در انتهائ سفر کنیت اقامت در شهر بدون اقامت فائده نمیکند و اقامت بعد بوصول بدان بلد می باشد  
**باب** لما اذا اجتمع مكث اربع ليال اتم الصلوة مسافر من عزم كذا اقامت چهار شب در کجا تمام کند نمازها  
 عن عطاء الخراساني انه سمع سعيد بن المسيب يقول من اجتمع اقامت اربع ليال وهو مسافر اتم الصلوة سعيد بن المسيب  
 هر که عزم نماید اقامت چهار شب او مسافر است تمام کند نمازها قال يحيى قال لا ذلك لا أحبنا سمعت النبي صلى الله عليه وسلم  
 اقول است كنسندم ان نزد یک من مسئله لبث چند قسم میباشد اقامت و مكث پس و مكث دیگر که اقامت است و مكث  
 پس مكث پس است که مسافر بر سر و پیش می آید از مكث ببله و بعضی معین یا یوم و بعضی البتین و گاهی مكث زائد از این  
 باشد مثل مكث در روز سه روز در سفر چنانست شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه در منی اکثر یوم و نحو و یوم نادیه عشر  
 عشر و اکثر یوم ثالث عشر مكث فرمودند و قصر کردند نماز را پس معلوم شد که این مكث اسم سفر را بر نمیدارد و در حدیث نیز  
 آمده است که تقیم المهاجر بعد قضاء الشك ثلثا ازین بطریق فوق معلوم میشود که اقامت زاید از ثلاث و احوال احکام شرعی اثری  
 هست پس سعید بن المسيب مكث اربع ليال گفت و شافعی اقامت اربع ایام کو اهل الحجة بر بیت نماز فرود آمد و در مكث  
 مكث اینقدر نیز شرط است بحديث ابن عمر كرمي آيد و نيت مكث و موضع معين نیز شرط است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
 داخل شدند بکعبه تا پنج خیمه در اول بهار و ششم بکعبه منی برآمدند و نهم و عوفات ماندند و دهم در منی آمدند و درین مدت  
 قصر میفرمودند پس اگر مكث در موضع معين شرط نبود می بایست که نماز اقامت میگذاردند و بوجیه نظر خود را در در تر  
 اینوقت و گفت چون مكث یوم یومین هم سفر را بر نمیدارد و بالاتر از ایام و نقد یات شرعی شهر است و با احکام که  
 نمی آید از آن حکم تمام داده اند پس هر کنیت اقامت بآنزد و روز یا زاید بر آن در شهری یا در دیهی دارد مقیم است و الا بر حکم سفر

۱۷  
 قلمت قال الشافعي  
 لونی اقامة اربعة  
 ايام لموضع انظر  
 لوصوله في المنهاج  
 ولا يحسب منها ليلا  
 دخله و خرج وجهه على  
 الصحيح قال ابو حنيفة  
 لو زال على وجه السفر  
 لم يملك  
 حتى ينفذ الاقامة  
 في بلد أو في ايتخنة  
 عشر يوم ما



[illegible][illegible]

اذا جعل به السيد جميع بين المغرب والعشاء رسول الله صلى الله عليه وسلم چون شتابان ميگردد و از راه رفتن يعني مقتضی آن ميشد كه نيز  
 جمع ميگردد و در میان مغرب و عشاء **هالك** انه بلغه عن علي بن الحسين انه كان يقول كان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 اذا اراد ان يسير يوم جمع بين الظهر والعصر واذا اراد ان يسير ليلة جمع بين المغرب والعشاء مرويت از امامين  
 كه اخبرت عنه عليه السلام و قد قيله من خواستند كه سير كنند در روز خود جمع ميگردد و در میان ظهر و عصر و قد قيله من خواستند كه سير كنند  
 در شب خود جمع ميگردد و در میان مغرب و عشاء **هالك** عن ابن شهاب انه قال سمع ابن عبد الله بن عمر بن الخطاب رضي الله عنه يقول سمعنا  
 السفر فقال نعم لا بأس بذلك اللهم اني اتيك صلاة الناس بعرفة ابن شهاب سوال كرد و سالم بن عبد الله را يا جمع كرده شود و در  
 ظهر و عصر و در سفر پس گفت آري سبحانك يا رب العالمين درين جمع آياني مي بسوي نماز مردمان و عرفات **هالك** عن يحيى بن  
 انه قال قال سالم بن عبد الله ما اشد ما رايت اباك اخرا للمغرب في السفر فقال سالم اخبرت الشمس ونحن بذات الجبش  
 فصله للمغرب بالعقدين يعني بن سويد گفت سالم راجع قدر هست كه آن زياده تر تاخير باشد از آنچه كه در يدي بيد خود كه تاخير  
 باشد مغرب و در سفر پس گفت سالم غروب شد آفتاب و ما در ذات الجبش بوديم پس گذارد نماز مغرب و عقيقت مسلمة تفسيه  
 حقيقت جمع و اركان و شروط آن مي بايد كه پس جمع اين نيت كه نماز اول و آخر وقت او گذارد نماز دوم را اول وقت  
 نيز كه اين صورت جمع است بحقيقت آن و حمل احاديث بر آن تاويل بعيد است كه تخليط صحابي كند و در بعض  
 احاديث جمع تقديم آمده و آن چه هست در جمع و نماز در وقت يكی از آنها پس اين صفت نفسيه جمع پيدا شد و آنكه از بعض  
 صحابه جمع صورتي روايت كرده اند باین مسئله تبائن ندارد و زيرا كه تسهيل كه سبب ترخيص است در چند صورت ميتواند بود و بجماع  
 خصصت منع حى شود پس اين نيز خصصت آن نيز خصصت و لفظ جمع دلالت ميكند بر موالات عرفا و قيد عرفا بجهت آنست كه  
 فصل سيم از اضرار نبيد هر دو در بعض حديث آمده كه بين الصلوتين اناخته ابل و وضع احمال آنها كرده اند و موالات استقرار  
 افراد جمع نيز مستقفا ميشود حتى ترك رواتب متوارث شده پس صفت نفسيه ديگر پيدا شد و تصفاي نماز بعد از انقضاي وقت  
 ديگر است و جمع ديگر و لهذا اسم قضاي بر جمع مستعمل نشده پس فراقى مي بايد و آن فراق بجز نيت ترخيص جمع نميتواند بود پس  
 اين نيز صفت نفسيه پيدا شد پس در جمع تقديم پيش از فراج از نماز اول نيت لازم است و در جمع تاخير پيش از انقضاي وقت  
 اول تقديم نماز اول بر نماز ثامن از استقراء افراد مستظهر است و اگر رعايت ترتيب كنند جمع فقط نباشد بلكه تقديم و تاخير جمع  
 و آن خير جمع است پس شرط عتيه آن محتاج بدليل باشد و ليس فليس پس اين شرط شرعيه جمع پيدا شد و آيا شرط شرعيه  
 آن شرط اول است مطلق سفر يا قصد سرعت سير فقها را در اين اقوال است و آنچه برين بنده نظر ميشود آنست كه شرط اول  
 محل نخصت است ساير باشد يا نازل بحدوث معاذ و سبب آنكه شرايع در بسيارى از ابواب نفس سفر را منقذه حرج ساخته و اوارا

قلنت  
 ان اهل العلم على جواز  
 الجمع في السفر بين الظهر  
 والعصر بين المغرب  
 والعشاء في وقت احكامها  
 وقالت الحقيقة لا يجوز  
 ومعنى الحديث عندهم  
 ان يؤخر احكام الصلوتين  
 الى اخر وقتها ويجعل  
 الاخير في اول وقتها  
 فيحصل الجمع صورته  
 سواء اذا كان على  
 وسعد بن ابى قاص  
 واما الجمع للجماع ودفن  
 عليه



رخصت بران فرموده است بغير ملاحظه وجود تعجب و ضروری بودن سرعت سير و تحقق خوف و مانند آنها و  
 در سفر قصر مشروط است بخوف یا سرعت سير بحديث عبدالدين عباس که صلوات الله عليه و آله و سلم  
 الظاهر العصر شاميا جمعا و قيد ضرورة لاحق شده باجماع جمهور امت و لهذا اجماع فی المطر و فی المرض مشروع شد  
 و ايا جمیع در عرفه بعلت سفر است یا بعلت حج قول سالم تائید احتمال اول میکند و علیه الشافعی باقی ماند آنکه  
 لغز مون آنحضرت صلوات الله عليه و سلم و صحابه و تابعین و علم جرایل که از اوقات ابا امام مسافر که جمعی گندین  
 جمیع مقیدین بعلت حج میتواند شد **باب المجمع بین الصلواتین فی المطر بیان جواز جمع در میان دو نماز بابت**  
**مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر کان اذا جمعا الامراء بین المغرب والعشاء فی المطر جمع معهم عبدالدين  
 و قتیله جمع میکردند امیران مدینه در میان نماز مغرب و عشاء در باران جمیع می کرد و ایشان مسئله را خداین  
 مسئله از حدیث مرفوع بر او است ابن عباس است با ملاحظه قید ضرورة مسئله قیام علت رخصت که مطر است  
 در ابتدا می نمازد دوم ضروری است زیرا که تقدیم آن بروقت مقرر خود جایز نیست الا بعلت باران و اقوی  
 است بصورتیکه متضمن حجج باشد پس بجماعت در مسجد یک از خانه های دور باش مخصوص است **باب صلوة**  
**الخوف بیان کیفیت خوف** قَالَ اللَّهُ فَإِنْ خِفْتُمْ فُجِئًا أَوْ كَبًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَمَلَكُمْ مَعَهُ تَكُونُوا  
 تَعْلَمُونَ پس اگر ترسیدید یعنی از عدو و مانند آن پس روان بر پایهای خود نماز گذارید یا سواره پس چون  
 امین شوید پس یاد کنید خدا را چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید قال الله تعالی و اذا ضربتم في الارض  
 فليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان يفتككم الذين كفروا ان الكافرين كانوا لكم عدوا مبينا  
 و اذا كنت فيهم فاممت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معك و لياخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فليكونوا معك  
 و لتات طائفة اخرى لم يصلوا فليصلوا معك و لياخذوا حذرهم و اسلحتهم سفر کنید در زمین پس نیست  
 بر شما گناهی در آنکه کوتاه سازید از نماز یعنی طرح کنید از نماز بعضی آنرا اگر ترسیدید از آنکه در بلا افتند  
 شمارا کافران بر آئینه کافران شمار دشمنان آشکارا ند و قتیله باشی تو ای پیغمبر میان ایشان پس قائم کن  
 برای ایشان نماز را پس باید که بایستد جماعتی از ایشان همراه تو و باید که بگیرند سلاحها خود را پس و قتیله  
 سجد و کنند باید که باشند آن جماعت دیگر پیش روی ایشان و باید که بیایند آن طائفة دیگر پس نماز گذارند  
 همراه تو و باید که بگیرند حذر خود را یعنی خود و سپه و زره و مانند آن و بگیرند سلاحهای خود را مترجم گوید ضعیف  
 در آیه اول دو قید مذکور شد سفر و خوف و مذمب جمهور فقهاء است که نماز سفر دیگر است و از خوف شرط است

و نماز خوف دیگر است و آنرا سفر شرط نیست پس تطبیق آیه بقرار داد ایشان یکی از دو وجه تواند بود یا این است  
 که قید سفر اتفاقی است و آیه در نماز خوف وارد شده و بقصر اینجا نزدیک بعضی آنست که یک رکعت گذارد و بر قول جمهور  
 آنست که در وقت ضرورت پیاده و سواره میتوان گذارد و بجای رکوع و سجود ایستادن کرد و این وجه اتومی است  
 نزدیک من و اوفق است لیساق آیه که در خوف واقع است با اتفاق و اینجا قید خوف ذکر کرده نشد بجهت احتیاط و بقیه  
 سابق و ذکر سفر در اینجا بجهت آنست که غالباً اینصورت در دارالاسلام واقع نمی شود پس غالباً مقرون بسفر خواهد  
 یا اینست که قید خوف اتفاقی است و قید سفر احترازی و مراد از قصر دو گانی ساختن نماز چهار گانی است و همین  
 میل کرده اند جمهور مفسرین و هستند لال کرده اند بر اتفاقی بودن قید خوف بحديث مسلم که یحیی بن ابی عمیر  
 از حضرت عمر پس گفت خدا تعالی ان تقصر و امن الصلوة ان خفتم ان یفتکم الذین کفر افرموده است و مردان  
 این شده اند پس جواب اد حضرت عمر تعجب کردم از آنچه تو تعجب کردی پس سوال کردم از حضرت صلی الله علیه و آله  
 پس فرمود صدقه تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقة و فقیر میگید این استدلال بدخول است زیرا که ما میگوییم معنی  
 جواب آنست که قصر مافرشع جدید است و تخفیف است ابتداء از خدا تعالی همین است توجیه قول ابن عمر که گفت  
 و الله علم و آیه دوم منطبق میشود بر چند وجه یکی آنکه نام گذارد تمام نماز با یک فریق و فریق دیگر برودی عدد بستند  
 بعد از آن و دیگر باز تمام نماز با فریق دیگر گذارد و فریق اول مقابل عدد بستند و این نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع برودیه  
 جابر بن عبد الله گیر آنکه امام با یک انگشت یک رکعت گذارد و بعد از آن بر کعبه دوم ستماء شد پس بین طائفه دانشای قیام نام  
 رکعت دیگر را تمام کنند و سلام دهند و مقابل عدد نشوند و طائفه دیگر آمده اقتدا کنند و رکوع را با امام دریا بند و چون امام تشهد  
 مشغول شود ایشان بر خیزند و رکعت دیگر تمام کنند و سوره امام سلام دهند و آن نماز حضرت صلعم در ذات الرقاع بر و آیه صحیح  
 بن خوات عن جل این حدیثها و دیگر هم ستیاز بود و الله علم و قید آنست فهم و حمل سلاح و خدا و اتفاقی است باجماع و قال الله تعالی فان  
 فرجاله او کما فاذا امنتم فاذا ذکر و الله کما علم که ما لم تکنوا لتعلمن پس اگر بر سبب از و شوم پس نماز گذارید روان بر باها  
 خویا سواره یعنی بر حضرت که میرا بدستقبال قبله باشد یا نه و بجا رکوع و سجود ایستاد و الله علم پس چون این شد یاد نماید خدای تعالی  
 چنانکه آموخته است شمار آنچه نمیدانستید یعنی چنانکه با طایفین فرود آورده است درین آیه دلیل سهیمه بماند و رجال سابقه نماز را  
 میشود و همین است نه پیش از معنی نزدیک و ضعیف در حالت سابقه و شش نماز نماید گذارد و بجا تا خیر بماند که وقت امکان توقف  
 بحديث خذق حمالک عن یزید بن رومان عن جابر بن خوات عن صلعم رسول الله صلی الله علیه و آله یوم ذات الرقاع صلوة

الخوف ان طائفة صفت معه و صفت طائفة و جاء العدد و قضیه بالتی رکت ثلثت قاعاً

واقول انفسهم ثم انصرفوا فصنعوا وجاه العدو وجاءت الطائفة الاخرى فيصلهم بهم الركعة التي بقيت من صلوة  
ثم ثبت جالساً واقول انفسهم ثم سلم بهم صلح بن خوات رواه كروان كذا روى عنه ابو بصير عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار  
ذات الرقاع كركب طائفة صفت بمهره بنخست صلح بعينه در نماز وصف است طائفة ديگر و ديگر وعد و پس گذار و بنخست صلح  
با آن طائفة كه همراه او بوديكر كعت بعد از ان بنخست صلح استاده ماند و ایشان نماز تمام كردند برای خود بعد از ان بنخست  
وصف بستند و ديگر وعد و آمد طائفة ديگر پس گذار بنخست صلح استاده ماند و ایشان ركعتي كه باقی مانده بود از نماز  
صلح استاده ماند بنخست صلح و ایشان تمام كردند نماز را برای خود و بعد از ان سلام داد و همراه ایشان

**مالك** عن يحيى بن سعيد عن القاسم بن محمد عن صالح بن خوات الانصاري ان سبل بن ابي حنيفة الانصاري

حدثه ان صلوة الخوف ان يقوم الامام ومعه طائفة من صحابه وطائفة مواجهة العدو فيركع الامام ركعة و

يسجد بالدين معه ثم يقوم فاذا استتم قائم ثابت واقول انفسهم الركعة الباقية ثم يسلمون وينصرفون ولا امام

قائم فيكونون وجاه العدو ثم يقبل الاخرون الذين لم يصلوا فيركعون وراء الامام فيركع بهم ويسجد فيسلم

فيصرون فيكونون لا انفسهم الركعة الثانية ثم يسلمون سهل بن ابي حنيفة الانصاري روايت كرد كه نماز خوف نيت

بايست امام برای نماز و همراه او طائفة از ياران او و طائفة ديگر و ديگر و ديگر و دشمن پس بگذارد امام يكر كعت و سجده كند

همراه آنكه باوي اند بعد از ان بايست پس بقتل دست استاده استاده ماند امام و تمام كنند آن طائفة براخي و ركعة

باقی مانده را باز سلام دهند و باز گردند و امام استاده ماند پس بشوند و ديگر دشمن بعد از ان بيايند آنكه نماز نگذارند

پس بگيرند پس پشت امام پس كوع كند و سجده كند همراه ایشان پس تر سلام دهد پس بستاند و بگذارد براي خود ركعة

دوم را بعد از ان سلام دهند قال مالك و حديث القاسم بن محمد عن صالح بن خوات احب ما سمعت الى في صلوة الخوف

كفتم مالك حديث قاسم بن محمد و دست ترست نزديك من در نماز خوف **مالك** عن نافع بن عبد الله بن عمر

اذا سئل عن صلوة الخوف قال يتقدم الامام وطائفة من الناس فيصلهم بهم الامام ركعة وتكون طائفة منهم

بدينه وبين العدو ولم يصلوا فاذا صلى الذين معه ركعة استأخروا مكان الذين لم يصلوا ولا يسلموا ويتقدم

الذين لم يصلوا فيصلون معه ركعة ثم ينصرف الامام وقليل ركعتين فيقوم كل واحدة من الطائفتين فيصلون لا انفسهم

ركعة بعد ان ينصرف الامام فيكون كل واحدة من الطائفتين قد صلوا ركعتين فان كان خوفاً هو اشد من ذلك

رجل لا قيام على اقدامهم او كيانا مستقبل القبلة او غير مستقبلها قال مالك قال نافع لا اري عبد الله بن عمر

الا عن رسول الله صلى الله عليه و آله بن عمر و قتيبة بن سعيد و شد نماز خوف ميگفت كه پيش رود امام و طائفة از ياران

باب التمسيد على من ترك الجمع بغير عذر ودر بیان ملاست کیک ترک نماید مجبوره بغير عذر هالك عن صفوة

بن سلیط قال ما لك لا ادرى اعني الشيخ صلوات الله عليه وسلم ام لا انه قال من ترك الجمعة ثلاث عرات من غير عذر ولا علة طبع الله على قلبه ما لا يسفيرا ثم ايا ابن حدیث روایت کرده و می‌داند از آنحضرت صلعم یانه هر که ترک کند جمعه را سه مرتبه سوای عذر و سوا امر من مهربی نهی خدا اتمالی بر دل او و مسکله صلوة جمعة لغفلت است که پیش از شریعت برای چیزی موضوع نبوده و از استتمالات صاحب شرح و اصحاب تابع او فهمیده شد که آن نماز نیست خاصه بکیفیه مخصوص صلوة است و اینها از آن خصوصیات است که در آنرا و جمعه یافته شده و معرفت صفات نفسیه او تألیف جمعه در کوه است در وقت ظهر یا عصر یا باختر از مسلمان در قریه یا در شهر و جمعه در شهر یکجا می‌باشد و روالی یا ناسب او امام بود و قبل از وی خطبه می‌خواندند که در حق

فمن ههنا

رواية ابن عمر عن رسول الله  
العدل في ما حرمه الله  
والخير ما أمر به الله  
التي كان لا يدر  
في الله تعالى أم صلاته  
رسول الله صلى الله  
عليه وسلم في القرآن  
في رب العالمين  
ويصلي بهم ويتواضع  
الصالحين في الجحيم  
الأمم والذين آمنوا  
كان فيهم خير من  
صلاة رسول الله  
في يوم الجمعة  
في يوم الجمعة

كانت في ذلك يوم الخميس العاشر من جمادى الأولى سنة ثمان مائة وثمانين

از آنجه میگویند اما در کتب پس صفت نفی است بی شبه اما وقت ظهر پس شرط جمیع است زیرا که بسیارند که  
فوت شدی و قضای بر صورت ظهر میکردند بر صورت جمعه و درین سبب اتفاق امت مرحومه یا جمهور آن ظاهر شد  
اما جماعت پس لازم جمیع است و لفظ جمعه عید و تشبیه است بهود واحد نصاری بران دلالت مینماید بی شبهه در اکثر  
اوقات جماعت عظیمه می بود و لهذا همیشه از ابن مسعود نقل میکنند از صلی الله علیه و سلم صحیح بالمدینه و کانوا اربعین حلا  
و این عبارت دلالت بر اقلیت این جمع میکند و حال چنان بود زیرا که جمعات آنحضرت صلعم و اصحاب علم ترا بیشتر  
می بودند از اربعین بدرجات بسیار و اما وجود اربعین ضرورت در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی میگوید ضرورت  
و فیه نظر زیرا که حدیث انفصاض دلالت میکند که نبودند آنجا در آخر خطبه و ظاهر از آنست که در اول نماز نیز  
گمراه داده تن پس انعامی صف اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان بغیر فضل که در منصوصات شافیه  
کرده اند مستندی ندارد بلکه ظاهر از سیاق آیه و سیاق قصه آنست که انفصاض بر اکثر امتناع بوده است  
و لهذا استعالی فرمود از ارا و تجارت اوله و الا یولد اجمع و شرادر منوقت ممنوع شد و آن فضل طول است و ظاهر  
خطب آنحضرت صلی الله علیه و سلم طولی نبودند پس اجتماع عودی فضل در خطبه یا در اول نماز بعید باشد پس ظاهر است  
که در وی اگر دون اربعین جمیع خوانند نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آنهم شوند و اما قریبها یا شهر پس شرط جمعی  
بجهت آنکه در زمان آنحضرت صلعم در مدینه و جمعی بود و با آنحضرت صلعم جمعی کثیر از اهل مدینه بودند و ایشان را جمیع نفرمودند  
و سفر اگر عدم حتم در حق آنحضرت صلعم و اهل مدینه میتواند شد در حق اهل مدینه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا  
و اثر حضرت عثمان که اذن داد اهل مدینه را بر رجوع پیش از وقت جمعه و عمل مستمر مسلمین که در مدینه جمعی نیستند در مدینه  
و نه در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود انبیه است و در عوالی و قریه قلعه متوطنان پس بر جمعی که  
بر اجتماع ایشان اسم قریه توان اطلاق نمود جمعه واجب است صدک شهادت یا زیاده و در بعض احادیث اقل آنجا که  
مرد عاقل بالغ حرامد و اما آنکه در زمان آنحضرت صلعم و اصحاب در یک مسجد میخواندند و آثار آن تحقق جماعت عظیمه است  
در صورت تعدد جمعی میسر نمی باشد یا تبرک با تقدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و متخلفی کرام و حرص بر اجتماع و عطف  
ایشان و صفت نفی بودن آن معلوم نیست و بر تقدیر غنا اول می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه  
باشد آنجا تعدد جماعات جایز بود و اما امامت خلیفه یا نائب او پس امر مستمر بود و متناهی آن امرست تبقدم و اقلی در محل  
ولایت خویش مخصوص باشد بجنور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقرا بر اعلم و سایر نظایر سبب و اثر  
حضرت علی که راجع الی الامام الخیر محمول بر ندب تقدیم والی در محل ولایت خود است اما خطبه پس در قرآن عظیم فاسخوالی ذکر الله

و

الامير المؤمنين  
عليه السلام  
في يوم الجمعة  
الحادية عشر من شهر ربيع الثاني  
سنة ثمان مائة واربعمائة

[illegible]

ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنکه تکلیف اهل بدو با قیامت جمعه با حضور ایشان در بدو مسکله ازین امر معلوم میشود که اگر شخصی که جمعه را در  
 صحیح است از شهر پیش از وقت روز نشود و جایز است اهل شهر اهل بدو در مسقطیست یک حکم دارند زیرا که بعد از حضور اهل بدو  
 مانع بر خاست پس مانند بعضی یا اینکه شد که بسجده جامع در آید مسکله در کتب شافعی مذکور است که انصراف مریض و کافر است  
 نماز قبل از خواندن آن حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه در وقت قبل نقل کرده اند قول قدیم جواز است و قول  
 جدید تحریم و قول قدیم صحیح می نماید زیرا که علت جواز رجوع اهل بدو اگر بودن آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر نیز  
 خروج از محل جمعی پیش از وقت رد و باشد زیرا که اهل بدو مساوی شدند و آنکه اگر در شهر گشت کنند جمعه واجب شود و اگر پیش از  
 واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه نبوده و اگر که احال مانع بر خاست پس باید که انصراف مریض یا کافر  
 در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه نیز جایز باشد **باب** لا جمعة علی مریض و کافر فان صلاها احد ما وقعت  
 عن الفرض و ان لم یفيا جازم حدیث مالک عن صفوان من ترك الجمعة ثلث مراتب من غیر عذر و لا جمعة علی  
 علی فقیه واجب نیست جمعه بر مریض و نه بر مسافر و اگر گذار و از آن یکی از آن دو واقع شود از فرض دیگر اقامت کرد و در نماز  
 جایز است قال مالک اذا نزل الامام بقربة تجب فیها الجمعة و ان امام مسافر فخطب و جمع بهم فان اهل تلك القرية  
 و غیرهم جمعون معه قال یحیی قال مالک ان جمعة الامام و هو مسافر بقربة لا تجب فیها الجمعة فلا جمعة له و لا  
 تلك القرية و اهل جمعة معهم و لیست اهل تلك القرية و غیرهم من لیس بمسافر و الصلوة قال یحیی و قال  
 مالک لا جمعة علی مسافر و انما تکلیف نازل میشود امام در قریه که واجب است ازان جمعه و امام مسافر است پس خطبه  
 خواند و جمعه گذار و اهل آن قریه پس بر آید اهل آن قریه و غیر ایشان نیز جمعه میگذارند و همراه او و گفت مالک اگر جمعه  
 امام و حال نکند او مسافر است در قریه که واجب نیست ازان جمعه پس نیست جمعه بر او و نه بر اهل قریه و نه بر کسی که  
 جمعه گذار و بایشان از غیر ایشان و باید که تمام کنند اهل آن قریه و غیر ایشان ازان جمعه که نیستند مسافر نماز را گفت  
 آن نیست واجب جمعه بر مسافر **باب** یس الفضل للجمعة منهن است عمل بر ای جمعه مالک عن صفوان  
 بن سلیم عن عطاء بن یسار عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال عمل یوم الجمعة واجب علی کل  
 من عمل رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود عمل روز جمعه واجب است بر هر باغ مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر  
 رسول الله صلی الله علیه و آله قال اذا جلد احدکم الجمعة فلیغتسل رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود چون سبایه یکی  
 با جمعه باید که غسل کند مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه قال دخل رجل من اصحاب رسول الله  
 صلی الله علیه و آله المسجد یوم الجمعة و عنی بن الخطاب یخطب فقال عمر ایتة ساعة هذا فقال یا ائیر للمؤمنین انقلبتم

من السوق فسمعت النداء فآزددت على ان توفضات فقال عمر الوضوء ايضا وقد علمت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان  
يا ميا بالفضل داند روی از صحابه آنحضرت صلعم بمجد روز جمعه و عمر بن الخطاب خطبه بخواند پس گفت حضرت عمر که اگر عشت  
این یعنی چرا تاخیر کردی پس گفت یا امیر المؤمنین باز گشتم از بازای پس شنیدم اذان را پس یاده نکردم بر آنکه وضو کنم پس  
حضرت عمر وضو نمیزد محل آنجا رست هرگز ندیده دانسته که آنحضرت صلعم امر میفرمود بغسل مالک <sup>عن سعید بن ابی سعید</sup>  
عن ابی هريرة انه كان يقول غسل يوم الجمعة واجب على كل محتلم كغسل الجنابة ابو هريرة كفت غسل روز جمعه واجب است بر هر  
مانند غسل جنابة قال مالک من اغتسل يوم الجمعة اول نهاره وهو يريد بذلك الغسل للجمعة فان ذلك الغسل لا  
يجزئ عنه حتى يغتسل لرواحه وذلك ان رسول الله صلعم قال في حديث ابن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل كفت  
مالک هر که غسل کند روز جمعه در اول روز خود وارد کند بآن غسل جمعه پس هرگز این غسل کفایت نمیکند او را از غسل جمعه  
آنحضرت صلعم فرمود در حدیث عبد الله بن عمر اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل قال يحيى قال مالک ومن  
اغتسل يوم الجمعة مجحلا او مؤثرا وهو يتوئى بذلك غسل الجمعة فاصاب بما ينقص وضوؤه فليس عليه الوضوء  
وغسله ذلك لا يجزئ عنده كفت مالک هر که غسل کند روز جمعه پیش از وقت یا بعد دخول وقت و او نیت میکرد و بآن غسل  
پس سید او را چیزی بگوید میگوید وضو او را پس لازم نیست بروی بگوید وضو و غسل او کفایت کند دست از غسل جمعه ترحم  
رضی الله عنه حقا و حدیث از ابن عباس حضرت عائشه استجاب غسل جمعه روایت کرده اند و عمل جمهور صحابه و تابعین برین استجاب  
است پس قصدا در دو حدیث وجوب و استحباب یکی از دو وجه تواند بود یا نیت که حدیث وجوب منسوخ باشد بحديث استحباب  
بهین ست میل ابن عباس یا نیت که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه سنت بود و الله علم مسکله غسل از  
سنن هدی ست در حق کسیکه حاضر شود جمعه را از سنن او است در حق هر کسی حضور جمعه او را واجب باشد یا نه اما اول  
پس بحديث باب اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل غسل الجمعة واجب على كل محتلم ابي بالغ و محل مطلق برین مقید و اما ثان  
پس بحديث شيخین حق علی کل مسلم ان تنظف يوم ما من سبعة ايام و باتفاق فقها واجب نیست پس حق بمعنی یا مورا  
و باین تفصیل که دریم خلاف در میان دو قول فقها برزخاست دلیل بر یکی را محتمل پیدایش و تخمین ست قصدا برین بنده  
و اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن بجمعه غسل کند بوجهیکه باین غسل نماز جمعه مقیود اند خوانده سنت او شود  
پس میگوئیم که سنت تنظیف حاصل شد و سنت تعظیم صلوة حاصل شد باب استحب ان یلبس من احسن الثياب للجمعة  
استحب است که پوشد از بهترین جامه برای جمعه مالک <sup>عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم</sup>  
قال ما على احدكم لو اتخذ ثوبين للجمعة سوى ثوبين مهذبن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چه زیان است بر کسی

۱۴  
قلت انفقوا  
استحب الغسل يوم الجمعة  
و اختلاف في قوله  
السلام واجب على كل  
محتلم فقبل متنسخه  
في الراجح انما يكون  
المناسخ وقت الغسل من  
الفرق بينهما في شانه  
۱۵  
افضل في الظاهر  
غسل يوم الجمعة  
الصلوة وهو الصحيح  
و قال مالك لا يشرع  
بعد الغسل ثم احسن  
وصلي الجمعة بالوضوء  
لا يكون مستنثا



قلتر  
 هوق اهل العلم  
 قلتر  
 هوق اهل العلم  
 ١٥٦  
 ان من الساعات  
 ساعات لطيفة بعد  
 الزوال الساعة  
 التي يكون فيها  
 التوب والرجوع

اگر بگوید که دو جامه برای جمیع خود بخرد و جامه خاکی که در محنت و کار میپوشد مسلمه چون سنت غسل و لبس احسن باشد  
 تطیب بجمیع اجتماع ناس حید چون جمیع است لابد آن آداب متعدی بشود بسوی عیدین باب تطیب الطیب و  
 التسلو للجمعة متعالی ب خوشبو کردن و مسواک کردن برای جمیع مالاک من این شهر ب عنایت المسابق ان رسول  
 صلی الله علیه و آله قال فی جمعة من الجمیع یا معشر المسلمین هذا یوم جلد الله حیة فانتقلوا من کان حذو طیب فلا یضرم  
 ان یخس منه وعلیکم بالسواک رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فرمود در جمیع از جمیع که ای گروه مسلمانان هر آینه از  
 روزیت اگر در دنیا دارا خداستعالی عید پس غسل کنید و بر که باشد نزد او خوشبو پس ضرر میکند او را آنکه نماید از آن خوشبو  
 و لازم گیرید مسواک کردن را مالاک من تا من خدا الله بنظر کن لا یرح الی الجمعة الا ادهن و تطیب الا  
 ان یتوکل حواما عبد الله بن عمر زیت بسوی جمیع مگر آنکه روغن می نماید و استقبال خوشبو میکرد و آنکه محرم باشد باب  
 فضل التلبید یوم الجمعة در بیان فضیلت اول وقت رفتن در روز جمیع مالاک من من یغسل یوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح  
 عن ابی صالح المغان عن ابی هریث ان رسول الله صلی الله علیه و آله سلم قال من اغتسل یوم الجمعة غسل الجنابة ثم راح  
 فی الساعة الاولى فکان ماقوب بدنة ومن راح فی الساعة الثانية فکان ماقوب بقرة ومن راح فی الساعة الثالثة فکان ماقوب  
 كبش الا ان من راح فی الساعة الرابعة فکان ماقوب وجلیة ومن راح فی الساعة الخامسة فکان ماقوب ببیضة فاذا فرغ  
 الا ان من حضرت المثلثة یستقی الذکر سوال صلعم فرمود هر که غسل کند در جمیع یا غسل جنابة بعد از آن برود در ساع  
 نخستین پس گوید یا قربان که دوست یک شتر را بر که برود در ساعت دوم گوید یا قربان که دوست یک گاو را بر که برود  
 در ساعت سیم گوید یا قربان که دوست گوسفند را بر که برود در ساعت چهارم گوید یا قربان که دوست یک گاو را  
 بر که برود در ساعت پنجم گوید یا قربان که دوست یک بیضه را پس فقیه بر می آید ایام یعنی برای خطبه حاضر میشوند  
 فرشتگان می شنوند نیز را شرح گوید علما بحث دارند که مراد از ساعت در جمیع شش جزو دوازدهم روز است یا پنجمین  
 بر تقدیر اول وقت تکبیر از طلوع آفتاب باشد و بر تقدیر ثانی از وقت زوال ظاهرا پیش فقیر و جثانی است و اصل علم  
 باب السعیدیم الجمعة بیان سومی روز جمیع قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلاة فاسعوا الی  
 ذکر الله و ذرو البیوع الذکر خیر لکم ان کنتم تعلمون ای مسلمانان وقتیکه بانگ نماز داد شود روز جمیع پس سعی کنید  
 بسوی یاد کردن خداستعالی یعنی بخطبه نماز و بگذازد خرید و فروخت را این بهتر است در شمار اگر میدانید مالاک  
 اند سال این شهر باب من قول الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا نودی للصلاة فاسعوا الی ذکر الله تعالی  
 این شهر باب کان عمر بن الخطاب یقرءها اذا نودی للصلاة فامضوا الی ذکر الله تعالی الی کذا این شهر



عنه عليه السلام  
 قالوا يا رسول الله  
 ما لنا نرى فيك  
 ما نرى في غيره

قلت هذا قول  
 الجمهور

قلت قولنا هذا  
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا  
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا  
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا  
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا  
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا  
 منه عليه السلام

قلت قولنا هذا  
 منه عليه السلام

مروى است از محمد باقر که رسول الله صلی الله علیه و سلم میخواند و خطبه روز جمعه و نشست در میان آنها مسلمة سنت است که خطبه  
 میخواند یا بر رتق بجل میخیزد صلی الله علیه و سلم و عمل مسلمین بعد از آن حضرت صلعم و جلوس بین خطبتین باشد سوره نمل  
 بیان کرده اند در حدیث آمده که قصر خطبه علامته فقره رجل است و خطبه استاده باید خواند یعنی ستم آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
 عمل مسلمین و بابت و ترک و ک قاتما باب جواز الاختیار و الا مام خطب در میان جایز بودن احتیاجا در حالیکه امام خطبه  
 میخواند **مالك** انه بلغه ان عبدالله بن عمر كان يحثهم يوم الجمعة والا مام خطب عبدالله بن عمر احتجا ميكرو في يوم الجمعة  
 امام خطبه ميخواند مترجم گوید علت که ابراهمه احتجا آنست که غالب اعراب می آر و پس اگر از جلب نوم مامون باشد مکروه نخواهد بود و  
 و فعل ابن عمر شعر باین است و الله اعلم **باب** استحباب استقبال الناس بالا مام و هو خطب متحجب از روی  
 نشستن مردمان بطرف امام و حال آنکه او خطبه میخواند قال مالك السنة ان يستقبل الناس الامام يوم الجمعة اذا  
 اراد ان يخطب من كان منهم على القبلة وغيرها گفت مالك سنت مفره نزدیک آنست که روی آورند مردمان بطرف  
 امام روز جمعه و فتيكه را و كنه خطبه خواندن را آنكه از ایشان نزدیک قبله باشد و آنكه بجانب غير قبله باشد **باب**  
 اصابعه على عيلان يستاذن الامام في الخفجه كسكه رسيده و عذري ايا و اجبت بوي استاذن نمايد از امام در بردن قال مالك  
 و ليس من رجع واصاب يده ليدخل من الخفجه ان يستاذن الامام يوم الجمعة اذا اراد ان يخرج كنه مالك ميت لازم بر سكه چون  
 از زمین او جاری شد یا رسید او را امری که ناچاری است او را از بردن آنكه رخصت طلبد از امام روز جمعه و فتيكه خواهد  
 مترجم گوید هر چه عیال قایل اند بعد از وجوب استیذان و آیه و اذا كانوا مع علي فاستمعوا له و اطيعوا  
 محمول است بر جهاد فقط و واحدی این آیه را مطلق و شتمه است و هر طاعتی که با جماع مشروع است خروج از آن بدو  
 اذن امام جایز نکرده مثل جمعه و عیدین و جهاد و استسقاء و امثال آنها و نیز روایت کرده که استیذان در جمعه در عهد  
 آن حضرت صلی الله علیه و سلم رایج بود و آن حضرت صلعم با اشاره اذن میداد و الله اعلم **باب** الاختصاص يوم الجمعة  
 والا مام خطب متحجب است خاموش ماندن روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند **مالك** عن ابی الزناد عن  
 الاخير عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا قلت لصاحبك انصت يوم الجمعة والا مام خطب يوم الجمعة  
 فقد اتعقت رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و فتيكه بگوئی بهمتین خود را خاموش شو حال آنكه امام خطبه میخواند پس  
 هر كس كلام بيفاده كرده **مالك** عن ابن شهاب عن ثعلبة بن مالك الفهري انما اخبره انهم كانوا في  
 زمان عمر بن الخطاب يصيرون يوم الجمعة حتى يخرج عمر بن الخطاب فاذا خرج عمر مجلس على المنبر و اذن للمؤذنين  
 قال ثعلبة جلسنا نحدث فاذا سكك المؤذنون وقام عمر يخطب انصتنا فلم يسمع منا احد ثعلبة گفت كه مسلمانيان

عمر بن الخطاب نماز میگذارد روز جمعه تا آنکه بر می آید حضرت عمر پس وقتی که برآمد عمر نشست بر میز اذان گفتند مؤذنان  
 گفت نشسته می نشستم سخن گویمان با یکدیگر پس وقتی که خاموش میشدند مؤذنان وحی استماع عمر که خطبه خواند خاموش شد پس  
 پس سخن بنی گفت از ما هیچکس قال ابن شهاب فخر جرح الامام بقطعه الصدوق وکلامه بقطعه الکلام گفت ابن شهاب  
 پس بر آمدن امام قطع میکند نماز را و کلام امام قطع میکند کلام را **مالک** اند سال ابن شهاب عن الکلام يوم  
 الجمعة اذا نزل الامام عن المنبر قبل ان يكبر قال ابن شهاب باک باس بذلك مالک سوال کرد ابن شهاب از سخن  
 گفتن روز جمعه وقتی که فرو آید امام از منبر پیش از آنکه تکبیر گوید گفت ابن شهاب هیچ باک نیست **مالک** عن  
 ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن مالك بن ابی عامر ان عثمان بن عفان كان يقول في خطبة قل ما يدع ذلك  
 اذا خطب اذا قام الامام يخطب يوم الجمعة فاستمعوا له وانصتوا فان المنصت الذي لا يسمع من الخطبة مثل ما  
 المنصت السامع عثمان بن عفان ما يكتف في خطبة خود کم بود که ترک کند این را و وقتی که خطبه میگفت چون بایستد امام  
 که خطبه خواند روز جمعه پس گوش نهید او را و خاموش باشید زیرا که هرگز آنکه خاموش شوند و اگر که نمی شنود از ثواب مثل  
 آنست که خاموش شوند و شنوده را باشد الحیث مختصر **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر لهما رجلين  
 يتحدان والامام يخطب يوم الجمعة فحضرهما ان انصتا عبد الله بن عمر وید و شخص را که با یکدیگر سخن میگفتند و  
 حال آنکه امام خطبه میخواند روز جمعه پس سنگریزه انداخت بسوی ایشان که خاموش شوید **مالک** انه بلغ ذلك  
 رجلا عطس يوم الجمعة والامام يخطب فسمته رجل الوجد فقال عن ذلك سعيد بن المسيب فنهاه عن  
 ذلك وقال لا لا تغتفر سيد مالک مروی عطسه کرد روز جمعه حال آنکه امام خطبه میخواند پس ریحات است گفت او را  
 شخصیکه بر پهلوی او بود پس سوال کرد ازین مسئله سعید بن المسيب یا پس بنی کرده او را ازین کار و گفت او را که دیگر من  
 مسئله الضات سنت مؤکده است در قول جدید شافعی و کلام مکر و بکلام تهه شدید و اگر حاجه ضروری پیش آید مانند آنکه  
 اعمی در چاه می افتد که ته مرتفع میگردد و فریضه است در قول قدیم و اگر شخص در اثنا خطبه سخن کند باید که آنکارا بشن  
 کند نه سخن چنانکه این حکم کرده و در رد اسلام و تثبیت عاقل اثنا خطبه اختلاف است بعضی از علما رخصت داده اند و بعضی  
 مکرده داشته و الله اعلم **باب** القلعة في صلوة الجمعة در بیان قرائت که ماثور است از حضرت صلی الله علیه وسلم  
 در نماز جمعه **مالک** عن ضمرة بن سعيد المازني عن عبد الله بن عبد الله بن حنبل بن مسعود ان رجلا  
 بن قيس سأل النعمان بن بشير ما اذا كان يقرأ به رسول الله صلي الله عليه وسلم يوم الجمعة على أثر صلاة  
 الجمعة قال كان يقرأ هل ائتت حديث الغاشية ضحاك بن قيس سوال کرد النعمان بن بشير را چه چیز است

لا قلت  
 قال ابن الحاجب في خطبة  
 في صلاة الجمعة وفي  
 الزانية هل تلك او  
 سيج اسم الزانية  
 وقال المحلى عن الزانية  
 كان رسول الله صلى  
 الله عليه وسلم يقرأ  
 الجمعة والمناقب  
 في وقت وسبع ايام  
 الغاشية في وقت  
 سما في جميع مسله  
 ١٥٩  
 بعد الخطبة تكبیر  
 ان يدق الشيطان  
 القرآن شيء من الصلاة  
 وتفسير هذا الكلام  
 انه اذا لم يقرأ في صلاة  
 رأى قراءة غيبه و  
 مكرهه فاذا قرأه  
 ليس اذنه كما يقوله  
 كراهية وتبين ان  
 يقرأ غدا ما جاز الصلاة  
 يقرأ في الصلاة ان غدا  
 لا يجوز

که میخواند آنرا رسول الله صلی الله علیه وسلم روز جمعه بعد سوره جمعه گفت میخواند باین کتاب حدیث اشاعیه تشریح گوید در  
مالکیه و شافعیه مستحب است قراة سوره جمعه منافقون و همچنین قراة سجده و غاشیه و خفیه توفیت بعض قرآن  
بمعین صلوات مکرر داشته و تفسیر کلام ایشان چنانچه محققان نوشته اند آنست که این کتاب را به در صورتی است  
که بغیر آن نماز را جایز ندارد یا قراة بغیر آن مکروه شمارد و اگر چه آسانی یا تنهرا بقرآءة آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
استزام کند هیچ باین نیست لکن می باید که گاه و بگاه غیر آن را نیز خوانده باشد تا جایز آن از ارکان صلوة شمارند و در حدیث  
باب من ادرك ركعة من صلاة الجمعة فليصل اليها اخوي هر که در یاد باز نماز جمعه بیک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب  
اخوي ابن شهاب میگفت هر که در یاد باز نماز جمعه بیک رکعت پس باید که بگذارد با او رکعت دیگر قال مالک قال ابن شهاب  
وحي سنة گفت مالک گفت ابن شهاب همین است سنت قال يحيى قال مالک وعلی ذلك ادرک اهل العلم یسئلون  
وذلك ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من ادرك من الصلوة ركعة فقد ادرك الصلوة گفت مالک گفت من  
قول ما فهم اهل علم را در شهر خود و این بجهت آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود هر که در یاد باز نماز بیک رکعت پس  
وی در یافته است نماز را بغوی گفته است هر که بیک رکعت کامله دریافت از جمعه وی ادراک کرده است جمعه پس چون  
امام سلام دهد ضم کند با او رکعت دیگر را و تمام شد جمعه و اگر ادراک نکرده است با او بیک رکعت داخل نشد در نماز و اگر بیک  
سر برداشت امام از رکوع رکعت دوم پس فوت شد از وی جمعه و باید که بگذارد از چهار رکعت زیرا که وی ظهر است  
همین است مذہب مالک و ثوری و شافعی تشریح گوید رضی الله عنه در حدیث حاکم آمده است من ادرك من صلوة الجمعة  
رکعة فقد ادرك الصلوة و از روایت دیگر حاکم من ادرك من الجمعة رکعة فليصل اليها اخوي و از مفهوم این حدیث دانسته شد  
اگر دو بیک رکعت دریافت جمعه را نه دریافت است پس ظهر را کند استینا فاولیاء و نزدیک امام عظم اگر چه هم امام را در یافت  
در رکعت ندارد و نماز جمعه ادر یافت **باب فضل يوم الجمعة والسنن التي ترجحها ومناظرة ابی هريرة** و کتب  
الاخبار و عبد الله بن سلام فی تعیین باب در میان فضیلة روز جمعه و فضل ساعتیکه امید داشته میشود رکعت اول  
در روز جمعه و مناظره ابوهریره و عبد الله بن سلام در تعیین آن ساعت **ما لك عن ابی انان**  
عن الاخبار عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ذکر يوم الجمعة فقال في ذلك الا يوافقها عبد الله  
وهو قائم يصلي يسأل الله شيئا الا اعطاه اياه و اشبار رسول الله صلی الله علیه وسلم بيده يقرأ رسول  
صلى الله عليه وسلم ذكره في روز جمعه پس گفت در آن روز ساعتیکه در می باید آنرا بخواند مسلمان حال آنکه او استی

من قلائد  
عليها الكواكب النجوم  
انيدان اذ لم تكن  
سكنة افاض اليها  
سكنة اخرى ففتت  
جمعته وان لم يكن  
الربيع  
اربعه تعلم  
وقال ابو حنيفة ان  
انك لا تعلم في الزمان  
صلى على بيتك

باشد نماز میکرد و سوال گذارنده استحال خیزی میکرد و میزد و در اختیار داشت و نمود آنحضرت صلعم بدست مبارک خود بیان گفت آن  
 میفرموده است که عن یزید بن عبدالله بن الحارث عن محمد بن ابراهیم بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبدالرحمن عن ابی حمزة انه قال قال  
 ابی الطوفان قلت کتب الامام جلیست من یحدث عن التوریه وحدث عن النبی صلی الله علیه وسلم یمان فیما حدثت ان قلت  
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم طالع علی الشمس یوم الحق فی خلق آدم و فیة اخط و فیة تب علیة و فیة مات  
 تقوم الساعة و ما من دابة الا و هی مصیفة یوم الحق من حیث تصیر حتی تظلم الشمس شققا من الساعة الا الجن و الانس و فی ساء  
 الا یصاد فیها عبد مسلم و هو یصل یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه قال کعب قال فی کل سنة یوم فقلت بل فی کل جمعة  
 فقلت کعب التوریه فقال صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ابوهریره فقلت بصره بن ابی بصره العفاری فقال ان  
 ان فقلت من الطوفان فقال لو ادرکته قبل ان یتخرج الیه ما خرجت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول لا تعجل الی  
 الا الی ثلثة مشا الی المسجد الحرام و الی مسجد هذا و الی مسجد یلیاء و بیت المقدس قال ابوهریره ثم لقیته عند بن سلام  
 فحدثت بحلیه مع کعب الاحبار و ما حدثت فی یوم الجمعة فقلت قال کعب ذاک فی کل سنة یوم فقال عبدالله بن سلام  
 لذی کعب فقلت ثم قرأ کعب التوریه فقال بل فی کل جمعة فقال عبدالله بن سلام صدق کعب ثم قال  
 عبدالله بن سلام قد علمت ان الساعه هی قال ابوهریره فقلت له اخیزنی بها ولا تضرب فقال عبدالله  
 بن سلام هو اخر ساعه فی یوم الجمعة قال ابوهریره فقلت و کیف تكون فی اخر الساعه فی یوم  
 الجمعة وقد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یصاد فیها عبد مسلم و هو یصل و تلك الساعه  
 لا یصل فیها فقال عبدالله بن سلام الم یقل رسول الله صلی الله علیه و سلم من جلس مجلس  
 ینتظر فی الصلوة فهو فی الصلوة حتی یصل قال فقلت بل قال ففعلت لک ابوهریره گفت برائتم  
 بسوے کوه طبریس ملاقات کردم با کعب احبار پس شستم بر او پس حدیث نقل کردم پیش من از توره  
 و حدیث نقل کردم من پیش او از رسول الله صلی الله علیه و سلم پس بود در آنچه ذکر کردم پیش او  
 آنکه گفتیم فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بهترین روزیکه طلوع کرده است در آن آفتاب روز جمعه  
 در روز جمعه آفریده شد آدم و در روز جمعه فرود آمد و در روز جمعه بر زمین و در روز جمعه مهربانی کرده  
 بروی اعدا از عتاب و در روز جمعه وفات یافت آدم و در روز جمعه خواهد بر خاست قیامت و نیست  
 هیچ جنبه و مگر وی گوشت نهاده است روز جمعه از وقتیکه صبح می کند تا وقتیکه بر می آید آفتاب  
 از قمر قیامت مگر جن را و در روز جمعه ساعتی است که نمی یابد آنرا بنده مسلمان سال آنکه او نماز میکند و

فقلت  
 قال الامام جلیست من یحدث عن التوریه  
 یوم الجمعة  
 ۱۶۱  
 یصاد فیها ساعه  
 الاحبار

عليهما السلام  
 من الظهور عند  
 كرامتهم  
 لم يثبت مسلمون  
 عاشوا في ذلك  
 في جميع  
 وأما في  
 الجبهة  
 كرامتهم  
 لم يثبت مسلمون  
 عاشوا في ذلك  
 في جميع

سؤال میکند از خدا متعالی چیزی میگوید بدو از آن چیز کعب گفت محل بودن این ساعت در هر سال یکروز است پس گفتیم بلکه در هر جمعه است پس خواند کعب تورات را پس گفت راست فرمود رسول صلی الله علیه و سلم گفت ابوهریره پس ملاقات کردم پس رفتم بنی ابی اسیره غفاری پس گفت از کجا آمدی گفتیم از طبرستان گفت اگر می یافتیم ترهیش آنرا که بر می آمدی بسوی طبرستان رفتی آنرا شنیدم از رسول صلعم که میفرمود آمده کرد و خوشتر آنرا که بسوی مسجد بسوی مسجد حرام و مسجد مسجدی که انبیت بسوی ایلیا یا کعب است بیت المقدس گفت ابوهریره بعد از آن ملاقات کردم با عبد الله بن سلام پس فکر کردم پیش او وضوء مجلس با کعب اجازت بخواهم روایت کردم بوم پیش او در باب روز جمعه پس گفتیم در انشای سخن گفت کعب اجازت محل این ساعت موجود در هر سال یکروز است پس گفت عبد الله بن سلام دروغ گفت کعب پس گفتیم بعد از آن خواند کعب تیرت را پس گفت بلکه آن ساعت در هر جمعه است پس گفت عبد الله بن سلام راست گفت کعب بعد از آن گفت عبد الله بن سلام هر آینه من میدانم که نام ساعت است آن گفت ابوهریره پس گفتیم از او پرسیدیم باین ساعت و محل مکن پس گفت عبد الله بن سلام آن ساعت آخر است از روز جمعه گفت ابوهریره پس گفتیم و چگونه باشد این ساعت در آخر ساعتی در روز جمعه بر آید فرمود است حضرت صلعم کنی باید آن ساعت را میچندیده مسلمان حال آنکه او را میگوید که اگر اجابت دعای او کرده میشود و این ساعت که تو نشان میدهی نماز کرده میشود در آن پس گفت عبد الله بن سلام یا نافعه فرمود است حضرت صلی الله علیه و سلم هر که بنشیند بجای که انتظار میکند در آن مجلس نماز را پس او در نماز است تا آنکه بخندد و آواز گفت ابوهریره گفتیم

فسر النبي صلى الله عليه وآله قال: كان رسول الله صلى الله عليه وآله يجتهد في ركعتي الفجر حتى يخرج من الصلاة ثم لا يخرج من عاشره  
 فمروا به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سبكا يسير ودور كعتي فخر انما كان من دورل خود میگفتم ایا خدا سرور فاتحه را با نوا  
 اجمعت الصلوة ترك ركعتي الفجر وغيرهما من النوافل وقتيكه سها ده کرده شود نماز را باید که ترک کند مصلی دور کعت سنت فخر انما  
 از نوافل **مالک** عن شريك بن عبد الله بن أبي نعيم عن ابى سلمة بن عبد الرحمن ان قال مع قوم الاقامة فقاموا  
 يصلون فخرج عليهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال صلواتان معا اصلتان معا وذلك في صلوة الصبح في الركعتين  
 قبل الصبح ابو سلمة بن عبد الرحمن كعب شنيذ قومي تكبير اقامت ايسر برخواستند که نماز بگذرانند پس برادر برایش  
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم پس فرمود ایا و نماز در یک اعت ایا و نماز در یک اعت گذارده شود و این قضیه نماز پنج  
 دران دور کعت که پیش از صبح بود مسئله ظاهر اینجا بر موانع ندرست با منی است و تحقیق این حدیث را حمل کرده بر نماز متفصل  
 متفرضین در صفت واحد یا بوجیه که در میان متفصل و متفرضین جایل نباشد و ذکر کرده اند که اگر اقامت نماز شد و این شخص  
 فخر بگذارد و است نامل کند اگر بن غالب آنست که یک کعت بجماعت خواهد یا دو نماز بجماعت یا با کسی سنت بگذارد و الا موقوف کند  
**باب قضاء ركعتي الفجر** بیان قضا دور کعت سنت فخر **مالک** ان بلغنا ان عبد الله بن عمر اتمه ركعتا الفجر فقطعها  
 بعد ان طلعت الشمس فرت شد از عبد الله بن عمر دور کعت سنت فخر پس قضا کرد و از العبدان تا که طلوع کرد و اقامت **مالک**  
 عن عبد الرحمن بن القاسم عن القاسم بن محمد بن شاذل الذي سمع عبد الله بن عمر عبد الرحمن رواية كذا في خبره فقام من  
 ماند آنچه که عبد الله بن عمر یعنی در قضا سنت فخر مسئله عله قضا در دور کعت سنت فخر آنست که مطلوب موقت سنت پس تکمیل  
 شامل باشد سائر سنن موقت را و قضا نمودن فخر سنت مصلی عبد الله بن عمر دور کعت سنت فخر العبدان فخر شاذل آنست که پس است  
 نایب با منی و در عالمگیری مذکور است که چون سنن نزه وقت خود فوت شوند قضا نباید کرد و اگر سنت فخر را که اگر همراه فرض قضا شود  
 تا وقت زوال قضا کرده شود و بدون این قضا نباید کرد **باب** لا بأس بترك الرواتب اذا صلى الفريضة وحده  
 هیچ باک نیست در ترک سنن رواتب و قیام بگذارد نماز فريضة را تنها یعنی تا که این رواتب و جماعات است نه در صورت انفراد  
**مالک** عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن ان عبد الله بن عمر كان اذا جاء المسجد قد صلى الناس بدا بالملكوكة ولم  
 يصل قبلها شيئا عبد الله بن عمر بود این صفت که وقتیکه می آمد مسجدی حال آنکه نماز گذارده بودند مردان شروع میکردند  
 فرض و بگذارد پیش از ان خبری مسئله در عالمگیری مذکور است قبل ايسر ترك سنت الفجر والنهار اذا صلى وحده وقيل لا يجوز  
 تركها جال **باب** لا كولا للمندوب اليه في كل يوم در بیان ذکر یک ركعت اده شد بسوی آن بر نوبی **مالک**  
 عن يحيى بن ابي بكر عن ابى صالح السمان عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا اله الا الله وحده

اقامت  
 موقوف اهل العامة  
 ۵۲ قلنت  
 وعليه الشافعي ومعه  
 عبد الغني كرامه  
 ان يصلي في الصلوة  
 الا بعد وهو في الصلوة  
 او بحيث لا يكون بينه  
 وبينهم حائل وهو جلد  
 واما في صلوة الفجر  
 فلهما ركعتين  
 وهو بحيث لا يكون  
 بينهما حائل وهو جلد  
 ۱۴ قلنت  
 فانه يذكرهما في باب  
 المسجد  
 قلنت في الباب جلد  
 فان النفل الموقت  
 قضا ثم في العليكم  
 والسنن اذا قانت عن  
 وقتها لم يقض الا في  
 الفجر فانها انما هي  
 الفرض قضا في وقت  
 الزوال وبقائه  
 يقضي خارجا بعد  
 ۵۳ قلنت  
 العليكم في باب  
 ليس بركعة  
 فخر انما  
 هو در وقت  
 لا يجوز تركها  
 جال



لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير مائة مرة كانت له عدل عشر ثواب وكتبته له مائة  
 حسنة وجمعت عنه مائة سنة وكانت له حوزا من الشيطان يومه ذلك حتى عيسى لم يات احد بافضل  
 مما جاء به الا احد على اكثر من ذلك ابو هريرة گفت كه فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه بگوید لا اله الا الله و  
 لا شريك له الحمد لله روزی صد بار باشد او را این کلمات برابر دو برده كه آزاد کند و نوشته شود برای او صد حسنة  
 و محو گردد شوم روزی صد سینه و باشد این کلمات بناو او را از شر شیطان در آن روز بگذرد و داخل شود در بهشت  
 و نیارد بچكس عمل را كه بهتر باشد از آنچه این شخص آورده است روز حشر الايكیكه عمل کرده باشد زیاده تر از این  
 صد بار **مالک** عن سمیع بن الجهم عن ابی سلمة السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قال من قال سبحن الله وبحمده في يوم مائة مرة حطت خطاياه وان كانت مثل شجر يبدلها رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 قه مود هر كه بگوید سبحان الله وبحمده در هر روزی صد بار و در كرده شود از وی خطای نامی او اگر چه این خطاها باشد  
 مانند كف دریا و باب استغفار بهلوة الضحی در میان متعب بودن ناخن می مالک عن ابن شهاب عن عروة بن  
 الزبير عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي  
 سجدة الضحی قطعا في الايام وان كان رسول الله صلى الله عليه وسلم ليدع العمل بالشئ وهو يحب ان  
 يعمل به خشية ان يعمل به الناس فيقرضهم عليهم حضرت عائشة گفت ندیدم آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم كه  
 گذارد و باشد نافه صبحی را بچكاه و هر آینه من میگذارم از او هر آینه حال نیست كه آنحضرت صلوات الله علیه و سلم ترك ميكرد عمل بخیر حال  
 زی و دست میداشت عمل كردن بآن بسبب ترس آنكه بگنند از امر و آن پس فرض گردانید و شود برایشان مالک  
 عن زيد بن اسلم عن عائشة ام المؤمنين انها كانت تصلي الضحی ثمانی ركعات ثم تقول لو شئ لي ابواي مما تركت من  
 حضرت عائشة میگذازد نماز صبحی هشت ركعت بعد از آن می گفت اگر بر من گنجینه شود بر برای من پدر و مادر من ترك كنم آنرا  
 مالک عن موسى بن ميسرة عن ابی هريرة عن عقیل بن ابی طالب ان ام هانئ بنت ابي طالب اخبرته ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم عام الفجر ثمانی ركعات ثم تخاف في ثوب واحد خبروا و هم ثمانی بنت ابي طالب ابو هريرة را كه رسول الله صلى الله  
 علیه و سلم گذارد و سال غزوه فخر هشت ركعت در پیچیده در يك جامه مالک عن ابی النضر مولى عمر ابن عبد الله ان ابا هريرة  
 مولى عقیل بن ابي طالب اخبره انه سمع ام هانئ بنت ابي طالب تقول ذهبت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الفجر فوجدت  
 يغتسل واطمة ابنته تسبغه بثوب قالت فقلت فقال من هذا فقلت ام هانئ ابي طالب فقال ورجا بامها فخر فخرج  
 غسله قام ففعل ثمانی ركعات ثم تخاف في ثوب واحد ثم انصرف فقلت يا رسول الله اني اقول رجل اخرجته فلان

۲۴

حقول العلماء و زواجا و برتر

عشق و کینه

8

رسول اللہ ﷺ

اللهم صل على محمد

پیشی سب سے

2017

مفتی محمد رفیع

عن

عن روثان

6

هجده قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد اجتمعنا من اجرت يامها وذلك صحاح ما في كفت رقتهم بسوى رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم سال فخر لم يكن فيهم اولوا غسل سكره ووافر من خسر خسرته صلى الله عليه وسلم مرده كرهه بود بروى بجانبه  
 انما باني بس سلام كردم پس فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم كيت اين پس گفتن ام باني دختر ابى طالب پس فرمود  
 انما باني را بس قتيكه فارس شدا و غسل خود بايتا و بس نماز گذار و هشت ركعت در پيچيده و يك جامه بعد از ان با ركعت  
 پس گفتن يار رسول الله گفت پس را و زين كلى ابن ابى طالب است كه دوى خواهد ركعت مرديكه من امان و ادم اول فلان  
 پس سهره فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم امان و ادم كسى كه توانان دادى اى ام باني اين واقعه متحقق شد  
 وقت خيلى مسكه اقل آن دور كته است بحديث كل سلامى النور و در حادى و صححه ياده از پشت مذكر نيت بهر  
 با سنا و صغيف و از ده نيز نقل كرده و وقت آن از ارتضاع و روشن شدن صغور اقباب است تا استوار و تاخير  
 آن تا گرم شدن آفتاب افضل است و تطبيق در بيان حديث عائشه و احاديث ديگر نيت كه حضرت عائشه نعى بود  
 از فرود كردن نعى صلوة بالكلية پس شايد ان حضرت صلى الله عليه وسلم ميگزارد و پيشند صحى يا بعضه اوقات و الله اعلم  
 باب الا فضل في نافله الليل والتمه ادا ان يكون مثنى مثنى بهتر است نافله شب و روز را كه باشد و دور كته ممالك  
 انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان يقول صلوة الليل والتمه مثنى مثنى يسلم من كل ركعتين خبر رسیده است مالك كه حضرت  
 مي فرمود نماز شب و روز يعني نافله و دور كته است سلام و دراز بر دور كته قال عبيد بن مالك وهو الاخر عن ناكنت الاكاس  
 و همين است امر مقرر زرد يك و همين است مذهب شافعى و نزد يك ابو حنيفه چهار چهار افضل است در طولين و صا حنين  
 در روز مذهب ابو حنيفه اختيار كرده اند و در شب موافق شافعى رفته باب الا فضل للمنافلة ان تكون في الليوت  
 بهتر براى نماز نافله آنست كه گذارده شود در خانه ممالك عن ابى النضر مولى عمر بن عبد الله عن بس بن سعيد  
 ان زيد بن ثابت قال افضل لصلوات صلواتك في سبوتك الا الصلوة المكتوبة زيد بن ثابت گفت كه بهترين نماز را شما  
 نمازيت كه در خانه اى خود و بگذارد بغير نماز فريضة ترجمه كيد رضى الله عنه غير از نيت كه بشكلم براى خوف با فله رياست و كره  
 بگذار در هر جا كه خواهد بزرگه مقرر است كه ان حضرت صلعم ميگزارد و در فاضل الاكاسى و مسجد و گاهى در خانه باب جواز الجماعة  
 في النافلة جائز است گذاردن نماز نفل بجماعة مالك عن اسحاق بن عبد الله بن ابى طلحة عن اسن بن مالك ان رجلا  
 ملكه دعت رسول الله صلى الله عليه وسلم لطعام فاكل منه ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاقموا فالاصله لكم  
 قال اسن فمعت الى حصير لنا قد اسق من طول ما لبس فتصحت بجاء عليه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وسلم و صفقت انا و اليتيم و داءه و العجى من وراثنا فضله لنا ركعتين ثم انصرف ملكه

ما نقت الصلوة  
فاحملها كان يصليها  
في بعض الاوقات في  
٥٢

المسجد  
قلنسوة  
من ثمنه قال ابو خنيفة

المستأجر افضل  
من قولي  
والتي كانت رخيصة  
صل

انما ذلک  
من رايقات آمنه  
حبيب شاعران لك  
۱۴۵

سليم يصلي في المسجد  
ثلاثة وثلاثين مرة  
في اليوم

والله اعلم  
بما لا يعلمون

سواء لكن لا فضل  
ما يكون العبد من  
الرب

عند الشافعية

تاریخ و قسم لایسنس

سأذكره في خاتمة السجل  
بنبرهان واقعة  
أذا صدق الجملة  
التي هي كبراهما  
الآن على سبيل  
الطريق بالجملة  
وقد أتينا لذكر  
جملة لذكر  
الحال فوصلنا  
فيها إلى



صورة نماز مغرب میباشد و زمین است نزدیکی یعنی نزدیک خفیه فصل جائز نیست باب جواز الوتر بركعة واحدة عن غیر  
 شفع قبله و براین جواز گذاردن و تر یک کتبه از غیر شفع پیش از آن مالک عن ابی شهاب ان سعد بن ابی وقاص  
 کان یوتر بعد الفجر الواحدة سعد بن ابی وقاص ترمیذی و بعد غشا بیک کتبه قال مالک و لیس علی هذا العمل عندنا  
 و لکن ادنی الوتر ثلاث کتبه مالک نیست عمل بر پنج دین نزدیک ما و لکن ادنی و تر سه رکعت است و شفع و یک و تر سه رکعت  
 اگر یک کتبه گذارد نزدیک شافعی بلکه اگر سه رکعت و تر یک مالک بگوید و تر یک ابو حنیفه اصلاً جائز نیست  
 باب جواز نقص الوتر بان یشفعها بركعة اخری در جواز نقص و تر بیک شفع کرد و اندازد بیک کتبه دیگر مالک عن  
 انه قال کنت مع عبدالله بن عمر بطریق مکه و السماء مغممة فحنی عبدالله لصیحه فادنو با واحدة ثم انكشف الغیم  
 فوی ان علیه لیلا فشفع بواحدة ثم صلی بعد ذلك رکعتین رکعتین فذا اختفی الصبح او تر بواحدة گفت نافع که  
 بودم همراه عبدالله بن عمر در راه مکه و آسمان صاحب بار بود پس ترسید عبدالله از طلوع صبح پس و تر گذارد و یک کتبه  
 بعد از آن زایل شد بار پس دانست عبدالله که باقی مانده است بروی شب پس آن یک کتبه را دو گانه ساخت بضم  
 رکعت دیگر بعد از آن گذارد و دو رکعت پس و قنیکه ترسید از صبح و تر گذارد و یک کتبه مترجم گوید رضی الله عنه بر همین  
 مذنب شافعی و صحیح نیست بر قول بحنیفه ففی العالم کثیره لا یجوز بدون نیت الوتر باب جواز الوتر اول السبل  
 و اخره جائز است گذاردن و تر اول شب آخر شب مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن المسیب انه قال کان  
 ابن سیرین الصمدین اذا اراد ان یاتی فرائضه او تر و کان عمر بن الخطاب یوتر اخر اللیل قال سعید بن المسیب  
 انا فاذا اجئت فرائضی او تر و گفت سعید بن المسیب که حضرت ابو بکر و قنیکه منجم است که باید بر سر تر خود یعنی  
 برای خواب ترمیذی گذارد و حضرت عمر و ترمیذی گذارد و آخر شب گفت سعید بن المسیب آنا من یترن چون می آیم بر فراش خود و تر  
 یکند ام مالک انه بلغنا ان عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله کانت تقول من خشی ان ینام حتی یصیر فلیو تر قبل ان ینام  
 و من وحی ان یستقیظ اخر اللیل فلیو تر و حضرت عائشة منیر و تر که ترمیذی از آنکه اگر صبح دخل شود باید که و تر گذارد  
 پیش از خوابیدن و هر که توقع دارد که بیدار شود و تر شب بیکه تا خیر کند و تر باب جواز الوتر بعد طلوع الصبح باب جواز الوتر  
 و تر بعد طلوع صبح صادق مالک عن عبد الکریم بن ابی الحارث البصری عن سعید بن جبیر ان عبدالله بن عباس قد  
 استیقظ فقال لخدمته انظر ما صنع الناس و هو یومئذ قد ذهب بصره فذهب الخادم ثم رجع فقال انظر اناس  
 من اصحابنا فقام عبدالله فادق صلی الله علیه و آله و تر سعید بن جبیر گفت هرگز عبدالله بن عباس بخواب رفت بعد از آن بیدار شد  
 پس گفت خادم خود را ببین که چه کردند و در آن ابن عباس در آنوقت رفته بود و دنیا را اول پس رفت خادم بعد از آن باز آمد گفت که

قلنت  
 ان از نیت رکعت جبار  
 عند الشافعی بیک رکعت  
 و لکن عند مالک و لیس  
 یجوز عند بحنیفه  
 قلنت  
 علیه الشافعی و لیس  
 یجوز عن ابی حنیفه  
 ففی العالم کثیره  
 یرون نیت الوتر  
 قلنت  
 و علی هذا اهل العلم

باز نشسته مردمان از نماز صبح پس ایستاد و عبد الله بن عباس پس تر کرد و بعد از آن گذارد نماز صبح را و حال آنکه ایستاد  
 ان عبد الله بن عباس و عبادۀ بخله صامت و القاسم بن محمد و عبد الله بن حاکم و قدا و تروا بعد الفجر خبر رسید امام را که  
 که عبد الله بن عباس و عبادۀ بن صامت و قاسم بن محمد عبد الله بن عامر گذارد و اند و تر و بعد طلوع فجر حال آنکه  
 هشام بن عماره عن ابیه ان عبد الله بن مسعود قال ما ابالی لو اقيمت صلوة لصیحه وانا واد عبد الله بن مسعود  
 برادرانم اگر گفته شود تکبیر نماز صبح و من و تر میگذازم حال آنکه عن یحیی بن سعید انه قال کان عبادۀ بن الصامت  
 یوم یوما یخیر یوما الی الصبح فاقام المئذن صلوة الصبح فیکون عبادۀ حتی ان یصلی بهم الصبح عبادۀ بن صامت  
 امامت میکرد و گویا پس برآمد از خانه خود روزی بسوی نماز صبح پس اقامت گفت مؤذن برای نماز صبح پس مؤذن  
 کرد و او را عبادۀ بن ابی انکه و تر گذارد و بعد از آن گذارد بایشان نماز صبح را حال آنکه عن عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت  
 عبد الله بن حاکم بن صعیة یقول انی لا و تروا وانا سمعته الا قامة و بعد الفجر یبکی عبد الرحمن بن القاسم انه قال سمعت  
 بن قاسم گفت شنیدم عبد الله بن عامر را که میگفت برآینه و تر میگذازم و من شنوم اقامت یا گفت برآینه من تر میگذازم  
 بعد فجر شک کرد عبد الرحمن بن قاسم که ازین دو نفر گفت حال آنکه عن عبد الرحمن بن القاسم انه سمع ابا عبد الله بن  
 یقول انی لا و تروا بعد الفجر عبد الرحمن بن القاسم شنید از پدر خود قاسم بن محمد که میگفت برآینه و تر میگذازم بعد فجر  
 مالک و انما یو تروا بعد الفجر من نام عن الوتر و لا یسبغ لاحد ان یبعد ذلك حتی یتیم و تروا بعد الفجر گفت مالک غیر ازین  
 که بگذارد و تر بعد فجر هر که خواب افت از نماز و تر نمی باید کسی که بقصد تاخیر کند و تر را تا بنهد و تر خود را بعد فجر تر بگوید  
 رضی الله عنه گفته این آمار نزدیک شافعی است که و تر است موقت است هفت است قضای آن و فیکه فوت شود و ابو حنیفه  
 آنکه واجب است و واجب میشود قضای آن و لازم است رعایت ترتیب در میان و تر و نماز و فیکه و تر و یک مالک آنکه  
 این وقت یعنی طلوع فجر ضروریست برای و تر و قضایست و فی مختصر ابن الحاکم آخره یعنی الوتر الی طلوع الفجر و تر  
 الی صلوة الفجر یعنی آخر وقت و تر تا طلوع فجر است و وقت ضروری و تر تا نماز فجر و الله اعلم باب کیف کان صلوة  
 النبیه صلی الله علیه و آله باین کیفیت نمازهای آنحضرت صلی الله علیه و آله در شب میگذازد حال آنکه عن ابن شهاب عن عماره بن ابی  
 عن عائشة زوج النبیه صلی الله علیه و آله ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل من اللیل احد عشر رکعة یوتر منها بواحدة  
 فاذا فرغ اضطجع علی شقیه الا یمین حضرت عائشة نقل کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله میگذارد و تر و شب یازده  
 رکعت و تر میفرمودند از آن یازده یک رکعت پیش و فقی فارغ میشدند و از یک شصتند بر پهلوی راست خود را  
 عن هشام بن عماره عن ابیه عن عائشة ام المؤمنین انها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله

صلوة قیامت  
 معنی هذا هو  
 الثاني فی سنة موقفة  
 بین قضاءها اذا نالت  
 عند ابي حنيفة انه یجوز  
 القضاء بغيره و  
 ۱۶۹  
 و یجوز ان یبایع الذی یبایع  
 و یمین الوقیة و عند  
 مالک انه وقت ضروری  
 للوتر لیس بقضاء  
 فی مختصر ابن الحاکم  
 و آخره یعنی الوتر الی  
 طلوع الفجر و تر  
 فی صلوة الفجر



در دل خود که البته بهینیم شب نماز حضرت صلعم را گفت پس نکیه کردم هشتان حضرت را صلعم با حجبیم حضرت را صلعم پس ایستاد  
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گذارد و رکعت دراز بجاید و دراز بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش  
از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از وی بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو  
که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر  
بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر بود از دو گانه که پیش از آن بود بعد از آن گذارد و رکعت و آن کوتاه تر  
آنست که اکثر و تر یا زده یا سیزده رکعت است و هم بر آن و ترست و نزدیک ابو حنیفه و تر سیزده رکعت است و هر یک که گفته اند نافله  
حضرت عائشه گاهی یا زده رکعت گفت و گاهی سیزده رکعت گفت و اختلاف آنست که اول اخبار است از صلوة معتاد حضرت صلعم  
و سیزده رکعت زیاده است که در بعض اوقات واقع شد برخلاف معتاد و اختلاف صحابه در حکایت صلوة الیل بر اختلاف است

وسقط شرب ماله عن ابى الزبير المكي عن طاووس اليماني عن عبدالله بن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا

لَكَ اسَلَمْتُ وَبِكَ اَمَنْتُ وَحَلِيكَ تَوَكَّلْتُ وَالْيَاكُ اَنْبَعَثُ بِكَ خَاصَمْتُ وَالْيَاكُ حَاكَمْتُ فَاعْفُ عَنِّي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ

تو خد که ندو آسمانها وز زمين و تراست ستايش تو ز نور و گيار آسمانها وز زمين و کسکه دلاسمانهاست تو شامتي و سخن بگوشاست

نقد و بررسی: این کتاب، یکی از مهم‌ترین آثار علامه است که به بررسی و نقد ادبیات و تفکرات آن دوره می‌پردازد. در این کتاب، علامه به تفصیل به آثار و اندیشه‌های نویسندگان و تفکرهای آن دوره پرداخته و به نقد و بررسی آن‌ها پرداخته است. این کتاب، یکی از مهم‌ترین منابع برای شناخت ادبیات و تفکرات آن دوره است.

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرماتا ہے کہ جو شخص اس حدیث کو پڑھے وہ اپنے گناہوں سے معاف ہوگا۔

رسول الله صلى الله عليه وسلم شنید وصف زنی را که نماز میگذارد و در شب پس فرمود گیت آن زن پس گفته شد بخیر است  
 صلی الله علیه وسلم این زن حلال و حرام نیست است بخواب نیز و در شب پس خوش نمود بخیر است صلی الله علیه وسلم آنرا آنکه  
 شناخته شد ناخوشی در قیافه آنحضرت صلعم بعد از آن فرمود هرگز خداستعالی ملول نمی شود تا آنکه شما ملول نمی شوید  
 یعنی ترک نکنید آنرا زیرا که نزدیک طلال ایشان پس طلاق طلال بر طریق مشاکله است اختیار کنید از اعمال آنقدر که شما

آن طاعت باشد **مسئله** عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم أن رسول الله  
 صلى الله عليه قال إذا نعل أحدكم وهو في الصلاة فليرفد حتى يذهب عنه النوم فإن أحدكم إذا صلى

فأحس يدري لعله يذهب ليستغفر فيصلي **مسئله** عاتشه روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون  
 بیدار آید یکی از شما حال آنکه او در نماز است باید که بخسبد تا آنکه برود از روی خواب زیرا که هر آنکه یکی از شما در قیافه نماز گذارد

را و در بیدار است نمیداند شاید که قصد کند استغفار را پس هشام در خود را یعنی بسبت علیه خواب نیز نمیکند و در میان  
 طاعت و غیر آن پس تحقیق طاعت کجا رسد باب احب العمل ما دام علیه صاحب و درست ترین عمل آنست که در وقت

کند بر آن صاحب آن **مسئله** عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه أنها قالت كان  
 أحب العمل إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي يدوم عليه **مسئله** عاتشه فرمود که بود و در سترین عمل نزدیک

آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه بدست کند بروی صاحبی باب من غلب عليه النوم عن غلبة حكمه غالب  
 بروی خواب غلبه شده از خرب خود **مسئله** عن محمد بن المنكدر عن سعيد بن جبيرة عن رجل عن أبيه أنه أخبره أن عائشة

زوج النبي صلى الله عليه أخبرته أن رسول الله صلى الله عليه قال ما من أحدكم أن يخلو في حلاوة دليله صلى الله عليه  
 الا كتب الله له اجر صلوة وكان يومه عليه صدق حضرت عائشة خبر داد که آنحضرت صلعم فرمود نیست هیچ شخصی که او را آنکه

سفر باشد در شب غالب آید بروی در آن نماز خواب مگر که مینویسد خداستعالی برای او ثواب نماز او بارید خواب او بر و صدق  
 باب من فاته حربه من الليل فليقرأ في الدنيا كسب که فوت شد خرب از شب پس باید که بخواند آنرا در روز **مسئله** عن

عن جابر بن عبد الله عن أبيه عن عبد الرحمن بن عبد القادر ان عمر بن الخطاب قال من فاته حربه من الليل فليقرأ في الدنيا كسب  
 صلوة الظاهر فانه لم يفته او كان ادركه حضرت عمر فرمود شخصی که فوت شد از روی وظیفه او که مقرر کرده بود بر خود در شب پس بخواند آنرا

و قیافه آن خود قیافه نماز هر پس هرگز فوت نشود از آن خرب یا گویا که او را که آنرا مشکله در مناجات مذکور است و نوافل از نماز  
 ندیده قضایه باب بدو عیام یکبار و ضمنا در بیان تعذیر ابتدا شروع شدن شب خیزی در شب یکبار **مسئله** عن أبيه عن ابن شهاب

عن أبي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه كان يربط في قيام رمضان من غير أن يأكبر بصلاته

قلست  
 هو قول العلماء  
 قلست  
 ١٤٢  
 فالتكليف في صلاة النفل  
 الوقت الذي يقرأ فيه



پس نماز ساخت و او حضرت عائشه و شب بخیزی میکرد و میخواند برای عائشه در رمضان یعنی امامت او میکرد و مترجم گوید این نماز سنت بر کعبه است نزد یک عالم و مفسر است و در وی جماعت **باب** القیام باحد عشر رکعت مع طول القیامه در شب بخیزی و رمضان بیازده رکعت با درازی و **مالک** عن سعید بن ابی سعید المقبری عن ابی سلمة بن عبد الرحمن

بن حوفه انه سأل عائشة فجزى النبي صلى الله عليه وسلم ركعة واحدة كانت صلاة رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فقالت سبحانك رسول الله صلى الله عليه وسلم يزيد في رمضان ولا في غيره على أحد عشر ركعة يصلي اربعاً فلا تسأل عن حسنهن وطولهن ثم يصلي اربعاً فلا تسأل عن حسنهن وطولهن ثم يصلي ثلثاً قالت عائشة فقلت يا رسول الله اتمام قبل ان توتر

فقال يا عائشة ان عيسى قتلما ن ولا ينما قلبي ابو سلمة بن عبد الرحمن سوال کرد حضرت عائشه را که چگونه بود نماز حضرت در رمضان پس عائشه گفت حضرت صلى الله عليه وسلم زیاده نمیکرد در رمضان و نه در غیر رمضان برای زیاده رکعت میگذاشت چرا رکعت پس پرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت پس پرس از حسن آن و طول آن بعد از آن میگذاشت سه رکعت گفت حضرت عائشه پس گفتم یا رسول الله آیا بخواب میرود پیش از آنکه وتر بگذارد پس فرمود ای عائشه هر آینه در خواب میرود و دل من بخواب میرود و **مالک** عن محمد بن يوسف عن السائب بن يزيد انه قال قال عمر بن الخطاب ابی

كعب عليم الداعي ان يقول للناس أحد عشر ركعة وكان القادري يقسم بالثلثين حتى كنا نغتمل على العصم من طول القيام ما كنا ننصرف الا في شهر الفجر سائب بن يزيد گفت که امر فرمود عمر بن الخطاب ابی بن کعب یتیم داری اگر قیام میل کنند برای مردان بیازده رکعت و بخواند قاری مئین را یعنی سوره تهای که بعد از صد آیه بودند هر سورتی در رکعتی تا آنکه تکبیر

میکردیم بر عصب سبب طول قیام و باز نمیشدیم مگر در اوائل فجر **مالک** عن عبد الله بن ابی بکر انه قال سمعت ابی يقول كنا نصرف في رمضان فنتعجل الخدم بالانعام عفاة الفجر عبد الله بن ابی بکر گفت که شنیدم پدر خود را که میگفت باز میشدیم در رمضان یعنی بعد از نماز پیشانی میکردیم خادمان را در آوردن طعام از بیم طول فجر **باب** اقیام فی رمضان بثلاث و عشرین رکعة مع طول القیامه باب در بیان شب بخیزی در رمضان بر بیست و سه رکعت با درازی قیامه

**مالک** عن يزيد بن رومان انه قال كان الناس يقولون في زمان عمر بن الخطاب في رمضان بثلاث و عشرین رکعة مردان قیام میل میکردند در زمان حضرت عمر در رمضان بر بیست و سه رکعت **مالک** عن داود بن حصين انه

سمع الاخر يقول ما اذ ذلك الناس الا وهم يلغون الكثرة في رمضان قال وكان القادري يقسم بسورة البقرة و ثمان ركعات اذ اقام بها في اثني عشر ركعة دای الناس انه قد خفف و دو در بن حصین شنیدم و سراج را که میگفت او را که در نماز بخیزد که ایشان من میکردند تا قرائت را در رمضان یعنی قنوت میخواندند و قرائت میخواندند و قرائت میخواندند

له قلتر  
خبر احمد بن باحو  
عشر و ثلث و عشرین  
له قلتر  
۱۶۷  
هو من الشبان  
والخضبة و مشيخ  
سنة ترويح و ثلث  
و عبد الله بن  
هكذا قال المحلى  
"سنيته"

اجمع بود و کاریکو بخواند سوره بقره و در پشت رکعت پس اگر قیام نگیرد و بسجده بفرود آید رکعت میدیند مردمان که در سجده  
 گردان از ترجم گوید رضی الله عنه پهن است در پیشانی فم خفیه بیت رکعت تراویح است و در نزد یک هر دو فرقه یکبار  
 قال الحلی عن البیهقی و سرود تعیین این عدد و آنست که حضرت عمر بن خطاب است منوره خود را گفت که حضرت صلعم در قیام سائر ایام تراویح  
 فرموده و از فعل آنحضرت صلعم یازده رکعت ثابت شده و در قیام رمضان آن ترغیب را ترک بیاور فرموده پس از تسبیح و ذکر آن  
 عدد در مسجدها صرف نماید چون ملاحظه کرد و تر و تر بود دیگر رکعت دیگر فرود و لهذا امام احمد مجیز داشته است در ادای یازده رکعت  
 و بیت و سر رکعت اول صلعم **باب احتیاج اکتفاء التکبیر لیلۃ العید و یومہ** باب در بیان تجب بودن بسیار گفتن تسبیح  
 در شب عید و روز عید قال الله تعالی یرید الله بکم الذی لا یرید بکم العسر و یکره الله العتاة و التکبر و الله علی ما عملکم  
 لشکر و ان یموتوا بعد ابتعالی یعنی شروع میازد برای شما آسانی و شروع میازد برای شما دشواری و شروع میازد  
 که تمام کنید شمار روز و نوار و شروع میازد که باسد اگر بگوید که خدا می ارشد بر آنکه راه نموده شمار تا بود که شما شکر کنید حاصل  
 آیت آنست که بعد از فقار رمضان یک پیش شروع است در شب و در روز تراجم گوید رضی الله عنه از این آیه دانسته شد که با مویم  
 با کثرت تجزیه بعد از قضای رمضان تا انقضای نماز عید پس در منازل طرق و مساجد و اسواق بعد صلوة بگویند و باید که  
 رفع صوت کنند و خفیه گفته اند که رفع صوت در عید فطر نیست بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجاییکه در حدیث آمده باشد  
 بنده ضعیف گوید که عید از شعائر اسلام است و اظهار و شعائر اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد و قال آنکه  
 اصل نزدیک ایشان در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت در عید و در تقدیمات آن مشروع باشد بر اصل ایشان نیز  
 و از همین جا میباید بودن زیادگی کثرت در نماز عید ثابت شد و آن صادق است بزبان تسمیه تکبیر در هر رکعتی پنج یا اهل کوفه  
 نقل کرده اند و بنزاید هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانی و پنج یا اهل مدینه ذکر کرده اند و اصل اهل حرمین اثنی  
 یا ثلث و از همین جا سلف صالح استنباط کرده اند و بنزاید تکبیرات در خطبه عید و الله صلعم **باب یجب الغسل لصلوة**  
 العید استحباب غسل بر نماز عید **باب** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یغتسل یوم الفطر قبل ان یندوا و الا یغتسل  
 عبد الله بن عمر غسل میکرد روز فطر پیش از آنکه برود بسجده عید گاه تراجم گوید رضی الله عنه مانند فعل ابن عمر قیاس عیدین را  
 بر جمیع عید بودن و خوف ایذا بر اجماع که پیش طیب لبس احسن ثیاب خود و گرفتن ناخن ازین قبیل باشد مقدّم بر نماز عید  
 سنتی است که نه فرض اما اول سبب موافقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و خلفا و مسلمین و علم جرایم انانی پس حدیث  
 و یخفین قبل اهل علی غیر سن قال الا ان تلوح و ایا ارکان و شروط جمیع ارکان و شروط عید هستند یا نه اینجا در حدیث  
 است یا آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه نیای بسیار درین روز غسل می فرمودند و هر یک از اینها سنتی است پس هر یک از اینها

قلنت  
 فی ذکر التکبیر و یستحب  
 صوم و بعضا الناس یخافون  
 انه یستحب لیلۃ العید و یومہ  
 و انما التکبیر و یستحب  
 الی المصل و روزی ملک  
 عن جماعه من العلماء  
 انما یجب هو حق العید  
 و عن ابی خفیه که یجب  
 فی الغسل بل یستحب  
 و اصل المصلی و المسلم  
 قلنت  
 هو حق العید و انما  
 یستحب لصلوة العید  
 ما یستحب لصلوة العید  
 من الغسل و التلبس  
 و لبس احسن الثیاب

له قلنت  
 هو قول العلماء انه  
 يعقب في الفطر ان ياكل  
 قبل الصلوة وقل لا يفتي  
 ان يمسك على اكل  
 قبل الصلوة  
 قلنت  
 وقت العید من صلواتهم  
 من بين ثقل الصلوة  
 ان لا ياكل من صلوات  
 الشافعي يكره الناس  
 ان ياكل من صلواتهم  
 بل ياكل من صلواتهم  
 ويحذر ان ياكل من صلواتهم  
 صلواتهم في صلواتهم  
 ويحذر في الفطر في صلواتهم  
 والعامة ياكل من صلواتهم  
 ولا ياكل من صلواتهم  
 ان ياكل من صلواتهم  
 ان ياكل من صلواتهم  
 ان ياكل من صلواتهم

ترك كذا آن سنت تترك بشد وسهنتا می گیر از وی صحیح شدند و بر آنها اجز خواهد شد و می گیر آنکه مجموع این خبر یک است  
 است که نخست صلی الله علیه وسلم بر آن موافقت می نمودند پس هر که چیزی از آن ترک کرد آن سنت فوت شد میل شافعی بر آن  
 اول در مسک عید کسوف و عتکاف و غیر آن و میل مالک ابی حنیفه برای ثانی است پس بر قول شافعی نماز گذاردن  
 جد است که مشروع شده برای شکر ادای رمضان و مقاصد دیگر مانند آن و جامع در آن مشروع شد بجهت ظهور شفا  
 اسلام و الی مقدم شد بجهت مشروعیت تقدم او در محل لایت خود و در مصر و قری جامع عید میا شده در بدو و زرا که  
 مقصد ازین ظهور شفا اسلام است و آن بدو جامع عظیمه میسر نمی آید و جامع عظیمه در بدو ممکن نیست و تکبیر شروع  
 بجهت شکر ادای رمضان کما قال غزن قائل و لکنه و الله علی ما هدیکم و خطبه مشروع شد بجهت پند دادن مسلمانان و تقسیم  
 سنن عید پس هر یکی سنتی دیگر است اگر یکی اگر و دیگری اگر ترک نمود بر آن معمول اجز خواهد یافت پس اگر جماعت نیات  
 تنها نماز گذارد تا فضیله نماز را بدید و اگر تکبیرات فوت شد اعاده لازم نیست و در تلا فی آن سجده سهو وقت عید از  
 شدن آفتاب است تا استوا و فی السهال و وقتها بین طلوع الشمس و الیها و فیه نظر زیرا که ماخذ وقت عمل ستم حضرت  
 و خلفا و مسلمین است و آن بعد از ارتفاع بوده است محلی در یثرب گفته است و قیل لا یدخل وقتها الا بارتفاع لیفضل عن  
 وقت الکراهیه و رفع بانها ذات سبب نبذ و ضعیف گوید این مصادر است زیرا که ذات سبب بودن آن موقوف است بر وقت  
 بودن آن بوقتیکه از طلوع آفتاب باشد و هنوز در تقیض سهانیم **باب** باکل یوم الفطر قبل ان یغذوا و الی المصلی

چیزی روز فطر پیش از آنکه برود بعدگاه مالک عن هشام بن عماره عن ابیه انه کان یاکل یوم الفطر قبل ان یغذوا  
 و یخورد و روز فطر پیش از آنکه برود بعدگاه مالک عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب انه اخبره ان الناس كانوا یخوردون  
 بالاکل یوم الفطر قبل الغد این شهادیه خبر و سعید بن مسیب که هر آینه مردمان را فرموده اند که بخورند روز فطر پیش از  
 بر آمدن قائل مالک را می ذک علی الناس فی الاصحی گفت مالک که منی بنیم این امر را لازم بر مردمان در عید صحتی **باب** وقت

الفطر الی المصلی یوم العید بیان وقت بر آمدن بسوی مصلی روز عید مالک انه بلغه ان سعید بن المسیب کان یغذوا  
 المصلی بعد ان یصلی الصبح قبل طلوع الشمس سعید بن المسیب میرفت بسوی مصلی بعد از آنکه نماز صبح می گذارد و پیش از آنکه  
 آفتاب قال مالک مضمت السنة الحق لا اختلاف فیها عندنا فی وقت الفطر الاصحی ان الامام خیر من منزله قد تمنا

مصلیه و قد حلت الصلوة گفت مالک گذشت سنت اسلام که در وی اختلاف نیست نزد یک و در وقت عید هم طهر و عید  
 که امام بر آید از خانه خود و تقدیم نگاه که برسد بعدگاه خود حال آنکه حلال شده نماز گذاردن یعنی آفتاب غنشد تقدیم  
 مترجم گوید رضی الله عنه وقت عید نزدیک جمیع علما از وقتیکه حلال شود نماز تا وقت زوال است و در پیشانی آنست که بگاه

برایند و زمان تا بگذرد جای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و شتاب بگذارد و عید یعنی تاخیر کند در فطر اندک  
 و نیز یک شخصی بهتر است تحمل در عید تاخیر در فطر باب اول نداء و اقامه فی العیدین اذان و اقامت ثبت در هر دو عید  
**مسائل** اندهم غیر واحد من علماء اثم بقول لم یکن فی الفطر الاضحی نداء و اقامه منذ زمان رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم الی الیوم قال ک وذلک السنة التي لا یختلف فیها عندنا امام مالک شیعہ از جمعی کثیر از علماء اهل مینہ نہ از کسک  
 میگفتند نبود نماز فطر و عید اذان و اقامت از ابتدای زمان حضرت صلی الله علیه و آله تا امروز گفت مالک و همین است  
 که خلاف نیست و آن نیز در کتاب باب الصلوة قبل الخطبة فی العیدین نماز پیش از خطبه است در هر دو عید مالک و عابن  
 شهابان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یصل یوم الفطر یوم الاضحی قبل الخطبة انحضرت صلی الله علیه و آله سلم نماز میگذاشت روز فطر  
 و روز عید پیش از خطبه **مسائل** انه بلغنا ابابکر و عمر بن الخطاب کانا یفعلان ذلک خبر رسید به مالک که حضرت  
 ابوبکر صدیق و عمر بن الخطاب میکردند همین کار را یعنی نماز میگذاشتند پیش از خطبه مالک و عابن شهابان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 سولی بن اذهلته قال شہدنا الیدم عمر بن الخطاب فصلی ثم انصرف و خطب للناس فقال ان هذین من الناس هما منی رسول الله صلی الله علیه و آله  
 عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم فالآخر یوما تا کلون فیه من شککم قال ابو عبیدہ ثم شہدنا الیدم مع عثمان بن عفان  
 نجاء فصلی ثم انصرف و خطب فقال انه قد اجتمع کون فی یومکم هذین عیدان فمن احب من اهل العالیة ان ینتظر الحق فلیتصل  
 و من احب ان یرجع فقد اذنت له قال ابو عبیدہ ثم شہدنا الیدم مع علی بن ابی طالب عثمان و حمزة فجال ثم انصرف و خطب ابو عبیدہ  
 گفت حاضر شدم روز عید همراه عمر بن الخطاب پس گذارد نماز بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند مردان را پس گفت هر آینه  
 در روز ند که منی کرده است انحضرت صلی الله علیه و آله سلم از روز و گرفتند در آن روز فطر شما از صیام شما و دیگر روز یکدیگر بخورید  
 گوشت و بجهای خود را گفت ابو عبیدہ بعد از آن حاضر شدم بعید همراه عثمان بن عفان پس آمد پس نماز گذارد و بعد از آن  
 بازگشت پس خطبه خواند و گفت هر آینه حال اینست که جمیع شما را ند برای شما درین روز دو عید یعنی جمیع عید پس که  
 دوست دارید و از اهل عوال یعنی اهل سیهای متصل مدینه که انتظار کنند جمیع اگر انتظار یکمن آنرا و هر که خواهد که رجوع کند  
 پس اذن داد و آمد و گفت ابو عبیدہ بعد از آن حاضر شدم بعید همراه علی بن ابی طالب انحضرت عثمان ام حاضر  
 کرده بودند پس آمد پس نماز گذارد و بعد از آن بازگشت پس خطبه خواند باب یک در فی الاولی سبعة و فی الثانیة  
 خواص فی القراءۃ السدسہ گوید در رکعت اول از نماز عید هفت بار و در رکعت ثانیة پنج بار پیش از  
 تبارک و تعالی **مسائل** عن نافع مولى عبد الله بن عمر قال شهدت اضحی و الفطر  
 مع البصریة فکبر فی الیکرة الاولى سبع تکیرات قبل القراءۃ و فی الاخری

لا قلت  
 قبل اهل العلم  
 مع قلت  
 مع قول العلماء

و قال ابو حنيفة  
 تكبير في الصلاة  
 خمس مائة  
 الثانية قل  
 لا تشايع في  
 سوى تكبير  
 قبل الصلاة  
 انه يكبر في  
 ركعة واحدة  
 و عليه السلام  
 قلست

حق تکلیفات قبل القراه قال مالک وھن لا یسعدنا انما ینکیر من بعد فخری عید فطر بمراد البیت ویرید من ینکیر  
 در رکعت اول محنت تکبیر پیش از قرائت و در رکعت دوم پنج تکبیر پیش از قرائت گفت مالک بن میں ست امر مسلم و منشی بزرگوار  
 مسلم شافعی بزرگوار است که این سبع و خمس در آن یکبار احرام و یکبار غیر احرام بود و بعد از آن شافعی گفت ابو حنیفہ تکبیر گوید و در رکعت اول  
 پیش از قرائت سه تکبیر سواي تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد از قرائت سه تکبیر پیش از تکبیر رکوع **باب** من وصل الى المصلی  
 الفرض الناس من الصلوة بیان حکم یکدیگر رسیدن بصلی قال انک باذکشتن مردمان فارغ شده از نماز قال مالک فی رجل  
 وجد الناس قد انصرفوا عن الصلوة يوم العید انذراهم بصلی فی المصلی ولا فی بیت و انذار بصلی فی بیت او فی المصلی لازم  
 بذک باسا و یکبار سبعاً فی الاولی قبل القراه و فی الثانیة قبل القراه گفت مالک در حق شخصی که دریافت مردمان را  
 چنانکه باذکشتن فارغ شده از نماز روز عید هرگز نیاید و منی عید لازم نماز را در مصلی و نه در خانه خود نماید آن شخص اگر گذار و نماز  
 در خانه خود یا در مصلی منی عید هیچ باک تکبیر گوید هفت بار در رکعت اول پیش از قرائت و پنج بار در رکعت ثانیة پیش از قرائت و در هر  
 مشروع است صلوة عید نزدیک شافعی جماعت را و منفرد را و بنده را و زن و مسافر را و باید که خطبه بخواند و منفرد و خطبه بخواند  
 امام مسافران و زن و ابو حنیفہ واجب نماز عید بر هر یک و واجب بر کسان و جماعت و شرط آن است که نماز عید بر هر یک  
 مشروع است برای نماز جمعه **باب** ما قال النبی صلی الله علیه و آله فی العیدین بیان چیزی که خواند منی صلی الله علیه و سلم در دو عید  
**مالک** عن صفی بن سعید لما اذی عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود عن ابي عن ابن الخطاب سال ابا و اقل الدی  
 ما کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه و آله فی الاضحی و الفطر فقال کان یقرأ بایقاف و القرآن المجید اقترت الساعة و انشق  
 الشمس ثم ینزل الخطاب یسید ابا و اقل الدی را چه بود آنچه حضرت صلعم میخواندند آنرا در روز فطری و عید فطر پس گفت میخواندند  
 خاف و اقترت الساعة **باب** حکم التطوع قبل صلوة العید و بعد هادریان حکم ناقل پیش از نماز عید و بعد از آن مالک  
 عن نافع ان عبد الله بن عمر یکن یصلی بعد الفطر قبل الصلوة و لا بعد هادریان عن عمر بن الخطاب و انما یسعدنا ان  
 نماز و بعد از نماز **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم ان اباہ القاسم کان یصلی بعد الفطر قبل ان ینزل الى المصلی اذ  
 کما قالهم بن محمد یگوید در روز فطر پیش از آنکه برود مصلی چهار رکعت **مالک** عن هشام بن عمار عن ابیہ انک یصلی  
 بجم الفطر قبل الصلوة فی المسجد عروہ نماز میگذارد و روز فطر پیش از نماز عید روز فطر مسجد تشریح گوید رضی الله عنه فاخذ فعل  
 حضرت ابن عمر اتباع عمل حضرت صلعم علیه و سلم و فاخذ دیگران استصحاب بشروطی صل صلوة ست و نیا فتن دلیل  
 لالک کند بر منع زیرا که در آن حضرت صلعم در سجالات و لالت بر کار است منی نماید ترک فعل خبر نزدیک جند و داعی آن دلیل  
 است بر نیت و اندیشه این اختلاف آن دلیل این است که آن حضرت صلعم را عدم کراهت فعل معلوم شد و در شب فتنی است که تطوع قبل از عید  
 الزمان

[illegible]



قال الحارث بن العباد  
البرية تجري من  
سبعة ولسنة  
وان كان له اهل  
بين حصن الحنة  
جميعهم كان اهل  
فكل واحد من  
السبعة يعني  
المسلمين في  
البنية والبقعة  
كل شخص من  
كفارة لكل احد  
ديار سنة  
عين من ليس له  
بيت وحدهم  
الاشاء ولا ياتي

از ترجمه گوید رضی الله عنه بن است نذر شفاعتی نزد بر حقیقه واجب است باب التفتیحه سنة کفایه لكل اهل بیت  
 قربانی سنت کفایت میکند برای هر اهل بیت مالک عن عمارة بن صيادان عطلة بن يساف أخبره ان ابا ابي  
 الانصاف أخبره قال كنا نفع بالثاة الواحة بينهما الرجل عنه وعن اهل بيته فترتبا هي الناس بعد فصات مباحة  
 ابو ايوب انصار گفت ما قربانی میکردیم یکبار و پنج میکردیم از خود و از اهل بیت خود بعد از آن تفاخر کردند و در آن  
 بعد از آن زمان پس قربانی مفاخر شد مالک عن ابن شهاب انه قال ما نجا رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 عنه وعن اهل بيته الا بدنة واحدة وبقرة واحدة قال مالک لا ادعى ايتها ما قال ابن شهاب ابن شهاب گفت  
 سخن نکرد و حضرت صلى الله عليه وسلم از خود و از اهل بیت خود مگر یک شتر یا یک گاو گفت مالک می دانم که لازم فقط  
 گفت ابن شهاب ترجمه گوید مذبح شافعنی آنست که شتر و گاو از هفت کس کفایت میکند و بز و گوسفند از یک کس اگر  
 مضیحه را مردم خانه بشنوند همه اقواب سینه ضحیه حاصل گشت و همچنین هر که در بدنه شریک گشت و صبح آنرا از خود کرد  
 پس ضحیه سنت کفایت است بر هر اهل بیت و سنت عین است بر آن کسی که بیت نذر در ضحیه در صاحب بیت  
 غیر آن تفصیل نگرداند و تاویل حدیث نزد ایشان آنست که ضحیه واجب نیست مگر بر عینی و در آن زمانه غالباً  
 اختیار اهل بیت بودن پس نسبت ضحیه بنام اهل بیت مجاز است بنا بر آنکه انتفاع ضحیه مساعدت بر آن از اهل بیت  
 باب يصح اشتراك سبعة في بدنة وبقرة ان كانوا اهل بيتي شتند درست است شریک شدن هفت کس  
 شتر قربانی و گاو قربانی اگر چه اهل بیت متفرق باشند مالک عن ابی الزبیر الکی عن جابر بن عبد الله انه قال  
 سخرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام الحديبية البدنة عن سبعة والبقرة عن سبعة جابر بن عبد الله گفت سخن کردیم  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم غزوه حديبية شتر از هفت کس و گاو از هفت کس باب الاضحية عن الجنيين لازم نیست قربانی از  
 جنین مالک عن نافع بن عبد الله بن عمر ان یکن ضحیة عافی بن عوف الموءدة عبد الله بن عمر قربانی من کرد و از آنچه دشمنان باشند  
 ما یتقی من الضحایا در میان چیزیکه اقترار کرده شود از وی از قربانیها یعنی قربانی آن نباید کرد و مالک عن عمر بن الخطاب عن عبید  
 بن ذر عن البراء بن حازب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا یتقی من الضحایا فاستأید و قال اربع و كان البراء بن حازب  
 یشریبها و یقول ینک اقص من یدل سوا الله علیه الضحایا البین ظلمها و اللقی البین عنی و المریضة البین مرضها و العقیلة  
 التي لا تنطق براء بن حازب نقل کرد که حضرت صلعم سوال کرد و شد از چه چیز اقترار کرده شود و از قربانیها پس اشاره کرد و حضرت صلعم  
 و فرمود اقترار نموده میشود از چهار چیز و بر او بن عازب اشاره کرد و بدست خود میگفت دست من کوتاه است از دست حضرت  
 صلعم علیه وسلم بزرگ است که ظاهر باشد لنگه او و بزرگ است چپم که ظاهر باشد کور می او و درین که ظاهر باشد ضلع او

[illegible]

قلش  
 انكش الخا احسن  
 هذا العلماء وان  
 كان الجود لا يكره  
 ان يكون في الصالح حسن  
 نظام السقا للدين  
 يصحح عبد الشافعي  
 لن اسرار التفتية  
 ان لا يفسد شعور وظيفه  
 ١٨٢  
 في العيشة فانها  
 ماسة واخذ من الخفا  
 ونشوار مع خلافا  
 لابي خنيفة

فنقلت رسول الله بن عمر خلق داسه حين ذبح الكباش وكان مصالما يشهد العيد مع المسلمين قال نعم وكان عبد الله  
 بن عمر يقول ليس حلاق الراس بواجب علي من فح وقد فعل عبد الله بن عمر عبد الله بن عمر قرباني كركي بار ورويه كفت نافع  
 بن كركو را كركه كرم براي او كركه كرمي نر شا خدا ر عبد از ان ذبح كرم او را و روي در نمازگاه مسلمانان كفت نافع با  
 كرم بخان عبد از ان برداشته شد بسوي عبد الله بن عمر پس ترشيد سر خود را و قتيكه ذبح كرده شد كركه كرم و روي عبد الله بن عمر  
 مريض جانش را و عبد الله بن عمر كفت نافع كرم عبد الله بن عمر كفت نافع كرم عبد الله بن عمر كفت نافع كرم عبد الله بن عمر  
 بر آينه كرده و عبد الله بن عمر ترجم ميگويده رضي الله عنه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه كرمه  
 بهتر است براي شما شاعر دين و محبت از دشمنی براي كسي كه ميخواهد قرباني كردن را كحلق سر كنند و ناخن نكند و در حضور  
 ذي الحجه پس قتيكه ذبح قرباني بكنن بكن سر خود را و كركه كرمه ناخن يا روبرو خود را خلافا لاجنينة **باب** انفسه النقي  
 اكل لحم الضحيا بعد ثلثة در بيان منسوخ شدن حكم نهي از خوردن گوشت قربانها بعد سه روز **مالك** عن ابي ابيد  
 المكنه جابر بن عبد الله السلمي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اكل لحم الضحيا يا بعد ثلثة ايام ثم قال بعد ذلك كلوا  
 و ترو و واو خود را جابر بن عبد الله روايت كرد و كحضرت صلعم منع فرمود از خوردن گوشت قرباني بعد سه روز بعد از ان فرمود  
 بخوريد و نوشه كريد و خيره ناي **مالك** عن عبد الله بن ابي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم عن عبد الله بن واقد ان رسول  
 الله صلى الله عليه وسلم عن اكل لحم الضحيا يا بعد ثلثة ايام قال عبد الله بن ابي بكر فذكرت ذلك لعمر بن عبد الرحمن فقال  
 سمعت عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم تقول دف ناس من اهل البادية حضرة الاضحية في زمان النبي صلى الله عليه وسلم  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذروا الثلاث و تصدقوا بما بقى قالت فلما كان بعد ذلك قيل لرسول الله صلى الله عليه وسلم  
 لقد كان الناس ينشعقون بضحيا اياهم ويحبون منها الولد ويتخذون منها الاسقية فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 وما ذاك اذ قال قالوا يا رسول الله نهيتهم عن الاضحية بعد ثلاث فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما نهيتكم عن  
 اجل الدافعة التي دفت عليكم حضرة الاضحية فكلوا و تصدقوا و اذروا و ايعنه بالذاقة قوموا مساكين قدامكم بالمدينة  
 عبد الله بن ابي بكر از عبد الله بن واقد روايت كرد كه رسول الله صلعم نهي فرمود از خوردن گوشت قربانها بعد گذشتن سه روز  
 عبد الله بن ابي بكر پس كرم اين امير بن عمرو بن عبد الرحمن پس كفت عمره راست كفت لعين عبد الله بن واقد كفت عمره  
 از حضرت عائشة رضي الله عنها كه ميگفت كه سوال آنرا كروي از اهل اباديه نزيك و روي من زمان حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 پس فرمود و كحضرت صلعم خيره كنيد براي سه شب حد و دهيد آنچه باقي ماند همچون رسيد و قتي بعد از ان كفته شد يا رسول  
 الله بر آينه مردان نفع مي يافتند بقرانها ياي خود و ميگذاشتند از روي پياويي اخذ از روي شكبا از فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم



وحدیث این سوال گفتند یا رسول الله من فرمودی اگر گوشت قربانیها بعد از روز عید از ذبح آن پس فرمود و حضرت صلعم  
غیر از این نیست که نهی کردم شما را از جبهه جماعتی که سوال آمدند بر شما نزدیک است نهی پس بخورید و صدقه دهید و ذبح و نهید  
میدرشت بداف قوم مساکین را که آمدند بجزیه مالک سخن در بیعت بن ابی عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری ان قدّم من  
قدّم الیہ اهل الحما فقال انظروا ان يكون هذا من لحم الاضاحی فقالوا هو ما قال ابو سعید الخدری ان رسول الله صلعم  
نهی عن ما قالوا ان قد کان من رسول الله صلعم علیه السلام ما بعد ان امر فخرج ابو سعید فسال عن ذلك فاجاب ان رسول  
صلی الله علیه و آله قال نهیتکم عن لحم الاضاحی بعد ثلاث فكلوا و تصدقوا و ادخروا و نهیتکم عن الاکتباذ فان لم یذبحوا  
مسکوکا و نهیتکم عن زیارة القبور فزودوها و لا تقولوا فیها عینی لا تقولوا سقیر بیعت بن ابی عبد الرحمن عن ابی سعید  
که ابو سعید خدری آمد از سفری پس پیش او نهادند اهل خانه او گوشت گفت احتیاط کنید در آنکه باشد این گوشت قربانیها  
گفته از زبان قسم است پس گفت ابو سعید ایا نهی نفرموده بود رسول الله صلعم از ذبح گوشت بر آینه بوده است از آنحضرت صلعم  
بعد غیبت تو امری پس این خانه بر آید ابو سعید پس پرسید ازین ماجرا پس خبر داده شد که رسول الله صلعم علیه و آله و سلم فرمود  
نهی کرده بودم شما را از گوشت قربانیها بعد از شب پس بخورید و صدقه دهید و ذبح کنید و نهی کرده بودم از انداختن نهید  
پس بیندازید نهید را و هرستی آورده حرام است و نهی کرده بودم از زیارة قبور پس باریت بکنید آنرا و گویند هجرین کلام بد  
صفه صلوة النبی صلی الله علیه و آله عند الکسوف در بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم نزد یک گرفته شدن آفتاب مالک عن ابی  
بن عمر عن ابی عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و آله انها قال تخسفت الشمس عهد رسول الله صلعم علیه و آله رسول  
صلی الله علیه و آله بالناس فقام فاطال القیام ثم یکم فاطال الکرکوع ثم قام فاطال القیام وهو دون القیام الاول ثم  
فاطال الکرکوع وهو دون الکرکوع الاول ثم فرغ فبیحذ ثقل فی الکرکعة الاخرة مثل ذلك ثم انصرف وقد تجددت الشمس  
الناس فحمد الله وثنی علیه ثم قال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله لا یخسفان لموت احد ولا حیة فاذا رايتما  
ذلك فادعوا الله وکبروا و تصدقوا ثم قال یا ائمة هجموا الله ما من احد غیوم الله ان یرفعی عبدا و یرزقنی اهله یا ائمة  
عجل الله لولکم ما اعلم الصلوة کثیرا و لکم کثیرا احضرت عائشة گفت که گرفته شد آفتاب در زمان آنحضرت صلعم  
پس نماز گذارد آنحضرت صلعم علیه و آله و سلم با مردمان پس قیام کرد پس دراز کرد قیام بعد از آن رکوع کرد پس دراز کرد رکوع  
بعد از آن قیام کرد پس از رکوع قیام را و او کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد پس از رکوع کرد و او کم بود از رکوع اول  
بعد از آن سر برداشت از رکوع پس سجده کرد و بعد از آن رکوع دویم مانند این بعد از آن باز گشت همانا که رکوع شد و بود  
آفتاب پس خطبه خواند بر سر مردمان پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بر کعبه بعد از هر گشت آفتاب ماه و دو شش از آنجا

۱۸  
والمعلی علیه السلام  
العام من البضع  
ان اکل من الضحیة  
بعد ثلث الاث  
السید بن الشیب  
یقولون من العود  
بالجیم ای بن یحیی  
۱۸  
الشمس

خدا تعالی گرفته نمی شوند از جهت موت کسی و از جهت حیات کسی پس وقتی که برسید شما گرفته شدن را پس عاکله را باند  
 یاد کنید و او صدقه ببرد بعد از آن فرمود ای است محمد قسم بخدا گیت هیچکس عید تر از خدا برین گناه که زنا کند  
 بنده او یا زنا کند کثیرا که ای است محمد قسم بخدا اگر بداند آنچه میدانم من هر آینه میخندد اندک و هر آینه میگریزد بسیار  
 مالك عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار عن عبد الله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصرى رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم والناس معه فقام قیاما طویلا قال عطاء بن یسار عن عبد الله بن عباس انه قال خسفت الشمس فصرى رسول الله صلى الله عليه  
 وهودون القيام الاول ثم ركع ركوعا طویلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم قام قیاما طویلا وهودون  
 الاول ثم ركع ركوعا طویلا وهودون الركوع الاول ثم رفع فقام قیاما طویلا وهودون القيام الاول ثم ركع ركوعا  
 طویلا وهودون الركوع الاول ثم سجد ثم انصرف وقد تجلت الشمس فقال ان الشمس والقمر آیتان من آيات الله  
 لا یحسنان لموت احد ولا حیوة فاذا دايت ذلك فاذا ذكر الله قالوا یا رسول الله دایک تناولت شیئا فی  
 مقامك هذا دایک تكلمت فقال انی رايت الجنة فتناولت منها عنقا واولا حلة لا کلمة منه  
 ما بقیت الدینا ورايت النار فلم اذک لیوم منظر قطا قطع ورايت الکثیر اهلها النساء قالوا لی یا رسول الله  
 یبقرن قیل یبقرن بالله قال یبقرن العید ویبقرن الا حشا لواحشت الی احد یمن الدهر کله ثم رأت منك  
 شیئا قالت ما رايت منك خیر الا قطعه عبد الله بن عباس رايت کرد که گرفته شد آقا با پس نماز گذارد و خجرت صلی  
 علیه وسلم و مردان همراه او پس قیام کرد قیام دراز نزدیک بسوره بقره بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز بعد از آن قیام کرد  
 قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن سجده کرد  
 پس قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن  
 اذان قیام کرد قیام دراز و آن کم بود از قیام اول بعد از آن رکوع کرد رکوع دراز و آن کم بود از رکوع اول بعد از آن  
 سجده کرد پس برگشت حال آنکه روشن شده بود آقا با پس فرمود هر آینه آفتاب و ماه و دشت انداز نشاها  
 خدا تعالی گرفته می شوند از موت کسی و از زندگانی کسی پس وقتی که برسید این گرفته شدن را پس عاکله را باند  
 یا رسول الله یدیم ترا که دست انداختی بخیری در نیامده خود باز دیدیم که عقب عقب با گشتی پس فرمود هر آینه دیدم من بهشت را پس  
 بدم بطرف خوشه انگوری ازان ها که میگرفتم از هر آینه میخوردید ازان تا آنکه باقی میانم دنیا دیدم من آتش را یعنی دوزخ پس دیدم  
 امروز جای سخت هونان دیدم اکثر اهل آن زنانه را گفتند بچه چه یا رسول الله فرمود کفران مینمایند گفتند ای ایا که فرمودند بخدا فرمود  
 کفران میکنند شوهران و کفر من و زنند احسان اگر شکوه کاری کنی بسوی من ازینها تمام عمر بعد از آن حی بنید از تو خبری یعنی ناسپید

نقلت  
 انفقوا علی ان صدقة  
 الکسوة سنة ثم  
 اختلفوا فی کیفیتها  
 فقال الشافعی یصلی  
 ۸۴  
 رکعتین فیکل کسوة  
 قیامین رکوعا  
 وقال ابو حنیفة یصلی  
 رکعتین کسوة الصلوة

طبیعت خود میگوید ندریم از توبیح خیری و نمیکوئی اصلاً برتریم گوید رضی الله عنه که سابق اشارتی گذشت که در شل این مقام از آن  
شود یکی آنکه هر فعلی که صفتی سنتی است پس اگر ترک کنی گویند دیگر ماجر خواهد شد و دیگر آنکه هر خصوصیات جمع شده سنت است پس  
درک بعضی و در بعضی مدرک سنت نیست تا آنکه هر خصوصیت یا آرد شل جمع که یک فرض است و در کان از خصوصیات  
چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مواظبت فرمودند و خلفاء مسلمین بهم جرات و میل شایسته برای ادلت و فرق در میان  
و عید کسوف آنست که صلوة جمعه و فرض بصریح حدیث آنرا در لغت موضوع که بنویسند استعالات اهل شرع رجوع کردیم  
و خصوصیات لازمه اگرکن او ختم بخلاف نماز عیدین که کسوف که استننان بر فعل از خصوصیات بنص حدیث یا بفعل آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم معلوم شد پس قرآن است که هر یکی سنتی جدا باشد پس کسی که در رکعت کسوف بشکل نماز صبح گذارد  
و خطبه خواند اصل فاذا را تیمم ذکر فصل و ادا کا بسته است و هر که در رکوع و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال ثواب  
نمود و هم او فی صیل کرد و همچنین است کلام در نماز استقامت این نمازهای استقامت مختلف دارد شده اند باجملة اکل در نماز  
که قیام اول اطویل کند مانند سوره بقره و قیام ثانی اندکی کمتر از وی و قیام ثالث از قیام ثانی کمتر و رابع از ثالث کمتر  
و همچنین است حکم رکوعات پس در رکوع اول قدر صد آیه از سوره بقره تسبیح گوید و پایه پایه یکم کند و در بعضی روایات  
سجدهات نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان دارد شده اند و اگر در خطبه خواند مانند جمعه بهتر باشد و درین  
بیان کند که آفتاب ماه و آیت انداز آیات خداست تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اخلاق کند و ظاهر است  
که هر که در خوف و کسوف هر دو محدث شیخین عن عائشه انه صلی الله علیه و سلم هر فی صلوة الخوف بقره او نه و چهار رکعت  
بر عیدین بجامع اداسی آن همه بجماعت عظیمه ثقیان خطبه یا حدیث ترمذی عن سمرة الاشجعی صوات من جهه کثرة الخوف  
و انما الفضا استمر بالقرارة اولم یجهر بکفایت بلکه عدم سماح خود بیان کرد و اما جمیع شافعیه در میان هر دو حدیث با آنکه سر از سر  
قرئت و چهار رکعت شمس پس مدخل است با آنکه ظاهر از حدیث حضرت عائشه است که حکایت نهان قصه کسوف باشد که روایت  
متحد و در آن باب از حضرت عائشه منقول است و استعمال خوف بر شمس غیر قلیل است **باب** صفه صلوة النبي صلی الله علیه و سلم  
و سلم عند الاستسقاء بیان کیفیت نماز آنحضرت صلعم دست تار مالت عن عبد الله بن ابی بکر بن عمر بن خرم انه سمع عبد  
بن تیمم یقول سمعت عبد الله بن زید لما ذلنی یقول خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم فاستسقی و حوّل رداعه حیثما  
القبلة عبد الله بن زید ما ذلنی گفت که برآمد رسول الله صلی الله علیه و سلم پس استسقا کرد و برگردانید چادر خود را و گفت که رو بقبلة  
قال یحیی و شمل مالت عن صلوة الاستسقاء که هر فقال رکعتان و لکن بیثا الامام بالصلوة قبل الخطبة فیصله رکعتین  
ثم یخطب اما ویدعو و یستقبل القبلة و یحیل رده حین لیستقبل القبلة و یجهر فی رکعتین بالقراءة و اذا قیل الامام رداعه

فتی

المستشار  
المستشار

مفتی محمد رفیع

فَقَالَ لَهُمْ فَكَيْفَ

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْنُ قُرَيْشٍ  
أَتَى بِكَافٍ فَسُكِّنَ

کے کفو و فتنے

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۸۶

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

في اللغة فاما

الحقة الثانية

من القضاة  
في القضاة

فأثمة  
ملك أنه ان غنظ  
مكيث لا

[illegible]

10

[illegible]

جبل الذی علی یمنیہ علی شمالہ والذی علی شمالی یمنیہ وبحول الناس اذ یدعیهم اذ یقول الامام رداءہ و یستقبلون

پس بگذازد و در رکعت بعد از آن خطبه خواند ایستاده و دعا کند و روی بقبله آورد و بلند بخواند هر دو رکعت قرار داد و در وقتیکه نماز تمام شد

امام جواد (ع) را بهند چندی را که بر دست راست اوست بر دست چپ و چپ را که بر دست چپ اوست بر دست راست می‌نهادند  
 و در این زمان که در آن زمان چادرهای خود را و قیاس میکردند امام جواد (ع) را در وقت که از دو حال آنکه ایشان را نشسته

ترجم گوید رضی الله عنه همین است بدین شایع این نماز مانند نماز عید است نزدی نگیر گوید در اول گفت هفت بار سوره

استقامت و عبادت نماید که در مسئله الکمل در استقامت آنست که سه روز روز دیگرند و توبه بکند و در جبهه حیراز صدقه و صلوات بخواند

بعد از آن روز چهارم بخوار و در دهر کشته و جامها را حلی پوشید و جدید کردی از این اجناس الهامه و دو دهنه با خود برد  
مانند عید بعد از آن دو خطبه خوانند و سقفا بسیار گویند و تحویل رد کنند امام و مأموم همه و صورت تحویل در سنن ابی نور

وآوردشده حمل درآورد و تحمل عطا فدا الايمن على عاتقه الايسر تحمل عطا فدا الايمن على عاتقه الايسر درآورد و ديگر از ابي داد و داد و  
عليه رحمة سواد و از امان ياخذ باسفها ايحدا اعلا اظلم انقلت عليه رذولها على عاتقه و از اين روايت استحياتيكليس نيز فرموده

والله اعلم باب الدعاء عند الاستسقاء وبيان دعاء ركعتين مستحبات خاتمة ان مالک عن يحيى بن

بلان المیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ استغاثکمہ داین دعا میں جو اند اللہم اے الخ یعنی اسی بار خدا یا اللہ یہ دعا

خود را و جان و روان خود را و دین را بگذاشت و محنت خود را و در غم و سازش شهر زد و خود را با باب اول القرآن علی سبعة احرف فرمود  
و قرآن بر هفت عبارت و ممالک است یعنی ابن تیمیّه بن عمر بن الزبیر عن عبد المؤمن بن عبد القاری انه قال جمعت شریک

يقول سمعت هشام بن حكيم بن حزام يقرأ سورة الفرقان على غير ما أقرأها وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقرأها هكذا

يقر سورة الفرقان على غير ما قرأتم فقال رسول الله صلى الله عليه وآله إن هذا القرآن أنزلني في ليلة القدر التي هي بين يدي الساعة

[illegible]

در رسول الله صلى الله عليه وسلم همون بود معلم من در آن سوره پس نزديك بودم كه شتاب كنم بزي بيازان جمله است و او هم در

آنکه بازگشت یعنی از قراءه پس از آن بسم کردن و در اینجا و پس آمدن و در پیش حضرت صلعم پس گفتند یا رسول الله هر کس که شنیدم این شخص که میخواند سوره قرقان را بر خیر و چه یکد آموخته بود آن سوره را بان و پس فرمود حضرت صلعم که از آن بعد از آن فرمود هشتم را که بخوان پس بخواند همان قراءه که شنیده بود کم کسی میخواند پس فرمود و همچنین فرمود و آورده شد این سوره بعد از آن فرمود و که بخوان پس بخواند آن را پس فرمود و همچنین فرمود و آورده شد این سوره هر آینه این قرآن فرمود و آورده بر صحت جمله پس بخوانید آنچه از وی آسان باشد ترجمه گوید رضی الله عنه که علما در تحقیق احرف سبعه اختلاف بسیار دارند و آنچه پیش این فیض مقرر شده است که یک کلام را بار عایتی ترتیب نظم عرب مجید و چه میتوانند ادا کرد و هر یکی حرفیت و این لغوی گاهی بجهت اختلاف مخارج حروف و گاهی بجهت تنوع و ترقيق و مانند آن و گاهی باستعمال الفاظ مترادف مانند فاجروا یا مانند قل یا ایها الکافرون قل للذین کفروا قل لمن کفروا ذکر سبعه بجهت بیان کثرت است نه برای تنجید پس اختلاف قراء سبعه بلفظ با یک مکتوب است و در مصاحف عثمانیه نیز اختلاف احرف است و اختلاف صحابه و تابعین و در ادای کلمه بوجهی که محتمل مصاحف عثمانیه نباشد نیز اختلاف احرف است مانند فاصطوا و فاصطوا و صی را یک بعضی را یک و علم پیش اولم یبیین و مانند ما تعلق الذکر و الا و الذکر و الا فشی و در صورت همه اختلافات را بوجهی پیدا شد بخلاف آنکه ترتیب نظم کلام تغییر فاحش باید که در اقران نتوان گفت و کلامی باشد علوی و دلیل بر آنکه ذکر سبعه بجهت بکثرت است نه برای تنجید اتفاق اندکست بر قراءت عشر و هم و ارقی را ازین عشره در ادویت و هر یکی با دیگری مختلف است پس مرتقی شده و قراءه تابعیت و الله علم **باب** تعاهد القرآن و در خبر گرفتن

مکار کردن آن نافرمانی نشود و مالک عن نافعه عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انما مثل صانع القرآن كمثل صناع الابن المعقلة ان عاهد عليها امسكها وان اطلقها ذهابت عبد الله بن عمر رايه كرويه حضرت فم فرمود غير از این نیست که صفت صاحب قرآن مانند صفت خدا شتران بسته یا ست اگر خبر گیران باشد برومی نگاه دارد و آزاد نگذارد و آنها را بگریزند باب لا یجهر البعض علی البعض بالقول بل یذكر اذا دأبوا ببعضهم بعضا بر او از بعض بخواند و قرآن ها

عن يحيى بن سعيد عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن ابي حازم التمار عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم على الناس وهم يصلون وقد علت اصواتهم بالقراءة فقال ان المصلين ينبغي به فليتنظروا ذينا جديبه ولا يحسبوا بعضكم على بعض بالقرآن ان حضرت صلعم برآمد از خانه حالانکه صحابه نماز ميگذاشتند و بلند شده بودند و آواز نامي ایشان بقرآن پس فرمود دبر آيينه مصلين را نگاه ميکند بآبروز دگر خود پس بايد که تامل نمايد که چه چيز مناجات ميکند بآبروز دگر خود و بلند نکند آواز بعضي شما بر بعضي بخواندن قرآن **باب** يقرأ القرآن على ثلثة و فقه ولا يعجل بخوانه قرآن را بآه شيک و فهميگ و شتابي نکند و مالک

[illegible][illegible]

محصل النقاء  
من الامتياز و  
استمال الصانع  
دخول في رسمه  
التيه ونازل  
جسد وجمال  
الكافور  
العسل الاخضر  
من الامتياز

[illegible]

1

بالتب  
في المالك  
وقد ذكرنا ذلك  
في المالك

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
موسى عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام

و روایت او را از خاک گشت مالک قتیله که می شود مردی و نباشد با کسی گزینان تمیم که نندازانیز باب علم  
المیت فی البقیع میان غسل او در ناست در پیر این ممالک عن جعفر بن محمد عن ابیه ان رسول الله صلی  
علیه وسلم غسل فی ثلثین امام جعفر از والد خود امام محمد باقر روایت کرد در آئینه آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل  
در پیر این شرح گوید سنون ست نزد شاهی غسل میت در پیر این بر خلاف حنفیه گفته اند ایشان جایزه نیست دلیل  
عدم جواز بر قول ایشان تواند بود گفته شود که این از خصایص است حضرت است صلی الله علیه و سلم والله اعلم باب  
کفن السنه ان یلف وثلاثة اوقیص ویثر ذرویلف ولكن الضمرة سائیسر ان کان ثوبا واحدا کفی سنون  
در حق مردان است که پیچیده شود در سه لفافه یا مقیص پوشانیده شود و از زر پوشانیده شود و جمیده شود و جامه بسیم  
و کفن ضروری همان است که میسر آید اگر چه یک جامه باشد ممالک عن هشام بن عماره عن ابیه عن عائشة زوجة  
النبی صلی الله علیه و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کفن ثلاث اثواب یعنی ثوب لیس فيها مقیص ولا خامة  
حضرت عائشه روایت کرد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم کفن پوشانیده شد در سه جامه سفید منسوب بچوال که بیست  
بیم و آن جامه از قطن خالص باشد و نبود در آن سه جامه مقیص نه عباس ممالک عن ابن شهاب عن حمید بن

[illegible]

194

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله



باب الثالث عن مقام بمنعه عن إيمان بهتوا بكلماتها قالت لا هلهما احراما ليا ذامت ثم خلقوا ولا تذبوا على الفتيحة والاولى  
 بنا لاسما رتبته الى بكر وصيته كروا من خود الكه خور خور كونه چاهما هي براين كفن بر او فتيكه ميرم بعد ان خود باليد درين  
 وسپايد بر كفن من خود را و از بي من ميرم براتش بر ترجم كرم بر دهنش الدرعه و تحجب بر خود كردن كفن بغير ميش اگرست  
 تحفظ و تحفظ است كه بر قطن خود شهاده منافذ ميت و لا تخمر من واو فتن و عيني و النين بان مسدود كنند و كرده  
 بر اجزاء بدن اش **باب** لا فضل ان يمشي انسان امام الجنازة بهتر است كه بر زرد مردان ميش ميش خباز و مالت  
 عن ابن شهاب بن رسول الله صلى الله عليه و آله و آيا بكر الصديق و عمر كانوا يمشون امام الجنازة و الخلفاء هكلم جزا و عبد الله  
 رسول الله صلى الله عليه و آله و آيا بكر الصديق و عمر بن الخطاب ميرفتند ميش ميش خباز و خليفههاي يگر همچنين و عبد الله بن عمر  
 مالت عن محمد بن المنكدر عن ربيعة بن عبد الله بن الهادي انه اخبره انه دعى عمر بن الخطاب يقدم الناس امام الجنازة  
 زيب بخت جش ربيد و عمر بن الخطاب كرم ميش ميش مردان بر رفت ميش خباز و خباز زيب بخت جش مالت عن هشام  
 بن عماره انه قال ما رايت ابى قطيبي في جنازة الا امامها قال ثقات بالحق فجلس حتى يمروا عليه هشام گفت نديمم بر خود  
 كه خباز باشد و خباز و كرم ميش ميش او گفت بعد از ان مى آمد بفتح ريس نشست تا آنكه مردان ميگذشتند بروى مالت  
 عن ابن شهاب انه قال الشئ خلف الجنازة من خطاء السنة ابن شهاب گفت رفتن پس خباز و از غلط كردن راهست  
 مترجم گويد رين است شافيه و حنفيه ميش و عقب خباز و فضل گفته اند اما سوار پس اتفاق كند چه در گفتند بر و عقب خباز  
**باب** حل الجنازة الى المدينة در بيان مرداشتن خباز را بر سوي مدية مطية مالت عن غدير واحد عن شفي به ان سعد بن  
 ابى وقاص و سعيد بن زيد بن عمر بن نفييل توخييا بالعقيق و صلا الى المدينة و دخبا با امام مالك روايت كرد از غدير  
 يعني از جماعة از آنها كه اعتماد دارد بر صحته روايت كه آنها كه سعد بن ابى وقاص سعيد بن زيد بن عمر بن نفييل فات يا قنذر و را  
 عقيق و بر داشته شده بر سوي مدية و دفن كرده شده اند آنجا مسئله حرام است نقل صيت بسوي شهر ديگر و قيل كرده الا  
 ان يكون يقرب مكة و المدينة او ميتة المقدس من نافعى عليه اين حمل شده در مكان انبته و حكم بر سوارخانه در كبريت  
 حجة احاديثي كه در فضل آنها وارد شده **باب** نسخ القيام للجنازة در بيان مشي شدن قيام براي جنازه مالت  
 عن يحيى بن سعيد عن واقد بن سعد بن معاذ عن نايف بن جابر بن مطعم عن مسعود بن الحكم عن علي بن ابي طالب  
 ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم كان يقوم في الجنازة ثم جلس بعد ان حضرت علي بن ابي طالب  
 روايت كه حضرت صلى الله عليه و آله وسلم مى استاوند براي جنازه تا باز نشست بعد از ان **باب** يسر  
 بالجنازة من غير خبيب و لا از علم خستاب بر و خباز را بر غير يويه يويه رفتن و نفيير جنبش و اوان

موصوفه



[illegible]

افزاید بر آنکه هر وقت شب بیدار سائیم ترالس آنحضرت صلعم برآمد تا آنکه صف گردانیدم و از او تکبیر گفت چهار تکبیر و بعد از آنکه  
عن ابن شهاب عن سعید بن السید بن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يلق النجاشي الناس في اليوم الذي  
مات فيه خبجه بهم الا صلى نصف بهم وكبر اربع تكبيرا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خبر درگنجی باو شاه حبشه رسانید  
بردمان دران روز کبر و بزرگواران بسوی عیدگاه پس صف ساخت ایشان را تکبیر گفت چهار تکبیر و بعد از آنکه صف ساخت  
موافق است باصف صلوته مطلقه در نیت و قیام و قرائت و صلوته بر آن حضرت صلعم و سلام و بغیر از کان جمله تجزیه است  
و دعا برایت نیز منقول است پس شافعی فی محل کرده است بآنکه چنانکه دران باصلوته مطلقه موافق است بطریق فرضیه بود باین دلیل  
صلی بر صلوته مطلقه در شر و طریقی همچنین محمول باشد در کالی که دران موافق افتاده بخلاف مثل رکوع و سجود که عدم هر یک  
بتواتر معلوم شده بنده ضعیف گوید فیه نظر زیرا که لفظ حدیث در قرائه فاتحه من السنه است و کل ابن عمر هرگز آنست و هرگز آنرا  
استحی بودن آن و این دلیل بر عدم فرضیه نیست اندر شد و در فرضیه صلوته بر آنحضرت صلی علیه و سلم کلام سابق را گوشت  
فکذا همها و تکبیر او دعا نیز رکن است بچهار محل مستمر ملین اما جماعت پس باتفاق سنت است مطلقه و فرض گذاردن  
یک کس آن تکبیر را پس فرض اندا باتفاق اما صلوته بر قبر پس نزد شافعی صحیح است خواه دفن شده باشد پیش از صلوته یا بعد  
صلوته و نزد حنفیه گذارده شود نماز بر قبر میتی که میت از دفن بروی گذارده نشده تا زانیکه گمان تقصیر نباشد و قد  
کرده اند تقصیر را بثلثه ایام و اما صلوته بر غائب پس صحیح است نزد شافعی خواه باشد میت برجهت قبله یا غیر جهت آن و نماز بر  
صلوته بر غائب نزد حنفیه تاویل صلوته آنحضرت صلعم بر قبر نزدیک ایشان آنست که نماز نگذارد و بود بروی پیش از دفن  
و بر بنی اش از خصوصیات آنحضرت صلعم شمرده اند الله اعلم **باب الدعاء بین التکبیرات در بیان عار و اثره در میان**  
**تکبیرات** عن سعید بن ابی سعید القابری عن ابیه انه سأل ابا هريره كيف يصلي على الجنائز فقال  
ابن هريره انما يصلي الله اخبرك اني سمعنا من اهلها فاذا وضعت بكبريت وحمل الله و صليت على نبيه ثم اقول اللهم  
عبدك وابن عبدك وابن امتك كان شهيدان كالدلائل انت دان محمد عبدك ورسولك وانت اعلى  
العلم ان كان محمدا فز في احسانه وان كان مسينا فحقا و زعنه سيئات الله لا تحسننا اجرم ولا تقبلا نجدها  
ابو سعید مقبره سئوال کرد از ابو هريره که چگونه نمازگذاری بر جنازه گفت ابو هريره بخدا قسم که من خبر دهم ترا عجب خبره دهم  
افزاید او پس فیکه نهاده میشود یعنی بر زمین الله اکبر میگویم و حمد میگویم خدا را عزوجل در دو میفرستم برین صلی بر او و آنرا میگویم  
اللهم عبدك ابن عبدك ابن اخي ترجمه این دعا اینست که بار خدایا بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو که او همی میداد که میت  
موتور نهاده او همی میداد که محمد بنده هست و پیغمبر تو و تو داناتری بحال او اگر نیکو کار بود پس زیاده کن در نیکو کاری او

من الميت للاب  
ابا رزقنا وعندنا الخفية  
من لم يصل عليه فإن صلي  
عليه في صلاه رمضان  
يثبت له الميسر في يصلي على ميت  
الامم واحدة والصلوة على  
الغائب عن البلد فرضي به عندنا  
الشافعي ولو كان الميت في  
جوف القبا ايام ولا يجوز عند  
الحنيفة تراويل صلواته  
صلى الله عليه وسلم على القدام  
انهم قالوا لم يصلوا عليه ولا  
التجاني في مخصوص به صلى  
الله عليه وسلم

بعد التبريد  
١٩٥

بعد انكسارها الى اربابها  
 والناس عندنا حفيظة  
 ويحبون الفاني عندنا  
 ويعلمون الثانية حتى ياتي  
 صلى الله عليه وسلم الى زمان  
 وبعد الثانية حين  
 لميت بالارباب وليس  
 بعد الاربعة رعاة عندنا  
 الضعيفة ويستطيع عندنا  
 الشقاق في الارزاق كان  
 البيت اربعة يقول الله  
 عندنا منك واربعة  
 عندك واربعة  
 عندنا

لم يضره "أزمة النقص" لذكرها على الكنايا

فصل في  
 تعليم النسخ  
 من القرآن الكريم  
 في سنة ١٢٠٠  
 من الهجرة النبوية  
 في شهر ربيع الأول  
 في يوم الاثنين  
 في سنة ١٢٠٠  
 من الهجرة النبوية  
 في شهر ربيع الأول  
 في يوم الاثنين

٥٨

المناجى فاذا سلم

تکبیر و تہنیک

مفتي القضاة  
كان الامام

جاء من غير شك

لا حول ولا قوة الا بالله

۱۹۹۹

معه فاذا التمس  
سريع المسير التمس

التي فانت قد  
للجنة اقول قد

شماره ۱۰۰

و اگر بیدار بود و گذریدن از بدیهای او ای بار خدایا محروم گردان ما را از اجزای او مستغنون مکن ما را عبد از دست تو محروم گردان  
استغنی بکرت و حمدت و عذوبت علی بنیانت بعد تکبیر اول بعد گوید خدایا سوره فاتحه بخواند خدایا نعت و کیش سبجی بکن اللهم ربنا  
تکبیر ثانی در دو خواند و بعد تکبیر و ثانی و عاقلند و ماخذ آن حدیث آنحضرت است صل علی عبد علیه سلم که فرمودند دعا کنند  
و شتابی کردی می بایست که حمد و تسبیح گفتی بعد از آن در دو میفرستادی بعد از آن عامی کردی که این ترتیب  
اقرب است به حاجت **باب هل یقرأ الفاتحة فی صلوة الجنازة یا واجب است خواندن سوره فاتحه در نماز جنازه**  
**مالک** عن نافع أن عبد الله بن عمر كان لا یقرأ فی الصلوة علی الجنازة عبد الله بن عمر قرائن میخواند در نماز جنازه  
تسبیح گوید تسبیح کرده و شد بعد از تسبیح من است قرائه الفاتحه فی صلوة الجنازة پس نزد شافعی قرائه فاتحه فرض است  
و نزد حنفیه جایز نیست خواندن قرآن در نماز جنازه و اگر بخواند سوره فاتحه یا بقصد دعا یا بکلیت **والا لا یسبح**  
بعد التکبیرات فی صلوة الجنازة سلام گوید بعد تکبیرات در نماز جنازه **مالک** عن نافع أن عبد الله بن عمر كان لا یقرأ  
علی الجنازة حتی یمضی بلیه عبد الله بن عمر وقتیکه نماز میکند در جنازه سلام میگفت تا آنکه می شنواید که ساز  
کر زوا می بردند **باب السبوح فی صلوة الجنازة کیف یفعل مسبق** در نماز جنازه چه کار کنند **مالک** اذ مسابح  
تسبیح عن الرجل یدرک بعض التکبیر علی الجنازة ویفوت بعضه فقال یقیض ما فات من ذلك امام مالک سوال کرد که  
تسبیح آنرا می برد و دیگر او را می کند بعض تکبیرات در نماز جنازه و فوت میشود بعض از آن پس گفت ابن شهاب قضای تکبیرات  
فوت شد از آن است ترجمه گوید معنی الدخول فی السجود یا حاصله وقتیکه سلام داد امام تدارک کند مسبق باقی تکبیرات  
آن و فی الحال گیرند یا حاصلها چون بیاید مردی و حال آنکه تکبیر گفته است امام تکبیر اولی متفرق کند تا آنکه تکبیر ثانی گوید و در نماز  
با امام پس وقتیکه فارغ شد امام تکبیر گوید مسبق تکبیر که فوت شد او را پیش از برداشتن جنازه ترجمه گوید قول ابن شهاب  
یقضی ما فاتة شأنا میکند بسوی آنچه در عالم گیر است **باب یصل علی الجنازة عند الطلوع والغروب ویصل علیها**  
والعصر اذا صلیت الوقتها یا نماز گذارد بر جنازه وقت طلوع آفتاب و وقت غروب آن در نماز کند همان بعد نماز فجر و  
عصر وقتیکه گذارد و شود و نه از در وقت سخن آن **مالک** عن محمد بن ابی حمزة عن عبد الرحمن بن ابی سلفیة انه  
ان زینب بنت ابی سلمة توفیت و طارق امیر المالدینة فأتیها جنازتها بعد صلوة العصر فوضعت بالبعیم قال  
طارق یجلس بالصبر قال ابن الجهملة فصحت عبد الله بن عمر یقول لا یصلها أما ان تصلوا علی جنازة لا یصلها  
حتى ترفع الشمس محمد بن ابی حمزة روایت کرد که زینب بنت ابی سلمة فوت یافت و طارق امیر مدینه بود پس آورده شد جنازه  
صبح پس نباده شد در بعیم و طارق در غسل گذارد و نماز صبح را گفت ابن ابی حمزة پس شنیدم عبد الله بن عمر را که می گفتند





فهرست را که در این شنبه حضرت عائشه را که یکصد و دو بار کرده شد پیش از آنکه عبدالمطلب بن عمر میگوید یکصد و یک بار کرده شد و سبب آنست که  
پس گفت عائشه بیا نزد خود استمالی عبد الرحمن آگاه شود بر آنکه او در پنج هفته سبب بقصد کفن فراموش کرده است یا حتی فرمود  
غیر از این نیست که رسول صلی الله علیه و سلم گشت بر رویه سالانه یکصد و یک بار بر روی اهل بی بی فرمود و هر آنکه ایشان را یکصد و یک بار  
و در آخر آنکه فرمود و در هر باب حدیث الاحیاء عن المواتی تفهم صدقه دادن زندگان برای مردگان نفع میدهد  
مالک بن انس عن هشام بن عمر عن ابیہ عن عائشہ زوجہ النبی صلی الله علیہ وسلم ان رجلا قال لرسول الله صلی الله علیہ وسلم انی اقلبت  
نفسہ ما ولادہا الوتکلت لقد قت افا تصدق عنہما فقال رسول الله صلی الله علیہ وسلم نعم مری گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بر آنکه ما درین ناگهان قبض کرده شد روح او در گمان میکنم او را که اگر کلام میکرد و صدقه دادن میفرمود یا صدقه میداد بهر جانب  
پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری باب دعاء الاحیاء للمواتی تفهم دعا و زندگان برای مردگان فائده  
ایشان از مالک بن انس عن یحیی بن سعید ان سعید بن المسیب کان یقول ارجل لیرقم بدعاء ولده من بعد و قال بیدیه  
نحو السماء فوضعها سعید ابن المسیب میگفت هرگز نمیرود بلند گردانیده میشود و در بار او دعا را و او را پس از مردن او و او را  
سعید بن المسیب دست خود بسوی آسمان پس بلند کرد و آنها را باب استحباب زیاده القبول و الاستیاضه النعمانی  
در بیان سبب بودن زیاده قبول و تسبیح شدن بنی آن مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم قال  
نعمتکم عن زیاده القبول فقولوا لا نقولوا نحن اعمی لا نقولوا سوا آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بنی کرده بودم  
از زیارت قبر پس زیارت قبر را بکنید و گوئید کلام میفرموده مراد میداشت از هر کلام بد باب ما یقولوا الا ارجع  
بگوید زیارت کننده مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم خرج الی المقابر فقال السلام علیکم دار قوم  
و ان شاء الله بکم لا حقون آنحضرت صلی الله علیه و سلم برآمد بسوی مقبره یعنی قبض پس گفت سلام علیکم الخ ترجمه آن  
اینست که سلامتی باد بر شما ای اهل دار گروه مومنان و بر آنکه اگر خدا نخواسته است شما پیوسته گانیم باب بحکم اخلاص  
القبول مساجد حرام است ساختن قبر و مساجد مالک باسناده ان رسول الله صلی الله علیہ وسلم لا یصلح قبری  
و ثانیاً بعداً اشتد غضب الله علی قوم اتخذوا قبور انبیاءهم مساجد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود بار خدا یا مگر دان قبر و است که  
کرد و شود شدید با غضب خداست تعالی بر تو میگوید که گفتند قبرهای پیغمبران خود را مساجد باب القبول علی القبول و التوسل  
علیهما در بیان نخستین بر قبور و تکیه دادن بر آن مالک بن انس عن ابی بن اسباط البکان یوسل القبور و یصلح  
علی ابن ابی طالب بیکه میگوید بر گور و دراز میکشید بر گور یا قال مالک انما یجوز عن القبول علی القبور فیما تروی لذلک الغلب  
مالک غیر از این نیست که بنی کرده است از نخستین بر گور و دراز میخامی میبینم برای تو دعا حاجت باب تسبیح النبی حرام

[illegible][illegible]

و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم

و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم

لا تقن قبر ماله عن ابن عباس قال سمعت رسول الله يقول لعن رسول الله من قن قبره

صلى الله عليه وسلم الحقة والمحققة بعنه بنات القبر لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم من قن قبره

كبره ماله ان بلغه ان عاشته ذبح البقر صلى الله عليه كان يقول كسر عظم المسلم ميتا كسره وهو

حضرت وانشه سرود گشتن آخوان سلمان دران حالیکه مردوست بانه گشتن استخوان اوست در اخل که زنده

باب الشهداء لا یصلون ولا یصل علیهم ویدفون فی تابهم شهیدان راعل اوده می شود و نماز گذارده نشود

برایشان و دفن کرده شوند در جامهای خود ماله ان بلغه عن احل العلم انهم كانوا یقولون الشهداء فی سبیل

لا یصلون ولا یصل علیهم وانهم یدفون فی تابهم التقی تلوا فیها خبر سید بامام مالک از اهل علم که ایشان می

شهیدان در راه خدا متعالی غسل داده شود ایشان را نماز گذارده نشود برایشان و دفن کرده شود برایشان و در جود

گشته شد دران ماله عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب غسل وکفن و صلی علیه کان شهید رحمه

عمر بن الخطاب را غسل داده شد و کفن پوشانیده شد و نماز گذارده شد بروی و بوشید رحمت کند او را خدا متعالی قال الله

و قتلت النبی قتل فی المعقل فلم یدرک حرمان و اما من حمل منهم فاعاش ما شاء الله بعد ذلك فانه یغسل

و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم  
و اختلافاً فی القلم



[illegible]

قلنا نعم من منع  
 الزكوة كره بيننا والخمس  
 في معنى لا ينطبق  
 كان هذا في اتباع  
 الاسلام وحمل  
 البطاركة في قوله  
 فقولنا ان في هذا  
 اكسارنا على  
 ابي عبد الله عليه السلام  
 واصلنا الكثرة ان  
 هو المال الذي  
 تولى المالك  
 فمضى لا ينفك  
 ولا ينفك  
 الفلانة وبنينا  
 الاستاذ وبنينا  
 بنينا في الكثرة  
 هو بنينا في  
 المارضة في  
 الحنة انما  
 انما الخمس  
 راسا من  
 انما بنينا  
 بنينا في

والمؤمنون من  
أهل البيت  
وأخشيته وقيل  
يكنون في الدنيا  
عقب الإنسان أو كبر

۱۵ قلم است  
۱۴۹۵  
عق

لا تفتنه  
هي ليست بمكة  
ما قيل

کے ساتھ ساتھ  
۵۲  
ماہنامہ

۲۰۱ = قاسم و علی اهل

العالم ان صدقة الرسول  
على ثلثة اقسام

التي تأسرنا توخذ من يدينا  
فقسام وزكوة

بجنته وامصدقه  
القطر في صدق

الرئيس









[illegible]

مرویست از قاسم بن محمد که ابو بکر صدیق دقتیکه میداد و در آن اعطای ایشان سوال مینمود بر کسی ایاز و یک تو مالی هست  
 و روی زکوة واجب شود پس اگر گفتی آری هست میگرفت از عطای او زکوة آن مال اگر انکار کردی تسلیم فرمودی او را  
 عطا را و دیگر فتی از آن خبری **مالک** عن عمر بن الحسین عن عائشة بنت قدامة عن ابیها انه قال كنت اذا  
 عثمان بن عفان اقبض عطائي سألتني هل عندك من مال وجبت فيه الزكاة قال فان قلت نعم اخذ من عطائي  
 ذلك المال وان قلت لا دفعه الي عطائي قد امره فقلت وقتيكة حتى ادمم نبي عثمان بن عفان تا قبض كنم عطائي خود را  
 سوال ميكرد مرا آیا هست نزد يك تو مالی که واجب شده باشد در روی زکوة گفت قد امره پس اگر بگفتیم آری میگرفت از عطای  
 او اگر لا میگفتیم سیدم عطا من **مالک** عن ابن شهاب انه قال اول من اخذ من الا عطية الزكاة معوية بن ابي سفيان  
 ابن شهاب گفت اول کسیکه زکوة گرفت از عطایا یعنی از سالیانها یا با بیانها که از بیت المال بر می آید معاویه بن ابی سفيان  
 بود یعنی گرفت زکوة از سالیانها و با بیانها در وقتيکه کسی داده شود بدعت است و سنت است که بعد از قضای حل است  
 صاحب مال باید گرفت و البته و سبب آن آنست که بده صنف گوید که گفتن حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عثمان زکوة را از  
 عطا واجب است آن بود که نزد ارباب اموال مالی بود که بر روی حوالان حل شده بود **باب** لا زکوة فی الحل زکوة واجب است  
 و زبور **مالک** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة زوجة النبي صلى الله عليه كانت تلقي بنا ثلثيها  
 يتأخر في حجرها لعل الحلي فلا تحبهم من حليهن الزكاة حضرت عائشة متولی میشد دختران برادر خود را در آن حال که آن دختران  
 بتیمه میبردند در پرورش حضرت عائشة ایشان را زبور میبرد پس بر می آورد و از زبور ایشان زکوة را **مالک** عن نافع ان  
 عبد بن عمر كان يحلب بناتة و جواریه الذنوب فلا يحبس حليهن من الزكاة عبد الله بن عمر زبور میبردند و آن خود را  
 و نیز کان خود را از زبور پس بر می آورد و از زبور ایشان زکوة را قال مالک من كان عنده ثوب او حلی من ذهب فضة  
 لباس فان عليه فيه الزكاة في كل عام يوزن فيؤخذ ربع عشرة الا ان ينقص من وزن عشرين دينار عينا او مالا  
 و درهم فان نقص من ذلك فليس فيه زكاة و انما تكون الزكاة اذا كان انما يمسك لغيره اللبس اما الثوب و الحلي المكسور لا  
 يريد اهل صلاحه و ليس بفانما هو من املاتع الذي يكون عنده اهل فليس عليه فيه زكاة قال مالک ليس في  
 الثوب ولا في المكسور ولا في العنبر زکوة گفت مالک کسیکه باشد پیش او زبور غیر سبکسوز یا زبور از زبور یا نقره که نفع گرفته  
 نشود بان از بجهت پوشیدن و استعمال نمودن پس بر آنیه لازم است بروی زکوة در آن مال در هر سال وزن کرده میشود  
 پس گرفته شود چهارم خمد از دهم خمد آن مگر آنکه ناقص شود وزن آن از بیت و دنیا و خالص از دهم خمد در دهم پس اگر کم  
 از آن چیزی پس نیست زکوة در آن و نیز این نیست که زکوة لازم است وقتيکه بده که آنرا برای غیر پوشیدن یا از غیر سبکسوز

له قلت  
 قال الشافعي انه  
 ابن شهاب بن العطاء  
 فانما ذلك زکوة فيه  
 حتى يحل عليه اللبس  
 ذكر قوله البيهقي في  
 سننه اقول و انما اخذ  
 ابو بکر عثمان من  
 العطاء لما عندهم  
 من الثوب  
 عليه اللبس  
 قلت قال به الاضافي  
 في ثوب و ثوبه و حصصه بالبر  
 و اما الخطوط و الاواني  
 كالسور و الخصال و الرجل  
 فليس فيه الزكاة بل كل حال  
 و عند الخليفة يجب ان يحل  
 اذا كانت من ذهب  
 فضة و من النساء  
 غرة

وزیر لشکر که میخواستند بمل آن دست ساختن آن و پوشیدن آن پس خزان نیست که آن بشا بتقاضای سب که میباشد نزد دربار  
پس نیست لازم بر جوبای دی و دان زکوة گفت مالک نیست واجب در موارد و در رشک و خمر زکوة متبرع گوید درین مسئله و قول شهر  
آمده است و اختلاف اختلاف اینهاست در آن که زکوة بخیر بود یا بدست یا بجهنم که از متبیین استغفار بآلت است  
واجب شود بر جلی و بر ثانی نه و اگر جلی غیر مزاج باشد مانند سوار و خلی برای مرد و استغفار او کلا استغفار است باب حجب الزکوة فی المال  
واجب میشود زکوة در مال صبر و مالک ان بلع ان غیر الخطاب قال الخیر فی اموال الیتامی لا یأخذوا الزکوة عمر بن الخطاب فرمود تحریر کنید  
در اموال یتیمان تا فانی کند آنرا زکوة مالک عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان قال کان ثیاباً علی عاتقه فلیع ان ادا خالی یتیمین فی غیرها  
احکامات تحریر من اموال الزکوة قاسم بن محمد گفت حضرت عائشه منول میشد مرا و برادی را از آن من که بودیم متیم در پدر و شمس  
بروی آورد و زناهای از کوة متبرع گوید درین مسئله و قول شهر است واجب میشود و واجب نمیشود منظور اول آنست که زکوة  
حق مال گفته اند پس ثقیل او مال باشد نه بحال صاحب مال و منظور ثانی حدیث رفع یقلم عن ثلثة الحدیث باب کمال  
ماله شفی بالذین لا ذکی علیه فی ذلک هر که مال را در پیش خود بقرض نیست بروی زکوة در آن مال مالک عن یزید  
بن خصیفه انه سال سلیمان بن یساع عن رجل له مال و علیه دین مثله علیه زکوة فقال لا یرید بن خصیفه سوال کرد  
بن بسیار از حکم مردیکه او مال باشد و بروی دین است تا نزد آن یا بروی واجب است زکوة پس گفت سلیمان بن بسیار در پیش  
مالک عن ابن شهاب عن السائب بن زید ان عثمان بن عفان کان یقول هذا شهر من کونک فین کان علیه دین فلیع  
دین حتی یحصل اموالک فزکوة دون منها الزکوة حضرت عثمان میگفت این ماه زکوة شناس است یعنی ماهی که عطا یا بردمان  
در آن میدا و پس هر که باشد بروی قرضی پس باید که او کند قرض خود را تا خالص شود و مال شما پس او کند از آن مالها زکوة  
قال مالک الا هو الذی لا یختلف فیه عندنا فی الرجل یموت و علیه دین و عنده من العرض ما فیه و فاء لما علیه من المال  
و یموت عنده من الناحی سومی ذلک ما یجب فیه الزکوة فانه یزک ما فیه من ناضح فیه الزکوة قال مالک و اذا المکنت  
عنه من العرض و التقدا لا و فاء دینه فلا زکوة علیه حتی یموت عنده من الناضح فصل عن دینه ما یجب فیه الزکوة  
فعلیه ان یرکبه گفت مالک امریکه سلمت و مضی بر نزدیک یا در حکم مردیکه باشد بروی دین و نزدیک از متاع  
انقدر است که بروی گفته است دین را و نزد او از نقد سواي آن متاع انقدر هست که بروی زکوة واجب میشود  
پس هرگز نه از زکوة بر او از آنچه بدست او است از نقد گفت مالک اگر نباشد نزدیک از متاع و نقد الا که  
از اسی درین او پس زکوة واجب نیست بروی تا آنکه باشد نزد او از نقد زیاد از دین او انقدر  
که واجب نمیشود بروی زکوة پس واجب است

من قلمه  
 في السابعة والثلاثين  
 الزمان في مال الصبي  
 من المال وقال الخليفة  
 بوجوب دفعه الى  
 بوجوب دفعه الى  
 من امره في  
 من قلمه  
 حق الخليفة قالوا  
 له طبع من الدين  
 فيمنع من حق العبد  
 في  
 وانا في المستأثرين  
 اقول ظاهره انه يمنع  
 وانما فيهم والمثلث  
 في العقد العوض ولا يمنع  
 في المأثرتين



فذكر ان عمر بن عبد العزيز كتب اليه ان انظر من مركبك من المسلمين فخذ من ما ظهر من اموالهم ما يديرون به من التجارات فكل  
الدين دينا وادينا واما نقص فحسب ذلك حتى تبلغ عشرين دينا وادانا فان نقصت ديناراً فخذها ولا تأخذ منها شيئاً الا  
عربك من اهل الذمة فخذ ما يديرون به من التجارات من كل عشرين دينا وادينا واما نقص فحسب ذلك حتى تبلغ عشرين دنا وادانا  
فان نقصت ثلث ديناراً فخذها ولا تأخذ منها شيئاً والكتب علم بما تأخذ منهم كتابا الى غلظ الحول زريق عامل بودبربر  
مصر و زمان وليد و سليمان و عمر بن العزيز يس و ذكره كبحر من عبد العزيز و زشت بسوی او كه تامل کنی هر كرا كنند و بر تو رسد  
پس كنيز از پنج ظاهر باشد از اموال ایشان از آنچه ميگردانند از تجارات از هر چهل تيار يك تيار پس آنچه ناقص باشد بگنجايان  
تا آنكه برسند به ميت دينار پس اگر ناقص شد از ميت دينار يك سوم حصه دينار پس بگذارد و او بگيرد از دي چيزي كه بگيرد  
بر تو را از آن پس بگيرد از آنچه ميگردانند از تجارات از هر مئت دينار و دينار پس آنچه ناقص باشد بگيرد حساب آن تا آنكه برسند  
پس اگر ناقص باشد از د و دينار يك سوم حصه دينار پس بگذارد و او بگيرد از دي چيزي و بر نيس براي ایشان آنچه گرفته اند از ایشان  
سائل آن از سال ترمج كويد رضی الله عنه اصل در مصاب حديث ابو داود و سبت عن سمرقان رسول الله صلى الله عليه  
كان يا مريانا ان يخرج الصدقة من الذي نقد البيع و عمل مستمر مسلمين از زمان حضرت عمر رضی الله عنه كه حاملان بر ابرار  
چون شانه زكوة ميگردانند و شرط زكوة تجارة قيمت مضاب است از مئب يا نفقة و كزشتن كيل چنانكه در نقد و كزشتن  
پيش بنده ميت كه مضاب تمام حول بشرط است زير كه حال مال تجارت در عاديث مطبوعه است حال و از حال نقد مستند  
پس مي بايد كه بروي عمل كنند و اگر خبري قليل ز ماني قليل كم شود آنرا در عرفت كنم شمارند چه در نقد و چه در تجارة و اگر شتر  
مالك مضاب نقد بود بعد از آن بان نقد مال تجارت خريد كند هر دو در عمل چنانكه صحيح كند نقد و مال تجارت  
در مضاب يرا كه هر دو از يك جنس اند و زكوة آنها بر يك اسلوب است بخلاف آنكه شتر ماهه مالك مضاب سوا كم بود بعد از آن  
تجارت خريدند چون مفهوم لفظ تجارت رجوع كنيم دانسته ميشود كه گفتن مال است مجا و ضد شتر را يا متد آن بر شتر بيع  
كند بجز از يرا كه بگيرد بطريق ارش مال حاصل كرد و بطريق مئب آنرا تجارة ميگويند و قنيد ديگر است و تجارت و ديگر زكوة  
اين هر دو به ميت تجارة است و قنيد غير ميت حاصل ميشود و عرض تجارت بخرد ميت قنيد براي قنيد مي شود ميت زعفران  
و ظاهر است كه رجوع خلق جهل مال است و همچنين اولاد و جوان كبراي تجارة خريد كند ميت بعباس آنچه در سوا كم گفتن  
ولا بد است از تقويم و گاهي حال مختلف ميشود باختلاف نفقه كه بان قيمت كند و ظاهر است كه غالب نفقه بلدا اعتبار  
و در صورت است اوي نفقه غير است و در تصور ترا اخذ بانفع الفقرا بهتر باشد و الله اعلم پس اگر از وقت خريد كردن  
تجارة يك مال كند و در آن مال نقد شده است از آن نقد چه باشد حساب آن زكوة بر آرد و الا قيمت كند بقا لنفقه و

لله قاتل  
انفقوا على الناس  
ايضا ممن من عليه  
من المسلمين في مال  
التي اوقادوا كان قيمته  
عشرين دينارا  
ربع عشرة وانشقوا  
في مسألة التي هي  
فقال احمد يقول  
بن عبد العزيز  
يؤخذ منه نقص  
العشر فاضا عشر  
ذناير قال ابو خنيفة  
يؤخذ منه نصفه  
العشر فاضا بقية  
المسلمين والافاضة  
وفي الاثر في قوله  
قد لا يؤذي الجند  
باسمهم وتؤدي باسم  
الصلابة اذا لم يوافق  
اجابتهم اذا لم يوافق  
وابين منهم صفة  
من حسن من الكبرياء  
ومن

واینکه من از ایشان  
من حسن می آید ایشان  
و من عیسی بن مرزا  
دنیایا خدایت حقیقتی  
مصر را بیاورده ام  
از بی بی بی بی بی  
سواد و ادب و دانش  
فخما و او را علیه  
الشافعی بنویسد

فانما

بما يصدر عن

مما وافق

منه

في كل

ما وافق

منه

بما يصدر عن

فانما

فان نقصت ثلث دينار منهم فيشركت وركب في كل واحد واحد استميتة فاني ودرهم ضرر ميكند تاثير ندارد و ان موجب تربت نيك  
نصوص بلفظ غمرا و اق مثلا و اردند نيس اگر غمرا و اق باشد و اسبم خمره و اق بروي جاري بود زكوة واجب شود و اگر  
تجارت سوايم باشد ظاهر است كه بخير باشد و راوي زكوة بحاي سوايم و بحاي تجارة باب لا ذكوة الا فيما كسب بنحو  
شرايعه بنيت التجارة واجب نيست زكوة بركه و مال كسب كرده است بغير شرايعه بنيت سوداگرى قال مالك السنة عند  
التي لا اختلاف فيها انه لا تجب على الوارث زكوة في مال و رقة في دين ولا عمن ولا دار ولا عبد ولا ولية حتى يحول  
على من ما باع من ذلك و اوقضه الحول من يوم باع و اوقضه كفت مالك سني ك اختلاف نيست در ان نزد يك ثابت  
كه واجب نيست بر وارث زكوة در ماليك و ارث شد آنرا در دين و در عرين و در حرم و در غلام و در كنيز و در  
بگدر و بر قيمت آنچه كه فروخت از ان مال و بدست آورد يك سال از روزيكه فروخت يا قبض كرد و اب يعقبا النضا  
في اخ الحول معتبرت بضا مال و آخر سال قال مالك في رجل كانت له عشرة دنانير فاشترى فيها غلاما عليه مال  
وقد بلغت عشرة دينار اندر يك ماهه مكانه ولا ينتظر بها ان يحول عليها الحول من يوم بلغت ما تجب فيها الزكوة  
لان الحول حال عليها وهو عند عشرة دنانير لا ذكوة فيها حتى يحول الحول من يوم تركت كفت مالك رفق مرده  
باشد او داده دينار پس تجارت كرد در ان پس گذشت بروي يك سال و هر كينه رسيد بر بيت دينار بر آينه او زكوة آن  
بر آورد و همان وقت و انتظار نكند آن ك بگذر و بروي سال از روزيكه رسيد بقدريكه واجب است بر كوز زكوة زيرا كه گذشت  
يك سال بركه و حالا نكند زكوة و دينار بوده بلكه اعتبار بضا و آخر سال است بعد از ان نيست واجب ان دنانير دادن زكوة  
تا آنكه بگذر و سال از روزيكه زكوة آن داده شد و اب قدرا الصدقة فيها اخذت الا من دريان مقدار صدقه و در چريكه  
بر آورد و من مالك عن الثقة عنه عن سليمان بن يسار عن عيسى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال فيما  
السماء والحيث والجل العشر ما سبق بالنظر نصف العشر رسول صلعم فرمود و در آنچه سيرا بركه ده است آنرا باران يا چشمها و  
از من سيرا بنس خردم صدقت و در آنچه سيرا بركه ده است آنرا باران و گاو و ان عيشم صدقت قال مالك و المستعدنا  
في الحبوب التي يذخرها الناس و ياكلونها ان يؤخذ مما سبق السماء من ذلالت والحيث و ما كان بعل العشر مما سبق  
ففيه نصف العشر اذ ابلت ذلالت خمسة اوسق بالصالح الاول صالح النبي صلى الله عليه و آله و ما زاد عليه خمسة اوسق ففيه  
الزكوة بحسب ذلالت كفت مالك حكم مقبره مسلم نزد يك و در انهي كه ذخيره ميكند آن را مردمان و بخيرند آنرا كه رفته شود  
از آنچه سيرا بركه ده است آن را باران يا چشمها و آنچه باشد بر من سيرا بخود و دم صدقت و آنچه سيرا بركه ده است  
و ان پس واجب است در ان عيشم صدقه و فتيكه برسد بر پنج و سق بضاع تخمين كه صلاح اخذت حقه صلى الله عليه وسلم

لا يعجز فيه يدية التجار  
على الا عشر  
على قلست  
هو بظن اقول الشافعي  
ان النصاب معتد به بان  
الحول في قول ابو حنيفة  
يعتد بالقيمة عند الحول  
الحول بعد ان يكون  
تقريب في ابتداء الرب  
نصا  
قلست  
٢١١  
هذا قول اهل العلم  
لان النصاب ليس  
بشرط عند ابو حنيفة

[illegible]

وغير كذا زيادة الزئبق وسق است بسوى زكوة بحساب كذا انت باب الجبوب التي تجب فيها الزكوة وما لا تجب فيها  
ان وانها كواجب است دران زكوة وادون وانچه واجب نيت زكوة دروى قال اما ان السنة التي لا اختلاف فيها  
عندنا والذي سمعت من اهل العلم انه ليس في شئ من الفواكه كلها صفة الرومان والفرسك والتين وما اشبه  
وما لا يشبهه اذا كان من الفواكه قال ولا في القصب لا في البقول كلها صفة ولا في اشياءها اذا سبغت صفت  
يحول على اثنائها الحول من يوم يبيعها ويقبض صاحبها ثمنها قال اما لك والجبوب التي فيها الزكوة الحنطة والشعير  
والذرة والذات والارز والعدس والجلبلان واللوبيا والجلجلان وما اشبه ذلك من الجبوب التي تصير طما  
فالزكوة تؤخذ منها كلها بعد ان تحصد تصير جبا قال والناس مصدقون في ذلك ويقبل منهم في ذلك ما دفعوا  
كنت ما كنت حتى كاختلاف نيت دران نزديك وادرا نچه شنيدم از اهل علم اينست كواجب نيت وچيزى از سويها همه انواع  
آن بهيچ زكوة انا روشفتا لوانچه وادرا نچه اماندان باشد وادرا نچه اماندان باشد وقتيكه از قسم فواكه باشد گفت ما كذا نيت  
در سبب ودر در تر ما همه انواع آن زكوة ودر در ثمنها مى آن وقتيكه فروخته شود تا آنكه بگذرد بر بيعت آنها يك ال از ان بزرگ  
فروخته است آنرا وقبض كن صاحب آن آن شئ را گفت ما كذا ن وانها نيكه دروى زكوة واجب ميشود كنندم وجود بر من  
وچراى واز ان در سبب ودر عدس ماش ولوبيا وسمسم است وادرا نچه شبيه آن باشد از دانهها كه طعام ميشود پس زكوة گرفته مى شود  
از سبب آن بعد از آنكه دروده شود و دانه خالص گردد وگفت ما كذا مردمان را با در دشته شود دران مال قبول كرده شود  
از ايشان آنچه دادند باب تحصيل التخييل والكروم اذا طاب ثمرها كالزروع خرص كرده شود وخرما وكمون  
وقتيكه قابل خوردن ميشود بيوده آن وخرص كرده شود زراعتها را قال اما لك الامر المحبته عليه عندنا ان التخييل  
على اهلها وثمرها في رؤسها اذا طاب وحل بيعه وتؤخذ منه صدقة ثمر عند الجدا فان اصاب القرمه الجدا  
بعد ان تحصى على اهلها وقبل ان تجعد فالحاطت الجاهجة بالتمركه فليس عليهم صدقة فان بقى من الثمر شئ سلف  
خمسة اوسق فضا على البعاص السبع صلى الله عليه وسلم اخذ منه زكوة وليس عليهم فيما اصاب  
الجاهجة زكوة قال اما لك وكذلك العمل في الكروم ايضا گفت ما كذا امريكه اجماع واقع شده بران نزديك  
كخرم باخرص كرده شود بر صاحب آن حالانكه بيوده آن هنوز بالاى درختان است وحقى كه قابل خوردن شود و  
گردد ودر وقتن آن وگرفته شود زكوة آن تدر در وقت چيدن پس اگر رسيد آن ثمر را ايشى بعد خرص كردن بر صاحب  
وپس آنكه گرفته شود از درختان پس احاطه كذا وقت بآن ثمر تمام آنرا پس نيت بر ايشان واجب كوة  
پس اگر باقى ماند از ثمر قدر شئ كه مى رسد بهيچ وسق يا نيز ياده بصلع اخضرت صلى الله عليه وسلم گرفته مى شود

[illegible]

از آنقدر زکوة آن را و نیست بر صاحب شمار در چیزیکه رسید آفت زکوة و آن گفت مالک همچنین است حکم در آنکه مالک  
 مترجم گوید رضی الله عنه که در حدیث ذکر ترمذی و بسبب آمد و در نوک که اتفاق علماء زکوة واجب نیست پس میان نوک و این  
 چیز فارق میاید و آنکه جامع این چیز است بوجهی که از نوک امتناز باشد نه است که در ختی که شتر و قوت میشود و یک است  
 و در حدیث حاکم ذکر خطه و شعر آمده است و اتفاق علماء حاصل شد بر آنکه در توابل و قضیب کوة نیست پس فارق در میان  
 قبیلین نیست الا حجب مقتات در خر مسکه صاع اهل مدینه پنجر طل بغدادی و نلت ظل است و در ظل بغدادی صد  
 و سی هم است و در هم چنانکه سابقا گفتیم حجاب یا راسته باشد و ربع باشد است و همچنین شاهای ظل چهار صد و بیست  
 و دو نیم بالا میشود و آن سی بیست و یک گری است و دو نیم باشد بالا که قریب پنجم حصه میباشد هر بیست چهارده مائده صاع  
 و دو نیم سیر عالمگیر است و یازده پیله بالا و دست یکصد و شصت و یک سیر است که حجاب این دیار چهار من و یک سیر میشود  
 و پنج و سیست من و پنجاه سیر عالمگیری باشد مسکه و چون بنای حساب کیل بموزون بجز تقریب است منی آید و پنجاه  
 است و تعیین و از معرفت تخداید بالقطع یا حاصل است قال المحلی قال ابن الصباغ و غیره الاصل فی ذلک اکیل و نما  
 قدره العلماء بالوزن استظهار و قال فی الروضة مختلف قدره و زنا باختلاف جنس ما یخرج کالذرة و الحصى و غیرهما  
 و الصواب قاله الدارمی ان الاعتماد علی الکلیل یصلح مغایر بالصاع الذی کان یخرج به فی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و من لم یجد وجب علیه اخراج قدر متیقن از لا یتقصر و علی هذا فالنقدیر بخت ارطال ثلث تقریب مسکه قدر نصفان  
 کرده می شود در حال ترمذی و بسبب اگر ترمذی بسبب میشود و الا در حال رطب غنیمت اگر زیتون از نیزه بگویم حال بیت اعتبار کرده  
 شود و یک جنس را چنین دیگر ضمیم کرده نشود چنانکه نقد را بسوا نم جمع کرده نمیشود و یک نوع را بنوع دیگر ضمیم کرده نشود  
 چنانکه ضمان و مغر و بختی و عوالت با هم ضمیم کرده میشود و هر چه در یک باشد با هم ضمیم کرده شود اگر چه جدا و یکی بود و یکی  
 میباشد مسکه در آنچه باران سیراب شده باشد یا بسبب سیل قنات و نداد و ارض سیراب باشد عشر واجب و در آنچه غیر  
 یا در لای یا آن که از آن خبر بدیده است سیراب شده باشد نصف عشر پس اگر بهر دو نوع بقاء و سیراب کرده باشد ربع  
 عشر واجب شود و غالباً مغلوب بهین حساب باید آورد و زیرا که شرع تعیین کرده واجباً در حالتین و از اینجا حال مرکب  
 مستنبط میشود بآب توخذ الزکوة من الذروع و الخیل عند الحصاد و لا ینظر بها الی الحول گرفته شود زکوة از زراعت  
 و در نشان خرا و وقت در و در و انتظار کرده شود تا یک قال مالک فی قوله تعالى و اتوا حقه یوم حصاده ان ذلک الزکوة  
 و الله اعلم و قد سمعت من یقول ذلک گفت مالک در تفسیر قوله تعالى و اتوا حقه یوم حصاده که مراد ازین حق  
 زکوة است گفت مالک و شنیدم از کسیکه میگفت این را مترجم گوید رضی الله عنه و از صاه و اجب میشود و آنکه

ما قلنا  
عقول اهل العلم  
انه لا يؤخذ بالصدق  
واما يؤخذ من يروي  
المالك بن عوف  
من الصادق بن محمد  
عليه السلام  
في بعض ما لا يؤخذ  
منه من الصدوق  
عليه السلام  
في بعض ما لا يؤخذ  
منه من الصدوق  
عليه السلام

ما قلنا  
قال به النشاف في القاموس  
في صحيحه قال ابو حنيفة  
الا انه لا يشترط في  
شهادة ائمة الا ان  
يؤخذ من الصدوق  
عليه السلام

زكوة تزكيت حصا وبعين درودن و خايز ميشود و دار زكوة تزكيت بدو صلاح و شهادت و حيت زكوة اخراص در خلوت و شروع  
شده است و بخير و بر ذمه مالک مقرر ميشود مسلمة سندن ست خرص در قمر و زكوة تزكيت بدو صلاح با نكده كفايت خاير حاصل  
كند و بر واجب بر مالک لازم كند و دري قبول نمايد پس منقطع شود حق زكوة از عين خجرو خرص ثابت شود و بر ذمه او و اگر  
بلاك بخرد و دعوى كند اگر است دانسته شد فيها و الا قسم داده شود **باب** مالك لا يؤخذ في الزكوة من اهل البيت و دريان  
جزير كركوتة نشود در زكوة از تمام قمر **مالك** عن زياد بن سعد عن ابن شهاب انه قال لا يؤخذ في صدقة الخيل  
المحمدة زكوة كما لا يؤخذ في الفارة ولا عند ابن حنبل وهو مثل النعم بعد على صاحب المال ولا يؤخذ منه الصدقة ان شها  
كفت گرفته نشود در زكوة خراص و در مصران فار و زكوة عند بن حنبل زكوة ابن شهاب اين مانند رومر گرفته شد  
شمار كرده ميشود بر صاحب مال اگر گرفته نشود از زكوة خجرو خراص و خراص كركوتة مصران الفارة و خراص بناه عند بن  
حنبل نوعي از خراص تياه را گویند **باب** زكوة الزيتون دريان زكوة زيتون **مالك** انه سال ابن شهاب عما الزيتون  
قال في العشر مالک سوال كرد ان شهاب ان زكوة زيتون پس گفت ابن شهاب دروي عشرت قال مالک اما اجعل  
من الزيتون العشر بعد ان يصير يبلغ زيتونه خمسة اوسق فما لم يبلغ زيتونه خمسة اوسق فلا زكوة فيه قال مالک الزيتون  
منزل الخيل ما كان منه سقته السماء والعيون وكان بطلا فحق العشر ما كان يسقط بالفضح فيه نصف العشر گفته مالک  
و خراص نيت گرفته ميشود از زيتون دهم حصه جدا زان که افشوده شود و برسد زيتون او به پنج و سق پس پنج برسد و سق  
به پنج و سق پس كوة نيت در ان كفت مالک زيتون منزل در خزان خراصت جزير كركوتة سيرا ب ميكنند از زكوة اباران و چاهها  
بازمين سيرا ب پس دروي دهم حصه است و آنچه سيرا ب كرده ميشود بآب دادن پس دران ميهتم حصه است **باب** لا زكوة  
في الرقيق والخيل والعسل واجب نيت زكوة در بر و ما و كلاس در شهر **مالك** عن عبد الله بن دينار عن سليمان  
بن يساف عن عمارك بن مالك عن ابي بصير عن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ليس على المسلم في عسل ولا في فضة  
صدقة ابو بصير روايت كرد كه حضرت صلى الله عليه وسلم فرمود نيت بر مسلمان در برده او و در اسب و برنج كوة  
**مالك** عن عبد الله بن دينار انه قال سالت سعيد بن المسيب عن صدقة البراذين فقال يسعده و هل  
في الخيل من صدقة عبد الله بن دينار كفت كه سوال كردم سعيد بن المسيب از زكوة براذين يعني سپان تركي پس  
سعيد ايامه كلاس زكوة عيا شد **مالك** عن ابن شهاب عن سليمان بن يساف ان اهل الشام قالوا لا يبي حبيدة  
بن الحر احدا من خيلنا و رقيقنا صدقة فالي ثم كفت الي عمر بن الخطاب فالي عمر ثم كلفني ايضا فكتبت الي عمار  
الي عمر ان اخبرنا اخذها منهم و اردوها عليهم و اردوا رقيقهم قال مالك حتى قوله و اردوها عليهم يقول علي



وهم حصه وانظار کرده نمی شود و آن گذشتن سال اباب که اهیه اشتراء الصدقة در بیان کرده بودن خرید نمود  
انچه خود صدقه داده باشد مالک عن زید بن اسلم عن ابیه انه قال سمعت عمر بن الخطاب وهو يقول <sup>تحت</sup>  
على فرس عتيق في سبيل الله وكان الرجل الذي هو عنده قد اصابه فادوت ان اشتريه وظننت ان  
بايع برخص قال فالت عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تشتراه وان اعطاك بدوهم  
واحد فان العائد في صدقة كما كذب يحيى في قتيب عمر بن الخطاب بگفت سوار کرده شخص را بر اسبی اصل  
در راه خدا متعالی و آن شخص را سپ نزد یک اورفت ضایع کرده بود آن اسب پس قصد کردم که خرید  
کنم و او را از آن شخص گمان کردم که وی بفروشد آنرا بقیعت ارزان پس سوال نمودم ازین ماجرا آنحضرت  
صلى الله عليه وسلم پس فرمود خرید کن آنرا اگر چه بدید ترا بکیر بهم زیرا که عود کننده در صدقه خود مانند گ  
عود کننده در قی خود است مالک عن نافع عن عبدالله بن عمران عن عمر بن الخطاب جعل على فرس في سبيل  
الله فاراد ان يبتاعه فقال عن ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا تتبعه ولا تقدر في صدقة قلت عمر بن  
الخطاب سوار کرده بر سبی در راه خدا متعالی پس خواست که خرید کند آنرا پس سوال کردم ازین مسأله آنحضرت  
پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم خرید کن او را و عود کن در صدقه خود باب ذكوة الفطر خريضة  
وعلى من تجب كم مكيلة لها وما جنبها زكوة فطر فرض است و بر کدام شخص واجب میشود وجه قدر است بپایه  
وجبت جنب مالک عن نافع عن عبدالله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم ذكوة الفطر فرض  
على الناس صاعاً من تمر او صاعاً من شعير على كل حرة وعبد ذكر او انثى من المسلمين رسول الله  
فرض کرد زکوة فطر از رمضان بر مردان یکصاع از قمر یا یکصاع از جو بر هر زن و یا بنده مرد یا زن از مسلمانان  
مالک عن زید بن اسلم عن عیاض بن عبدالله بن سعد بن ابی سرح العامر انه سمع اباسميد الخدری  
کننا نخرج ذكوة الفطر صاعاً من طعام او صاعاً من شعير او صاعاً من تمر او صاعاً من اقطة او صاعاً من زبيب  
وذلك بصاع النبي صلى الله عليه وسلم ابو سعيد خدری گفت بر جو یا و دویم زکوة فطر را یکصاع از طعام یعنی از گندم یا  
از جو یا یکصاع از خرما یا یکصاع از قروت یا یکپه یا از سوز و این بپایه بصاع آنحضرت صلى الله عليه وسلم  
مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر كان لا يخرج في ذكوة الفطر الا التمر الا مرة واحدة فانه اخبر  
شعير او عبد الله بن عمر بر منی آورد در زکوة فطر مگر خرما الا یکبار پس بر آئینه بر آورد و جو را مالک عن نافع  
ان عبدالله بن عمر كان يخرج ذكوة الفطر عن غدا انه الذي يوادى القرى ويخيلو عبد الله بن عمر بر منی آورد زکوة فطر از

اندر

٢١٤  
 من أي جوس الخور عليه  
 الشافعي وقال أبو خيفة  
 يجوز من البرص صافية  
 إن الواجب عقد أصلي  
 الفقي صلى الله عليه وسلم  
 وهو خمسة أرطال ثلاث  
 بالطل المرق وقال أبو خيفة  
 يصلح للرجل وهو ثمانية  
 أرطال وقال الشافعي  
 نزل المرأة على زوجها  
 وقال أبو خيفة لا يجوز  
 عليه





ایشان مطلوب است یا جمعی از مسلمانان که اگر ایشان زکوة ندهند کفار آن ناحیه مغلوب شوند یا زکوة را ندهند زکوة زکوٰۃ مستوفان که  
 زیر کد ایشان از دادن ناحیه شکی باشد و رعایای آن ناحیه از مسئله ایشان خروج نمی توانند و قسمی از کافران است که شراری  
 بر مسلمانان متوقع است پس دفع شر ایشان کنند چنانچه بعضی سرشان از کفار در دیار ماق الحجاز و قسمی بستانند یا قایل کفار  
 گفته ایشان نمی شنوند پس ایشان را تالیف باید کرد تا قوم مسلمانان را از شر باز دارند و شافیه اختیار کرده اند ایشان را  
 از بخشش که سهم آن حضرت است صلوات الله علیه و سلم نباید داد و قیة نظر نیز که مسلمانان گاهی در ناحیه باشند که جهاد و اوجرب  
 ایشان از اندیش نیست و فی ایشان از بدست نمی آید و از سرکشان کفار یکدیگر در دار الاسلام پیش می ضربان می رسد و در  
 بیت المال ایشان از بجز صدقات مالی نیست پس حکمت تشریع بقا ضامن میکند که این قسم علمای باشد صنف پنجم قایل است  
 مسلمانان پس ایشان را قدر یکدیگر از ق خلاص شوند باید داد و امام مالک گفته است که غلامان را خرید کرده آزاد باید کرد و  
 فقیر گوید که بنیکدایر باشد در دست کفار غیر محتمل است و الله علم صنف ششم فارغین است و ایشان دو قسم اند که  
 برخی قرض گرفته اند یا غرامت دم بر ایشان لازم شده است و از روی آن عاجز اند و تمسک قرض برای دفع غایب جنگی  
 در میان قایل سبب خون یا غیر آن واقع شده کشیده اند پس در ادای آن دین بایشان داده شود اگر چه اغنیاء باشند  
 صنف هفتم فی سبیل الله و در از ایشان غزاة اند پس آنچه از مصالح و نفقه و کسوة و سپه کفایت کند بایشان باید داد و صنف  
 هشتم بنابر سبیل است یعنی مسافران پس هر کس فرمایند خود را قدر ضرورت ادوی باید داد مسئله خدا تعالی فرمود للفقراء  
 الذین احصوا فی سبیل الله ازین آیه دانسته میشود که اگر مانع از اکتساب قدر حاجت فرض با کفایه باشد مانند جهاد و تحصیل  
 شرعی و تعلیم آن استحقاق سهم فقر را منع نمیکند و در حدیث آمده است که سوال جایز است کسی که ادراستی رسیده باشد  
 تا آنکه سد او عیش در یابد و سد او عیش هر یکی دیگر است از اینجا دانسته شد که لازم نیست کسب غیر لایق کردن و قدره بزرگ  
 تا لایق استحقاق را ضرر نمیکند **باب لا یحل الصدقة لآل محمد** صلوات الله علیه و سلم حلال نیست صدقه برای آل محمد صلوات الله علیه و سلم  
**مسألة** ان بلغه ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال لا یحل الصدقة لآل محمد ما فی سلم الناس رسول الله صلوات الله علیه و سلم  
 فرمود حلال نیست زکوة آل محمد صلوات الله علیه و سلم غیر ازین نیست که زکوة چکر کردان است ترجمه گوید حلال نیست صدقه برای  
 اتفاق علما و قال الشافعی بنو مطلب مشهور و اختلاف دارند و میو الی آل محمد صلوات الله علیه و سلم منع میمانند و بعضی جانبدارند و بعضی  
**باب لا یحل الصدقة لغيره** حلال نیست و از غنی اگر چه نجس **مسألة** عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار  
 ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال لا یحل الصدقة لغيره لانه فی سبیل الله اولی الامر علیهم اولی الامر و اولی الامر  
 استواها بالمال و اولی الامر مسکین فقیران علی المسکین فاهل المسکین یعنی رسول الله صلوات الله علیه و سلم فرمود

در قائل است  
 لا یحل الصدقة لغيره  
 و قال الشافعی بنو مطلب  
 مناهم و اختلاف و  
 مولی آن چهار نفر  
 در قائل است  
 لا خلاف فی صورته  
 تبدیل اولی و ثانی  
 فی العمل و فی السبیل  
 و اما العلم و العاری  
 فقوله لغيره الصدقة  
 ۳۱۹  
 و ان کان عین عند  
 لا یحل الا اذا کان  
 فقیرین و ظاهر الخیر  
 مع الشافعی ان الله  
 تعالی جعلها تسبیح  
 الفقر و المسکین

حلال نیست صدقه هیچ توانگر را که بخواهد بجز در راه خدا استعمال یا عامل بر صدقات یا قرضه را یا مردیکه بخرید کرد  
صدقه را ببال خود یا مردیکه در اینها نیست بکین وجه داده شد بکین پس بکین بدیداد بآن غنی که همسایه دست با کتف  
بصرف الصدقات الیه چون صرف کرده شود صدقات بسوی ایشان قال مالک الا عندنا فی قسم الصدقات  
ان ذلک لا یكون الا على وجه الاجتهاد من الولى فای الا صنف کانت فی الحاجة والعلة او ذلک الا

بقدر ما یرى الولى و عسی ان ینقل ذلک الی الصنف الا فی بعض عام او عامین او عام فی ثلث اهل الحاجة والعلة حیث  
ما کان ذلک و علی هذا ادکت من ارضی من اهل العلم گفت مالک می که مقرر مرسوم الثبوت است نزویک و قسمت صدقات  
که این قسمت نیست مگر بر وجه اجتهاد از والی پس هر کدام صنفی که در آن احتیاج باشد و کثرت باشد زیاده در آن  
بآنقدر که صلاح بندگان و دانی و شاید که منتقل شود این زیادت داون بکوه صنف دیگر بعد یک یا دو سال یا چند سال پس بک  
زیادت و بد صاحب حاجت را و صاحب کثرت را هر جا که این صنف باشد یعنی در هر صنفی که باشد و بر همین قول باقیم کسی که  
پسند میکردم از اهل علم مترجم گوید و جب است نزد شافعی استیجاب اصناف هشتگانه اگر باشد آنجا عالمی و الا بر صنف  
صرف باید کرد و واجب است برابر کردن قسمت در میان جمیع اصناف نه در میان احاد و صنف و نزد ابو حنیفه جایز است  
صرف کل بسوی یک صنف یا بسوی یک شخص باب النبی عن السوال لمن یقصد علی الکسب عنده غنای و قیة در بیان منع از  
سوال مکرری که قدر میداد و بر کسی باین نزد او باشد بقدر یک اوقیه مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن ابیہ ان رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم استعمل رجلاً من بنی عبد الا شمل علی الصدقة فلما اقدم ساله ابلان من الصدقة فقص رسول الله صلی الله علیه و آله

حتى عرفت الغصبة و وجه و کان ما عرفت به الغصبة و وجه ان تحرم عیناه ثم قال ان الرجل لیستلذ ما لا یصلح له ولا لاقان  
منقذ کرهت المنع وان اعطیت اعطیته ما لا یصلح له ولا فقال الرجل یا رسول الله لا سالک منها شیئاً ابداً  
رسول الله صلی الله علیه و سلم خست مردی را از بنی عبد الا اهل بزرگوار پس گفت که آعان مرد سوال کرد از آن حضرت صلعم بعضی شتران از مال  
پس شتم گرفت آن حضرت صلعم تا آنکه شناخته شد از شتم در و مبارک آن حضرت صلعم و سلم و از جمله آنچه شناخته میشد از شتم  
در روی مبارک وی صلعم و سلم آن بود که سرخ میشد در چشمان مبارک او بعد از آن فرمود هر آینه مرد سوال  
مرا آنچه لایق نیست مرا که بدیم و نه او را که بگیرد پس اگر ندیم او را کرده میدارم ندانم و اگر بدیم او را داده بشم او را  
خیر می که لایق نیست مرا و نه او را پس گفت آن مرد یا رسول الله سوال کنم از تو چیزی از زکوة هیچگاه مالک عن ابی انان

عن الاعرج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الذی نفسہ بید لان یاخذ احده حبله فینحط علی  
ظهره خیر من ان یاتی رجلاً اعطاه الله من فضله فیسأله اعطاه او منع رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بدین

نفس من در دست اوست آنکه بگوید یکی از شما رسن خود را پس بپسندید و بر پشت خود بهتر است از آنکه بپسندید و بپسندید و داد  
او را خدا تعالی افضل خود پس سوال کند او را بپسندید یا منع کند او را مالک عمن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن ابي  
من بنی اسد انه قال قلت لانا واهله ببقیع القر قد فقال لی اهللی اذهب الی رسول الله صلی الله علیه و آله فقل له انما شئت  
ناکله وجعلوا یدک رو بن حاجتهم فذهب الی رسول الله صلی الله علیه و آله فحدثه عنده رجلا یسأل و رسول الله صلی  
علیه و آله یقول لا اجد ما اعطیک فتولی الرجل وهو مغضب هو یقول لعمر انک لتقطع من شئت فقال رسول الله صلی  
انه لیغضب الی اجد ما اعطیه من سأل منکم وله اوقیة او جد لها فقد سأل الحاکم فقال لا اسد فقلت لیغضب  
خبر من اوقیة قال مالک الاوقیة اربعون درهما قال فرجبت ولم اساله فقلنا علی رسول الله صلی الله علیه و آله  
بشعیر و زید قسم لنا منذ حتی اغنانا الله عز و جل من اوقیة بنی اسد گفت که نازل شد من اهل من در بقیع  
عقد پس گفت اهل من بر پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس سوال کن او را چیزی برای ما تا بخوریم آنرا و شوکر  
کردند ذکر کردن حاجت خود با پس رفتم بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس یافتیم نزدیک او مردی را که سوال کرد  
او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود یعنی یا محمد چیزی را که بدیم ترا پس روگردانید آن مرد و حال آنکه خشم گرفته بود  
و او میگفت قسم بزند گمانی من هرگز آنرا نمیدهمی هرگز اینچنینی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آنکه مرد خشم  
بر من از چیزی آنکه چراغی یا چوبی یا چیزی که بدیم او را کسیکه سوال کند از شما و او راست بگوید و اوقیة یعنی مالک یک اوقیة باشد  
پس بر آنکه سوال کرد سوال الحاکم یعنی الحاکم که ممنوع است گفت اسد ناله شیر دار بهتر است از اوقیة یعنی در دل خود  
گذرانید گفت پس باز ششم سوال نکردم پس آورده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن شعیر و زید پس گفت  
برای ما از آن تا آنکه بی نیاز گردانید ما را خدا تعالی باب ثواب الصدقة و بیان ثواب صدقات مالک عن یحیی بن سعید  
عن ابی الحباب سعید بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من تصدق بصدقة من کسبها ولا یقبل الله الا طیبها  
کان انما یضیعها و فک الرحمن یریدها لکما یرید احدکم فلو اوفضیل حتی تکن مثل الجبل رسول الله صلی الله علیه و سلم  
کسیکه تصدق کند بصدقه که حاصل شده باشد از کسب حلال و قبول نمیکند خدا تعالی مگر حلال را و غیر ازین  
که گویا نه آن صدقه را در دست رحمن جل جلاله میبرد و او را چنانچه میبرد و یکی از شما بجهت یا بجهت  
خود تا آنکه بشود مانند کسی که کتاب الصیاء قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیاء کما کتبت  
علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون یا ایها اعداء و دات فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعد من ايام  
آخر و علی الذین یتطقیونه فذیة طعام مسکین فمن تطوع خیرا فهو خیر له و ان تصوموا

[illegible]

غیر که آن کس تعالیٰ شهادت دهد و حق تعالیٰ آنرا در روز قیامت بر او شهادت دهد که در روز قیامت  
 فایده و من کان و رضا او علی سفر حق من ایدم انی ید الله بکرمه لا یرید بکرمه الحسب و الحسب و الحسب و الحسب  
 ما هدیکم و لم یهدکم تشکر و نه و انما سالت عبادی عنی فانی قریب یجیب دعوت الداع اذا دعان فلیست جیبی و لیکن  
 علمه یزید و نه و احل لکم لیلۃ الصیاء الوقت الی ساء لکم من لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم  
 کما یتخانون انفسکم فذکر علیکم و عفا عنکم قال ان یاتر فھن و ان یغوا ما کنتم الله لکم و کلوا و اشربوا بحسن  
 یتوب لکم لیلۃ الا بیض من الخیط الی ساء من الفحی و انتم الصیاء الی الدلیل و لا یتأمنھن من و انتم علیکم  
 فی المساجد تلك حد و الله فلا تقر بها کذا لک یتبین الله ایتہ للناس لعلھم یتقون  
 ای مسلمانان فرض کرده شد بر شما روزه داشتن چنانچه فرض کرده شده بود بر آنانکه پیش از شما بودند یعنی  
 اهل کتاب تا بود که شما بر نیز گاری کنید فرض کرده شد بر شما روزه داشتن در روز بار شمرده شده یعنی در روز باران  
 پس هر که باشد از شما بیار یا مسافر و انظار کرد پس واجب است بروی عدد روز بار که انظار کرده است از روز بار دیگر و بر آن  
 یعنی تواند روزه داشتن فدیہ است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بر آن است که لا تقدر باشد یعنی لا یطیق  
 یا بر آنانکه میتواند روزه داشتن و روزه نمیدارد فدیہ است که عبارت از طعام یک مسکین است و این ترجمه بر آن است  
 که لا تقدر باشد پس در اول آیه در شیخ فانی که طاعت روزه ندارد و نازل شده است و حکم است و بر وجهی منسوخ است  
 و اول اسلام اختیار بود و روزه داشتن و فدیہ دادن بعد از آن منسوخ شد یا یعنی منسوخ شد و منسوخ شد و منسوخ شد  
 از سلف منقول است و فقیح خاطر از هر دو نیز و در هر دو حذف الحایز در آن جاست که معنی مشتبه نشود و اینجا معنی مشتبه می شود  
 و لهذا جمیع عظیم از سلف قائل شده اند بوجه ثانی و فرد آوردن آیه یا یعنی یا وجود یا لفظ گویا بر هم کردن تفسیر آیه است  
 این از مسانی قرآن بر بخیر و داناکه قائل نسخ شده اند زاده از منجم آیه و عمل مستمر مسلمین با ایشان نیست و وجهی از  
 درین صورت اگر چه از صحابی منقول شود و عمل فطرت زیرا که امر اجتهاد است پس وجهی دیگر بر خاطر این فقیر تحقیق که فقیح از  
 برخاست و الله علم یعنی و واجب است فدیہ نفس خود یا نفس ولد و مملوک خود و آن فدیہ طعام یک مسکین یعنی فراختر یک مسکین  
 با اهل او باشد بر آنانکه طاعت دادن آن فدیہ دارند پس مراد صدقه الفطرت است که در هر سال یکبار در روز فطر از خود ولد  
 و مملوک خود می باید داد و تسبیح او فدیہ بجهت نیست که انقاسی آدوی تا یک سال نمیست عظیم محض آن شیاع یک مسکین است  
 با عیال او پس حضرت عظیم تقدیر فرموده اند از آنکه یک صاع از قوت بلد یا نیم صاع از گندم و یک صاع از خرما و جو و شمار  
 قبل از فدیہ نیست که مرجع مقدم است مرتبه چنانکه فی داره زید و ضرب غلام عمر و دیگر صبر بجهت نیست که میل یعنی که آنکه

[illegible]



غیر صادق تا غویا آفتاب نبوت قربت و غیر نبوت در آیه فالان بالشره و اتباعا ما کتب الله لکم تصریح بر نبوت  
 و نبوت قربت ما خود است از حدیث انما الاحمال بالنبات و از آیه و ما امرنا الا لیبدد الله مخلصین له الدین  
 و وقت آن از شهر رمضان است و آن بحسب تعبیر که تدریل قرآن بلغة ایشان است از حدیث بلال است تاثریه بلال  
 و اگر در بعضی باشد یا مسافر و در نیت است که افطار کند در شمار فائت از عدد رمضان روزه گیرد و معتبر در قصه عقد است نماز  
 در طول قصر و حر و برود و قصد فطر فرض است بهر که طاقه او ای آن دارد و حضرت صلعم آنرا تعیین کرده اند بقدر که خفا  
 بیاید و اگر تکبیر در عید فطر مطلوب است چه در نماز و چه در غیر آن و این کلمه است عامه اگر محفت تکبیر گویند در رکوع اول  
 پنج در ثانیه میتواند شد و اگر چهار گویند در هر رکعت میتواند شد و در سه چهار رمضان جایز است جماع چنانکه جائز است اکل  
 و شرب احتکاف یکی از قربات مشرعه است و جماع حرام است بر مختلف و حله آن بودن اوست در مسجد پس حرام باشد  
 در مسجد اگر چه بغیر احتکاف باشد و الله صلعم مسئله کی از ارکان صوم نیت است بحديث انما الاحمال بالنبات و سابق  
 اشارتی گذشت که در مثل این مقام فقیر گفتیشی است زیرا که خالی نیست از آنکه معنی نیت در اینجا قصد فعل باشد  
 از آن یا قصد قربت بجز استعالی و قصد قربت اگر چه مقصد حله غایه است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ تواند بود  
 بتفسیر حضرت صلی الله علیه و سلم من کانت یحیرة الی الله المحدث یا قصد فعل قربت بود و حدیث حج که صحت نیت بهم که در نماز  
 و حضرت صلعم جایز داشتند استقاء احتمال اول و ثالث میکنند پس نیت که قصد فعل است چنانچه است شایع متوجه آن نشد بلکه فرمود  
 فزینة اخلاص است و آن با صافه فعل باشد بجز استعالی از جهت امتثال امر یا قصد قربت با و یا فزیر از عقاب یا تحسین ثواب  
 و الله صلعم در روز طاعتی جد است و لهذا گاهی مباح میشود و فطر بعضی ایام و واجب میشود و صوم بعضی آخر پس نیت بر روز  
 واجب است و نیت نیت در فرض واجب است چنانکه باید متصل ساختن آن بادل خبر صوم یا ایقاع آن در خبری واجب  
 از لیل نند نصفه اخیر یا نیت خیر از شب یا مساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عاده مستمر و مردم است نوم عند اول خبر  
 و نوم آخر شب در استمرار این خبر ماحج عظیم است و از صاحب مخرج بعضی آن ظاهر شد با وجود شده حاجت و نوم  
 بودن کثرت و وقوع آن پس این تقریر است از شارح بر آن عاده مستمر و اگر شک کند در نیت صوم پس نیت صوم  
 صحیح نباشد و اگر نیت صوم جائز باشد و تردد در فرضیه دارد ظاهر شد که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر است که فطر  
 از رمضان واقع شود و تحریری یوم انک بعد صوم بختی معنی رمضان نقل شد یا فرض باشد مبنی است بحديث تفری عن عما  
 من صام یوم الشک فقد عصى با القاسم صلی الله علیه و علیه نهی است که این تعقیق است در دین و اگر لایة بلشین از رمضان  
 نیت کند و میداند که اگر ثابت شد بلال بلشین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرح از آن چاره نیت پس انقدر شک معفو باشد

ضرورت در کس دیگر اما کس است از جماع و اکل شرب نجس و آن چنانکه گذشت و لاحق کرده شد پس است چنانکه روایت خواهد کردیم  
 اما کس از استهتار و تنقیح کرده اند اکل شرب با حصول العین من الخارج الی ما یسی جو فاسد طریق منفذ مفتوح و قبل الی جوف  
 فی تخلی الغذاء و وصول به بخلق و بوی مشکب مانع غیر مفسط است زیرا که عین نیست و طار بر سر شکم و پاشیدن  
 آب بر سر و مالیدن من و کشیدن سر و در چشم غیر مفسط است زیرا که از راه منفذ مفتوح نیست بلکه از راه مسامات و بر قول  
 تقطیر و در گوش و حلیل مفسط است نه بر ثانی و بلع رقیق که داخل فم است یا بر زبان است از وی جدا نشده اگر چه زبان را  
 بر آورده باشد مفسط نیست زیرا که شارع فم را در تحکیم داخل اعتبار کرده است و فم و دوشب و دوشبهی داخل شهبی بخارج پیش شارع  
 حکم فرمود که وصول طوبت بخلق مقصد نیست تا وقتیکه بلع نکند و مراد از فم قدریست که چون شفتین را بهم آرد بوجهی که  
 بی تکلف می باشد دیده نشود پس اگر رقیق را بیرون از آن حد آرد و باز فرو برد و زده طل شود بخلاف بر آوردن زبان  
 با آنچه بر دلیست از بر طوبت و رقیق که بلع او زده را نمی شکند زیرا که از حد آن خود تجاوز نکرده است و اگر در دمان جزوی از  
 طعام باقی ماند و در ثنای روزه همراه رقیق فرو رفت اگر از قیز او عاجز است ضرر نمیکند زیرا که طریق برین است و داخل در حد  
 او نیست ازین عام تخصیص کرده است خوردن و نوشیدن بر بنیان در حدیث شریف آمده من شئ هو صیام فاکل او شرب  
 فلیتم صومه فانما اطعمه الله و سقاوه و اجماع بنبره اکل است درین باب یا نه ظاهر است که بنبره او است و یا سابق آیه حا  
 منہ مستثنی از بقیه بنبره این ظاهر است که بنبره این است اگر سبانه کرده است و اگر سبانه کند و زده شکند زیرا که قصد فعلی منہ عنه  
 بر چه یک غالباً منجر شود و وصول عین بنبره او است و سبانه صائم در مضطر در حدیث ممنوع شده است و یا اگر کسی با کاه و زده  
 طعام خود و زده اش می شکند یا زده او را نیست که نمی شکند زیرا که عدم تاثیر چیزی که در آن اگر آید که در مواضع بسیار است  
 از کفر و طلاق و غیر آن و معنی جماع و دخول سر و در است در فرج و استمناء با شرت در حکم است نه بفکر و نظر بشهوت که در ثانی حرام  
 است بهر است و وجه این نتیجه است که در قرآن لفظ اکل شرب را نرشد و معلوم شد که اعتدال و زده را نمی شکند و جامع در میان  
 این دو بوجهی که مخالف اعتدال باشد و وصول عین است بحدیث از راه منفذ مفتوح و تقطیر در دنیا بحث است بلکه جامع حصول  
 عین است از راه حصول و یا پاشیدن از زخم یا تقطیر و حلیل البته اکل شرب توان گفت و فی صحیح البخاری قال  
 لا بأس بالسلطان ان لم یصل الحلقه لیکن در مسوط و حصول بخلق اکثر است و بغیر اختیار میرسد بخلاف فم که بغیر بلع میرسد  
 از جهت احتیاط منع او است و قصار برای او همچنین حقه محمول است بر شرب از جهت وصول با معاد و معده که مقصد شرب است  
 بنبره استمناء از جماع و غیر این دو مسئله را بر اکل شرب حمل کردن تکلف شده است و الله اعلم و شرط ادای صوم اسلام  
 و قیل است و نقض از حیث نفاس اما اسلام بجهت آنکه صوم طاقه است و طاقه کافر حیط میشود و نفقش آن اما عقل پس از جهت آنکه طاقه

قلت لا  
 لهم الفهم في كل شيء  
 الجرم ودمني كونه  
 اطلب عند الله  
 رضا الله تعالى به  
 ذمني فلهذا  
 به اختصاص الشرف  
 والتعظيم  
 ٢٢٤  
 قلت  
 قلنا صديق الله  
 والتخفيف في الشك  
 بالعدل

بمؤمن تصدقته بطبع استغنى لم يدر بسجنون لروى حديث اگرچه اسما کند واستیجاب روز قیامت عظم صوم خود و البتة ضروری نیست  
 از جهت ثبوت نوم در روزه و ایضا تصدق علم یک لحظه ضروری است یا نه در نوم مستغرق نه بار و اعنای مستغرق تردد است احتیاطا از روزه  
 است و در حدیث وارد شده و فاشه است از حدیثین و الاصل من یزینجا معلوم میشود که در نیجات صوم و صلوات صحیح نیست شرط  
 و جوب آن عقل و بلوغ است اگرچه حالیش نفسا باشد یا بدین و مسافر و ایشان قضا کنند و بر کار فرجی مسلمان شود قضا لازم نیست  
 بحديث الاسلام ثبت قبله آری و جوب برای ظاهر شد و در عقاب آخرت **باب فضل الصوم و فضیلت روزه مالک**  
 الزناد عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال والذي نفسي بيده لا تحلوف في الصيام اطيب عند الله  
 ريح المسك انما يذره شفق و طحا و الله من اجله فالصيام لي وانا اجزي به بكل حسنة بعشر مثلها الى سبعةائة تضعف  
 اه الصيام فهو لي وانا اجزي به از ابو هريره مرويت که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودم که کسی نفس من در دست قدرت  
 اوست هرگز نبوی مان روزه و از خوشتر است نزد یک خدا تعالی از بوی مشک تعالی میفرماید غیر از این نیست که میگذازد  
 خود یعنی جمیع را و طعام خود را و شراب خود را برای من پس روزه برای من است و من جزا دهم از العوض صوم هر حسنة فاده  
 بنده چند آن تا هفتصد چند مگر روزه پس آن برای من است و من جزا دهم بموضع **باب فضل شهر رمضان** فضیلت  
 ماه رمضان **مالک** عن عبد الله بن مسعود عن ابي هريرة عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله انه قال اذا دخل رمضان فافتحت ابواب الجنة  
 وغلقت ابواب النار وصدقوا الشياطين ابو هريره گفت وقتیکه در آید رمضان کشت و کرده میشود در و از برای بهشت  
 بسته میگردد و در و از برای دوزخ و در زنجیر کرده میشوند شیطانان **باب** یجب الصوم و الفطر بروية الهلال فان غم الحجاب  
 فحرموا و اذ فطرهم واجب است گرفتن روزه بدین هلال افطار نیز پس اگر پنهان شود ماه تمام کنند بی روزه از شعبان  
 بعد از آن روز گیرند یا از رمضان بعد از آن افطار کنند **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه و آله  
 حکایت کرده شما فقال لا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدروا له رسول الله صلى الله عليه و آله  
 علیه و سلم ذکر که در رمضان پس فرمود روزه گیرید تا آنکه ببینید ماه را و روزه نگذارید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر  
 پنهان کرده شود از شما پس اندازید کنید برای او و مرا و از اندازید کردن آنست که سی روز از شعبان تمام کند و بعد از آن  
 رمضان اعتبار کند و ماه بعد اگر مقوم شود سی روزه تمام کند بعد از آن عید را اعتبار کند و در روایت دیگر صریحا و روشن شد  
 فاکملوا ثلثين **مالک** عن عبد الله بن دينا عن عبد الله بن عثمان رسول الله صلى الله عليه و آله قال الشهر استم و  
 فلا تصوموا حتى تروا الهلال ولا تقطروا حتى تروه فان غم عليكم فاقدروا له رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود ما در  
 احیان بیت و در روز غم شود پس روزه گیرید تا ببینید ماه را و روزه نگذارید تا آنکه ببینید ماه را پس اگر پنهان کرده شود از شما





۱۰۰

وَفِي الْمَدِينَةِ بَنَاءٌ يُدْعَى الْقُبَّةَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْعِلْمِ

کتابخانه

المسكين

١٢٠

توبه

والشجر

المسألة الثانية في بيان

والله اعلم

3

بہارِ فضل

فدیکر

کے قصہ

2.

1

عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان بلائنا داي لميل فكلوا واشربوا حتى ينادي <sup>صلى الله عليه وآله</sup> يا ايها الناس ان رسول الله قد فرغ من امره بلال اذان يگوید در شب یعنی قبل از صبح صادق پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید این کرم تمام  
 مهالك عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال ان بلائنا داي لميل فكلوا واشربوا حتى  
 ينادي بن ابي مكرم قال وكان ابن ابي مكرم رجلا اعرجي ينادي حتى يقال له صبحت صبحت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فرمود  
 هرگز نه بلال اذان یگوید در شب پس بخورید و بنوشید تا آنکه اذان گوید این کرم تمام گفت ابن شهاب بود این نام کرم مردانیا  
 اذان نمی گفت تا آنکه گفته میشد او را در صبح و فل شدی مترجم گوید رضی الله عنه میفهمد و خورست از آن به حق بدین علم الخطی و  
 تمیز این کرم نیست که این شخص بعینه باشد بلکه بوجهی تحقق گردد بر این کرمی آدم را در آن اشتباه نباشد اگر چه کسی که  
 نادر و یا احسان پس در وید یافتن یعنی بنده مسئله اگر فخر طالع شود در دوران شخصی طعام است پس از آن پیداخت در  
 جماعت است پس ذکر را شروع کرد و بوجهی که متعارف تمیز صبح مسا که نمود روزه وی درست است باب نتیجه تعجیل الفطر تا  
 الصحیح استحباب کردن افطار یعنی بخور و غروب آفتاب و متوخر کردن خوردن طعام محرم را مهالك عن ابی حازم بن  
 دینار عن سهل بن سعد الساعدي ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر رسول الله صلى الله  
 علیه وسلم فرمود که مردمان همیشه بخیر خواهند بود و امام که تعجیل کند افطار را مهالك عن عبد الرحمن بن حرملة الا  
 عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر رسول الله  
 صلى الله علیه وسلم فرمود همیشه مردمان بخیر خواهند بود و امام که شتاب کند افطار را مهالك عن عبد الكريم بن ابی  
 الخطاب من كلامه النبوة تعجیل الفطر الا استيناء بالحدود و مخصوص عبد الكريم بن ابی الخطاب روایت کرد که از مضمون  
 ظاهر نبوة است شتاب افطار کردن و تاخیر کردن طعام محرم را مهالك عن ابن شهاب عن حميد بن عبد الرحمن ان  
 عمر بن الخطاب عثمان بن عفان كانا يصليان المغرب حين ينظران الى الليل الاسود قبل ان يفطرا ثم ينظران  
 بعد الصلوة وذلك في رمضان عن ابن الخطاب عثمان بن عفان يگوید از روز نماز مغرب او فتنه نظر میکردند بسوی  
 شب سیاه پیش از آنکه افطار کنند باز افطار میکردند بعد از نماز و این واقع در رمضان بود باب بعیم صوم من صبح  
 جنباً صحیح است روزه کسی که صبح در آمد حال آنکه وی با جنبه است غسل نکرده است مهالك عن سمی حولی ابی بکر بن  
 عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن عائشة وام سلمة زوجی اللی عن رسول الله صلى الله علیه وآله انما سمعنا قال ان كان رسول  
 الله صلى الله علیه وسلم بعیم جنباً من جماع غیر احتلام قد بعیم حضرت عائشة وام سلمة رضه میگفتند که بر آنیم حضرت  
 صبح در می آمد در آن حال که با جنبه است بود بسبب جماع را بسبب احتلام بعد از آن روز دیگری است یعنی روزه را صحیح

[illegible]

میداشت **لک** عن عبدالله بن سعید عن ابی بن عبد الرحمن بن الحارث بن عمار بن سنان بن جهم  
 النبی صلی الله علیه و آله قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصیر حبیباً من جماعه غیر احملاً ثم یصوم  
 حضرت عائشه و ام سلمه رضی الله عنهما میگفتند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصبح در می آمد در آنحال که با جنابت بود پس جماع  
 به سبب احملاً بعد از آن روز میگرفت **ما لک** عن عبدالله بن عبد الرحمن بن معمر لا یضار کمن ابی یوسف عاتشه عن  
 ان رجلاً قال لرسول الله صلی الله علیه و آله وهو واقف علی البایات انا اسمع یا رسول الله انی اصبر حبیباً و انا اريد  
 الصیام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و انا اريد الصیام فاعتسل و اضمم فقال له الرجل یا رسول الله  
 انک لست مثلاً قد عفر الله لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فقد ثبت رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله  
 انی ارجو ان اكون احشاً کم الله و اعلمکم بما اتفقته حضرت عائشه فرمود که شخصی گفت در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 ایستاده بودم در دروازه و من حی شیدم یا رسول الله هر آینه من بصبح در می آیم حالانکه من با جنابتم و من اراده صوم  
 دارم پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من بصبح در می آیم و حالانکه من با جنابتم و من اراده صوم دارم پس غسل میکنم  
 در روزه میگیرم پس گفت او را آن شخص یا رسول الله هر آینه تو نیستی انما ما هر آینه آمرزیده هست ترا خدا تعالی آنچه پیش  
 ازین گذشت از گناه تو آنچه مؤخر شد پس ششم گرفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و الله هر آینه من امید میدارم که  
 باشم ترسند ترین شما از خدا و انا ترسین شما باخیز که بر سر کمرم از ان **ما لک** عن سمی مولى ابی بکر بن عبد الرحمن بن الحارث  
 بن هشام انه سمع ابی بکر بن عبد الرحمن یقول کنت انا و ابی عند مروان بن الحکم و هو امیر المدينه فذا کر له ان ابی  
 یقول من اصبر حبیباً افطر لک الیوم فقال مروان اقمت علیک یا عبد الرحمن لقد هبنا الی اخی المؤمنین عائشه  
 و ام سلمه فلما سمعنا ذلك فذهب عبد الرحمن و ذهب مع حیوانه فدخلنا علی عائشه فسلم علیها عبد الرحمن  
 ثم قال یا ام المؤمنین انا کنّا عند مروان بن الحکم فذا کر له ان ابی هریه یقول من اصبر حبیباً افطر لک الیوم قالت  
 عائشه لیس یحکم قال ابو هریه یا عبد الرحمن اتوغب عما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یصنع قال عبد الرحمن لا والله  
 قالت عائشه فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله ان کان یصیر حبیباً من جماعه غیر احملاً ثم یصوم ذلك الیوم قال لیس  
 خرجنا حتی دخلنا علی ام سلمه فسالها عن ذلك فقالت مثل ما قالت عائشه قال فخرجنا حتی جئنا مروان بن الحکم فذا کر له  
 عبد الرحمن ما کانت فقال مروان اقمت علیک یا ابی محمد لتکرین دابتی فانها بالباب فدخلت هبنا الی ابی هریه فانه یأضه  
 یا العقیق فلتخبر به بذلك فکر عبد الرحمن و دکت مع عقی ابیها فحدثت مع عبد الرحمن عتیه ذکر له ذلك فقال  
 لا یحکم لیس لک انما اخبر به بخبر ابو بکر بن عبد الرحمن گفت که بودم من پدر من پیش مروان او امیر مدینه بود پس ذکر کرد و شد پیش ابی

که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را پس گفت مروان قسم میدهم ترا ای عبد الرحمن که بر سبک  
 بسوی حضرت عائشه و ام سلمه پس سوال کنی ایشان را از این مسئله پس رفت عبد الرحمن و رفتم من نیز همراه او تا آنکه آمدیم بر  
 حضرت عائشه پس سلام گفت بروی عبد الرحمن بعد از آن گفت یا ام المؤمنین بر آئینه بودیم نزد یک مروان پس در  
 کرده شد پیش او که ابوهریره میگوید هر که بصبح در آید و او با جنابت است افطار کند آن روز را گفت حضرت عائشه  
 آنچه میخواخیزد گفت است ابوهریره ای عبد الرحمن آیا اعراض میکنی از آنچه میگوید رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت عبد الرحمن  
 اعراض نمیکنم بخدا قسم گفت حضرت عائشه پس گواهی میدهم بر رسول الله صلی الله علیه و سلم که وی بصبح در می آید و او  
 با جنابت بود بسبب جماع نه از احتلام بعد از آن روز میگوید آن روز را گفت ابو بکر بعد از آن بر آمدیم تا آنکه داخل  
 بر ام سلمه پس سوال کرد عبد الرحمن او را از این مسئله پس گفت چنانکه گفته بود حضرت عائشه پس بر آمدیم تا آنکه آمدیم  
 مروان پس ذکر کرد عبد الرحمن نزد او آنچه حضرت عائشه و ام سلمه گفتند پس گفت مروان قسم دادم ترا ای اباجحه که  
 سوار شوی بر جانور من پس هرگز نشاده است بر در و در آن پس بر سبک بسوی ابوهریره پس بر آئینه او در زمین خود است  
 در وادی تحقیق پس خبر کن او را باین ماجرا پس سوار شد عبد الرحمن و سوار شد من همراه او تا آنکه آمدیم نزدیک ابوهریره  
 پس سخن گفت با عبد الرحمن سعادتی بعد از آن ذکر کرد پیش او این ماجرا پس گفت ابوهریره علم تحقیق نیست مرا باین مسئله

غیر از این نیست که خبر داده و آخر و منتهی **باب** اختلاف فی القبلة للصائم و لا قوی ان ترکها اولی الا لمن اذاد

بیان الجواز و انکسار التخصیص اختلاف کرده اند سلف در قبله صائم و قوی آنست که ترک قبله بهتر است مگر در حق کسیکه از  
 کرد میان جواز را چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم کردند یا انکار کردند و عمل بر حضرت را چنانکه سائل کرد در قصه کسی که از  
 عن زید بن اسلم عن عطاء بن یشان ان رجلا قبل امراته و هو صائم فی رمضان فوجد من ذلک و جحد شد و قال  
 امراته لتسال من ذلک فدخلت علی امرئ من زوج النبی صلی الله علیه و سلم فذکرت ذلک لها فاخبرت لها امرئ  
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبل و هو صائم فوجدت زوجها فذکر ذلک لرسول الله صلی الله علیه و سلم  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء فوجدت امراته الی امرئ فوجدت  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء الا امراته فوجدت امرئ فقال رسول الله  
 الا اخبرتها فی اقل ذلک فقال قد اخبرتها قد هبت الی زوجها فوجدت فزاده ذلک ثم قال لسا  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما ایشاء فوجدت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله  
 و اعلمکم بحج و دة مرفی بوسه که وزن خود را آنکه او صائم بود در رمضان پس مجنون شد بسبب بوسه او پس

سخت پس فرستاد زن خود تا سوال کند برای او ازین مسئله پس آمد برام سوره ذکر کرد این امر را پیش او پس خبر داد ام سلمه زن من  
که آنحضرت صلعم بپوشه میکند حالا که او روزه دارد بپوشد پس باز گشت آن زن پس خبر داد و شوهر خود را پس یاد کرد و این خبر  
حق آن مرد را و گفت من تمام مانده آنحضرت صلعم خدا تعالی حلال میسازد برای من سیما بر خود آنچه میخواهد بعد از آن باز آمد  
آن زن او پیش ام سلمه پس یافت نزد ام سلمه آنحضرت را صلعم پس فرمود آنحضرت چیست این زن او پس خبر داد ام سلمه  
آنحضرت را صلعم الله علیه و سلم پس فرمود رسول الله صلعم آیا خبر ندادی او را که من میکنم اینکار را پس گفت ام سلمه هرگز خبر  
داده بودم او را پس رفت بسوی شوهر خود پس خبر داد او را پس زیاد کرد و این ماجرا در حق او حرم داد و ده را و گفت من تمام مانده  
آنحضرت صلعم الله تعالی حلال میگردد برای رسول خود آنچه میخواهد پس نگذاشت آنحضرت صلعم الله علیه و سلم فرمود قسم بخدا که مرا نیز  
من مبتقی تر و پرهیزگارترم از شما و دانایترین شما ام با حکام خدا تعالی **مسئله** عن هشام بن عروة عن ابیہ عن

عائشة ام المؤمنين انما قالت ان کان رسول الله صلعم الله علیه یقبل بعض ازواجہ و هو صائم ثم یفکح عرو  
روایت کرد که حضرت عائشه میفرمود هرگز نمیدانم حال این بود که آنحضرت صلعم الله علیه و سلم بپوشه میکرد بعضی زنان خود را و او صائم  
بعد ازین عائشه میخندید **مسئله** عن یحیی بن سعید ان عائشة بنت زید بن عمرو بن نفیل امرأة عمر بن الخطاب کانت  
تقبل رأس عمر بن الخطاب و هو صائم فلذینهاها عائشة فزوج عمر بن الخطاب بپوشه میکرد و عمر بن الخطاب را و او صائم بود  
پس منع میکرد او را **مسئله** عن ابی النضر مولی عمر بن عبد الله ان عائشة بنت طلحة اخبرته انها کانت عند عائشة

زوجہ النبی صلی الله علیه و سلم فتدخل علیها زوجها هنالك وهو عبد الله بن عبد الوہب بن ابی بکر الصديق وهو صائم  
فقال لہ عائشة ما یفکح ان قد نواف من اهلک فتقبلها وتلاعیها فقال قبلها وانصاته قالت نعم عائشة بنت  
طلحة بودند و یک حضرت عائشه صدیقہ رضی الله عنہا پس داخل شد بر روی شوهری آنجا و او عبد الله بن عبد الرحمن بن  
ابی بکر الصديق بود و او روزه دار بود پس گفت او آنحضرت عائشه چه چیز منع میکند ترا از آنکه نزد یک شوخی بزنی خود پس  
پوشه کنی او را و باید گیر لب کنی با او پس گفت عبد الله یا بپوشه کنم او را و من صائم شستم گفت حضرت عائشه آری کن

**مسئله** عن زید بن اسلم ان اباہن یوسف و سعد بن ابی وقاص کانایا یخصمان فی القبلة للصائم المومنین و سعد بن  
وقاص یخصم زید و بپوشه کردن الصائم **مسئله** ان بلغ ان عائشة زوجہ النبی صلی الله علیه و سلم کانت اذا  
ذکرت ان رسول الله صلعم الله علیه کان یقبل و هو صائم تقول وایکة انک انک لنفس من رسول الله صلعم الله علیه  
حضرت عائشه وقتیکه ذکر میکرد این حدیث را که آنحضرت صلعم الله علیه و سلم بپوشه میداد حالا که او صائم می بود میگفت عفت  
حدیث و کدام کن شما قادر تر است بر نفس خود از رسول الله صلعم الله علیه و سلم **مسئله** عن هشام بن عروة قال

بنابر این زیاده را القبله للصائم تدعى الخیر گفت عروه بن الریزن دیدم بوسه افروختن روزه دار کو خاوند باشد بجا نیازی مالک  
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار ان عبد الله بن عباس سئل عن القبلة للصائم فادخض فیها الشیخ وکوهها لشارع عبد الله  
بن عباس سأل کوه شد از قبله صائم پس حضرت واذیر را و مکروه داشت آنرا برای جوان مالک عن نافع ان عبد الله بن  
عمر کان یدهی عن القبلة والمباشرة للصائم عبد الله بن عمر بنی میکرد از قبله و مباشرت در حق صائم باب اختلاف فاحیاه  
للصائم والا فقیه اینها که اگر اکل من ختمی الضعف اختلاف کردند در خون کشانیدن صائم و اقوی اقوال است که مکروه است  
مگر در حق کسیکه بر سرد از ضعف مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان یحتججه وهو صائم قال ثم ترک ذلک  
بعد فکان اذا صام لم یحتجج حتی یفطر عبد الله بن عمر خون میکشاند و او صائم میبود باز ترک کرد و از بعد از آن پس گفت  
روزی میگرفت خون منی کشانید تا آنکه انظار کند مالک عن ابن شهاب ان سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر کانا  
یحتججان وهما صائمان ابن شهاب را یت کرد که سعد بن ابی وقاص وعبد الله بن عمر هر دو خون میکشاندند حال آنکه ایشان  
میبودند مالک عن هشام بن عروه عن ابیه کان یحتجج وهو صائم ثم لا یفطر قال وما دایمة احتجج قطا الا وهو  
صائم عروه خون میکشاند و او صائم بودی بعد از آن انظار نمیکرد گفت هشام و ندیدم او را که خون کشانیده باشد  
هیچگاه مگر آنکه صائم بگوید قال مالک لا یکره الحجامه للصائم الا خشية من ان یضعف ولو لا ذلک لم تکم ولو ان رجلا  
احتجج فی رمضان ثم سلم من ان یفطر امره علیه شیئا ولم امره بالقضاء لذلک الیوم الذی احتجج فیه گفت مالک  
مکروه نیست حجامت صائم اگر سبب ترس از آنکه ضعیف شود و اگر این نباشد مکروه نیست و اگر مردی خون کشانید  
در رمضان بعد از آن سلامت ماند از آنکه انظار کند یعنی مییم بر روی نقصانی و اگر شکم او را بقضای آن روز که خون کشانید  
است دردی باب اختلاف فی صوم المسافر و اطان ایها افضل والا فقیه ان الصوم افضل لمن لا یجهد الصوم  
الا فلین اذا دعیان الجواز و کوه الترخص اختلاف کردند سلف در صوم مسافر و انظار او که کم یکبار زین بهتر است قوی بن  
اقوال است که صوم بهتر است در حق کسیکه در شفقت زمین را زود در صوم و فطر صوم بهتر است کسی که شفقت رساند او را  
مگر کسیکه قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد و قول حضرت مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود  
عن عبد بن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله خرج الی مکة مع الفیة فی رمضان فصاح یلعن الذی یدثر فطره ففطر الناس معه  
وکانوا یاخذون بالاحداث فالاحداث من امر رسول الله صلی الله علیه و آله عبد الله بن عباس را و عبد الله بن عباس را و عبد الله بن عباس را  
بسی که سال فتح در ماه رمضان پس روزی گرفت تا آنکه رسید بکعبه بعد از آن انظار نمود پس انظار کرد در زمان نماز  
و عمل میکردند صحاب کجکم جدید پس از آنکه تازه ترازان بود از جهام حضرت صدیقه امه علیه السلام مالک عن سمیعی

در علم اهل العلم  
فی الاورد بکوه  
القبلة من شرقه  
شبهه کراهیه  
خروج و لا یلینیه  
۳  
احتجج  
قلت و هو قوی  
ارزاهل الصائم

ابی بکر بن عبد الرحمن عن ابی بکر بن عبد الرحمن عن بعض صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 امر الناس في سفرهم عام الفتح بالقطر وقال تقوا العدو وكروا وصار رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ابوبكر قال الذي حدثني  
 فقد رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم بالفتح يصعد على اسباب من العطش او من الحر فقل رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 ان طأفة من الناس قد صاموا حين صمت قال فلما كان رسول الله صلى الله عليه وسلم بالكديدا وعاقبه ففسر فافطر  
 الناس ابوبكر بن عبد الرحمن روايت كروا بعض صحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مردمان را در سفر خود  
 سال فتح مکه با فطر و فرمودتوه حاصل كنيد براي قتال دشمن خود و روزه گرفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم گفتم ابوبكر بن اكر  
 ك گفت كيست اين حديث من ريانيد مي كنيد و درم آنحضرت را صلى الله عليه وسلم در عرج كه ميرنخت بر سر خود آب السبيل را گيشت  
 سبب كزني پس گفتم شديش آنحضرت صلعم كم طائفه از مردمان روزه گرفتند و قتيكه تو روزه گرفتي گفتم راوي پس و قتيكه  
 رسيد آنحضرت صلعم بكيه طلب كنيد و يا رايس آب خود را بنظر افكار كنيد مردمان مالك عن حميد الطويل عن ابن زياد  
 انه قال سافرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في رمضان فلم يعاب الصائم على المفطر الا المفطر على الصائم انما كان في  
 سفر كروم و ما رواه آنحضرت صلى الله عليه وسلم در رمضان پس عيب نكرد روزه دار را بنظر كننده و نه افطار كننده بر روزه دار صا  
 عن هشام بن عماره عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال لا تسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رسول الله اني اصوم افاضوا  
 فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان شئت فقم وان شئت فافطر حمزة بن عمرو سلمى گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم را  
 بر كشته من مردی ام كه روزه مي دارم پس ايا روزه دارم در سفر پس فرمود او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم اگر خواهي روزه  
 دار خواهي افطار كن مالك عن ناظم ان عبدالله بن عمر كان لا يصوم في السفر عبد الله بن عمر روزه ميگرفت در سفر  
 مالك عن هشام بن عماره عن ابيه انه كان يسافر في رمضان و سافر معه فيصوم عمر و فطره فحين فلان يا امرنا الصيام  
 هشام بن عمرو گفت كه سافر ميشد عروه در رمضان و سافرت ميكرديم با همراه او پس روزه ميگرفت عروه و افطار ميكرديم با هم  
 نيكرد و روزه در شستن باب المسافر اذا اراد ان يدخل بلد اول يومه ليتحب له الصوم و قتيكه بخوابد كه دخل شود شهر خود  
 در داخل روز سنت موكه است او را روزه در شستن آن روز مالك انه بلغه ان عمر بن الخطاب كان اذا كان في سفر في رمضان  
 فعلم انه داخل المدينة من اول يومه دخل وهو صائم عمر بن الخطاب قتي در سفر ميورد ماه رمضان پس ميده است  
 و داخل خوابد در رديت اول روز خود داخل مي شد حالانكه روزه دار سه بود قال مالك  
 من كان في سفر في رمضان فعلم انه داخل على اهله من اول يومه و طلم له  
 الفجر قبل ان يدخل دخل وهو صائم قال يحيى قال مالك اذا اراد ان يخرج في رمضان و طلم له

قلنا لا  
 هذا الوجه من  
 بين ما تارة ما خذ من  
 قلنا الثاني  
 العاصم في السنة  
 قال الثاني  
 النبي صلى الله عليه وسلم  
 ليس من الاثر الصوم في  
 السفر قوله حيث  
 بلغه ان ناسا صاموا  
 فقال اولئك العصاة  
 ففهم ذلك اذا لم  
 ففهم  
 قوله يقول الرخصة  
 و ما من راي القطيعة  
 و قتي على الصيام  
 ففهم





پی در پی یا جدا جدا و اقوی اقوال است که پی در پی قصا کردن بهتر است و دوسترست و جدا جدا کردن کفایت کننده است  
**مالک** عن نافع بن عبد الله بن عمر بن الخطاب يقول يعضوا بمسكة لا يمسكونها الا في رمضان او في شهر رمضان

رویه دارد و در رمضان را پی در پی کسیکه انظار کرد و از سبب **مرض** یا سفر **مالک** عن ابن شهاب ان عبد الله بن عباس  
و اباهما في قضاء رمضان فقال احدهما يفرق بينه وقال الاخر لا يفرق بينه لا ادري ايها قال يفرق بينه و  
ايها قال لا يفرق بينه ابن شهاب روایت کرد که عبد الله بن عباس و ابوسهریره اختلاف کردند و قصار رمضان گفت یکی از  
ایشان که تفریق کند و دسیان آن و گفت دیگری تفریق نکند و میان آن ابن شهاب گفت منیدانم که کدام یک از ایشان

گفت که تفریق کند و کدام یک از ایشان گفت تفریق نکند میان آن **مالک** عن يحيى بن سعيد انه سمع سعيد بن المسيب  
يسال عن قضاء رمضان فقال سعيد احب الي لا يفرق قضاء رمضان وان يؤخر سعيد بن المسيب قال كرهه و ارا  
قصار رمضان پس گفت سعيد بن المسيب دوست تر نزدیک من است که تفریق نکند قصار رمضان را و آنکه پی در پی  
قال يحيى سمعت ما حكى يقول فيمن فرق قضاء رمضان فليس عليه اعادة و ذلك خير من عنة و احب لك الى ان يتا

**مالک** می گفت در باب شخصی که جدا جدا کرد و قصار رمضان را پس نیست بروی اعاده و این تفریق کفایت کننده است و در  
و دوست ترین وجود قصار نزدیک من است که پی در پی کند از باب من اصحاب اهل فی سقا و هو صا قصه و کفر

جماع کند اهل خود را در رمضان و حال آنکه او صائم است قصا کند و کفاره دهد **مالک** عن ابن شهاب عن حميد بن  
عبد الرحمن بن عوف عن ابي هريرة ان رجلا اخطى في رمضان فامر رسول الله صلى الله عليه و آله ان يكفر بعقبة

او صبا شهرين متتابعين و اطعموا ستين مسكينا فقال لا اجدا فاتي رسول الله صلى الله عليه و آله بعقبة فقال  
خذ هذا فصدق به فقال رسول الله صلى الله عليه و آله مني فضلك رسول الله صلى الله عليه و آله حتى بدت انيابا ثم قال

مروني انظر انك قد دبر ما كره و ارا رسول الله صلى الله عليه و آله سلم ككفارة به باراد کردن یک برده یا برقه و تن  
دو ماهی در پی یا طعام خورامیدن شصت مسکین پس گفت آن مرد منی یا بم پس آورد و پیش آنحضرت صلى الله عليه و آله سلم

زنبیل خربا پس فرمود بگیر این را و تصدق کن آنرا پس گفت یا رسول الله نیت می کنم محتاج تر از من نبینم یا آنحضرت  
صلى الله عليه وسلم تا آنکه ظاهر شد دندان دراز آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن فرمود بخور این **مالک** عن عطاء

عبد الحمير اساني عن سعيد بن المسيب قال جاء اعرابي الى رسول الله صلى الله عليه و آله يرضر بخره و ينتف شعره و يقول هلك  
بعد فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله و ما ذلك قال اصببت اهلي و انا ضاها في رمضان فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله

هل تستطيع ان تقب رقبته قال لا قال فهل تستطيع ان تهك بدنة قال لا قال فاجلس فاتي رسول الله صلى الله عليه و آله

الله ربنا ورب كل شيء فالله حافظ لكل شيء  
والله يورث كل شيء والله وحده له العاقبة  
الحسنة

ناکست میگفت بهترین احکام که شنیدم در حق کسی واجب شد بروی روزه و دوا بهی در پی و قتل خطایا بنابر سبب پیش آمد و او را  
 مرضیکه غالباً بروی قطع کند بروی روزه و دیگر هرگز نه او و قتیکه صحت یافت از مرض خود و توان شد بر روزه و شستن پس  
 نیست از که تا آخر آن روز و داشتن او بنانک بر آنچه گذشت از وی همچنین زنی که واجب شد بروی روزه گرفتن و قتل نفس  
 حایض شود در میان روزه خود هرگز نه وی چونکه پاک شود تا آخر کند روزه و شستن او وی بنانک بر آنچه روزه گرفته بود و جایز  
 کسی که واجب شد بروی روزه گرفتن و دوا بهی در کتبه استعالی که افطار کند و اگر سبب علنی از مرض یا حیض و جایز است  
 او را که سفر کند پس افطار نماید گفت مالک این بهترین اقوال است که شنیدم از اردین مسکه نزدیک من سترجم کرد رضی الله عنه  
 زایل می شود متابع نزدیک شافعی بقول یک روز که اخیر عذر باشد پس واجب است استیناف یعنی از سر نو روزه گرفتن و اگر بحیض  
 افطار کند بجز سفر از سر نو باید روزه داشت و در عذر مرض و قول است الحدید بقول التابع **باب** المريض اذا اشتد  
 علی الصلوة افطر وليس لذلك حد یوصف فیض قتیکه و شوار شود بروی روزه گرفتن افطار کند و نیست آن خصیت  
 حدیکه بیان کرده شود بلکه مفروض بر تحریمی میارست قال یحیی سمعت ما لکما یقول الامام الذی سمعت من اهل العلم ان امر  
 اذا اصابه المرض الذی یثقی علیه الصیام معه و تبعه و یدلغ منه ذلك فان لم یفطر کذلک المريض اذا اشتد علیه  
 الایام فی الصلوة و بلغ منه ما الله اعلم بعد ذلك من العبد من ذلك ما لا یصلح صفته فاذا بلغ ذلك من صله و هو  
 جالس و دین الله یرحم قد اخص الله فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام من المريض قال الله تبارک و تعالی  
 فی کتابه فمن کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ايام اخر فافحص الله عز وجل للشک فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام  
 من المريض فهذا احب ما سمعت الی فی ذلك و هو الامام الحجة علیه السلام گفت مالک حکم شنیدم از ازال علم نیست  
 بیمار و قتیکه برسد او را مرضی که دوشوار باشد بروی روزه گرفتن با وی و در تعجب اندازد او را و برسد او را مرضی از آن شخص  
 بعد و تب پس جایز است او را که افطار کند همچنین مریض و قتیکه دوشوار شود ایستادن و نماز بروی و برسد مرض او را  
 بعد یک روز استعالی و اما ترست بعد از آن نسبت بنده و ازین مرض که عذر سبب آن متحقق میشود و نوعیت که رسیدگی شود  
 بصفت او و چینی محتاج در مانع او طاهر نیست پس قتیکه برسد مریض باین حد از مرض نماز گذارد و شسته و دین خدا استقامت آن است  
 و بر آئینه رخصت داده است خدا استعالی مسافر او را افطار در حال سفر او توانا ترست بر روزه گرفتن از مریض گفت خدا استقامت  
 در کتاب خود و من کان منکم مریضاً او علی سفر فعدة من ايام اخر فافحص الله عز وجل للشک فی الفطر فی السفر و هو اقوی علی الصیام  
 گرفتن از مریض پس این قول جلیب توالت است که شنیدم از نزد یک من درین باب و همان است امریکه اتفاق واقع شد  
 بران نزدیک **باب** من علی صوم واجب فلینبذ به قبل التطقم کسیکه بروی روزه واجب باشد پس مشروع کند از او

قباله  
 عضو ظاهر  
 الشين الفاحش  
 عضو الجواليد  
 عضو طائفة  
 التميم  
 الشين وبار  
 الفجر والفسير  
 ربه



وهو قوي على صيامه حتى جاء رمضان آخر فانه يطعم مكان كل يوم مسكينا مائة من حنطة وعليه مع ذلك القضاء فاسم من  
 محيى كلفت هر كه واجب بروى قضاء رمضان پس قضا كنم و انرا او توانست بر روز و گرفت تا آنكه آمد رمضان ديگر پس بر آن  
 وى طعام كند بجاي هر روز يك مسكين يك بار كنند و بروى لازم است قضا با وجوب اطعام مائة من الحنطة انما يبلغه عن سعيد بن  
 مثل ذلك خبر رسيد با مالك سعيد بن جبيرة بن ابي نفيعي گفته است هر كه تاخير كند قضا را غير عذر تا آنكه داخل شده باشد رمضان  
 از سال آينده لازم ميشود و قضا بعد رمضان لازم ميشود بروى طعام دادن بحسب هر روز يك مسكين نزد يك اهل علم  
 و بهمين فائل اندر هرى و مالك ثورى و شافعي و احمد و حنفي و ابو حنيفة گفته قضا كنند بروى خير لازم نيست مسكنه  
 اثر فاسم بن محمد و سعيد بن جبيرة حديث دار قطنى و سفيان بن عيينه است عن ابى هريرة بهمين مضمون ليكن رفع او ضعيف است و زريق  
 صحيح و كذا مصلحه و بشر بن عتيبة ان دفع تسليف قضا است سنه بعد سنه و اگر رمضان ثالث تير داخل شد و هنوز قضا نكرد  
 انظر انت كذا كنم شود باب يتاكد تذكير لصوم من الرقت والشهد والغيبه لازم است با كذا كردن روزه و انرا  
 شهوت و سب غيبه مالك عن ابى الزناد عن الاعرج عن ابى هريرة ان رسول الله صلى الله عليه قال الصيام  
 فاذا كان احدكم صائما فلا يفت ولا يجهل فان امره مشا نكاه و قاله فليقل في صائمه في صائمه رسول الله صلى الله عليه و فرمود روزه  
 است يعني روزه و سوسه شيطان پس قتيكه باشد يك از شمار روزه و ايرس كلام شهوت نكند و بد خلقى نكند پس اگر مردى بگفت  
 با و يا جنگ كند با و ايرس بگويد هر آينه من روزه دارم هر آينه من روزه دارم باب لا يكره السواك للصائم ولو  
 بعد الزوال مكره نيست سواك كردن روزه دار را اگر چه بعد زوال آفتاب كند مالك انما يسمع اهل العلم لا يكره  
 السواك للصائم في رمضان في ساعة من ساعات النهار لا في اوله ولا في اخيره قال ولم اسمع احدا  
 اهل العلم يكره ذلك ولا يفتحه عده مالك شنيده اهل علم را كره و نميد بشتند سواك كردن براى روزه دار را روزه  
 در هر ساعت از ساعات نهار نه در اول او نه در آخره او گفت مالك بشنيديم همچو كس را از اهل علم  
 مكره دار و آن را يا بهن كند از ان متهم جم كويد بهمين است قل ابو حنيفة و اكثره علماء و شافعي مكره  
 ميدار و سواك كردن مرصائم را بعد زوال از جهت خوف از الربوبى و بهن صائم كه محبوب است نزد خداست  
 و الله علم باب من استسقاء في الصوم فعليه القضاء لا من ذرعه القى كيه يقصد كذا قى در روزه  
 واجبست بروى قضا و واجب نيست بر كيه خالب آمد بروى قى مالك عن نافع عن عبدالله بن  
 ان كان يقول من استسقاء وهو خير ثم فعليه القضاء ومن ذرعه القى فليس عليه القضاء عبد الله بن عمر  
 بگفت كيه يقصد قى ميكنند و او روزه دار نيست پس واجبست بروى قضا و هر كه خالب آمد بروى قى نيست

قلت و عليه  
 الشافعي قال لا يقضى  
 قلت و عليه  
 و عليه اهل العلم ان  
 ذلك مما لا يصح  
 و لا يفسد صومه  
 قلت و عليه  
 اهل العلم ان  
 في العبادات  
 او استسقاء من  
 اوردنه عابده  
 او اعدا او خرج  
 على الاصح الا في  
 ولا استسقاء في  
 ملا الغفر في  
 راحه  
 انما يرجع شئ الى  
 جوفه بطل و عليه  
 القى فلا بأس  
 ١٢



وقتیکه قدم فرمود آنحضرت صلعم سهرینه روزه گرفت آنرا و امر کرد بر دوام بروزه داشتن آن پیش قتیکه فرض گردانیده  
 رمضان فرض جهان شد و ترک کرده شد روزه عاشورا پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد ترک کند آنرا **مالک**  
 عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن حوف انه سمع معوية بن ابی سفیان یوم عاشوراء عام حج وهو علی المنبر  
 یقول یا اهل المدينة این علماء کمر سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لهذا الیوم هذا یوم عاشوراء ولم ینکب  
 علیکم صیاماً وانا صائم فمن شاء فلیصم ومن شاء فلیفطر معویة بن ابی سفیان میگفت ای اهل مدینه کجا اند عالمنا  
 شما یعنی عالمان شما گدشته و محتاج شد بتقلید بسیاری از مسائل چه شنیدیم رسول الله صلعم که میگفت این روز را که این  
 عاشورا است فرض کرده است بر شمار روزه گرفتن آن ومن روزه دارم پس هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد فطر  
**مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب ارسل الی الحارث بن هشام ان یوم عاشوراء فاصوم واما اهله ان  
 یصوموا واما عمر بن الخطاب کس فرستاد بسوی حارث بن هشام باین پیغام که فردا روز عاشورا است پس روزه گیر و امر کن  
 خود را که روزه گیر و نیز هر کس که می خواهد است نزدیک اکثر علماء روزه داشتن بنهم و دهم و فی العالم گیریه بکرم صوم یوم عاشورا فطر  
**باب** الفطر یوم الاضحی وایام منی باب در منع از روزه گرفتن در روز فطر و روز منی ایام منی  
**مالک** عن محمد بن یحیی بن حبان عن الاوزج عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله فطرنا عن صیام یومین  
 یوم الفطر یوم الاضحی رسول الله صلی الله علیه و سلم منع فرمود از روزه داشتن در روز فطر و روز منی  
 عن ابن شهاب عن ابی عبید مولى بن اذهر عن عمر بن الخطاب قال ان هذین یومان فطرنا رسول الله صلی الله علیه و آله  
 عن صیامهما یوم فطرکم من صیامکم و الاخر یوم ناکلکم فیه منکم حضرت عمر فرمود هر آینه این دو روز در روز  
 که منع فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم از روزه گرفتن در آنها روز افطار شما و دیگر روزیکه منجوید و از آن قرابنها می  
**مالک** عن ابی النضر مولى عمر بن عبید الله عن سلیمان بن دینار ان رسول الله صلی الله علیه و آله فطرنا عن صیام ایام منی  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی فرمود از روزه گرفتن در ایام منی یعنی ایام تشریق **مالک** عن ابن شهاب بن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله بعث عبد الله بن حذافة ایام منی یعطی فی یومها کل اهلها ایام اکل و شرب و ذکر الله رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم فرستاد عبد الله بن حذافة را در روزهای منی تا بگوید در میان قافل حج گوید غیز ازین نیست که این روزها را روز بار  
 خوردن و آشامیدن و ذکر خداست **مالک** عن یزید بن عبد الله بن الهادی عن ابی هريرة مولى ام هانئ امراة عقیل  
 بن ابي طالب عن عبد الله بن عمر بن العاص انه دخل علی ابی هريرة بن العاص فی جمعة یاکل قال فدا عا فقلت  
 انی صائم فقال فی هذا الايام التی نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن صیامهن واما نأبطهن قال مالک هذا هو ما نهى  
 رسول الله صلی الله علیه و آله عن صیامهن واما نأبطهن قال مالک هذا هو ما نهى رسول الله صلی الله علیه و آله عن صیامهن

قلنت  
 وطیبه اهل العلم  
 اکثرهم ان یصوم الناس  
 والمناشی فی مالک  
 ویکرمه صوم یوم عاشوراء  
 مفضل  
 قلنت  
 العاصم ففطرنا  
 العبد قال انما انما فی یوم  
 فطرنا وکان ابو خنیفة یقوله  
 وفی فی ان صام و فطر  
 کان صاماً و فطراً  
 ۲۴۳  
 فی صیام ایام التی فطرنا  
 صام قال ابو خنیفة  
 لا یصوم و یفطر فیها  
 وقال ابو خنیفة  
 و لا یصوم فیها ان یصوم  
 فطرنا و فطرنا کلها  
 فطرنا و فطرنا کلها  
 فطرنا و فطرنا کلها

وقوله هل العلم  
 وفي الامار وحرم  
 الرضا لغير الذي  
 صلى الله عليه وسلم  
 وزيد بن جعفر ماء  
 يشربها قال لمؤلف  
 معنى الرضا ترك  
 الاكل والشرب فترك  
 الى ما قال معنية  
 صوم العذلة ترك  
 لا يقصدا القربة بل ترك  
 ٢٢٢  
 بنو الصوفى الذين  
 ٢٢٣  
 بحدوث الشيخين الذين  
 صلى الله عليه وسلم  
 صام صوم الدهر واكل  
 بالضعف في ثلثي النصفين  
 جميع الشافعى بين الامار  
 وقال صوم الدهر على  
 العبد والتشريك في  
 لمن خاف من الله  
 حق ومنه في ترك  
 العاكس في ترك  
 من الصوم

عبد الله بن عمر بن العاص خبر داد ابو مراد که عبد الله داخل شد بر پدر خود عمر بن العاص پس بایست او را که بخجرت  
گفت عبد الله پس نهانند الحی بر ای خود را پس گفتند او بر آینه من روزه دارم پس گفت ایادرین ایام روزه دهشتی  
که بنی فرمود حضرت صلعم از روزه که فتن دران دامن فرمود ما را با فطار که دن دران گفت مالک آن ایام شریف بود  
مسئله اگر شخصی نذر کرد که روز عید را یا این نذر منعقد میشود نظر یا یا قه فاقیه یا نه زیره که کحل صلیح بنو حکن بنو  
و قول است و اول فحبا حقیقه است و ثانی مرضی شافیه و در صورت انعقاد قضا باید کرد و اگر روزه گرفت بپزوه او  
اگر چه از شمس مسئله متع چون بدی نیافت و قبل از ایام تشریق روزه گرفت ایادرین ایام روزه گیر و اختلاف است  
نزدیک ابوصنفه روزه گیر و بدی متعین شد و نزدیک مالک روزه گرفت فتن جایز است باین عذر و کافعی قولان  
کاملند پسین والاظهر هو الاصل **باب الله** عن الوصال باب در منع گرفتن روزه طی مآلک عن ناخن عن عبد الله  
بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن الوصال فقالوا یا رسول الله فاناک تو اصل فقال انی لست کهیثکم  
انی اظعم و اسق رسول الله صلی الله علیه وسلم منع فرمود و اگر فتن روزه طی پس گفتند صحابا یا رسول الله بر آینه تو وصال  
میکنی پس فرمود بر آینه من نمیتم مانند شاه بر آینه مرا طعام خورانیده میشود و آب نوشانیده میشود یعنی از عالم غیب مآلک  
عن ابی الزناد عن الاعرج بن الحنفی ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یاکم والوصال قالوا فاناک تو اصل یا رسول الله  
انی لست کهیثکم انی انیت بطیعی و لی و لیکنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود و در داری خود را از وصال یعنی روزه طی صحاب گفتند  
بر آینه تو وصال میکنی یا رسول الله فرمود بر آینه من نمیتم مانند شاه بر آینه من شیب میگذرانم در احوال که طعام بخورم و نذر بر دگر  
و آب می نوشانم و بر دگر من مسئله فایز است که در حقیقت وصال نیست تقریاض است پس اگر اتفاق چیزی خورد و در وصال  
و اصل نباشد و همچنین نیست روزه گرفتن فردا نیز داخل است پس اگر بدون این نیت ترک اکل و شرب کرد و اصل نباشد مسئله  
وصال ایل میشود بیک طهره آب یک لقمه طعام زیرا که بحقیقت و صوم است فی غیر وقت و آنچه مبطل صوم است مبطل آن نیز بایست که مبطل  
**باب صوم الدهر** در بیان روزه گرفتن تمام سال مآلک انهم اهل العلم يقولون لا بأس بصیام الدهر اذا فطر الايام  
التي فقه رسول الله صلی الله علیه وسلم عنی صیامها و هی ایام منی و یوم الفطر الا فیه فیما لیغنا و ذلك احبنا سمعت الی فخری لک  
مالک شنید از اهل علم که میگفتند هیچ باک نیست بروزه و هر قیام افطار نماید آنروز را که بنی فرموده است حضرت صلعم از روزه و شستن اینها  
و آن ایام تشریق در روزه فطر و روز عید منی است در آنچه رسید با و نیت دوست ترین بخوشیدم من من در نیاب هر چه گوید تعبیه  
قول ابی الک بحديث شخبین ان حضرت صلعم از صوم در منی میفرمود و آنرا بصیغ و قوت حقوق محلل نموده و امام شافیه جمع کرده است در آن  
مختلفه در نیاب تا بلکه صوم در منی صوم است برای کسی که خوف ضرر داشته باشد یا قوت حق همان بر دستخیز است بر غیر آن و نیت

۱۰۰

مسکرمه جگم

مضامین

من شفو الخ

تسليمه الله

4

مجلس

منفقاً  
من ارض

مفتی محمد رفیع

١٠

وہ

of the

کے ذریعہ

مخفی خفیه یافتی قولی که است که چون ایام نهضت افکار کند و رسوم و تشریفات را که نیست که از این عالم گیر به باب هجوم ستمه من  
شوال در میان روزه داشتن شش روز از شوال قال بحی سمعت ما الکافیون فی صیام ستمه ایام بعد از ظهر من رمضان اندم  
بر احادیث اهل العلم و الفقه بصوفا و له یلخص ذلك عن احادیث السلف و انا اهل العلم بکوهن ذلک و یخافون من  
و ان یلحق برخصان ما لیس من اهل الجاهلۃ و الجفلة لولا و اقول ذلک رخصه عند اهل العلم و دراهم یعلون ذلک  
گفت مالک در بار روزه گرفتن شش روز بعد از افطار از رمضان که بر آئینه او بنید کسی از اهل علم و فقه که روزه دارد از آن برسد  
انجام از کسی از سلف و بر آئینه اهل علم مکرر و داشتند از اوستی ترسیدند از بدعت بودن آن و از آنکه لاحق گردانند بر رمضان فیک  
نیست از وی اهل جهالت و جهل که بر بنید در آن باب شخصی نزد یک اهل علم و بر بنید که ایشان بعمل می آورند ترجمه گردانند  
تغیب کرده شد قولی که بحديث سلم بن صام و رمضان فترتبع ستان سوال کان کفیت الله استحب است نزدیک فک  
و بی در پی روزه داشتن آن فتنلست و نزد ابو حنیفه مکرر است خاد بی در پی باشد یا متفرق و نزد ابو یوسف تابع آن  
مکرر است و در آن متفرق و فی العالم گیریه و لکن عاتیه المتأخرین لم یروا بر بابا و الاصح ان لا یاس به **باب** صوم یوم الجمعة  
در میان روزه گرفتن در روز جمعه قال بحی سمعت ما الکافیون لمراسم احادیث اهل العلم و الفقه و من یقتدی به فی نهضت  
یوم الجمعة و یبایح و قد ایت بعض اهل العلم بصی و اراه کان یجراه مالک میگفت نشنیدم کسی از اهل علم و فقه و از  
کسی که اقتدا کرده شود بوی که منع کند از روزه در روز جمعه و در روز گرفتن جمعه بهتر است و بر آئینه و دیدم بعضی اهل علم که روزه و روزه  
از آن گمان کرده میبودم و در آن قصد میکرد و از اینجه جمعه آخر جمعه که بدید تقرب کرده شد بحديث شیخین لایضم احدکم یوم الجمعة الا ان  
ایضوم قبله و بعد و نزد شافعی مکرر است چهار روزه گرفتن در روز جمعه و نزد حنفیه استحباب روزه در روز جمعه با نافراده **باب**  
من افطار الصیوم المقطوع فقه هر که افطار کند روزه فقل اعمی باید که قضا کند ما الک عن ابن شهاب ان عائشة  
و حفصة زوجی البیضاء علیه السلام اصطحبا صائمین متطوعین فاهک لهما طعاما فافطرنا علیه و دخل علیهما و  
صلی الله علیه قالت عائشة فقالت حفصة و بدارتی بالکلام و کانت بنت ابیها یارسول الله انی اضیی انی  
و عائشة صائمین متطوعین فاهک لهما طعام فافطرنا علیه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله اطمینا مکانا یوم  
احد حضرت عائشه و حفصة رضی الله عنهما صبح کردند و در آن حال که روزه دار بودند بتطوع پس بدین  
برای ایشان طعامی پس افطار کردند بر آن طعام پس داخل شد حضرت عیسی علیه السلام و سلم بر ایشان  
پس گفت حضرت عائشه که گفت حضرت حفصة و پیشین سستی کرد از من که سخن و بدو خدمت  
چرخ خود یعنی دختر حضرت عمر بود و ایشان بفضا حه و جبره موصوف بودند و الولد ستره آینه

من قل  
 نقب بغيره  
 لا يصح  
 الجمع  
 قبل  
 الشافعي  
 الجمع  
 يستحب  
 بالقرآن  
 من قل

۱۵۲

مدير فناء

فَقَالَ الْمَسَاءُ فَوَيْلٌ لِي

عليه القضاء

فقد علم ان افطامه

الإمامة في حكمة الصبي

عليه وسلم

استجبا يا كن بدين  
الشيء في اكا

مجلس

وَيَسْتَجِيبُ  
وَالْأَقْصَى أَنْ يَكُونَ  
نَظَرُكُمْ إِلَى  
فَصَلُّوا أَوْصِرُوا  
فِي الْخُزْنِ وَأَعِينُوا  
كَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ  
وَهُوَ فِي الْآخِرِ  
الْأَوَّلِ





التي يخرج منها من صبيحتها من اعتكافه قال من اعتكف معك فليعتكف العشاء والاخر وقد اريت هذا الليلة  
 ثم التفتها وقد رايتني اسجد من صبيحتها في ماء وطين فالتفتها في العشاء والاخر والتفتها في كل وقت قال  
 ابو سعيد فامطرت السماء تلك الليلة وكان المسجد على عرش فوكف المسجد قال ابو سعيد فابصرت عينا  
 رسول الله صلى الله عليه وآله في حبيته وانف اثم الماء والطين من صبيحة ليلة احد وعشرين من رسول الله  
 اعتكاف يكره عشرة نيامه من رمضان پس اعتكاف كرويل اما وقتيكه شد ميت ويكم وآن شبی بود که بر می آمد در وقت  
 وقت صبح آن از اعتكاف خود فرمود هر که اعتكاف کرده است با من باید که اعتكاف کند عشره اخیره را و هر آینه دیدم  
 این شب را یعنی شب قدر را در خواب بعد از آن فراموش گردانیده شد از خاطر من و هر آینه دیدم خود را درین خواب  
 درین حال که سجده میکنم صبح او در آب گل پس طلب کنید آنرا در عشره اخیره و طلب کنید آنرا در هر شب طاق گفت ابو سعید  
 پس بارانید آسمان همان شب یعنی شبی که بعد از شروع اعتكاف عشره اخیره آمد بود مسجد بنا کرده شد بعرضش پنجاه  
 مسجد گفت ابو سعید پس دید و چشم من رسول الله صلى الله عليه وآله سلم که بازگشت از نماز و بر چنین مبارک و بدین مبارک  
 آنحضرت صلعم اثر آب گل بود از صبح شب میت و یکم مقدمه لابد است از تفضیل آیت اعتكاف و مضادات و مساوات  
 پس حقیقت اعتكاف و رنگ نمودن است در مسجد قدر یک آنرا در رنگ توان گفت بدینیت آن اما در رنگ کردن کون  
 از استعمال اهل شرع لفظ اعتكاف ابرین حقیقت يقال عكف واعتكف ای قادم و مكث پس مجرور مسجد بقدر یک در رنگ  
 نباشد و اما بعد از عكف اهل شرع پس از جهت التزام اهل شرع است مسجد را در اعتكافات خویش از جهت آنکه استجاب  
 بسبب رابطه است در مسجد و از جهت آنکه خدا متعالی میفرماید و انتم عاكفون فی المساجد انیت پس مجربیت نماز و احکام  
 بالنیات و فیه نظر زیرا که لبت در مسجد و قسمی است که او را اعتكاف گویند و قسمی است که آنرا انتظار نماز و مانند  
 می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتكاف صلاحیه فرق ندارد زیرا که مصداق لازم می آید پس در  
 از مكث طویل كه مصليان آنقدر نمیکنند مثل گیر و داد علم و در اعتكاف دورای ظاهر عشره و چنانکه در صلوة بعد گفته شد  
 سیل شافی ثابت که اعتكاف مرابطه است در مسجد و استجاب آن از جهت معنی مرابطه است الا که خروج برای حاجت  
 اعتكاف عشره اخیره مثلاً اخته اند بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویا متغی است در اصل نیت پس اگر نیت مطلق اعتكاف کرد  
 تا وقتیکه از مسجد نه برآمده است براعتكاف خود است و چون از مسجد برآمد برای حاجت ضروری یا غیر آن اعتكاف بی  
 تمام شد و اگر از اعتكاف خوابیدت جاید میاید که در این معنی است بران رای که بشافعی نسبت کردیم پس ضرورت در  
 مدت متناهی است مطلق اعتكاف در برای دیگر در اینجا نظر است بلکه ظاهر آنست که اگر نیت محدود دارد و برای حاجت

لا قلت  
 و عليه اهل العلم  
 وفق هذا الحديث ان  
 من زاد اعتكاف الفجر  
 الاخر يدخل قبل  
 غروب الشمس من  
 ٢٨  
 يوم التشك  
 و عليه الشافعي  
 و بدخية

برآید بر اعتساک خود دست بچینن اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعتساک با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع  
 نمیتواند بود الا خروج بربیت نقص اعتساک یا خروج خیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی معین متناهی کرده است مثل  
 عشره یا غیره و مضان ادای مانوی نمیتواند شد مگر بکث این مدت و خروج برای حاجت ضروریه کاملستثنی است اما خروج  
 برای غیر آن اگر در اول نیت تعرض به متناهی آن کرده است پس جایز است و اگر تعرض نکرده است جایز نیست و آیا قاطع  
 اعتساک است یا قاطع آن نیت بغیر نیت قطع یا قاطع است در صورتی طول مدته خروج ظاهر است که قاطع آن نیست بلکه  
 او را جایز است و شرعیه است تا ما خود دست از آن رهای کردیم و نیت نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت ناقض نیت است  
 میگوید از جهت آنکه کاملستثنی است پس آنچه استثناء او تصریح کرده باشد اولی است بعد از نقص و بر برای دیگر ظاهر عدم  
 مشروعیته است متناهی است و تفریق بر محل اختلاف بین الرائین است اگر مطلق اعتساک معنی کث در مسجد نیت کرده است  
 مستحق میشود در صورتی استثناء و غیر آن و اگر در آن رهای شافعی است و اگر اتباع اعتساک که حضرت صلی الله علیه و سلم  
 در عشره اخیره رمضان میکردند قصد کرده است آن اتباع جاهل میشوند استثناء و مانند آن و این در آن صورت است  
 و ابی حنیفه است و شرط معتسکف اسلام و عقل و نقا از حیض و نفاس و جنابت اما اسلام و عقل پس زیرا که وی طاعت  
 و طاعت بدن اسلام و عقل صحیح نباشد مگر آنکه اغما بروی طاری گردد و طریای آن ضرر نمیدهد مانند نوم و اما نقا از حیض و نفاس  
 پس آنچه آنکه ایشان ممنوع اندازد کث در مسجد پس تقریب معصیت صحیح نباشد پس اگر حیض طاری شود و نیت مسجد برآید و بدت  
 محسوس نخواهد شد از اعتساک و اگر جنابت طاری شود مباد که بجز خروج و اعتساک آن مانند سایر عواید ضروریه است و حرام است بر  
 جماع کردن در مسجد و بر آن آن قال الله تعالی ولا تباشروهن و انتم عاکفون فی المساجد لفظ فی المساجد معلوم است بجا کفون  
 یا تکیه معتسکف است اگر چه از مسجد برآید حاجه ضروریه برآمده است میامشود بروی حرام باشد و مباشرت و آن جماع مانند  
 قبله نیز حرام است بجهت عموم لفظ مباشرت و جماع معتسکف برسیاق ناقض نیت مانند جماع حیائیم برسیان و یا یا صوم شرط  
 اعتساک است یا در قول آمده است و مذکور خواهد شد و ضرر نمیکند معتسکف تطهیر بر زمین زیرا که آنها در معنی ترجیح است حضرت  
 از حضرت صلعم ترجیح او در حالت اعتساک ذکر کرده اند **باب اختلاف فی لیلته هی و الا قوی انها لیلته فی ابواب الغنم الا**  
 تقدم و تناخر قول ابی سید انما لیلته احد عشرین اختفا کرده اند در شبی که وی امیدوارترین شبهاست اتوی  
 که آن شبی است از شبهای طاق در عشره اخیره و گاهی پیش میشود و گاهی پس گذشت قول ابی سعید خدری که آن شب شبیم  
 است ما لک من ابی النضر مولی عمر بن عبد الله ان عبد الله بن انیس الجهمی قال لرسول الله صلی الله علیه و سلم انی رجل  
 شاسع الله انزل لی لیلته انزل لهما فقال له رسول الله صلی الله علیه و سلم انزل لی لیلته و عشرین من رمضان



انه بلغه ان سعيد بن المسيك كان يقول من شهد العشاء من ليلة القدر فحاجه من حاجته استجبت له  
 در نماز عشاء از شب برآینه غسل کرد و حضور از آن شب را علم با حبس المعتكف برجل راسه و بفعل ما يشاء و حاجه  
 ولا يخرج العيادة مريض وشهود جنازة ولا يخرج الاحتاجه الا انسان معتكف شانه که سر خود را بکشد بر سر خود و سجده  
 و نه برآید از مسجد برآید بر بیمار و حاضر شدن بر جنازه و مثل آن از عبادات و نه برآید مگر برای حاجت انسان مالک  
 عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عروة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوجة النبي صلى الله عليه وآله انها قالت كان  
 رسول الله صلى الله عليه وآله اذا اعتكف يد في الي راسه فارجله وكان لا يدخل البيت الاحتاجه الا انسان حضرت  
 عائشة گفت که آنحضرت صلعم چون اعتكاف میکرد و نزدیک میگذاشت بر سر مبارک خود را پیش شانه مینمودم و او را و مثل  
 در خانه مگر برای حاجت انسان مالک عن ابن شهاب عن عروة بنت عبد الرحمن ان عائشة كانت اذا اعتكفت  
 الاستان عن المريض الا وهي عشي لا تقف حضرت عائشة وقتی که اعتكاف میکرد و بر سر بیمار مینمودم و او را و مثل  
 و اتاده نمیشد قال يحيى قال مالك لا ياتي المعتكف حاجة ولا يخرج لها ولا يعين احدا الا ان يخرج لحاجة الانسان  
 ولو كان خارجا لحاجة احد كان احق ما يخرج اليه عيادة المريض والصلوة على الجنائز و اتباعها گفت مالک نیاید معتكف  
 بسوی هیچ حاجت و نه برآید بسوی هیچ حاجتی و اعانت نکند مگر برای حاجت انسان و اگر معتكف را جنازه  
 بروی برآوردن برای کسی برآینه سزاوارتر بود برآید بسوی آن عيادة بیمار و نماز جنازه و اتباع جنازه قال يحيى قال  
 مالك ولا يكون المعتكف حتى يحتجب ما يحتجب المعتكف من عيادة المريض والصلوة على الجنائز ودخول البيت  
 الاحتاجه الا انسان گفت مالک نمی شود معتكف صاحب اعتكاف تا آنکه بازماند از آنچه مابینما معتكف از عيادة مريض و از  
 نماز جنازه و دخول شدن بخانه مگر برای حاجت انسان قال مالك لا يبيت المعتكف الا في المسجد الذي اعتكف فيه  
 الا ان يكون خلاء في رحمة من رحاب المسجد قال مالك ولم اسمع ان المعتكف يضطرب بناء بيت فيه الا في المسجد  
 او في رحمة من رحاب المسجد و حماد بن عمار قال لا يبيت الا في المسجد في عائشة زوجها الله تعالى كان رسول الله صلى  
 عليه وآله اذا اعتكف لا يدخل البيت الاحتاجه الا انسان گفت مالک شب نگذارند معتكف مگر در مسجدی که اعتكاف کرده است  
 در آن مگر آنکه باشد خیمه و در رحمة از رحمة مسجد گفت مالک نشنیدم که معتكف بزند خیمه که شب بگذرانند در آن مگر در مسجد یا در خیمه  
 از رحمة مسجد و آنچه دلالت میکند بر آنکه شب نگذارند مگر در مسجد قول عائشة رضي الله عنها که کان رسول الله صلى الله عليه وآله  
 اذا اعتكف لم يخرج عن رحمة من رحاب الله صلى الله عليه وآله ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان اذا ذهب لحاجة  
 الانسان في البيت يخرج صلعم يعرفه برای حاجت انسان در خانه های یعنی در ایام اعتكاف مالک اند سال ابن

قلوب

قوله من اجل العبد

المجلس التنفيذي  
وقال المحامي

و لا القبيح

۱۰۰

لاعتكاف

مجلس الامم المتحدة

مفتی محمد رفیع الرحمن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مكتبة

شهادت عن الرسول یسئله هل يدخل الحاجب تحت سقف فقال نعم لا بأس بذلك قالک سوال کردن منتهای احترام مردی که او را  
گزاره داخل شود برای حاجت خود زیر سقف گفت آری هیچ باک نیست در آن تشریح گوید هر که اتباع حضرت علیه السلام قصد  
کرده باشد در عتکاف او را بدست اجتناب از آنچه حضرت صلعم اجتناب فرمودند از آن و اگر عتکاف مکتب مسجد نیست  
سبب آن سخن دیگر است ظاهر اینست که خروج برای نماز جمعه نیز خارج از در است و کما شتی است و شروع است بجهت جمع  
قول الله تعالی اذ انادی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الیه کما قاله باب یحرم علی المعتکف منافع الموهبة حرام است  
بر متکف مباشرت زن قال الله تعالی ولا تنباشن هن و انتم عاکفون فی المساجد فرموده خدا تعالی مباشرت کند با زنان  
منها متکف میشود در مسجد یا تشریح گوید همین است قول اهل علم باب یحرم الاعتکاف فی کل مسجد مایز است اعتکاف  
در هر مسجد مایز نموده غیر آن و مسجد جامع و غیر آن قال یحیی قال مالک الا عندنا الله لا اختلاف فیہ اندک  
الاختلاف فی کل مسجد جمیع فیہ ولا اداوه کوه الاعتکاف فی المساجد التي لا تجتمع فیها الا کراهیة ان یخرج المعتکف  
من مسجد الله اعتکف فیہ الى الجمعة او یدعها فان کان مسجد لا یجمع فیہ الجمعة ولا یخرج علی صلحیة ایضا الجمعة  
فی مسجد سواه قالوا لای بأس بالاعتکاف فیہ لان الله تبارک وتعالی قال و انتم عاکفون فی المساجد فی کل جمعة  
کلیها ولم یخص شیئاً منها قال مالک تمن هنا جازله ان یتکف فی المساجد التي لا تجتمع فیها الجمعة اذا کان  
لا یجوز علی ان یخرج منه الى المسجد الذی یجمع فیہ الجمعة لانه حکمی که مسلم است نزدیکان حکمی نیست در آن جمعا  
اینست که مکروه نیست اعتکاف در هر مسجد یک جمعه خوانده میشود در وی و منی بنیم مکروه داشته شد عتکاف در آن مسجد که جمعه  
خوانده نمیشود در آن مگر برای پسند داشتن آنکه بر آید متکف از مسجد خود که اعتکاف کرده است در آن بسوی مسجد دیگر که جمعه  
پس اگر باشد مسجد یک خوانده نمیشود جمعه در آن و در جاب نیست بر صحت اعتکاف آن مسجد در مسجد غیر این مسجد پس هر آینه من بنیم  
هیچ باک با اعتکاف در اینجا نیز که خدا تعالی فرموده است و انتم عاکفون فی المساجد پس عام گذاشت خدا تعالی مساجد همه آن  
و خاص نکرد چیزی از آن گفت مالک پس از اینجا است که جایز است متکف اگر اعتکاف کند در آن مسجد خوانده نمیشود و اینجا  
جمعه وقتیکه واجب نمیشود پرودی که بر آید از این مسجد بسوی مسجد دیگر خوانده میشود اینجا جمعه بقوی گفته که خروج برای جمعه واجب  
بر متکف در غیر مسجد جامع جایز نیست از آنکه اگر در مساجد اعتکاف او پس سفیان ثوری و در حلیه  
گفته اند که اعتکاف بطل می شود و اینجا بطل نمیشود و بخروج لای قصار حاجت انسانی و مالک شافعی گفته است که بطل  
باب الاعتکاف الا حصیاً یحکمان درست نیست مگر در روز مالک الله یبلغ ان القاسم بن محمد و انما هو علی الله  
بن عمر قال لا اعتکاف الا حصیاً یقول الله تعالی و کتابه و کلوا و اشربوا من ثمره من قبل ان یقضی الیک حسابکم لکن اللطیف الا یمنع من الخیط الا سود من الفجر ثم قالوا

تَبَيَّنَ أَنَّ

الشيخ  
الشيخ

مستوفى

الحق

علی محمد قزلباش

قلت

جائزہ کیلئے

[illegible]

عليه السلام

201  
202  
203

فانما خسرنا جميعاً  
عند الشك

اعتکاف  
میں

مستقبله ان شاء الله

مکمل و جامع

أبي حنيفة النعمان

خارج لفظ ۱۱

قلنا عليه السلام قالوا لا يشترط من الاعتكاف ان لا يخرج من البيت الا في حاجة دينية او دنياوية او لغير ذلك

الصيا الى الليل ولا يشترط من الاعتكاف ان لا يخرج من البيت الا في حاجة دينية او دنياوية او لغير ذلك  
 ونافع مولى عبد الله بن عمر كلفه كعتكاف درست نيت مكره بوزنه ودرشتن خداستقال غير ما ياكلوا وشرابا لا يجرى من بيت  
 كذا كبره ودرشت خداستقال اعتكاف را باروزه قال مالک وعلى ذلك الا ان عندنا لا اعتكاف الا بصلاة مالک  
 بزمن مستحکم نزدیکه که اعتكاف نیت مکره باروزه مترجم گوید درین مسئله دو قول مشهور است اشتراط صوم و اعتكاف  
 و صوم اشتراط آن اصل اختلاف همانست که سابقا بان اشاره رفت باب یدخل قبل غروب الشمس من الليلة التي  
 يريد اعتكافها داخل شود و معتكف پیش از غروب آفتاب از شبی که اعتكاف آن قصد میکند قال مالک یدخل المعتكف  
 المكان الذي يحج به ان يتكف فيه قبل غروب الشمس من الليلة التي يريد ان يتكف فيها حتى يستقبل باعتكاف اول الليلة  
 التي يريد ان يتكف فيها كعتكاف المكان الذي دخله و معتكف در مکانیکه میخواهد که اعتكاف کند در آن پیش از غروب آفتاب از شبی که  
 میکند اعتكاف او را تا آنکه استقبال نماید باعتكاف خود اول شبی که اراده کند عتکاف در آن باب السنة ان لا يحج  
 المعتكف الى بيت حتى يشهد العید مع المسلمين سنة انك رجوع كعتكف بخانه خود تا آنکه حاضر شود بنهار و حید  
 باسلامان یحیی عن زیاد عن مالک عن سمي مولى ابي بكر ان ابا بكر بن عبد الرحمن اعتكف فكان يذهب لجلسة  
 تحت سقفة في حجره مغلقة في داخل الدار الوليد ثم لا يخرج حتى يشهد العید مع المسلمين ابو بكر بن عبد الرحمن  
 اعتكاف كرسيه برفت برای حاجت خود نیز خانه سقف دار از چادر دیواری که دروازه داشت بسته از سرای خالد بن لید بعد از  
 باز می گشت تا آنکه حاضر شد بعد مسلمان یحیی عن زیاد عن مالک انه رأى بعض اهل العلم اذا اعتكف العشر الاخر من رمضان  
 لا يخرجون الى اهلهم حتى يشهدوا لظهور المسلمين مالک ید بعض اهل علم لو فنيك اعتكاف فيك مرة عشرة و اخر رمضان  
 بازمی گشتند بسوی اینجا ز فقه تا آنکه حاضر شد ز عید فطر باسلامان قال مالک و بلغني ذلك عن اهل الفضل الذين مضى قال  
 مالک وهذا احتسابه من النبي في ذلك فقلت مالک بن مسعود ما این طور از اهل فضل که گشتند گفت مالک این درست ترین  
 است که شنیدم از ابوی من درین مسئله مترجم گوید اجماع لما ست بر اهل ليلة العید و اعتكاف عشرة اخره داخل میشود و فعل ابو بكر  
 بن عبد الرحمن محمول بر آنست که احیاء ليلة العید تجزی است و بدون در سجد بیعت اعتكاف صورة صالحة است برای احیاء العلم نام  
 قضاء الاعتكاف اذا فات في رمضان با در میان قضاء اعتكاف چونکه فوت شود در رمضان یحیی عن زیاد عن مالک عن ابن  
 عمر بنت عبد الرحمن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادان يتكف فلما انصرف الى المكان الذي ادان يتكف فيه  
 اخذت خباء عاتشة و خباء حفصة و خباء زینب فلما راهن سال عنها فقيل له هذا لعمام عاتشة و حفصة و زینب فقال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذين يقولون بهن ثم انصرف فلم يتكف حتى اعتكف عشرة من شعبان

قلنا عليه السلام قالوا لا يشترط من الاعتكاف ان لا يخرج من البيت الا في حاجة دينية او دنياوية او لغير ذلك  
 ونافع مولى عبد الله بن عمر كلفه كعتكاف درست نيت مكره بوزنه ودرشتن خداستقال غير ما ياكلوا وشرابا لا يجرى من بيت  
 كذا كبره ودرشت خداستقال اعتكاف را باروزه قال مالک وعلى ذلك الا ان عندنا لا اعتكاف الا بصلاة مالک  
 بزمن مستحکم نزدیکه که اعتكاف نیت مکره باروزه مترجم گوید درین مسئله دو قول مشهور است اشتراط صوم و اعتكاف  
 و صوم اشتراط آن اصل اختلاف همانست که سابقا بان اشاره رفت باب یدخل قبل غروب الشمس من الليلة التي  
 يريد اعتكافها داخل شود و معتكف پیش از غروب آفتاب از شبی که اعتكاف آن قصد میکند قال مالک یدخل المعتكف  
 المكان الذي يحج به ان يتكف فيه قبل غروب الشمس من الليلة التي يريد ان يتكف فيها حتى يستقبل باعتكاف اول الليلة  
 التي يريد ان يتكف فيها كعتكاف المكان الذي دخله و معتكف در مکانیکه میخواهد که اعتكاف کند در آن پیش از غروب آفتاب از شبی که  
 میکند اعتكاف او را تا آنکه استقبال نماید باعتكاف خود اول شبی که اراده کند عتکاف در آن باب السنة ان لا يحج  
 المعتكف الى بيت حتى يشهد العید مع المسلمين سنة انك رجوع كعتكف بخانه خود تا آنکه حاضر شود بنهار و حید  
 باسلامان یحیی عن زیاد عن مالک عن سمي مولى ابي بكر ان ابا بكر بن عبد الرحمن اعتكف فكان يذهب لجلسة  
 تحت سقفة في حجره مغلقة في داخل الدار الوليد ثم لا يخرج حتى يشهد العید مع المسلمين ابو بكر بن عبد الرحمن  
 اعتكاف كرسيه برفت برای حاجت خود نیز خانه سقف دار از چادر دیواری که دروازه داشت بسته از سرای خالد بن لید بعد از  
 باز می گشت تا آنکه حاضر شد بعد مسلمان یحیی عن زیاد عن مالک انه رأى بعض اهل العلم اذا اعتكف العشر الاخر من رمضان  
 لا يخرجون الى اهلهم حتى يشهدوا لظهور المسلمين مالک ید بعض اهل علم لو فنيك اعتكاف فيك مرة عشرة و اخر رمضان  
 بازمی گشتند بسوی اینجا ز فقه تا آنکه حاضر شد ز عید فطر باسلامان قال مالک و بلغني ذلك عن اهل الفضل الذين مضى قال  
 مالک وهذا احتسابه من النبي في ذلك فقلت مالک بن مسعود ما این طور از اهل فضل که گشتند گفت مالک این درست ترین  
 است که شنیدم از ابوی من درین مسئله مترجم گوید اجماع لما ست بر اهل ليلة العید و اعتكاف عشرة اخره داخل میشود و فعل ابو بكر  
 بن عبد الرحمن محمول بر آنست که احیاء ليلة العید تجزی است و بدون در سجد بیعت اعتكاف صورة صالحة است برای احیاء العلم نام  
 قضاء الاعتكاف اذا فات في رمضان با در میان قضاء اعتكاف چونکه فوت شود در رمضان یحیی عن زیاد عن مالک عن ابن  
 عمر بنت عبد الرحمن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ادان يتكف فلما انصرف الى المكان الذي ادان يتكف فيه  
 اخذت خباء عاتشة و خباء حفصة و خباء زینب فلما راهن سال عنها فقيل له هذا لعمام عاتشة و حفصة و زینب فقال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الذين يقولون بهن ثم انصرف فلم يتكف حتى اعتكف عشرة من شعبان

رسول الله صلی الله علیه و سلم را زده عیسی که فرمود پس قتیکه باز گشت بسوی مکانی که فرستاده بود و عیسی را در وی یافت غیر از این حضرت عیسی حضرت عیسی حضرت زینب پس قتیکه دید این خیمه را بر سر عیسی از آن پس گفته شد آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم و این خیمه و عیسی از آن زینب است پس فرمود آنحضرت صلوات الله علیه و سلم کاری گمان میکند درین زمان قتی غایب است که نیست اخلاص ندارد بلکه سر او را فرستاده اند بعد از آن باز گشت و اعتساف نمود پس قتی که گذشت مضطرب و مضطرب فرمود یک عشره از شوال **کتاب الحج** باب حج البیت فرض علی من استطاع الیه سبیلا

حج بنای کعبه فرض است بر هر که توانائی آن را دارد قال الله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذي ببكة مبارک و هو

هکذا للعلمین ۵ فیه آیت بیدت مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا والله علی الناس حج البیت من استطاع

الیه سبیلا ۵ و من کفر فان الله عنی عن العلمین ۵ براینه نخستین خانه که عبادتگاه مقرر کرده شده است برای ما

آن خانه است که در شهر مکه واقع شده صاحب برکت و امانت است و آن خانه را نشانهای ظاهر است از آنجمله

ایستادن ابراهیم یعنی سنگی که حضرت ابراهیم علیه السلام بر وی ایستاد و در پایی او در آن سنگ فرو رفت و را از روی

او بر آن سنگ ظاهر است و هر که در آید آن خانه این باشد از تعرض مردمان و همچنین است حکم سیکه در یک حوالی آن خانه از

حرم و الله علم و برای خدا واجب است بر مردمان قصد کردن خانه کعبه واجب بر هر که توانائی دارد و بر قصد آن خانه واجب است

راه یعنی سر انجام زاده و راحله داشته باشد و هر که کافر باشد یعنی منکر فرضیه حج پس بر اینها خدا تعالی بی نیایست از صفت

عالم مقدر همه مترجم گوید رضی الله عنه حج یکی از ارکان اسلام است اجماعاً و لا بد است از شناختن شروط صحیح و وجوب آن

پس ضبط شدن اعمال کافر و معلوم است از اینجا دانسته شد که حج کافر صحیح نیست و در حدیث آمده است رفع یتیم عن ثلثه از اینجا

دانسته میشود که بلوغ و عقل شرط تکلیف عبادات است و در حدیث موطا آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حق صبی نمیزد

که او را حج هستند محال و بر حج ثواب می یابد و طاعت است که او غیر میسر بود پس معیر بطریق اولی حج صحیح باشد و مجنون

در حکم صبی غیر میسر نیست و در قرآن عظیم آمده من استطاع الیه سبیلا پس دانسته شد که استطاعه راه شرط و وجوب حج است

و در حدیث موطا آمده که سیکه طاقه سفر ندارد بسبب کبر او را حج زیاده میشود و ازین دلائل نزدیک فقیه شخص که صحیح حج

دیگرت و وجوب حج دیگر باز صحیح میباشد دیگر نیست و همچنین وجوب حج بر نیایه دیگر است و مباشره دیگر نیست شرط

صحته مطلقا اسلام است زیرا که عبادت کافر صحیح نیست و اما وجوب بر کافر پس تفصیلا دارد در دنیا از وی مطالبه

نمکنند و در آخرت بر کافرانها مأخوذ خواهد بود و از صبی غیر میسر بجز نیابت مقصور نیست زیرا که نیست بر تمیز موقوف است

و بجز نیابت هیچ عبادت صحیح نمیشود پس شرط صحته مباشره اسلام و تمیز نیست و در حدیث بهیقی آمده است ایما صبی حج نم



[illegible]

مکار و کردن قال الله تعالى الحجر اشبههم معلومات فمن ضمنه من الحجر فلا رفعت ولا فسوق ولا جدال فخرج وفسق  
من خير علي الله وتزودوا فان خير الزاد التقوى والتقوى يا اولي الابواب وقت جهنم باهيا من دانته شد دست يعني شما  
وذلك قد و نه روز از ديج پس هر که لازم کند بر خروج دران ماهها يعني احرام بند برای چه پس نیست جماع و دروغ  
و نیست معصيت و نیست مکار و کردن در باب حج و چه بکنيد از شي سديد اندازد از او و از او همراة و غيره پس آنکه بهترين فوايد  
از او پرسيد گاريت از سوال مسرعة و خيانت و پرسيد از من اي خدا و دران خبر قال مالك قال الله تبارك و تعالي فلا رفعت  
ولا فسوق ولا جدال في الحج قال فالرفق اصابة النساء والله اعلم قال الله تعالى احل لكم ليلة الصيا الرقت النساء  
الاية قال والفسوق الذبح للانصاب الله اعلم قال الله تعالى وفسقا اهل لغوا الله به قال والجدال في الحج ارفق  
كانت تقف عند المشعر الحرام بالمرحلة بقره و كانت العرب غيرهم يقفون بعرفة فكانوا يتجادلون يقول هؤلاء  
يقول هؤلاء حتى اصوب فقال الله تعالى لكل امه جعلنا منكم امة ناسكوه فلا يرفع عنك فلا حسن  
واضع الى ذاك انك بعد استقيم فهذا الجدال في الحج فيما نرى والله اعلم قلت انك فرمود خدا تعالي فلا رفعت  
ولا فسوق ولا جدال في الحج پس رفت رسيدت يزنان چنانکه مدلول اين آية است احل لكم ليلة الصيام الرقت الى النار  
و فسوق ذبح گاو در يسي بياست چنانکه مدلول اين آية است اوفقا اهل لغوا الله به و جدال در باب حج است که قرش مي گويد  
نزد يك شعر حرام و در ذلقة بجل قرش و عرب غير قرش مي ستادند بعرف پس بايگد که جدال ميگردد بايضا ميگفتند و او  
ترميم و اجماع ميگفتند و او بياست تريم پس خدا تعالي فرمود لكل امه جعلنا منكم امة ناسكوه الاية پس انيت جدال در حج در  
نموده شود بايضا گفته اکثر علماء قائل اند بتوقيت احرام باشهر چه پس اگر احرام ميش ازين ماهها که احرام حج بخوابد بود  
و ابو صيفه گفته که وقت نيست باين ماهها مگر هم گويد رضي الله عنه که از اين آيت توقيت حج باشهر معلومه معلوم مي شود معلوم  
که وقت عرفات جز در روز عرفه صحيح نيست نه قبل ازان و نه بعد از ازان پس مراد بتوقيت احرام خوابد بود من فرض فبين  
اوست پس احرام چه پيش ازان منعقد مي شود و اگر کسی احرام حج پيش ازان کرد عمره کند زيرا که خوابد آمد که دستور  
وقت حج عمره لازم مي آيد مسئله وقت احرام عمره تمام سال است و خوابد آمد که مي تنع کند باب موافقت لاهلا  
در بيان موافقي که معين کرده شده است آنها را براي احرام ما لك عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله  
صلی الله عليه وسلم قال يهل اهل المدينة موقفي الحليفة و اهل الشام من الحجة و يهل اهل نجد من  
قرون قال عبد الله بن عمر بلغني ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال و يهل اهل اليمن من بليل  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود احرام کنند اهل مدینه از ذی الحليفة و احرام بندند اهل شام از رجفة

قلت  
اهل العلم على ما اذا  
عمل في شأن من اهل  
من طواف و صبح قبل  
اشهر الحج لا رجوع  
وحي يقول ان ذلقة  
٢٥٤  
و تفسير من ذی الحليفة  
اختلافوا في احرام فقلنا  
الشام من احرام بليل  
لا ينقل احرام بليل  
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ينقل احرام بليل

واحرام کنند اهل نجارا قرن گفت عبد الله بن عمر و خبر رسید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود احرام کنند اهل من از یلملم  
 مالمک عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل المدينة ان يهلوا منى عن  
 و اهل الشام من الحنيفة و اهل نجد من ثوب قال عبد الله بن عمر اما هؤلاء الثلاثة فله حتم من رسول الله صلی الله  
 وسلم و اخبرت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال يهل اهل اليمن من يلملم حکم فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل  
 که احرام کنند از ذی الحلیفه و اهل شام که احرام کنند از حنيفة و اهل نجد که احرام کنند از قرن گفت عبد الله بن عمر اما این  
 پس شنیدم آنها را از رسول الله صلی الله علیه و سلم و خبر داده شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که احرام کنند اهل من از یلملم مالمک  
 عن نافع ان عبد الله بن عمر اهل من الفهر عبد الله بن عمر احرام کرد از فرج و فرج موضع است متصل دریا مابین مکة و مدینه  
 محمد بن الحسن گفته است که اهل مدینه را در میقات پیش می آید ذی الحلیفه و حنيفة و اهل مدینه را در حنيفة است که احرام انجام دهند  
 فیه گوید این حکایت حالی است پس احتمال دارد که این عمر برای حاجتی بفرج رفته باشد و از آنجا عزم حج یا عمره بکابل برسد  
 و هم از آنجا احرام کرده باشد برای آنکه در ایام حنيفة است و همین است ظاهر بر زیر آن فرج در وسط راه نیست پس آنجا رفتن از راه  
 حاجتی خواهد بود و الله اعلم مالمک عن الثقات عن عبد الله بن عمر اهل من ایلایه عبد الله بن عمر احرام کرد که از ایلایه یعنی  
 شهریت المقدس یعنی گفته است که توفیق با جمیع است که حاج و محترم از نجارا احرام ازین مواضع نباید گذشت نه آنکه بیشتر  
 از آن احرام کنند و همین است مذکور به جهت فیه گوید الا که احرام آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از میقات بوده است پس آن  
 فضل باشد مالمک ان بلغنا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اهل من الحجرة اذ بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم احرام کرد از  
 جوهانه برای عمره و آن نزد یک قبر است و مجاذی او مالمک باسناده عن عائشة قالت فلما قضينا الحج ارسلني  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم مع عبد الرحمن بن ابی بکر الى التعميم فاعتمت حضرت عائشة فرمود پس وقتیکه بجای آوردیم  
 حج را فرستادم آنحضرت صلی الله علیه و سلم همراه عبد الرحمن بن ابی بکر بسوی تعیم پس بجای آوردیم عمره را پس از تعیم  
 احرام عمره بستیم قال مالمک و انما يهل اهل مكة بالحج اذا كانوا بها ومن كان مقيما بمكة من غير اهلها من خوف مكة  
 لا يخرج من الحرم مثل مالمک عن رجل من اهل مكة هل يهل من خوف مكة بعمره فقال بل يخرج الى الحل فيحرم منها  
 قال مالمک نعم العهر من التعيم فانه من شاء ان يخرج من الحرم ثم يحرم فان ذلك مجزئ عنه ان شاء الله و  
 الفضل ان يهل من الليقات الذي وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم وهو بعد من التعيم مالمک گفت مالمک  
 جز این نیست که احرام کنند اهل مكة براسے حج وقتیکه بشنود در آن و سیکه باشد  
 بقیم مكة از غیر ساکنان مكة احرام کنند از عین مكة نه برآید از حرم

قد استأذنت  
 وعليه اهل العلم  
 فائدة التوقيت للمع  
 عن تأخير الاحرام  
 فانه عليه الجواز ومقتضا  
 الحكم للحنيفية واليمن  
 الحل في العالمية  
 والتعظيم افضل وفي  
 التمايز افضل بقلبه  
 التمايز في التوقيت  
 التبعين في التوقيت  
 ٢٥  
 ومعنى اهل الان عمن  
 من الفهر عند الحنيفة  
 ان اهل المدينة  
 يقيمون في الحنيفة  
 والحنيفة ولا اهل  
 اذ اخبروا احرامهم  
 الميقات الثاني فذلك  
 عند في الموطأ  
 ايضا واصل الى مكة  
 يدخل مكة فاما واصل  
 الى الدعاء ومثناه عند  
 الشافعية فانهم  
 له ان يندخلوا  
 بعد واصل الى  
 الفهر

و سوال کرد و شد مالک حکم شخصی این که آیا احرام کند از اندرون که برای عمره پس گفت مالک بلکه برآید بسوی حل پس گفت مالک اگر  
گفت مالک آن عمره از تنعیم پس حال نیست یکسره خواهد که برآید از حرم بعد از آن احرام کند پس برآید آن کنایت کند و است از وی  
انشار و بعد گفت و لکن بهتر آنست که احرام کند از میقاتیکه معین فرموده است آنحضرت صلعم و آن دورتر است از تنعیم مترجم گو  
رضی الله عنه که در حدیث شریف آمده است عن ابن عباس قال وقت رسول الله صلى الله عليه وسلم لاهل المدينة ذابحیفة و لاهل  
الاشام الحفنة و لاهل بحد قرنا و لاهل الیمن طلم قال بن ابرهه و لمن اتی علیهن من غیرهن من من الراد الحج و العرة فمن كان من  
ذلک فمن حیث انشأ حتی اهل مکة من مکة از بنیاد انست که میقات مکانی برای حج در حق کسیکه مکة باشد خواهد موطن مکة  
خواه افغانی که آنجا اقامت کرده باشد نفس مکة است و اما غیر مکی پس میقات کسیکه از مدینه متوجه شده است ذوالحلیفه است  
و میقات متوجه از شام و مصر و مغرب جحفه است و میقات متوجه از بهامه طلم است و میقات متوجه از نجد قرن است ابو داؤد  
و سنائی روایت کرده اند عن عائشة ان اهلنی صلعم وقت لاهل العراق ذات عرق و کسیکه باین میقات و نکه ساکن باشد میقات  
او مسکن است و از بخیریت مفهوم میشود که کسیکه بجهت حاجتی بغیر قصد حج مکی که در میان مکة و میقات باشد درآمد  
و از اینجا اورا نیست حج پیدا شد از بهمان جا احرام بندد زیرا که در مضمون من کان دون ذلک من حیث انشأ و دخلت  
مانند افغانی مقیم مکة در احرام از نفس مکة و میقات احرام عمره در حق کسیکه خارج حرم است موافق میقات حج است میقات  
احرام عمره کسیکه در حرم است حل باشد بدلیل آنکه در حدیث شریف آمده است که آنحضرت صلعم حضرت عائشة را بعد قضای حج  
به تنعیم فرستاد و نشان دادند که از و رای آنکه احرام کند و تنعیم اقرب اطراف حل است بلکه دوران حال وقت تنگ است و آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میوات شد آنحضرت صلعم در چنان وقتی تکلیف خروج بود  
حل نمیدادند بلکه فائده توقیت باین موافقت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر پیش از مرقیت احرام  
جائز باشد لکن آنحضرت صلعم و خلفا از وی الحلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات فضل باشد و فضل است  
که از اهل میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گنا نیست بر او و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از طلوع  
بر آن که در وقت تنگ است یا از عود مانعی است ظاهر آنست که دم لازم میشود و بقول ابن عباس من لم یسکن من مکة شینا  
او ترک فیهرت و اما مسئله اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی ندارد و نزدیک محاذات میقات میباشد که احرام بندد و اگر محاذات  
کرد و بر میقات اعتیاد آنست که از بعد میقاتین احرام بندد و اگر از اقرب کرد و تبعه لازم نیست زیرا که عمل بر خصصت شریف  
است **باب** حلی رسول الله صلى الله عليه وسلم و در سجده و رکعت پس فیکه است شد آنحضرت صلعم سر آنحضرت لبیک است مالک  
صلی الله علیه و سلم در سجده و رکعت پس فیکه است شد آنحضرت صلعم سر آنحضرت لبیک است مالک

[illegible]

ولعلهم اهل العلم  
 انهم لم يسيروا  
 الشريعة فيهم  
 في دارهم احرار  
 خاصة عند قاتل  
 الاحوال كوكبر  
 زول وصعوده  
 واختارط وبقوة  
 في العالمين  
 ذلك وقال الحلي

٢٦٠  
 والبراة لا ترفع  
 بل تقصص على السحاب  
 نفس اماران ساقطه  
 لعلهم اهل العلم

عسل کردن درین سه حالت پس اگر عاجز باشد از غسل تمیم کند یا کند و دو قول آمده و ظاهر است که غسل که برای تنظیف قطع  
 را حکم کرده باشد تمیم عرض او نمیتواند شد و باب یستحب ان یأخذ من الحیضه وشاربه عند الاحرام مستحب است که اگر از ارش  
 خود و برت خود نزدیک حرام مالک اند بلفظ ان سالم بن عبدالله کان اذا اذاد ان یحرم دعا بالجماعین نفق  
 مشاوبه و اخذ من الحیضه قبل ان یرکب قبل ان یهل عجمی سالم بن عبدالله قتی که اراده احرام میکرد میطلبید مقرر  
 پس قطع میکرد و برودت خود را کم میکرد و حیضه خود را پیش از آنکه سوار شود و پیش از آنکه لیلیک گوید احرام بسته مالک  
 نافع ان عبدالله بن عمر کان اذا فطن من رمضان وهو یرید الحج لم یأخذ من راسه و لا من حیضه شیئا حتی یحرم قال  
 مالک و لیس ذلک علی الناس عبدالله بن عمر و فقیه روزی میگفت از بعد از رمضان و او اراده حج میداشت نمی شزد  
 از سر خود و نمی کرد از ارش خود چیزی تا آنکه حج کند گفت مالک این لازم نیست بر مردان تمیم گوید رضی الله عنه  
 که اراده شود برای احرام بقیع بانه و نفق البط و قس شارب و تعلیم طهار و در حلق راس قول درین باب بود که در نزد یک  
 فقیر تفصیل است کسیکه معتاد است بخلق راس کند تا زیاده موی سیر او را کلفت ندید و کسیکه معتاد باشد بوی سیر  
 از ابتدای شوال که اهل شهر حج است موی بخار دارد تا نزدیکی محل احرام شعاعی ظاهر شود باب الخائف و النقصاء  
 تغسل و تلجی حائضه خداوند نفاس عسل کند و لیلیک گوید مالک عن عبدالرحمن بن قاسم عن ابیه عن اسماء بنت  
 انها ولدت محمد بن ابی بکر بالبیداء فذکر ذلک ابوبکر لرسول الله صلی الله علیه و آله فقال ارحها فلتغسل ثم لیحلق فاک  
 بن محمد روایت کرده و از اسماء بنت عمیس که اسباب نزد محمد بن ابی بکر را در موضعی که پیدا شده است بر سر چهار میل از مدینه  
 پس ذکر کرده این را اقمه را ابوبکر صدیق پس بن حضرت صلی الله علیه و آله سلم پس فرمود بن حضرت صلی الله علیه و آله سلم که این  
 او را که غسل کند بعد از آن لیلیک گوید مالک عن یحیی بن سعید عن سعید بن الصیب ان اسماء بنت  
 ولدت محمد بن ابی بکر بنی الحلیفه فامرها ابوبکر ان تغتسل ثم یقل اسماء بنت عمیس بنو محمد بن ابوبکر و در  
 ذی الحلیفه پس امر کرده و او را حضرت ابوبکر عهدین که غسل کند بعد از آن لیلیک گوید سئل مالک هل یقیف احد  
 بعزقه او بالتردلفه او برهی الحمار او لیسع بین یصفا و المرقه و هو غیر طاهر فقال کل امر تصنعه الخائف  
 من امر الحج فالرجل یصنعه و هو غیر طاهر ثم لا یحرم علیه شیء ذلک و الفضل ان یمکن الوصل و ذلک کلامه  
 طاهر و لا یسعی له ان یتعمد ذلک سوال کرده شد از مالک آیا و قیون کند کسی بعزقه یا بمردغه یا می جاکند یا سیر در میان  
 صفاء مرده کند و حال آنکه او غیر طاهر است پس گفت مالک هر امری که بپیکند از آنها الخائف از کار حج پس هر یک که از آنها کلامه و غیر طاهر  
 است بعد از آن نیست لازم بر وی چیزی یعنی گناه نیست درین امر و بهتر است که باشد مرد در بره بین اعمال طهارت و سیر او نیست

۲۱  
 قال المحلی یستحب  
 ان یتأهب للاحرام  
 بجان الغائنه و یستغفر  
 بالبط و قس الشارب  
 و یقلع الموی فی  
 ان یقلع هذه الامور  
 علی الغسل فی الغائنه  
 مثل صوفی و خلق الارض  
 لمن اعتاده من الرجال  
 ۲۲  
 و فی التشریح فی الجماع  
 القضاة ۱۱  
 علی قلنت  
 و علی اهل العلم



کثیرین استحب یمن کارگشت مالک شریحیست که باشد نزدیک پنج فرسین و نیم گوید رضی الله عنه کلام حضرت عمر را در وجه  
 میتوان بود و این نکته از حدیث اعرابی عجمی اینی معلوم کرد و پسندد بر آن عمل نمود و حدیث حضرت عائشه چون ظاهر شد  
 لازم آمد اخذ بان زیرا که معین است و اول مبهم دومی در حجه الوداع بود و اول در حین دیگر آنکه قصد ایشان زیاده و تنگی  
 باشد نشود و مردمان اعراب این جمیع گفته پس واقع شوند در منتهی عنایت چنانکه خود تصریح کرد و باب ثیاب مصبوغ یا تاسیما  
 بوجهی که بجایه برسد و الله اعلم مسئله شافعی اختیار کرد استحب ثیاب تطییب بدن و ثوب نزدیک اجرام یمن حدیث جواب  
 داده اند از حدیث اعرابی تا آنکه امر فرمودون پنختر صلعم او را لبیل صفرة از جهت حرمت تقصیر بعرقان و خلوق است  
 و آن حرام است در هر دو حالت احرام و غیر احرام بالجمله در استعمال خوشبو نزدیک احرام اختلاف است و فیصل این جمل  
 بان است که خوشبو استعمال نکند بر جامه استعمال بکند بر بدن خود بوجهی که جامه آلوده نشود و باب المتکسرات  
 عمه مفرقة و وجه مفرقة و قن و متعة عبادات متعلقه بخانه کعبه چهار قسم اند و عمره تنها حج تنها جمع کردن در میان حج  
 و عمره و متع یعنی افاقی عمره کند در اشهر حج وصال شود و در مکه بماند تا آنکه حج نیز گذارد و مالک عن ابی الاسود  
 بن عبد الرحمن بن نوفل و کان یلتما فی حجر و هابن الزبیر عن عروة ابن الزبیر عن عائشة زوجة النبی صلی الله علیه و سلم  
 انها قالت خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع فیتامن اهل بجرة و منامن اهل بجرة و منامن  
 اهل باجة و اهل رسول الله صلی الله علیه و سلم بالبحر فاما من اهل بجرة فخلی و اما من اهل بجرة و اجمع الحج و العمرة فلیخلو حتی  
 کان فی الفح حضرت عائشه گفت برآمدیم با هم را و پنختر صلی الله علیه و سلم سال حجة الوداع پس از ما کسی بود که احرام کرد و عمره  
 و کسی را نبود که احرام کرد و حج و عمره یعنی توان کرد و از ما کسی بود که احرام کرد و حج و عمره حضرت صلی الله علیه و سلم حج  
 پس اما کسی احرام عمره کرد پس حلال شد یعنی و قتی که فارغ گشت از افعال عمره اما آنکه احرام کرد و حج تنها یا حج  
 حج و عمره را پس حلال نشد تا آنکه شش روز نحر و مالک عن محمد بن عبد الرحمن عن سلیمان بن یسار بن مسیب  
 الله صلی الله علیه و سلم عام حجة الوداع خرج الی الحج فمن اصحابه من اهل بجرة و منهم من جمع الحج و العمرة و منهم من اهل  
 فاما من اهل بجرة و اجمع الحج و العمرة فلیخلو و اما من کان اهل بجرة فخلی رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد سال  
 حجة الوداع بسوی حجر پس از یاران پنختر صلی الله علیه و سلم کسی بود که احرام کرد و حج و از یاران پنختر صلی الله علیه و سلم کسی بود که  
 جمع کرد و حج و عمره را و از ایشان کسی بود که احرام عمره کرده بود پس اما کسی که احرام حج را جمع کرد میان حج و عمره پس  
 حلال شد و اما کسی که احرام عمره کرده بود و از ایشان پس حلال شد و مالک ابی بلعنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 و سلم اعتمر ثلثا عام الحدیبیة و عام القضية و عام البعثة ان خبر رسید با مالک پنختر صلی الله علیه و سلم عمره کرد و با

مسلم ۴۴



سال هجری سال مضی سال چهارم سال ک  
بالسقیاء وهو منجبر بکوات له دقیقا وخطبا فقال له هذا عثمان بن عفان ینهی ان یقر بین الحج والعمرة فخرج علی  
وعلی یدیه اثر الدقیق الخیر ذی القین والخطبا علی ذراعیه حتی دخل علی عثمان بن عفان فقال انت ینهی عن ان  
یقرب بین الحج والعمرة فقال عثمان ذلک راوی فخرج علی غضبا وهو یقول لیک اللهم لیک الحج و عمر معا نداء  
بن الاسود دخل شد بر علی بن اربط الب محلی کرد و اسفیا گویند و او علف میا و شتران جوان را از ان خود باز در برگ  
در خنان پس گفت او را ایست عثمان بن عفان منع میکند از جمع کردن میان حج و عمره پس برآمد حضرت علی پرود  
دی اثر آورد برگ در خنان بود گفت راوی پس فراموش نیکم اثر برگ در خنان آورد را برود دست او تا آنکه دخل شد  
بر عثمان بن عفان پس گفت تو منع میکنی از آنکه جمع کرده شود میان حج و عمره پس گفت حضرت عثمان نیست ای  
پس برآمد حضرت علی خرشم آمده و او میگفت لیک اللهم لیک الحج و عمر معا مالک عن ابن شهاب عن محمد بن  
عبد الله بن الحارث بن نوفل بن عبد المطلب انه حدثه انه سمع سعد بن ابی وقاص و الصحاح بن قیس عام حج  
معاویه بن ابی سفیان و هما یدکران التمتع بالعمرة الحج فقال الصحاح بن قیس لا یصنع ذلک الا من یحل امر الله  
قال سعد بن قیس ما قلت یا بن اخي فقال الصحاح فان عمر بن الخطاب قد نهی عن ذلک قال سعد قد صنع ما رسول الله  
صلی الله علیه و صنع ما صنع محمد بن عبد الله شید سعد بن ابی وقاص و صحاک بن قیس پس لیک حج کرد معا و در بن  
ابی سفیان و ایشان ذکر میکردند تمتع را بعد و تا آمدن حج پس گفت صحاک بن قیس بمنکن این را اگر کسی کند  
حکم خداست قال ایس گفت سعد بد چیز است که گفتی ای پس برادر من پس گفت صحاک بن قیس هر آینه عمر بن  
الخطاب منع می کرد ازین کار گفت سعد هر آینه که داین را رسول الله صلی الله علیه و سلم و دریم ما آنرا امر او و اباب  
الفصل بینهما در بیان فضل در میان حج و عمره مالک عن نافع عن عبد الله بن عبد الله ان سمعا  
بن الخطاب قال افصلوا ما بین حجکم و عمرتکم فان ذلک اتم الحج احدکم و الله لعجب ان یعصم  
فی غیرا شهر الحج عمر بن الخطاب فرمود فصل کنید میان حج خود و عمره خود پس هر آینه این تمام کننده و ترست حج کی  
ایشما و تمام کننده و ترست عمر او را مرد این بود که عمره در غیرا شهر حج بجا آورد یعنی متعه کند و در شهر حج مالک عن  
عائقة بن ابی حلفقة عن امه ان عائشة کانت تقمر بعد الحج من مکة فذی الحج ثم نکت ذلک فکانت  
تخرج قبل هلال المحرم حتی تاتی الحجة ففقه بها حتی تروی الهلال فاذا رأت الهلال اهلت بعمره فخصت  
حضرت عائشة عمره و بعد حج از مکة در ذی الحج بعد از ان ترک کرد آنرا پس برمی آمد پیش از هلال محرم تا آنکه

له قلت  
 وعليه اهل العلم يفتي  
 بامتناعه  
 الجسيم وهو ان يخطب  
 العلف من الجبل و  
 الذي في الجبل و  
 لسقا ولا يلبس  
 بالفتنة  
 بمنزلة الذل من  
 الناس ولا يلبس  
 الخطب يفتي  
 نعم على الامم  
 من الخطب وهو  
 الشجر العصا  
 ورقه ١٢  
 له قلت  
 وعليه اهل العلم

من آیه حقیقه پس حکومت می نمود و آنجا تا آنکه به بند بلال رسید و فتنه دیدم بلال احرام میکرد و بعد باب افراد افضل را فتح  
 او را و افراد افضل است یا مستعربا قرآن ممالک عن صدقة بن يسار قال ان رجلا من اهل اليمن جاء الى عبد الله بن  
 عمر فوقف فخر راسه فقال يا ابا عبد الرحمن اني قدمت بجمعة مفرجة فقال لعبد الله بن عمر لو كنت معك وسئلتك لدر  
 ان تقرن فقال اليما في قد كان ذلك فقال عبد الله بن عمر هذا من انظار من راسك ما هذ فقال امره من اهل  
 ما هديه يا ابا عبد الرحمن قال هديه فقالت ما هديه فقال عبد الله بن عمر لو لم اجد الا ان اذبح شاة لكان احب الي  
 ان اصوم مردى از اهل من آمد پیش عبد الله بن عمر حالانکه بافته بود موسی سر خود را پس گفت با عبد الرحمن بر این  
 آمد هم برای عمره تنها پس گفت عبد الله بن عمر او را که اگر من می بودم با تو میوال میکردی مرا میفرمودم تر از قربان پس  
 آن یمنی بر آیه متحقق شد و آن پس گفت عبد الله بن عمر مگر آنچه بر ایشان شده است از موسی سر تو و بدی درج کن پس  
 گفت زن از اهل عراق چیست بدی ما و یا ابا عبد الرحمن گفت درج کند بدی خود را پس گفت آن زن چیست بدی و  
 گفت عبد الله بن عمر اگر نیام مگر آنکه درج کنم یک بزی آن بهتر باشد نزدیک من از آنکه روزی دارم ممالک عن صدقة  
 بن يسار عن عبد الله بن عمر انه قال والله لانا اعظم قبل الحج واهدا احب الي من ان اعتمر بعد الحج فنهى الحجة عبد الله بن  
 عمر گفت قسم بخدا اینیکه عمر کنم پیش از حج و بدی درج کنم یعنی شتر کنم بهتر است نزدیک من از آنکه عمره کنم بعد از حج در وی حجه  
 شتر کنم گوید همین است نه بدی خفیه که قرآن مطلقا افضل است و متع افضل است از افراد و نزدیک شافعی افضل است  
 افراد است و بعد از آن متع و فشا این اختلاف اختلاف ایشانست در آنکه آنحضرت علیه السلام شناسنی  
 ترجیح داده است که آنحضرت علیه السلام مفرد حج بود و الله علم باب شرط دوم التمتع در بیان  
 شرط دوم متع قال الله تعالى فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج فما استيسر من الهدى فمن الحج ففصل  
 ثلثة ايام في الحج وسبعة اذا جئتم تلك حشرة كاملة ذلك لمن لم يكن اهلها حاضري المسجد الحرام والقول الله  
 واعلم ان الله شديد العقاب پس فتنه که این شد یعنی احصار بعد و بناش پس یکیک به روشنی بمجنوعات  
 احرام از آنرا طیب لباس سبب فراغ از عمره تا رسیدن وقت احرام حج پس واجبست بروی آنجا آسان باشد  
 از قربانی پس هر که نیا بد قربانی را پس واجبست بروی روزه که فتنست روزه در وقت حج و روزه  
 گرفتن نیست روزه و فتنه که رجوع کنید برطن خود این یک به کاطه است این حکم کسی است که نباشند که آن  
 متوطن مسجد حرام یعنی متوطن که و حوالی آن و ترسید از خداوند و بدانید که خدا سخت است عقوبت او  
 ممالک عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه كان يقول من اعتمر في شهر الحج

من قلتم  
 وعليه ابو حنيفة  
 في رواية الشافعي  
 افضل مطلقا و انتم  
 افضل من الاولين  
 قال الشافعي و اضلها  
 الاولين و بعد القصة  
 وفي ذلك التتمتع افضل  
 و فشا ذلك لا اختلاف  
 في نسك النبي صلى الله  
 عليه و سلم و سراج الشافعي  
 ۲۶۵  
 في انظر في تبيينه انه كان  
 مفردا

[illegible][illegible]

بينهم وبين المتنوع بالعنف النجج

است مسك كافر و راء الوراد ان مقتضى و من غير مقتت نيز ممنوع است بحديث الحرم اشعث انجو و قول عمر اشان ان  
 يا تون شعا و انتم مد منون و غسل بدن و سر اگر چه خطی و سدر باشد ممنوع نیست چنانكه خواهد آمد دیگر حلق راس بآیه و لا تخلقوا  
 رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله و با حجاب فلا و حلق بموجب اول آنچه بروی نام حلق توان اطلاق نمود و در حکم دست قطع  
 و نصف شعر و دیگر شجاع و دواعی آن بجهت قول خدا شكا من فصب فيه من الحج فلا دفن و لا فسطی لیکن بجماع عمد است فاست  
 و لازم میشود و نه مضمی و نسکی که شروع کرده است و قضا چنانكه خواهد آمد و بر مفاخذ و قبایل مسیه واجب میشود و دم و  
 فاست میگرد و دیگر اصطیاد و صید بری لقوله تعالی و حرره علیكم صید البر ما دمتم حرما و آنچه بر صید لازم میشود مذکور خواهد شد  
 دیگر نجس و نجس و تفصیل این منوعات در ابواب آیند و مذکور خواهد شد **باب** اذا ساق الهدی کیف یفعل و قتیله و  
 کند بری آنچه کار کند **الحاکم** عن نافع عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت رسول الله صلى الله عليه  
 ما شان الناس حلوا لم تحلل انت من جهنم فقال انی لبدت راسی و قلت مديني فلا احل حتى اخبر حضرت حفصة بنت عمر  
 صلى الله عليه وسلم چه حال است مردان که حلال شدند و حلال نشدی تو از عمره خود پس فرمود و حضرت صلعم بر آئینه بصنع  
 جمع کردم موی سر خود را و قداده بستم قربان خود را پس حلال شدم تا آنکه آخر کفر **باب** كيف يطوف بالمتمتع والقارن  
 چگونه طواف کند متمتع و قارن **الحاکم** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه عن عائشة نطاف الذين اصابوا بالحرم با  
 و بین الصفاء و المروة فحلوا ثم طافوا طوافا واحدا ان رجعا من منى لجمع و اما الذين كانوا اهلوا بالحج او جمعوا الحج و العمرة  
 فانما طافوا طوافا واحدا مختصا حضرت عائشة گفت پس طواف کردند تا آنکه احرام عمره بپوشید بخانه کعبه میان صفاء و مروه و بعد از آن  
 طواف کردند از آنکه دیگر جدا از آنکه رجوع کردند از منی برای حج خود و اما تا آنکه احرام کردند بجهت جمع کردن حج و عمره را پس ازین  
 که طواف کردند یکبار **باب** المتمتع یقرئهم التروية بیان حال متمتع که عمره کند در روز ترویبه **الحاکم** عن نافع عن عبد الله  
 بن ابی بکر ان مولاة لعمره بنت عبد الرحمن یقال لها رقیة اخبرت انها خرجت مع عمر بنت عبد الرحمن الى مكة فالتفت  
 عمره فالتفت اليها و انما معها نطاف بالبيت بین الصفاء و المروة ثم دخلت صفة المسجد فقالت امها لیه قصصان فقلت  
 لا قالت فالتفت لی فالتفته حتى جئت به فاخذت من قرون راسها فلما كان يوم الفتح دجيت ساة رقیة مولاة عمره  
 بنت عبد الرحمن خبر داد که بر آئینه وی همراه عمره برآمد بسوی کعبه پس داخل شد عمره و کرد روز ترویبه و من همراه او بود پس  
 خانه کعبه و میان صفاء و مروه بعد از آن داخل شد و در صفة مسجد پس گفت ای ابنت مقراض پس گفت منی گفتم بوجوه  
 بیار از برای من پس چشم تا آنکه آمد و دم از آب گرفت از قرنها سر خود یعنی موی را بر پشتیکه شد روز بخروج کعبه بری آن  
 ما استیس من الهدی و ریان آنچه میسر شود از قربانی **الحاکم** عن جعفر بن محمد عن ابيه عن ابن عباس ان ابیضا كان يقول

قلنت عليه ابو خنيفة ان من  
 تمتع بسوق الحدي فاقاله  
 باقی با حال العمرة و حج  
 منها حتى حج و بر حج  
 وقال الشافعي ان كان  
 ساق الهدى باج له  
 فطواف الحرام ابد  
 الفسخ من حال العمرة  
 من لم ينفق و  
 فله ان ياتي على طلبة  
 و سلم استخار و وسنة  
 قلنت عليه الشافعي ان كان  
 يكفيه طواف واحد  
 وقال ابو خنيفة يطوف  
 طوافين احدهما قبل  
 الوقوف عن الصفرة  
 والثاني بعدا عن  
 الحج  
 قلنت عليه  
 هو ما انزل عن اهل  
 العلم

۱۰۰

من افعال النبي صلى الله عليه وآله

من انما احبهم من  
من انما احبهم من

وہی ہے جو

بسم الله الرحمن الرحيم

عبرانی

ووقفوا بالشمس

۱۰۰

کاف کاف

الحمد لله رب العالمين

مفتی محمد رفیع

[illegible]

٣٠٤  
٣  
١٢  
١٣  
١٤  
١٥  
١٦  
١٧  
١٨  
١٩  
٢٠  
٢١  
٢٢  
٢٣  
٢٤  
٢٥  
٢٦  
٢٧  
٢٨  
٢٩  
٣٠  
٣١  
٣٢  
٣٣  
٣٤  
٣٥  
٣٦  
٣٧  
٣٨  
٣٩  
٤٠  
٤١  
٤٢  
٤٣  
٤٤  
٤٥  
٤٦  
٤٧  
٤٨  
٤٩  
٥٠  
٥١  
٥٢  
٥٣  
٥٤  
٥٥  
٥٦  
٥٧  
٥٨  
٥٩  
٦٠  
٦١  
٦٢  
٦٣  
٦٤  
٦٥  
٦٦  
٦٧  
٦٨  
٦٩  
٧٠  
٧١  
٧٢  
٧٣  
٧٤  
٧٥  
٧٦  
٧٧  
٧٨  
٧٩  
٨٠  
٨١  
٨٢  
٨٣  
٨٤  
٨٥  
٨٦  
٨٧  
٨٨  
٨٩  
٩٠  
٩١  
٩٢  
٩٣  
٩٤  
٩٥  
٩٦  
٩٧  
٩٨  
٩٩  
١٠٠  
١٠١  
١٠٢  
١٠٣  
١٠٤  
١٠٥  
١٠٦  
١٠٧  
١٠٨  
١٠٩  
١١٠  
١١١  
١١٢  
١١٣  
١١٤  
١١٥  
١١٦  
١١٧  
١١٨  
١١٩  
١٢٠  
١٢١  
١٢٢  
١٢٣  
١٢٤  
١٢٥  
١٢٦  
١٢٧  
١٢٨  
١٢٩  
١٣٠  
١٣١  
١٣٢  
١٣٣  
١٣٤  
١٣٥  
١٣٦  
١٣٧  
١٣٨  
١٣٩  
١٤٠  
١٤١  
١٤٢  
١٤٣  
١٤٤  
١٤٥  
١٤٦  
١٤٧  
١٤٨  
١٤٩  
١٥٠  
١٥١  
١٥٢  
١٥٣  
١٥٤  
١٥٥  
١٥٦  
١٥٧  
١٥٨  
١٥٩  
١٦٠  
١٦١  
١٦٢  
١٦٣  
١٦٤  
١٦٥  
١٦٦  
١٦٧  
١٦٨  
١٦٩  
١٧٠  
١٧١  
١٧٢  
١٧٣  
١٧٤  
١٧٥  
١٧٦  
١٧٧  
١٧٨  
١٧٩  
١٨٠  
١٨١  
١٨٢  
١٨٣  
١٨٤  
١٨٥  
١٨٦  
١٨٧  
١٨٨  
١٨٩  
١٩٠  
١٩١  
١٩٢  
١٩٣  
١٩٤  
١٩٥  
١٩٦  
١٩٧  
١٩٨  
١٩٩  
٢٠٠  
٢٠١  
٢٠٢  
٢٠٣  
٢٠٤  
٢٠٥  
٢٠٦  
٢٠٧  
٢٠٨  
٢٠٩  
٢١٠  
٢١١  
٢١٢  
٢١٣  
٢١٤  
٢١٥  
٢١٦  
٢١٧  
٢١٨  
٢١٩  
٢٢٠  
٢٢١  
٢٢٢  
٢٢٣  
٢٢٤  
٢٢٥  
٢٢٦  
٢٢٧  
٢٢٨  
٢٢٩  
٢٣٠  
٢٣١  
٢٣٢  
٢٣٣  
٢٣٤  
٢٣٥  
٢٣٦  
٢٣٧  
٢٣٨  
٢٣٩  
٢٤٠  
٢٤١  
٢٤٢  
٢٤٣  
٢٤٤  
٢٤٥  
٢٤٦  
٢٤٧  
٢٤٨  
٢٤٩  
٢٥٠  
٢٥١  
٢٥٢  
٢٥٣  
٢٥٤  
٢٥٥  
٢٥٦  
٢٥٧  
٢٥٨  
٢٥٩  
٢٦٠  
٢٦١  
٢٦٢  
٢٦٣  
٢٦٤  
٢٦٥  
٢٦٦  
٢٦٧  
٢٦٨  
٢٦٩  
٢٧٠  
٢٧١  
٢٧٢  
٢٧٣  
٢٧٤  
٢٧٥  
٢٧٦  
٢٧٧  
٢٧٨  
٢٧٩  
٢٨٠  
٢٨١  
٢٨٢  
٢٨٣  
٢٨٤  
٢٨٥  
٢٨٦  
٢٨٧  
٢٨٨  
٢٨٩  
٢٩٠  
٢٩١  
٢٩٢  
٢٩٣  
٢٩٤  
٢٩٥  
٢٩٦  
٢٩٧  
٢٩٨  
٢٩٩  
٣٠٠  
٣٠١  
٣٠٢  
٣٠٣  
٣٠٤  
٣٠٥  
٣٠٦  
٣٠٧  
٣٠٨  
٣٠٩  
٣١٠  
٣١١  
٣١٢  
٣١٣  
٣١٤  
٣١٥  
٣١٦  
٣١٧  
٣١٨  
٣١٩  
٣٢٠  
٣٢١  
٣٢٢  
٣٢٣  
٣٢٤  
٣٢٥  
٣٢٦  
٣٢٧  
٣٢٨  
٣٢٩  
٣٣٠  
٣٣١  
٣٣٢  
٣٣٣  
٣٣٤  
٣٣٥  
٣٣٦  
٣٣٧  
٣٣٨  
٣٣٩  
٣٤٠  
٣٤١  
٣٤٢  
٣٤٣  
٣٤٤  
٣٤٥  
٣٤٦  
٣٤٧  
٣٤٨  
٣٤٩  
٣٥٠  
٣٥١  
٣٥٢  
٣٥٣  
٣٥٤  
٣٥٥  
٣٥٦  
٣٥٧  
٣٥٨  
٣٥٩  
٣٦٠  
٣٦١  
٣٦٢  
٣٦٣  
٣٦٤  
٣٦٥  
٣٦٦  
٣٦٧  
٣٦٨  
٣٦٩  
٣٧٠  
٣٧١  
٣٧٢  
٣٧٣  
٣٧٤  
٣٧٥  
٣٧٦  
٣٧٧  
٣٧٨  
٣٧٩  
٣٨٠  
٣٨١  
٣٨٢  
٣٨٣  
٣٨٤  
٣٨٥  
٣٨٦  
٣٨٧  
٣٨٨  
٣٨٩  
٣٩٠  
٣٩١  
٣٩٢  
٣٩٣  
٣٩٤  
٣٩٥  
٣٩٦  
٣٩٧  
٣٩٨  
٣٩٩  
٤٠٠  
٤٠١  
٤٠٢  
٤٠٣  
٤٠٤  
٤٠٥  
٤٠٦  
٤٠٧  
٤٠٨  
٤٠٩  
٤١٠  
٤١١  
٤١٢  
٤١٣  
٤١٤  
٤١٥  
٤١٦  
٤١٧  
٤١٨  
٤١٩  
٤٢٠  
٤٢١  
٤٢٢  
٤٢٣  
٤٢٤  
٤٢٥  
٤٢٦  
٤٢٧  
٤٢٨  
٤٢٩  
٤٣٠  
٤٣١  
٤٣٢  
٤٣٣  
٤٣٤  
٤٣٥  
٤٣٦  
٤٣٧  
٤٣٨  
٤٣٩  
٤٤٠  
٤٤١  
٤٤٢  
٤٤٣  
٤٤٤  
٤٤٥  
٤٤٦  
٤٤٧  
٤٤٨  
٤٤٩  
٤٥٠  
٤٥١  
٤٥٢  
٤٥٣  
٤٥٤  
٤٥٥  
٤٥٦  
٤٥٧  
٤٥٨  
٤٥٩  
٤٦٠  
٤٦١  
٤٦٢  
٤٦٣  
٤٦٤  
٤٦٥  
٤٦٦  
٤٦٧  
٤٦٨  
٤٦٩  
٤٧٠  
٤٧١  
٤٧٢  
٤٧٣  
٤٧٤  
٤٧٥  
٤٧٦  
٤٧٧  
٤٧٨  
٤٧٩  
٤٨٠  
٤٨١  
٤٨٢  
٤٨٣  
٤٨٤  
٤٨٥  
٤٨٦  
٤٨٧  
٤٨٨  
٤٨٩  
٤٩٠  
٤٩١  
٤٩٢  
٤٩٣  
٤٩٤  
٤٩٥  
٤٩٦  
٤٩٧  
٤٩٨  
٤٩٩  
٥٠٠  
٥٠١  
٥٠٢  
٥٠٣  
٥٠٤  
٥٠٥  
٥٠٦  
٥٠٧  
٥٠٨  
٥٠٩  
٥١٠  
٥١١  
٥١٢  
٥١٣  
٥١٤  
٥١٥  
٥١٦  
٥١٧  
٥١٨  
٥١٩  
٥٢٠  
٥٢١  
٥٢٢  
٥٢٣  
٥٢٤  
٥٢٥  
٥٢٦  
٥٢٧  
٥٢٨  
٥٢٩  
٥٣٠  
٥٣١  
٥٣٢  
٥٣٣  
٥٣٤  
٥٣٥  
٥٣٦  
٥٣٧  
٥٣٨  
٥٣٩  
٥٤٠  
٥٤١  
٥٤٢  
٥٤٣  
٥

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ مَلَكُوتٌ مُّغْتَمِقٌ يُغْتَمِقُونَ فِيهِ  
فَعَلُوا بِأَمْرِهِمْ لَكُمْ وَكَانَ ذَلِكَ جِجَارًا مَّخْفًوًا  
بَعْضُهُمْ كَانَ لِلْأُخَرِ الْقُلُوبَ  
وَكَانَ الطُّورُ الَّذِي كَانَ قِبَادَهُ  
وَالسَّيِّدُ عَلَى الْجَبَلِ وَكَانَ الْإِنشَاءُ  
عَلَى الْأَحْرَارِ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ تَمَتُّعًا  
وَقَالَ بَعْضُهُمْ كَانَ الطُّورُ الَّذِي  
لِلسُّبْقِ لَكُمْ وَكَانَ الطُّورُ الَّذِي  
لِلْعَصْرِ كَأَنَّهُمْ لَبُّوا قَوْمًا يَنْتَقِبُونَ  
وَالسَّيِّدُ عَلَى الْجَبَلِ لَمْ يَكُنْ  
وَكَانَ قِبَادَهُ عَلَى الْأَحْرَارِ لَمْ  
كَانَ مَتَمَّتًا لِّلسُّبْقِ لَكُمْ  
قَالَ بَعْضُهُمْ كَانَ ذَلِكَ قِبَادَهُ  
وَالْقُرْآنُ لَا يَمُوتُ فِي الْقُلُوبِ  
وَسَيِّبُهُ وَهَذَا الْقَصْدُ  
سَيِّبُهُ سَبِيلُ الْإِسْلَامِ فِي  
الْإِسْلَامِ بِأَنَّ الْإِسْلَامَ فِي  
تَارَةً أُخْرَى بَعْدَ طَوِيلٍ مِنْ  
سَوَاءٍ قِيلَ بِالْمُتَمَّتِ وَالْقُرْآنُ  
قَالَ لَمْ يَمُوتْ فِي الْقُلُوبِ  
الْمَشْهُودَةُ بِأَنَّ قِبَادَهُ  
جَارِيَةً لَمْ يَمُوتْ عَنْ  
حَاشِيَةِ صَفْحَةٍ بَعْدَ  
لَهُ قُلْتُ قَالَ الْقُرْآنُ  
أَخْتَلَفُوا فِي قِبَادِهِ لَمْ يَمُوتْ  
فَنَهَى عَنْ قَالِ كَانَ  
بَعْضُهُمْ قَالِ كَانَ

[illegible]

[illegible]

۵۱  
قلیہ

عالم کی ہے

میں نے

سید احمد حسین

من البيان

بکلیہ فوائدا

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

بجاءه واضاف  
اليه

وہم

تم اضافہ

८५

والصالحين

ایک دفعہ

وفى المنهج

১৫

[illegible][illegible]

قلند  
 رحمه الله تعالى  
 شرح السنة في  
 تفسير الحديث  
 كذا في العام وذل  
 المصنف هو طبر  
 يجب فيه العدية  
 قلند  
 شرح السنة في  
 ٢٤٢  
 عن ابن عمر  
 قال ليس المنطقه بالحج  
 ذلك جاز عند العامة  
 قلند  
 يجوز للرجل المحرم  
 الوجه عند الشافعي  
 لا يجوز غسل اليدين في  
 المنطقه

بنماجي تبارك وبارك خلق باب الثياب المصغرة بيان حكم جامه های رنگین کرده شده بعصفره مالک عن هشام  
 بن سمره عن ابنه عن اسماء بنت ابی بکر انها كانت تلبس المصغرات المشعبات وجمع ثمانية ليس فيها زعفران انما  
 ابو بکر بن پوشید جامه مصغریک سرخ را و او محرم بود نیز در آن جامه های زعفران مالک عن نافع انه سئل  
 مولی عمر بن الخطاب حدث عبدالله بن عمران عن ابن الخطاب ای علی طلحة بن عبید الله ثوبا معصوما وهو محرم فقال  
 ما هذا الثوب المصغر یا طلحة فقال طلحة یا امیر المؤمنین انما هو مدد فقال عمر انکم اهل الوهط اثمه لیتدبکم الناس فلو ان  
 رجلا جاحلا رای هذا الثوب قال ان طلحة بن عبید الله قد کان یلبس الثياب المصبغة فی الاحرام فلا تلبسوا  
 ایها الرهط شیئا من هذا الثياب المصبغة سلم مولی عمر بن الخطاب سئل عن عمر که عمر بن الخطاب دید  
 جامه های رنگین را و محرم بود پس گفت حضرت عمر صییت این جامه های رنگین ای طلحة گفت طلحة ای امیر المؤمنین چرا این میست  
 او تر است پس فرمود حضرت عمر که این جامه های رنگین را که افسوسند شما مردان پس اگر مردی جاهل به بنید  
 این جامه را گوید طلحه می پوشد جامه های رنگین در احرام پس می پوشید اینجا چه خبری از این جامه های رنگین مترجم گوید  
 همین است نه ب شافعی میفرماید گفته که مصغر خوشبو نیست و همین است قول اکثر علماء ابو حنیفه گوید که مصغر خوشبو  
 و حیث قدیر داون و روی و الله علم باب المنطقه للحجربیان حکم کند محرم مالک عن نافع ان عبدالله بن  
 عمر کان یکره لبس المنطقه للحجرب عبدالله بن عمر کرده می داشت پوشیدن که نمید برای محرم مالک عن یحیی بن یحیی  
 انه سمع سعید بن السیب یقول فی المنطقه یلبسها المحرم تحت ثیابه انه لا یاس بذلك اذا جعل فی طریقه یا حیاء یا سبی  
 یعقد بعضها الی بعض سعید بن السیب گفت در باب منطقه که پوشش آنرا محرم زیر جامه خود که هیچ باک نیست در آن وقتی که  
 در دو طرف او و دلها که بر بند بعضی را بعضی قال مالک و هذا الصبیح سمعت الی فی ذلک گفت مالک این درست  
 اقوال است نزدیک من که شنیدم آنرا درین باب باب اختلاف فی تقطیع الوجه للحجرب اختلاف کردند در پوشیدن روی  
 محرم مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال اخبرنی العنزة فصة بن عبد الحنفی انه رای عثمان  
 بن عفان بالعرض یغطی وجهه وهو محرم فرافعه دید حضرت عثمان را در عرج که می پوشید روی خود را و محرم بود  
 مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان یقول ما فوق الذقن من اللباس فلا یحرم المحرم عبدالله بن عمر گفت  
 آنچه بالاتر از زنج است از جمله سرست پس باید که پوشش آنرا محرم مترجم گوید شافعی تجویز کرده که مرد محرم روی خود را  
 پوشد و ابو حنیفه میل کرده است به تحریم آن و الله علم باب لا یتقرب المروة المحممة ولا تلبس قفازین  
 زن محرمه نقاب نمیشد و نه قفازین مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر کان یقول لا یتقرب



المئة المحقة ولا تلبس القفازين عبد الله بن عمر كينف نقاب يوشد زن محرمه و نه قفازين باعين پوشش دست  
باب ان لحاجت لستر الوجه سدلت ثيابا على وجهها متجافا عن بشرة الوجه الاحتجاج مؤخر مجر براسي پوشش  
روى آذران كنه جاسه اكر دور باشد از ظاهر روى مالك عن هشام بن عروة عن فاطمة بنت المنذر  
انها قالت كنا نحن وجوهنا ونحن محرمات ونحن مع اسماء بنت ابي بكر الصديق فلما تنكر علينا فاطمة  
منذ رگفت مامى پوشيد يم روى خود را و ما محرم بوديم و ما همراه اسماء بنت ابي بكر الصديق بوديم پس انكار كرد  
بر ما باب اذا مات المحرم هل يطيب وهل يحبس وجهه و قيكه فوت شود محرم آيا خوشبو مالیده شود و او را پوشش  
شود سروا مالك عن نافع بن عبد الله بن عمر كفن ابنه و اقد بن عبد الله ومات بالحجة محرم  
وقال لو لا اننا حرم لطيبناه و حصر راسه و وجهه عبد الله بن عمر ذكر كفن كرويس خود و اقد بن عبد الله را  
و او مرده بود و در حقه و ر حال حرام پس گفت عبد الله اگر نه آن بودى كه ما محرميم خوشبو مامى ماليديم او را و پوشش  
سروا و روى او را تمجيم گويد اين قول متروك است بحدیث متفق عليه كه گذاريد او را تا برخيزد و روى است  
لبكيت يان باب للحكم بغسل راسه و يغتسل محرم بشوید سر خود را و غسل كند مالك عن زيد بن اسلم  
نافع عن ابراهيم بن عبد الله بن حنين عن ابيه ان عبد الله بن عباس والمسيون محزمة اختلاف ابا داود  
فقال عبد الله بن عباس يغسل المحرم راسه وقال المسيون محزمة لا يغسل المحرم راسه قال فارس لعنه عبد  
بن عباس الى ابي ابي بصير قال فوجدته يغتسل بين القرنين وهو ستر بثوب فسلت عليه فقال  
من هذا فقلت انا عبد الله بن حنين ارسلني اليك عبد الله بن عباس اسألك كيف كان رسول الله صلى  
عليه و آله وسلم يغسل راسه وهو محرم قال فوضعه ابويوب يده على الثوب فطأ حتى بدا الى راسه ثم قال لا سان  
يصب عليه الماء أصبب فصب على راسه فحرك راسه بيديه فاقبل بهما وادبر ثم قال هكذا رايت رسول  
الله صلى الله عليه وسلم يفعل عبد الله بن عباس مسور بن مخزوم خلاف كرده در موضعيكه مسي است بابو ايس گفت عبد  
بن عباس بشوید محرم سر خود را و گفت مسور بن مخزوم بشوید محرم سر خود را گفت عبد الله بن حنين پس فرستاد مرا  
عبد الله بن عباس بسوى ابويوب انصارى گفت پس يافتم او را كه غسل ميكرد و راسه را دو جوب كضرب ميكند  
آنرا بر سر جاده تا آن بيايد و زنده بگذرد او را پرده كرده باشد بر روى بجا به پس سلام كردم بر روى پس گفت كيت اين گفتيم  
عبد بن خنيم فرستاده امر السور بن عبد الله بن عباس پس بگويم از تو كه چگونه شستى حضرت صلعم سر بار كه خود را و حاله را و محرم ميود گفت عبد  
بن حنين بگيشت ابويوب است خود را بران جامه پس است كه دانرا تا آنكه ظاهر شد بر من سر او و بعد از آن گفت شخصى

قلند  
فى الجاهل  
فى شرح السنن  
جواز القفازين لها الظاهر  
قال المحلى روى الشافعي  
فى المزمع عن سعد بن  
ابو قاصص ان كان  
بابا ياتى باللبس القفازين  
فى المزمع  
قلند  
سأله و جوهنا سدلت  
للبس لم يلبس البصائر  
ان ذاك من جواهر الحديث  
مخا فدا و اعترض  
صلح الكافي فى مناهج  
احكام كبرى فى مناهج  
قال الظاهر انه غير  
معتبر و ليس هو فى  
الحديث  
مقبول  
قلند  
فى من عرفت  
رأسه و لا تلبس  
طبا و لا تلبس  
فذهبت  
انها قد  
طبا و لا تلبس  
فذهبت  
انها قد

فقره

[illegible]

قال يحيى بن عبيد عن  
ابراهيم واسم عن نافع عن  
نافع بن زيد وابراهيم

[illegible]

مروی سرانگیز پریانی **صالح** عن نافع ان عبد الله بن عمر كان لا يفضل لاسه وهو محرم الا حق الاختلاف عبد الله  
عمر بنی شمس سر خود را حالانکه و محرم بودی مگر سبیل سلام لعین یا موحی دیگر چنانکه گذشت که برای دخول مکه و توفیق  
غسل میکرد و بنوی گفته که جائزست محرم غسل کردن و دخول عام نزدیکانه علماء ترجیح گویند که نزدیک فقیر تا قبل عدم اغتسال  
بن عمر است که گفته شود و دیگر رویند است ابن عمر غسل نکرد از جهت خوف پراگنده شدن مویها و فی الزمان مکر و نیت غلبان  
محرم و سراسر خطمی فی الهدایه نشود محرم سر خود را وریش خود را بخیط نیر که آن قسمی از خوشبویست و برای آنکه میکشد آن سراسر  
الله

باب الحرجة المحرم عن كذا إذا خرجت من مكة ماله عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو محرم فوق رأسه وهو يمشي على حبل وضع بطريق مكة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن كذا إذا كان

حضرت صلواتم بود بالاسی سرخو را و آنحضرت صلواتم آن روز در محلی بود و آن حضرت در راه که مالک عن نافه  
عبدالله بن عمر اندکان بقول لا یحیی المحی الا ان یضطر الیه علیاً بن عبدالله بن عمر گفت حجامت نکند محرم مگر آنکه  
مطر شود و سبوی آن بسبب رطوبتی که لاجرم باشد از آن مترجم گوید عامه علماء رخصت داده اند محرم را در حجامت از غیر آنکه سورا  
خند کند و مالک جایز نیست در حجامت محرم مگر بضرورت و جواب قول ابن عمر از جانب اکثر علماء است که گفته شود که این عمر عقیدت سخت  
است را مگر با فطر از آن جهت که طلق شعریه که حجامت کم است که خالی از طلق باشد از آن جهت که منحل حجامت و الله اعلم بالصواب

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أبا رافع مولاہ ورجل من الأنصار فوجاہہ ملقب بـبنت الحارث ورسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

سید مینة قبل ان یخبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرستاد و بوضع موای خود را و مردی از انصار را پس هر دو زن و بچ که میخواستند را به آن مرد بفرستاد و فرمود که اینان را از این شهر ببرد و در مدینه بود پیش از آنکه بر آید لایطرف مکہ مالک بن نافع عن ثبیب بن وهب اخي بن عبد اللہ دار

عمر بن عبد الله ارسل الى اباان بن عثمان و اباان بن محمد امير الحجاز و ما جسرهم ان في قد اودت ان انكم طح - بن عمر انة  
بنة بن جنيو فار دت ان مختصر فانكر ذلك عليه اباان و قال سمعت عثمان بن عفان يقول قال رسول الله صلى الله عليه

في شرح السنة في العلم والعبادة  
 علمها أهل العلم والعبادة  
 للعلم من غير انقطاع  
 فتور قال مالك لا يقطع  
 العلم الا من ضررته  
 ويقتضيه من خباب الكثر  
 أهل العلم ان يقال في العلم  
 انما يقرب من عبد الله  
 من الخلق الشاكر ان  
 قلما الخلو عنه لا يفتقر  
 ان الاختيار

لا ینکح المحرم ولا ینکح ولا یخطب عمر بن عبید الله فرستاد کسی بسوی ابان بن عثمان و ابان آن روز امیر حاج بود و عمر بن عبید الله  
و ابان بر دو محرم بودند گفته فرستاد بدست او که هر آنی من بخوانم که بزنی و هم پس خود طلع بن عمر از قریه شیب بن حبیب بن خثیم  
که تو حاضر شوی پس انکار کرد و ابان بن عثمان و گفت شنیدم عثمان بن عفان را که میگفت که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم  
نکاح کن محرم و بزنی نه بد و خطبه نفرستد **باب** عن داود بن الحصین ان اباعطفان بن طریف المزیخی اخبره ان اباہ  
طویفا تزوج امرأة وهو محرم فودع ابن الخطاب نکاحه طریف نکاح کردنی را حال آنکه او محرم بود پس ذکر کرد عمر بن الخطاب  
نکاح او را **باب** عن ثناء بن عبد الله بن عثمان لا ینکح المحرم ولا یخطب عبد الله بن عمر میگفت نکاح نکند محرم و  
پیغام نفرستد نه برای خود و نه برای غیر خود **باب** انه بلغنا عن سعید بن المسیب سالم بن عبد الله و سلیمان بن یساک  
مسئله عن نکاح المحرم فقال لا ینکح المحرم ولا ینکح سعید بن المسیب سالم بن عبد الله سلیمان بن یساک سوال کرده شد اندر نکاح  
محرم پس گفت نکاح نکند محرم و بزنی نه بد و قریه خود را مترجم گوید که نکاح محرم نزدیک شافعی فاسد است و نزد ابو حنیفه صحیح  
اشکاف کند و نزد نزوح بن خضر صحیح میگوید و اکثر فقها بر آنند که نزوح کر و حضرت صلی الله علیه و سلم میبویزد و حال آنکه او حلال بود  
سال عمر و قضا و ظاهر شد امر نزوح او حال آنکه او محرم بود بعد از آن بنا کرد میبویزد و حال آنکه حضرت صلی الله علیه و سلم حلال بود و در  
و همین است قول شافعی **باب** المحرم لا یصطاد صید البر و له ان یصطاد صید البحر محرم شکار نکند شکار بریا بان را  
و جائز است شکار کردن در دریا قال الله تعالی احل لكم صید البحر طعاما متاعا لکم و للسیادة و حرم علیکم صید البر و  
حما و اتفقوا الله الذی الیه تختصرون حلال کرده شد برای شکار دریا یعنی چیزیکه زندگانی ندارد و دیگر در دریا مانند بومی  
طعام دریا یعنی جانور دریا نیکه دریا و از برتا بد بعد مردن او تا بهره مندی باشد شکار و قاطعاً با الیعنی مسافران بخورند و تو شکار  
و ستودگان بخورند و بفروشند و حرام کرده شد بر شکار بریا بان مادام که محرم شهید و تبرید از خدای بسوی او شکر کرده و خواست  
مترجم گوید که بر همین است اتفاق علما مگر آنکه مختلفند در تغیر شکار در دیار مذکور است که صید دریا چیز است که بهایش افزون بود  
در دریا باشد و در انوار است که حرام نیست چیزیکه زندگانی او در دریاست و حرام است جانوریکه غوطه خود در دریا و بر آید پس  
او جانور بریا بان است **باب** یا کل المحرم صید الصطادة الحلال لا لاجل ولا بشاة و لا لایاکل و لا یاکل المحرم صید  
قبل الا حرام بخورد و گوشت شکار یک شکار کرده است آنرا حلال برای او و نه باشد برای او و اگر برای او و یا باشد او صید کرده  
منخورد و بخورد گوشت شکار یک شکار کرده باشد آنرا پس از احرام **باب** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله الیقینی عن ثناء  
مولى ابی قتادة الا نضاری ان کان من رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان ابی بعض طریق مكة تخلف مع صحاب لم یحرمین و هو  
غیر محرم فرای حرام و حشیا فاستوی علی فوسه فسال اصحابه ان یبا و لوه سوطه فابوا علیه فسالهم روح فابوا فاخذوا منه

**قل**  
قال المنافعي كما لم  
فاستن قال ابو حنيفة  
صحيح واختلفوا في نزج  
النبى صلى الله عليه وسلم  
مبيتة وكذا عن صالح  
نزج بها لا ولا عامر بن  
القضاء وظهر من نزجها  
وهو صحيح ثم ينها  
هو جازل بسفسفه  
في الشافعية<sup>١٢</sup>

٢٤٥  
قلت  
عليه السلام  
انهم اخافوا في تفسير  
الصيد وسمايتك  
ان ساء الله تعالى  
في اهلك لي صيد البحر  
ما كان والذو القعدة  
في البحر في الانوار  
لا يوم الا بعيش  
لا في الجود يوم الطائر  
الذي يوحى في الماء  
ويخرج فانه يبرئ

على الحيا فتصدق فاكل منه بعض اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله ابوابي بعضهم فلما ادركوا رسول الله صلى الله عليه وآله سألوه  
عن ذلك فقال ما هي طعمة اطعمكموها الله ابو قحادة انصارى بود همراه حضرت صلى الله عليه وسلم تا آنکه در آمدند پیش  
که عقب نماند از حضرت صلى الله عليه وسلم ابو قحاده و جمعی از یاران خود که محرم بودند و او محرم نبود پس دید که گور خری است  
برای خود و سوال کرد از یاران خود که بدست او دهند باز نماند و او پس قبول نکرد و سوال کرد از ایشان که بدست  
دهند نیزه او را پس قبول نمودند پس خود گرفت نیزه و تا زیاده بعد از آن حمله کرد و برگو خریس کشت او را پس خود از آن  
بعض اصحاب حضرت صلى الله عليه وسلم و باز ماند بعض دیگر پس وقتی که دریافتند آنحضرت را صلى الله عليه وسلم  
نمودند او را از گوشت آن گور خریس فرمود جز این نیست که آن طعام بدست کرده است آنرا خدا تعالی شمار

مالک عن زید بن اسلم ان عطاء بن يساح حدث عن ابی قحادة في الحمار الوحشي مثل حديث ابی انصار الا ان  
زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صل معكم من لحم شئ عطاء بن يسار روایت کرد پیش زید بن  
از ابو قحاده در قصه گور خریس مانند حدیث ابی انصار مگر آنکه در حدیث زید بن اسلم این عبارت زیاده بود که رسول الله  
فرمود آیا هست با شما از گوشت او چیزی یعنی تا من هم تناول فرمایم مالک عن یحیی بن سعید انه قال اخبرني محمد

بن ابراهيم بن الحارث التميمي عن عيسى بن طلحة بن عبيد الله عن حمير بن سلمة وهو ضعيف انه اخبره عن ابی هريرة  
رسول الله صلى الله عليه وسلم خرج يريد مكة وهو محرم حتى اذا كان بالرحاء اذا خمار حتى عقير فذكرك ذلك لرسول الله صلى

عليه فقال دعوا فانه يوشك ان ياتي صاحب فجاء البهري هو زيد بن كعب هو صاحب الى رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فقال يا رسول الله شأنكم بهذا الحماري امي رسول الله صلى الله عليه وآله ابابكر فقصه بين الرفاق ثم وضع حتى اذا كان بال

بين الروثة والعرج اذا طلب حاقف في ظل وفيه سهم فرمى ان رسول الله صلى الله عليه وآله امر رجلا يقف عندا لا يرى به  
من الناس حتى يهاذله بهري خبر او عمير بن سلمة ان حضرت صلى الله عليه وسلم برآمدند باراد که حال آنکه آنحضرت صلى

عليه وسلم محرم بودند تا چون رسیدند بروحاناگاه دیدند که گور خری زخمی کرده شده یعنی کشته شده است پس  
ذکر کرده شد این ماجرا بجنبان حضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود بگذارید او را پس بر آئینه نزدیک است که باید

صاحب او یعنی آنکه او را زخمی کرده پس آمد بهری و او صاحب آن گور خری بود پس حضرت صلى الله عليه وسلم  
پس گفت یا رسول الله بکنید هر چه خواهید باین گور خری پس امر فرمود آنحضرت صلعم ابو بکر را پس گفت که در میان

بعد از آن بگذشت تا وقتیکه رسید با نایب و صغیر که بیان رویت و عوج واقع است ناگاه آهویی سرخ و در با نای خود صید چوخته  
است در سایه و در بدن آن آهوتیری است پس گفت بهری که رسول الله صلعم امر که شخصی اگر بایستد نزدیک او

نسخه خطی

أتتني من الرضا وخبير من مردمان تار و تقيك كذب و از انجا مالک عن ابن شهاب عن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله  
 عن عبد الله بن عباس عن الصعب بن خثامة الليثي انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ارحم الراحمين و هو بالاولاد و ابن فرد  
 عليه رسول الله صلى الله عليه وسلم قال فلما ادى رسول الله صلى الله عليه وسلم ما في وجهي قال انما لم يرد عذبك الا انما لم يرد عذبك  
 بجاهه بديره او در پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم گو فرستی و آنحضرت بیا هم در بابا بودند یا دروان بودند پس در آنرا بر سبب آن  
 صلى الله عليه وسلم گفت راوی پس چون دید آنحضرت معلوم آنچه در روی سعد بن ابی وقاص یعنی اثر تنگدلی فرمود بر آنرا باز و فرمودم  
 بنوکر برای آنکه هر سیم جمالک عن یحیی بن سعید بن سمع سعید بن المسیب یحدث عن ابی هریرة انما قبل من البحرین  
 حتی اذا کان بالربذة وجد کبا من اهل العزین صحابین فساله عن لحم صید و وجد عند اهل الربذة فامرهم باکله قال  
 انی تشککت فیما امرتم به فلما قدمت المدينة ذكرت ذلك لعمر بن الخطاب فقال عمر اذا امرتم به قال امرتم باکله فقال  
 لو امرتم بغیر ذلك لفعلت بک یتواعد ابوهریره بیا در بحرین تا آنکه رسید بر بده یافت سواری چند را حرام بسته از  
 اهل عراق پس سوال کرد و او را از گوشت شکاری که یافتند از نزد یک اهل بده پس امر کرد ابوهریره ایشانرا بخوردن آن  
 ابوهریره بعد از آن تردد کرد و در آنچه فرمودم ایشانرا پس تقیه رسیدم بیدینه ذکر کردم این ماجرا پیش عمر بن الخطاب پس  
 حضرت عمر بچه چیز امر کردی ایشانرا گفت فرمودم ایشانرا بخوردن آن فرمود حضرت عمر اگر امر میکردی بغیر این میکردم چنین چیز  
 بتو یعنی می ترسانید از امر مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله انه سمع ابا هریرة یحدث عبد الله بن عمر انه سمع  
 عمر بن الخطاب بالربذة فاستفتوه فی لحم صید و وجدنا ساءا احلته یا کلونی فامرنا باکله ثم قال قدمت المدينة علی عمر بن الخطاب  
 فسالته عن ذلك فقال بما امتیتهم قال فقلت امتیتهم باکله فقال عمر لو امتیتهم بغیر ذلك لامتیتهم ابوهریره و حضرت  
 باعبد الله بن عمر که گوشت بروی قومی از حرام کنندگان در بده پس سوال کرد و او را بگوشت شکاری که یافتند  
 حلالی که می خوردند از پس فتوی داد ایشانرا بخوردن آن بعد از آن گفت رسیدم بیدینه نزد یک عمر بن الخطاب پس  
 سوال کردم از وی این مسئله را پس گفت بچه چیز فتوی دادی ایشانرا پس گفت فتوی امم ایشانرا بخوردن پس فرمود عمر  
 فتوی میدادی بغیر این در دنا که میکردم ترا مالک عن عبد الله بن ابی بکر عن عبد الله بن حاتم بن ربیعة قال  
 رایت عثمان بن عفان بالعرج و هو یحیی فی یوم صائف قد غطی وجهه یقطیفه ارجوان ثم انی سلیم صید فقال لا صید  
 کلوا فقالوا لا فاکل انت فقال انی لست کهیئتکم انما صید من اجل عبد الله بن عامر بن ربیعة گفت  
 دیدم عثمان بن عفان را در عرج و او محرم بود در روز سخت گرم پوشیده بود روئے خود  
 بجا در از بخوان بعد از آن آورده شد پیش او گوشت شکاری پس گفت

١٧

عليه السلام  
الملك

مجلس و فقه الامم  
مجلس

التي هي وقت  
العشاء والعصاير  
والامثال

القيمة وقال أبو خنيفة  
جزأه ما

جوابہ موقوفہ علیہ  
فوقین

منہ "۲۰۰۰

منہ ۲۰۰

[illegible]

قلت  
تعبیه الشافعی  
تقوم طعاما وینصرون  
على كل مسكين  
او يصوم عن كل واحد  
يوما قال ابو حنيفة  
ينصرون على كل  
مسكين نصف صاع  
من الزاويان  
٨٢  
نه في شعبه  
اوله وادى صوم عن  
كل مسكين يوما

المساكين فان كانا عشرة صاعا عشرة ايام وان كانا عشرين مسكينا صام عشرين يوما عندهم ما كانا لو اوان كانوا اكثر  
من ستين مسكينا كفت ملكا بهترين چیزيكه شنیدم آنرا در باب کسی که میگوید شکار را پس حکم کرده شود بروی در آن باب  
که قیمت کرده شود آن شکار اگر که گشته است پس بیده شود که چه قدر است قیمت آن از طعام پس طعام داده شود هر مسکین  
یک یا دو روز گیر و بجای هر مدی یک روز و دیده شود که چه قدر است شمار مسکینان پس اگر ده گوسفند روز و گیر و ده  
و اگر گوسفند کس چند روز گیر و بدست روز و گیر و بشمار ایشان هر قدر که باشد اگر چه باشد زیاده تر از شصت مسکین بهر چه گوشت  
همین است نه بیش بخی فخر و یک ابو حنيفة هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو باید داد و اقل از آن جایز نیست  
**باب** لا یحلی للمحرر و اسبه حتی یخیر فی التخرج الا من ضروره و من حلق قبله فخلیه فداة من صیحا و وصداة  
اولئك تراش بر روی سر خود را محرم بگو ضروره و هر که تراشد پس واجب بروی فدیة از روزه گرفتن یا صدقه یا زبحه  
قال الله تعالى ولا تخلقوا دثوسکم حتی یبلغکم الله محمد فممن کان منکم من رضاء و به اذی من داسد ففدیة و صیام  
او صدقه او لشک و تراشید سر خود را تا آنکه برسد قربان بجای خود یعنی روز بخمر کرده شود پس هر که باشد از شمار  
یا باشد او را تصدیق بسبب بر او یعنی مانند پیش و در و سر پس حلق کرد و سر خود را در حال احرام پس واجب بروی  
آن از صیام و ادنی آن سه روزه است یا صدقه سه صاع یا ذبح بزری و فقها بر قیاس کرده اند بر نیصورت هر که حلق  
کرده باشد بغیر عذر زیرا که او احر است بخاره و همچنین کسی که گشته گرفته باشد بخوشبو یا لباس بسبب یا غیره در هر  
عن عبد الکریم بن مالک الجعفی عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن کعب بن عجرة انه کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله  
جمعها فاذا ه القمل فامره رسول الله صلی الله علیه و آله ان یحلق و اسه و قال صیر ثلثة ايام و اطعم ستة مسکین فدا  
مدین کل انسان او انک بشاة ای ذلک فقلت اجزا عنک کعب بن عجرة و محرم بود و نه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
ایضا و او را پیش پس امر فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم او را که تراشد موی سر خود را و فرمود روز و گیر سر خود را بچشم  
شش مسکین او دو مد هر شخصی یا ذبح کن بزری هر کار یک مبین ازین کار را کفایت کند تراها **الحاکم** عن حمید بن  
قیس الحکی عن مجاهد بن الجهم عن ابن ابی لیلی عن کعب بن عجرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلک اذا لک امرک  
فقلت نعم یا رسول الله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان یحلق و اسه و صیر ثلثة ايام و اطعم ستة مسکین او انک بشاة  
کعب بن عجرة گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم شاید که ترا از روزه است پیش تو پس گفتیم آری یا رسول الله پس  
فرمود تراش موی سر خود را و روز و گیر سر خود را و اطعام ده شش مسکین یا ذبح کن یک بز **مالک** عن عطاء  
بن عبد الله الخراسانی انه قال حدثنی شیخ بسوق البرم بالکوفة عن کعب بن عجرة انه قال جاءنی رسول الله صلی الله علیه و آله





له قلته  
 عليه اهل العلم  
 من المالكين والشافعية  
 يامسه اذا حاد  
 فادبر في بيته خوفا  
 من تارة الشوق  
 الفضل فان لم يكن  
 في راسه مشغول  
 بامر من غير الله  
 له قلته  
 عليه اهل العلم  
 ٨٢  
 له قلته  
 عليه اهل العلم

باب الحرم حلت جسده جائز بهت محرم را که بخراشد جد خود را مالک عن علقه عن امه انها قالت سمعت

عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم تسأل عن الحرم الحلت جسده فقالت نعم فليكنك وليشد وقالت عائشة لو رد  
يداني لم اجد الا حبس لحکمت سوال کرده شد حضرت عائشه را از حکم محرم ايا بخراشد بدن خود را پس گفت آری

آز او سخت بخراشد گفت عائشه اگر بسته شود و دست مرا بيايم مگر باي خود را البته بخراشم و هيمن دست مذمب نفعا  
و در عالم کيسی بگو دست که خراشد سر خود را و قتيکه بخراشد بايد که نرمی و آهسته کند و خراشيدن از جهت خوف  
بر ایشان شدن موی و کشته شدن پيش پس اگر نباشد در سردا و موی پس بپسج باگ نيت در خراشيدن مستحبی

باب نظير الحرم في طهارة جائز بهت محرم را دیدن روی خود را آینه مالک عن ايوب بن موسى عن ابن عبد الله

بن عمر نظري المرأة لشكوى كان بعينه وهو محرم عبد الله بن عمر نظر کرد آینه لبست می که بود در چشم او حالانکه او

محرم بود باب قطع الحرم طهرا اذا انكسر بيان حکم گرفتن باخنی که شکست بهت محرم را مالک عن محمد بن عبد الله

بن ابي هريرة قال سئلت سعيد بن المسيب عن ظفر لم انكسر وهو محرم فقال سعيد قطعها محمد بن عبد الله سوال کرده

سعيد بن المسيب از باخنی خود که شکست بود حالانکه او محرم بود پس گفت سعيد بر او را باب لا يجوز للمحرم ان يصيب

اهله فان اصاب قبل التحلل الاول او بين التحللين ما اذا عليه خايز نيت محرم را که برسد باهل خود یعنی جماع کند

پس اگر برسد پيش از محلال شدن اول بايد بيان تحللين چه چیز لازم است بر وی و مراد تحلل اول بجا آوردن دو نیت است

از اينان مناسک است بعد بوم انحر کر می و ملوق و ذبح و طواف است قال الله تعالى فمن فرض فيهن الحج فلا رفث ولا فسوق ولا

سيك لازم گرفت و از شهر حج حج را پس نيت درست بر وی جماع کردن مالک انه بلغه ان عمر بن الخطاب و علي بن

ابطال اباحه را سئلوا عن رجل اصاب اهله وهو محرم فقالوا يفتان لو سمعها حتى يقضيها جميعا ثم عليه ما حرمها

ولكن قال قال علي بن ابي طالب اذا اهل بالحج من عام قابل تغفر قاحتي يقضيها جميعا عمر بن الخطاب و علي بن ابي طالب

سوال کرده شد ایشان را از اهل شخصی که برسد باهل خود او محرم بود پس گفتند که برود بجانب روی خود یعنی آنچه باقی مانده است

بجا آورد تا آنکه آخر کند حج خود را بعد از آن واجب است بر ایشان حج از سال آینده و هدی و گفت علما بن ابطال و قتيكه

احرام کنند از سال آینده و حج از یکدیگر جدا شوند تا آنکه آخر کنند حج خود را مالک عن يحيى بن سعيد انه سئل سعيد

بن المسيب يقول ما ترون في رجل وقع بامرأة وهو محرم فلم يقل له القوم شيئا فقال سعيد ان رجلا وقع

بامرأة وهو محرم فبعث الى المدينة يسأل عن ذلك فقال بعض الناس يغرق بينهما الى حمام قابل فقال سعيد ليفتقا

لوجهها فليتها جميعا الذي فضا فاذا فرغا جميعا فان ادركهما استح قابل فليهما الحج والهدى و هذا من حديث



بند کرد و شد یعنی دشمن بند کرد و شمار را پس واجب است آنچه آسان باشد از قربانی و اقل آن یک بز است و بیشتر شید و سرخود  
تا آنکه بز بر قربانی بجای خود پس هر که باشد از شمار یقین یا با دوی ضرری باشد از جهت سرو و خلق کرد پس لازم است  
تبرجیم گوید خدا متعالی نشیم که حکم احصاء بعد و تحلل نهج بدی و فرمود حکم مرصع را تا با نچه رافع باشد او را با دایم  
مقرر کرد پس از اینجا اهل مدینه فرق کردند و احصاء برین و احصاء برین و در اول تحلل نهج مقرر کردند و در ثانی نهج  
بیت تحلل میدند و فیه نظر زیرا که و لا تحلفوا کلام متناهیست در احصاء و غیر آن چنانکه اشاره کرده شد و الله اعلم

ان بلغنا ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل هو و احبائه بالجدة ببيتة فضة و الحمد و حلقوا في سهم و حلقوا من كل شيء  
قبل ان يطوفوا بالبیت و قبل ان يصهل اليه الحمد ثم ان العلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل احدا من اصحابه لا يمن  
مع ان يقضوا شيئا ولا يعقوا و الشی رسول الله صلى الله عليه وسلم حلال شدند و می دیار آن وی در حد بیبیه پس کردند  
قربانی را و تراشیدند سر خود را و حلال شدند از هر جنس پیش از آن که طواف خانه کعبه کنند و پیش از آنکه برسد کعبه  
قربانی ایشان بعد از آن نداشتیم که آنحضرت صلعم امر فرمود به یکس از اصحاب خود و سر یکس از آنها بیکه همراه او بودند

که قضا کنند چیزی یا عود کنند بسوی چیزی **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال حين خرج الى مكة معتمرا  
في الفتنه ان صعدت عن البيت صمغاً كما صنعنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فاهل بجرة من اجل ان رسول الله

صلى الله عليه كان اهل بجرة عام الحديبية ثم ان عبد الله بن عمر نظروا في امره فقال ما امرها الا واحد فالتفت  
اصحابه فقال ما امرها الا واحد انه لم يزل في قدام حبيبت الحج مع العرة ثم نفذ حتى جاء البيت فطاف طوافاً واحداً  
وطأى ذلك حجر يا عاهد واهداً عبد الله بن عمر گفت و قتی که برآمد بسوی کعبه قصد عمره کرده بود در وقت فتنه اگر بازداشته  
خواهد شد مرا از خانه کعبه خواهیم کرد چنانکه کردیم همراه آنحضرت صلعم پس ابن عمر احرام عمره کرد و بجهت آنکه آنحضرت صلعم احرام  
عمره کرده بود سال جدید بید از آن عبد الله بن عمر تا مل نمود در کار خود پس گفت نیت حال چه عمره مگر یکی پس متوجه شد  
بسوی یاران خود پس گفت نیست حال چه و عمره مگر یکی گواه میکنم شما را بر آنکه هر آینه لازم کردم بر خروج را با عمره بعد از آن  
بگذشت تا آنکه رسیدنجا کعبه پس طواف کرد یک طواف و دید این یک طواف را کفایت کند و از وی و بدی کرد بان

**مالک** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر انه قال الحصر من كل شيء لا يحل حتى يطوف بالبیت  
و يرفع بين الصفا والمروة فان اضطر الى اليس شيء من الثياب التي لا بد له منها او الداء صنع ذلك و اقبل عبد الله  
بن عمر گفت بندگان کرده شده و بر من حلال نشود تا آنکه طواف خانه کعبه کند و سعی کند میان صفا و مرو و پس اگر ناچار شود و پیش  
چیزی از انواع جامه که لابد است او را از آن یا ناچار شود بسوی دو بکند آنرا و فایده دهد **مالک** عن يحيى بن سعيد انه

سر لا یجلدہ انبیت حضرت عائشہ میگفت محرم حلال

قال خرجت الى مكة حتى اذ كنت ببعض الطريق كسرت فخذي فارسلت الى مكة وبها عبد الله بن عباس عبد

لبوی اقلیدر رسیدیم بعضی را دلاشته شد. ران من پس اوم فرستادم بجه و درمکه بود اند عبد بن عباس بن عبد الله بن

مات عن ابن سريج عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر قال قال جليس دون البيت بركم لا يجل على سفل

المخروجي صوم بعض طرق مكة وهو محرم فسال ابن أبي الماء الذي كان عليه فوجد عبد الله بن عمر وعبد الله بن

فمن انا حرمه ثم عليه قابل ويحكم ما استيسر من الحكم بعد ان اختلفت في اذابه وبعضه اهل كماله او محرم بوجه

پس نکر کہ پیش ایشان چه یک پیش آمد اور اہل سہلہ ایشان امر کردندہ اور کہ دو اکندہ باخچہ حضور باشد اور او خدیوہ ہدیش

والتواء بهی قال ممالك وحلی ذلك الامر عندنا فبين احصى بغير عدد ولغت مالک برهین است حکیم نزدیک در حال

مصرع کلمه در احوال مسکین بعد از آن مرید بود که در مسکن و مریض را از بیجا دهنده سدا احتضار پدید می آید

حلال نشود تا آنکه ذکر کند بدمی خود را خواه در غم و در حریم و در نزد کابر حنفیه احصاء بر صفت است از حد

و باو می‌خاند مقرر می‌آید که در آن فغان روزی بجز کند و این شخص همان روزی حلال شود و حلق را پس می‌نیز نزد آن شخص

نصفاء ١٢ من السنة في غير جازة الراس

اختلافی  
قول التکلیف

صلى الله عليه وسلم

ازادہ علیہ مسئلہ

الحمد لله

PAGE 2

الخليفة

بیلگه کلدی

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

ولا يحصل

حائزین بیحد و مر

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبدك ورجل الحق  
سأء الرجل  
محمود ورجله  
خليل بعيل  
عند قاتل الجوع  
بوقت في منه  
قائه الوفوف  
على الجوع اذا  
التق اهل العام  
فانتم السعد  
قليل

[illegible]

اتفق أهل العلم على  
 أن الحزبي مستحب  
 للحزب المفرد والعقد  
 المفرد واجب على  
 المتمتع والقارن  
 وعلى من وجب عليه  
 جزاء العتق أن على  
 أن يحرره أو أن يملكه  
 أو أن يملكه  
 ويصدق به أو أن  
 يملكه  
 جزاء العتق فلا يملكه  
 ويصدق به أو أن يملكه  
 المتمتع والقارن فلا يملكه  
 عند الشافعي بل يصدق  
 بملكه وعند أبي حنيفة  
 بملكه ويصدق به



مدرسه علمیه  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط  
کتابخانه و خط

بسی که پس میوشاید کعبه را بآن مال اند سال عبدالله بن دینار و اما کان عبدالله بن عمر بن نفیل بن جلال بن حنین  
کسیت الکعبة هذه الکوفة فقال کان یتصدق بها مالک ال کرد عبدالله بن دینار که چیکر عبدالله بن عمر بن نفیل بن جلال  
قریبانی خود را وقتیکه پوشانید و شد کعبه این کسوت پس گفت عبدالله بن دینار صد و سیصد و آنرا مترجم گوید تصدیق بجلال  
و خطام آنهاست بخت نیز یک فقره و واجب نیست باب من نذر بدنة او جرد و حکم کسیکه نذر کرد و شتر قریانی را شتر  
کشتی نه مالک عن نافع ان عبدالله بن عمر قال من نذر بدنة فانه یقتله هاهنا و شتر هاهنا غیر هاهنا البیت  
یعنی یوم النحر لیس لها محفل دون ذلک و من نذر بخروا من الابل و البقره فلینحرها حیث شاء عبدالله بن عمر گفت  
کسیکه نذر کرد و شتر قریانی پس حال اینست که او قلاوه بند و نذر و نعل و بشکافه کوئان او را بعد از آن نخر کند او را نذر یک  
یا دوشی روز نذر نیست برای وی جای نخر سواي آن و کسیکه نذر کرد و شتر کشتی یا گاوی پس هیچ کند هر جا که خواهد مسلم  
در عالمگیری مذکور است که اگر نذر بلفظ هدی باشد واجب کرد و ذبح آن و در جم اتفاقا و اگر بلفظ جزو باشد در غیر حرم نذر  
آن کفایت کند اتفاقا و اگر بلفظ بدنه باشد ذنب امام عظیم و امام محمد انست که هر جا که خواهد نذر کرد و نذر گوشت مکروه  
مضم باشد و امام ابو یوسف گفته است که در غیر مکفایت نیست و الله اعلم باب کیف یفعل به اعطی من الهدی فی المطبق  
چگونه عمل نماید چنانکه هلاک شد از قریانیا و در راه مالک عن هشام بن عروة عن ابیه ان صلی الله علیه و آله قال  
صلی الله علیه و آله قال یا رسول الله کیف اصنع به اعطی من الهدی فقال لیسوا به یا رسول الله علیه و آله کل بدنة تعطی من الهدی فان  
لها ثلث فلاحها فی بدنها و بدین الناس یا کلونها صاحب هدی رسول الله علیه و آله سلم یعنی شخصی که  
آنحضرت صلعم بر هدی خود گماشته بودند گفت یا رسول الله چه کار کنم بخیر بیکه هلاک شد از قریانی پس فرمود او را رسول الله  
هر شتریکه هلاک شود از قریانی پس نخر کن او را بعد از آن بنده او قلاوه را در خون او بعد از آن بگذارد و متعرض شود  
از دوزخیان مردمان تا بخورند و مترجم گوید هدی یا گاو یا بز یا گوسفند یا بکری یا شتر یا گاو یا بز یا گوسفند یا بکری یا شتر  
گفته است که اگر قتل باشد باید خورد و هیچ تو نگر و احلال نیست خوردن آن و اگر فرض باشد بدل آن اقامت کند و آن  
اگر خورد یا تصرف کند مختار است و در پیش شافعی اگر قتل باشد توان خورد بلکه تو شهم از آن توان گرفت و اگر واجب باشد  
صاحب هدی او و رفقای او را احلال نیست فقر را باشند یا غنی و دیگران اگر محتاج باشند بخورند و الا ترک کنند و الله اعلم  
باب اذا عطیت البدنة او ضلت فهل یلید بها و قتیکه هلاک شود بدنه یا کم شود یا لا انعم است بروی الی  
مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر انه قال من هلك بدنة فمضت امواله فانها انما كانت نذرا و ابدلها او انما  
تطوعا ان شاء ابدلها و ان شاء تو کعبه را عبدالله بن عمر گفت هر که قریانی ساخت شتر را بعد از آن کم شد یا بعد از آن شتر

باب

۲۹۱

بدرت قال ابو یوسف  
اربعین من البیت  
بکة قاله حشیشة  
هو اذ انزلت ان یخیرکم  
صلی الله علیه و آله  
تطوعا و قال ابو یوسف  
ان عطیت البدنة  
قال یوسف فان کان تطوعا  
فانها وصیفة نذرها  
بها و وضعت بها  
بها و یخیرک  
ان کانت من الاضیاء و  
غیرها مقام اقام  
بها باشد و قال الاضیاء  
ان کان تطوعا فانها  
یا کل و یقول فان  
کانت بدنة و ان  
تخلی الله و لم  
فقره الا و انما  
بل یغنی عن الاضیاء  
و یضرب به صفیة  
سنة الیوم من مزیها  
انها هدی من مزیها  
محتاجا الیها  
من لم یکن  
عجلها و کل  
منها





بر مار و تا آنکه خبر کرده شود بجهاد او و همین است نه بیسبیل علم بایست بختل لدخل مكة و بی دخلها با و امن اعلیٰها عمل کند بر  
داخل شدن در مکه و داخل شود در وی بوقت صبح از جانب علای که ماله عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا دخی من مکة  
یا بنی طیوی بین الثنیتین حتی یصلی الصبح فی داخل من الثنیتة التي با علی مكة و لا یدخل اذ یخرج صاحبها و یستعمل  
بغسل قبل ان یدخل مكة اذا دخی من مكة یدعی طیوی و یأمر من معہ فیغتسلون قبل ان یدخلوا مكة عبد الله بن عمر و قتیبة  
نزد یک میشد بکعبه شب میگذرانید بود وی ذی طوی در میان دو ثنیه تا آنکه بوقت صبح در می آمد بعد از آن نماز صبح میخواند بعد  
داخل میشد از آن ثنیه که باعلی مکست و داخل نمیشد و قتیبة بر می آمد بقصد حج با حرمه تا آنکه غسل میکرد و پیش از آنکه داخل شود در  
و قتیبة نزدیک میشد بیکر بود وی ذی طوی میفرمود آنرا که هر کس را بود که غسل نمایند پیش از آنکه داخل شوند در مکه ترجمه کنیم  
رضی الله عنه مستحب است قاصد دخول مكة غسل کند در ذی طوی و داخل شود از اعلامی که در چهار روز که داخل آن حضرت صلعم  
همین صفت بود است و این ثنیه عید سببی است بگذارد برفع و در تنزین و ثنیه سفلی مسی است بگذارد بضم و قصر و تنزین آن  
نزد یک جبل فقیهان واقع است و اگر از مدینه نیامده باشد ایستحاب است او را که از راه گشته بذی طوی برسد یا نه و وجه  
کرده اند و اگر غسل نکرد یا در شب داخل شد در مکه جایز است **باب** طواف القدم سنة و لیس بواجب طواف قدم سنت  
و واجب نیست **مالک** ان یبلغ ان یسعد بن ابی قاص کان اذا دخل مكة حلها فخرج الی حفرة قبل ان یطوف بالبيت  
الصفا والمرقة ثم یطوف بعد ان یرجع سعد بن ابی وقاص و قتیبة داخل میشد بکعبه نزدیک شده بر فرعه بر می آمد بعرفات  
پیش از آنکه طواف کند بخانه کعبه در میان صفا و مرویه بعد از آن طواف میکرد پس آنکه رجوع کند ترجمه گوید رضی الله عنه کسی  
احرام حج کرده باشد فضل و سقی او است که داخل شود بکعبه پیش از توقف بعرفات و طواف قدم کند زیرا که آن حضرت صلعم همین  
عمل فرموده اند و اگر بکعبه داخل نشود و بعرفات رود نیز جایز است چنانکه سعد بن ابی وقاص کرد و **باب** تسنن طواف القدم  
لمن احرم من مكة سنت نیست طواف قدم بر کسی که احرام کرده باشد از مکه **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان اذا احرم  
من مكة لم یطف بالبيت ولا بین الصفا والمرقة حتی یرجع من منی و کان لا یصل اذا طاف حول البيت اذا احرم من مكة علی  
بن عمر و قتیبة احرام میکرد از مکه طواف نمیکرد بخانه کعبه و نه در میان صفا و مرویه تا آنکه باز میگشت از منی و بر می میگردد یعنی بوقت  
پایه نیز رفت و قتیبة طواف میکرد بخانه کعبه و قتیبة احرام میکرد از مکه ترجمه گوید رضی الله عنه که شخص است طواف قدم بصفت  
ذکر میشود چنانکه داخل میشد قبل از توقف پس بیکه بقصد عمره و آمد او را طواف عمره میباید کرد طواف قدم که یک است احرام چهار روز که است  
او را طواف قدم لازم نیست و کسی که بعد از توقف آمده است او را طواف حج فرض میباشد که در مسأله اگر حلال بکعبه داخل شد تا بکعبه قصد بجهاد  
یا از نزدیک بکعبه آمد سنت است که طواف قدم بخانه کعبه بیت مقدمه طواف بر مطلقا و اجابت است که بدان آن

قل شمس  
 وعليه اهل العلم والادب  
 مستحب بل هو محتسب  
 اور خلكا ايدي بطرف  
 الا نور ريتين للذكر  
 من طرفي ايديه  
 الشام ان يقبل يدي  
 طوي وان يدخل  
 فاشيا من ثنية كراه  
 ويخبر من ثنية كراه  
 قل شمس  
 في استغفار عن العجابه  
 ان اولي كان بيد و  
 به الكف بالبيت  
 لا يحل ان يراه العينان  
 وهذا سنة اولاد خان  
 عليه السلام  
 والعلما اهل العلم  
 والمكابر الذين هم في  
 مكة الحرف القدر من  
 النهج فخص طوبى  
 ببلاده دخل مكة  
 الوف

میچ نباشد و منتهی است که بدون آن صحیح باشد مگر با وجود آن کامل بود پس واجبات سرعورت و طهارت از حد و حسن  
مانند صلوة سجده و الطواف غیر از صلوة الا ان الله قد اصل فیہ لفظ من لفظ فلا یطلق الا بحیث صحیح الحاکم دیگر از واجبات طواف  
آنست که ابتدا بجز استو کند ریت را بر بسیار خود گرداند و نهفت بار بگرداند و در آن سجده یا که طواف آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
مسلمین باتفاق چنین بوده است و درین مسأله خلافی مروی نشده و دیگر آنست که طواف در آن حجر واقع شود زیرا که حجر  
بیت است چنانکه میاید و اما بسنن پیش منی است در طواف و آن واجب نیست زیرا که در حدیث صحیحین ثابت شد که طواف  
صلی الله علیه و سلم را کبایفی حجة الوداع و اسلام حجر در اول هر طواف و تقبیل آن از جهت اتباع رواد ایشان پس اگر عاخر باشد  
از آن اسلام کند فقط و اگر از آن نیز عاخر باشد باسلام کند بدست خود و در کنین شامیدین را اسلام کنند و نه تقبیل  
در کنن میانی را اسلام کنند تقبیل بجهت اتباع رواد ایشان من حدیث ابن عمر نقل کنند و ثلثه اشواط اول نه در جمیع اشواط  
از حجر است و تا حجر شود و آن مختص است بطوافی که عقیب می سحر باشد خواه قدم باشد یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی  
اسراع است در منی با تقارب خطی اصططباع بجهت اتباع و آن نیز خاص است بطوافیکه در آن رمل باشد معنی خططباع  
که وسط را در خود از زیر منکب است خود گذارد و هر دو طرف آنرا از منکب چپ اندازد و اصططباع در رمل مخصوص است با حال  
دون ایستاده و در اشواط سبعة موالاة کند و بعد از طواف دور کتفه نماز گذارد و در روی قتل یا هیاهو الکافرون و قتل موالده  
خواند بجهت اتباع و بعد از طواف و صلوة اسلام حجر سود نماید نزدیک قصد معنی بجهت اتباع و واجبات سعی یکی بدایه است  
از صفای حدیث بنابر ابدا الله به و دیگر هفت بار بودن آن بان معنی که ذناب از صفای بسوی مرویه یکبار باشد و عود از مرویه  
بسوی صفای بار دیگر باشد و علی هذا القیاس میگیر ایتقاع آن بعد از طواف رکن یا بعد از طواف قدم شیش از آنکه بعد از وقت  
شود لا اتباع و هر کسی بعد طواف قدم کرده باشد بعد طواف رکن اعاده بخند بخند مسلم لم یطیف لهنی صلی الله علیه و سلم  
ولا صحابه بین الاضواء المرواة الاطواف واحد الاطواف الاول مستحب است که بر آید بر صفای مرویه قدر یکقامت آدمی ذکر می  
می آید بگوید و هر بار چنین کند و در اول آخر سعی بهیست که روان شود در میان مسلمین اخضرین روان دوان قطع کند  
مستحب است که امام یا نائب او در سابع یک خطبه خواند در مسجد الحرام بعد نماز ظهر در آن خطبه تعلیم کند بگاه برای  
ایشان روز ترویج بسوی منی و آنچه متعلق مناسک باشد بان تبیین نماید بخدیش ابن عمر کان رسول الله صلی الله علیه و سلم  
اذا کان قبل یوم الترویج بیوم خطب الناس فاجتمع مناسکهم فراه البقیع بانا و جد و امام یا نائب او روز ترویج بانظرمان  
بر آید بسوی منی لا اتباع و شب آنجا گذارند و نماز صبح آنجا خوانند و بعد طواف شمس قصد عرفات نمایند و در وادی نمزد نازل  
شوند تا فیکه آفتاب زایل شود و آنجا امام دو خطبه خواند بعد از آن نماز ظهر و عصر را جمع کند بعد از آن بعرفات روند و توقف کنند

تا غروب آفتاب بگذرد و عاقل و ابله مشغول باشند و این وقوف فرض است و شرط وقوف حضور و وضو است از هر قافله  
مکث نکند و وقت آن از زوال شمس است تا صبح یوم النحر و صبح در میان خبر نماز چهار روز و از لیل سنت است و اگر از وی یکی  
از این دو فوت شود مستحب است اراقة دم و اگر غلبه روز و نحر و قوف کردند و حقیقت حال انشائی قوف یا بعد از آن طهارت و اعاده  
بجدیت الحج یوم النحر و بعد از غروب بسوی فردقه روان شوند و آنجا در میان مغرب و غایت غایت نماز و تلاوت و یا بعد از آن  
جمع سفر است یا نه که قول سالم ترجیح اول نمیدهد و بهیئت فردقه لازم است و هر که بهیئت آن ترک کند یا در نصف ثانی بپایند  
بغیر عذر اراقة دم کند و یا این دم تحلی است یا واجب و قول مدرست و از فردقه نارسا و ضعیف را بعد نصف لیل مبنی فرستد  
و غیر ایشان باقی مانند آن آنکه وقت غلظت صبح خوانند و بجانب منی متوجه شوند و در آن اثنا چون بشعر حرام رسند و قوف کنند  
و عاقلان بعد از وقت اسفار بقوله تعالی فاذا قضیتم من عرفات فاذا ذکر و الهد عند الشحر الحرام و حصیتمی از فردقه بگیرند و بجهت  
نقل نجاسات رسول الله صلی الله علیه و سلم قال خذوا یوم النحر التقطوا حصی بعد از آن قبل از طلوع بجانب منی روانند  
و چون مبنی رسد هفت سنگریزه بسوی جبره عقبه اندازند و همراه هر سنگریزه یکبار گویند و در روز نحر رمی پیش از زوال آفتاب  
و بجز یک جبره رومی نمیکند و آنکه لاتابع و بعد از رمی بدی را و بجز یک اگر با او باشد بعد از آن حلق کند یا قصر و در حق مردان  
حلق بهتر باشد و وظیفه زنان قصر است بحديث ابی داود و لیث علی اینا حلق انما علی النساء و القصر و این حلق یا قصر کردن  
و اقل اودان یا تطیق علیه الحلق است و تخیج حلق و قصر از اشعار است بهر صفت که باشد نفق یا حرق یا قصن یا سنان  
بمقراض بهتر است چنانکه باید و کسیکه موسی ندارد و او را تحبش را ندانند استره بر سر بعد از آن یکبار رود و طواف افاضه نماید  
و آن آخرین فرض است از عروض حج و ترتیب میان رمی و ذبح و حلق و طواف سنت است نه واجب بحديث الاحرج لاحرج  
و وقت این چیز را بعد نصف لیل است و آنرا آخری محین نیست الا رمی که تا آخر روز نحر است چنانکه باید و ذبح تا آخر وقت  
اضحیه بد و چیز از جمله رمی و ذبح و حلق تکلیف اول حاصل شود و همه چیز حلال شود و الا جماع و مباشرت و آن نیز بطواف حلال  
گردد و بعد از طواف مبنی باز روند و شهابی تشریق آنجا گذارند و هر روز از روزهای تشریق هر سه جبره رومی کنند و جبره  
به هفت سنگریزه و چون رمی یوم نانی از ایام تشریق بجا آورده و جایز است و در انفر بقوله تعالی من تعجل فی یومین الاثم  
علیه مگر آنکه شب سیوم مدید پس واجب میشود رمی روز ثالث نیز بقول ابن عمر چنانکه باید و وقت رمی ایام تشریق  
از زوال آفتاب است تا غروب آن و در قولی تا فجر و شرط آنست که قافله بعد از قافله و قافله مبنی تشریق حرات سه گانه رعایت  
نمایند زیرا که رمی بخضرت صلی الله علیه و سلم و صحابه و علمای اهل بیت اسلوب بوده است من غیر اختلاف و شرط رمی آنست  
که حصا باشند نه لولو و زرنیز و مانند آن که اسم حج بر آن مطلق نیست و آنکه مسمی رمی حاصل شود پس وضع کفایت نمیکند



عن عبید بن جریج أنه قال لعبد الله بن عمر يا ابا عبد الرحمن دأيتك تقصر او بعالم واحد من اصحابك يصنعها  
قال ما هن يا ابن جريج قال دأيتك لا عس من الاركان الا اليه الميعين ودأيتك تلبس الخال السنية ودأيتك

تصغير بالصغرة ورايتك اذ كنت بمكة اهل الناس اذ اراوا الهلال ولم تهلل انت حتى كان يوم التروية فقال

عبد الله بن عمر لما كان فاني لمراد رسول الله صلى الله عليه وسلم عيسى كاهن اليه يمين واما النحال السبتي فاني

فصل  
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يلبس النعال التي ليس فيها شعر ويتوضأ فيها وأنا احب ان اللبسها وأما

فَإِنِّي أَيْتُ رَسُولَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَايَعَنِي وَأَمَّا الْأَهْلُولُ فَإِنِّي لَأُرَدُّ سَوْءَ اللَّهِ عَلَيْهِ يَوْمَ يُصْعَقُونَ

تنبعث به والحلة عبید بن جریج گفت عبداللہ بن عمر اسی ابابعد الرحمن دیدم تر کہ میکنے چار کار ندیدم سچا پس از یار

کہ بکند انرا گفت ابن عمر حبیت آن ای ابن جریج گفت دیدم ترا کہ دست میزبانی از ارکان مگرد و کن بیانی را دویم

که میپوشی لغال سببته را یعنی پاپوشی که موسوی از دست و پند و دیدم ترا که رنگ نیکی بزدی یعنی ریش خود را بخلق

رنگین میسازى و دیدم ترا که چون در مکّه میباشی احرام میکنند مردمان و قتیکه دیدند ماه زیج را و احرام میکنند تو را

شود و روز ترویج پس گفت عبداللہ بن عمر امارکان پس ہر آئینہ من ندیدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ دست

رسانیده باشد مگر بدور کن یمانی و اما لعل سیتی پس هر آینه من دیدم آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم که بنوشید

آن خیال را که نیست در آن نموی و دخنو میکرد در آن پس من دوست میدارم که بپوشم آنرا و با خلوق پس

دیمہ نچھڑت اصالے اللہ علیہ وسلم کو رنگ مینیو دبان ریش مبارک خود را پس من دوست میدارم که رنگ کند

بِآن وَاِذَا احْرَامٌ لِّسَ بِرَأْسَيْهِمْ نَذِيحٌ خَضِرٌ رَّصَلَى الْوَعْدِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَرَّ احْرَامٌ مِثْرَهُ مَوْءُودٌ بَاشَتْ نَأَاكَ بِرَغَاثَ بَاوَشْتَدَا

مرآة عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله أن عبد الله بن محمد بن أبي بكر الصديق أخبر عبد الله بن عمر عن عائشة

ان النبي صلى الله عليه قال الم ترون قوماً حين يبن الكعبة افسروا على قاعد ابراهيم قالوا فقلت

يَا رَسُولَ اللَّهِ افْلَا تَرُدُّهَا عَلَيَّ قَوَاعِدُ إِبْرَاهِيمَ قَالَ لَوْلَا هَذَانِ قَصَبَاتُ بَالِكُمْ لَفَعْدْتُ قَالَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ

لئن كانت عائشة بهتت هذا من رسول الله صلى الله عليه وآله ما أرى رسول الله صلى الله عليه وآله ترك استلامه

الركبتين الذين يليان الحجر إلا أن البيت لم يتم على قاعد إبراهيم عبد الله بن محمد بن عبد الحفرت ابني كبريت

خبر داد عبد اللہ بن عمرؓ از حضرت عائشہؓ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ایا نذیر ہی کہ قوم تو رفیقیکہ

کردند خانه کعبه اکرم کردند و بنیاد حضرت ابراهیم گفت حضرت عائشه گفتیم یا رسول الله یا ای مگر الفی کعبه اید ستور و اعدا ابراهیم

پیاه السلام اگر پی برد قرب عهد قوم تو بکفر البته میگردم گفت عباس بن عمر اگر شنیده هستی این عاقله از رسول الله صله

عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الشَّافِعِيِّ وَاجِبَاتُ قَالَ الْحَلِيُّ لَمَّا فَعَلَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى وَاتَّقُوا زَمَانَ وَمَقَامَ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًى بَرَاهِ مُسْلِمٍ فَافْزَحْ إِنَّ الْآلَةَ تَارِخُهَا

شروع بکنند در طواف و دو رکعت طواف گفتند مالک با مسجود در میان صفای و پیر بر آئینه قطع نمیکند آن بروی چیزی که سبزه  
اوردازش کنند و وضو را و باید که داخل شود برای سعی مگر او طاهر باشد و وضو مترجم گوید نزدیک ابو حنیفه هر نسکی از مسجود  
در سجدا و کرده شود طهارة برای آن ضرورت است و هر چه خارج مسجد او کرده شود طهارة ضرورت نیست برای آن مثل سعی  
و قوف بعرفه و اگر طواف در حالت حدث یا جنب است نموده باشد اگر در مکة باشد عاده کند و اگر از مکة برآمده باشد قربانی واجب  
بر وی و عاده ساقط گردد و نزدیک شافعی طواف مثل صلوٰة است در بیشتر اطهارات از حدث و نجاست و مستحورة و اگر ازین  
شروط چیزی فوت شد عاده واجب است و اگر در عین طواف محدث شد وضو بکند و بناماید و ستینان منسحب است و کلام در عین  
مباح است بشرطیکه در ذکر الله باشد یا تسبیح و تعظیم یا حاجت ضروری و الله اعلم **باب** شستن رکعتان بعد الطواف سنت است  
گذاردن دو رکعت بعد طواف قال الله تعالی و اتخذوا من مقام ابی اهلیم مصطی و مورد خدا تعالی بگیرد از مقام ابی اهلیم  
مسئله دو رکعت طواف نزدیک ابو حنیفه واجب است و نزدیک اکثر علماء سنت و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم منقول است که بعد  
گذاردن دو رکعت این آیه را تلاوت فرمود و از اینجا دانسته شد که مراد از آن همین دو رکعت است و الله اعلم **باب** ایستادن  
بین سبعین یلک بعد نماز و بعد از آن یک رکعت عند المقام و غیره جمع نمیکند در میان دو سجیع یعنی دو مرتبه هفت هفت طواف  
یکند متصل بعد از آن دو دو گانه نماز گذارد و جایز است که نماز گذارد و نزدیک مقام و غیر آن زیرا که مسجد الحرام هر مقام ابی اهلیم  
**مالک** حق هشام بن عمره عن ابیہ انه کان لا یجمع بین السبعین الا یصل بینهما و لکن کان یصل بعد کل سبع  
رکعتین فرما یصل عند المقام و عند غیوة حمیر و در میان دو سجیع که نماز نگذارد و در میان آنها و لکن نمی فرماید  
بعد هر هفت شود دو رکعت پس در بعض اوقات میگذارد نماز نزدیک مقام ابی اهلیم یا نزدیک غیر مقام و همین است حدیث  
که جمیع بین الاسبوعین بلا صلوٰة بینها مکروه است و تمام مسجد الحرام مقام ابی اهلیم است **باب** الاصلی رکعتی بطواف  
بعد صلوٰة الصبح و العصر فان اضطر صلی حیث ما امکن نگذارد و دو رکعت طواف بعد نماز صبح و عصر پس اگر مضطر شود نماز  
گذارد فرما هر جا که اسکان داشته باشد **مالک** عن ابی الزبیر الکی انه قال لقد رايت البیت یخلو بعد صلوٰة الصبح و بعد  
العصر بما یطوف به احد ابی الزبیر الکی گفت هر آینه دیدم که خانه کعبه خالی میشد بعد نماز صبح و بعد نماز عصر طواف میکردان  
بسیک **مالک** عن ابی الزبیر الکی قال رايت عبد الله بن عباس یطوف بعد صلوٰة العصر ثم یدخل حجرته فلا یدری  
ما ینصم ابی الزبیر گفت دیدم عبد الله بن عباس اگر طواف میکرد و بعد نماز عصر بعد از آن داخل میشد در حجره و نمیدانست که چه  
**مالک** عن ابی شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عقیل القادی اخذ به انه طاف بالبلد مع  
بن الخطاب بعد صلوٰة الصبح فلما انقضى طوافه نظر فلما بر الشمس فركب حتى اتا نحو بذي طوی فصلی رکعتین عبد الرحمن

الحق قلت  
السلام

وعلیه اهل ذی

ان السبب في ذلك  
تجديده

العالم الكبير  
م. ع. بن. بن. بن.

بین الہدیہ

صلوات

۱۰ ابو خنیفہ

وہابیہ کی

في الحوافر

کے لئے

199-13-1

وعند الشافعي

مجلسه

فہرست

موفقیں

له قلنت  
 وعليه اهل العلم  
 العالمين  
 كل واحد بعد من  
 ان استاذهم  
 الميرزا محمد باقر  
 بعد الطواف فصلة  
 في شرح من باب  
 الصفا للمسيح  
 ٣٠٠  
 له قلنت  
 وعليه اهل العلم  
 عند الشافعي  
 فلا يجزى بالدم  
 وبخفية من الواجب  
 وعلى من تركه دم

بن عبد القاري خبر داود حميد بن عبد الرحمن بن عوف را كه بوي طواف كرد و بعد از عمر بن الخطاب بعد نماز صبح پس مقيمت كه آخر كرد و طواف  
 خود را نظر كرد پس نديد آفتاب پس سوار شد تا آنكه شتر را بنشاند و در ذي طوى پس گذارد و در ركعت تشرع كرد گويد مذمت بغير  
 سمين است كه در ركعت طواف تا وقت مباح تاخير كردن ضرر است و نزد يك شافعي اين در ركعت نماز است كه سمين  
 شد پس در هر وقت گذاردن آن در ركعت است و الله علم باب يستلم الكن الا سبق بعد الركعتين ثم يخرج  
 الى الصفا دست برساند بچراغ سود بعد دو ركعت طواف بعد از آن بايد بجانب صفا ماله ان بلغه ان رسول الله  
 كان اذا طاف بالبيت وركعتين وادان يخرج الى الصفا والمرءة استلم الركن الا سبق قبل التيمم  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتي تمام ميكرد طواف خود را بخانه كعبه ميگذايد و در ركعت و ميخواست كه بر آيد بطرف صفا  
 دست ميرساند بركن اسود پيش از برآمدن در سمين است مذمت جميع اهل علم باب وجوب السعي بين الصفا والمروة  
 در بيان وجوب سعي در ميان صفا و مروه قال الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح  
 عليه ان يطوف بهما ثم نطقه خير اذ ان الله شاكوا عليه ههنا صفا و مروه ان شاء الله تعالى خد است پس بركه حج  
 خلافت كعبه يا عمره بجا آرديست همچو گناه بر روی در آنكه طواف كن ميان آنها و هر كه طاعت خداست بجا آرديست ههنا  
 خدا تعالی قبول كنند و عمل است دانند و هر چه درست ماله عن هشام بن عروة عن ابيه ان قال قلت لعائشة ام المؤمنين  
 وانا يومئذ حديث السن اذ قال الله تعالى ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا  
 عليه ان يطوف بهما فاحسن الرجل شي ان لا يطوف بهما قالت عائشة كلا لو كان كما تقول لكانت فلا جناح عليه ان  
 يطوف بهما انما انزلت هذا الآية في الاضداد كانوا يهلون لمناة وكانت مناة حذو قديد وكانوا يمتحنون ان يطوفوا  
 بين الصفا والمروة فلما جاء الاسلام سألوا رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ذلك فانزل الله تعالى ان الصفا والمروة من  
 شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما عوده گفت گفتم حضرت عائشة را و من در آن روز  
 زوجه ان بودم يا اديدي قول خدا تعالی را ان الصفا والمروة المحرمان لم يمسك كناه بركه طواف كنند باين هر دو دين  
 است كنند ميان صفا و مروه گفت حضرت عائشة في اني اگر ميگويم معني آية چنانكه تو ميگوئي آية باين عبارت نازل ميشد  
 فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما غير از اين نيست كه آية فرود آورده شد در باب الضار اليشان احرام ميكردند  
 در جاهليت بر ابي مناة و بود مناة نزديك قديد و اليشان اقتراز ميكردند و از آنكه طواف كنند ميان صفا و مروه پس  
 و فتيكه آمد اسلام سوال كردند از حضرت راضيه الله عليه سلم از اين ماحبه پس نازل ساخت خدا تعالی ان الصفا  
 والمروة الآية تشرع كردم گويد مقصود حضرت عائشة است كه فلا جناح عليه ان لا يطوف بهما النص است در عدم

وجوب طواف میان صفا و مروود و قابل تاویل نیست و لا جناح علیه ان یسوی مس یست بلکه ظاهر است در عدم وجوب نماز  
 و اگر این عبارت بنا بر دفع شبهه کسی گفته شده باشد چنانکه از حال انصاریان کرده شد و بر همین است اتفاق اهل علم که مسی  
 بن انصاف و المروود از ضرورت رایت حج و عمره است مگر آنکه نزد یکاشافعی از ارکان است پس جبر آن بدم درست نباشد  
 و نزد یک ابوحنیفه از واجبات است و اگر ترک کرد قربانی بروی واجب شود **باب** البدایة بالصفا و ایتدا کردن بصفا  
**مالک** عن جعفر بن محمد بن عیسی عن ابیہ عن جابر بن عبد الله انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول حين  
 خرج من المسجد وهو يريد انصفا وهو يقول بئنا يا بائنا الله فبدأ بالصفا جا گرفت شنیدم از رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 که میگفت وقتیکه برآمد از مسجد حرام و او قصد صفا میفرمود و او میگفت ابتدا میکنم بجزیره که ابتدا کرده است خدا تعالی  
 بآن پس ابتدا کرد بصفا شترحم گوید همین است مذموب علم که ابتدا بصفا ضرورت پس اگر شخصی معکوس بجای آورد و ابتدا  
 برود کند در آن مختلف شده اند صحیح است که بشو ط ابل اعتد او نماید و الله علم **باب** ما يستحب من الذكر والدعاء  
 الصفا والمروة **باب** در بیان آنچه مستحب است از ذکر و دعا بر صفا و مروود **مالک** عن جعفر بن محمد بن علی عن ابیہ عن  
 ابن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا وقف على الصفا يكبر ثلثا ويقول لا اله الا الله وحده لا شريك له  
 للملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير يصنع ذلك ثلث حرات ویدعوا ویصنع علی المروة مثل ذلك جابر روایت کرد  
 که آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتیکه می ایستاد بر صفا ایدیکبر میگفت سه بار و میگفت لا اله الا الله ثم میگرد این ذکر سه بار میگفت  
 بر مروود همچنان **مالک** عن ناخر انه سمع عبد الله بن عمر وهو على الصفا يقول اللهم انك قلت ادعوني استجب لكم  
 و انك لا تتخلف للميعاد وانی اسألك كما عهدتني للاسلام الا تذرني حتى تتوفاني وانا مسلمة نافع شنیدم  
 بن عمر را در آن حال که او بر صفا بود و دعا میگرد و میگفت اللهم الحامی بار خدا یا هرگز نیت تو فرمودی ادعونی استجب لكم و هرگز  
 تو خلفان نمیکنی و عده را هرگز نیت من سوال میکنم از تو چنانکه بهایت کردی مرا باسلام که ترغ نکنی از من تا آنکه پیرانی مرا  
 حال آنکه من سلمان **باب** استحب السعي في بطن الوادي **باب** استحب سعي در میان وادی  
**مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیہ عن جابر بن عبد الله ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان اذا انزل من الصفا والمروة مشى حتى اذا انصبت قدماه في بطن  
 الوادي سعى حتى يخرج منه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقتیکه فرو می آمد از صفا  
 و مروود آهسته آهسته میرفت تا آنکه فرود می آمدند و دو قدم او در میان وادی بود بوی بوی  
 میرفت تا آنکه بر می آمد از میان وادی مسکه نزدیک خفیه چون در بطن وادی می آمد در میان

نقلت  
 و علیه اهل العلم اتفاق  
 شریح ان بیان بالصفا  
 و فی المالک بن ابی شریح  
 معکوس بان بیان بالمروة  
 فین حکما بان ثلث  
 فین به و کان بیکبر  
 و الصفا لا یستحب  
 بالشو ط ابل اعتد  
 سعي قلت فی الحاکم  
 از ابی یحیی بن الوادی سبی  
 ۳۰  
 فی البیان المختصر  
 فی الاوقات المستحب  
 فی الزمان المستحب  
 علی عادته ان یسعی  
 بینه و بین البیتین  
 قد استقر انه یسعی  
 الی ان یترک سعيه فی  
 البیان فیضی



سليمن اخضرين سمي نايه و نوزديك شافيه چون از صفا فرود آيد بايد كه آهسته آهسته برود چون مسافت شش درج ميل اخضر باقي ماند  
سعي نايه و قتيكه در وسط سليمن اخضرين برسد بعد از ان آهسته آهسته برود **باب** المشي بين الصفا والمروة افضل من الركوب  
پايه و رفتن درميان صفا و مروه بهتر است از سواره رفتن **مالك** عن هشام بن عمار ان سودة بنت عبد الله بن بكرا

كانت عند عروة بن الزبير فخرجت تطوف بين الصفا والمروة في حجر او عرقه ما شئته وكانت اعمدة ثقيلة تحمى جبين  
انصر الناس من العشاء فلم تقض طوافها حتى تؤذي بالاكول من الهبة فقضت طوافها فيما بينهما وبينه وكان عروة

اذا راهم يطوفون على الدواب ينهاهم انهم اشد الهمة فيعتلون له بالمرض حياء منه فيقول لنا فيما بيننا وبينه لقد حارب هؤلاء  
وخصنا شوه دختر عبد الله بن عمر بود نوزديك عروه بن الزبير يعني در نخج او بود پس هر آينه طواف ميكرد درميان صفا و مروه و حج

پا عروه روان برپايي خود و بود زني گران پس آيد يعني شروع طواف كرد درميان صفا و مروه و قتيكه باز گشتند مردمان از نماز  
عشا پس تمام نكرد طواف خود را تا آنكه گفته شد اذان اول از نماز صبح پس تمام كرد طواف خود را درميان خود و درميان اذان صبح

و عروه و قتيكه ميديد مردان كه طواف ميكردند برچاها پاهايي خود پني ميكردايشان را سخت ترين پني پس چيله مي آوردند پس او بر سر  
از بهت شرمندگي از وي پس عروه ميگفت درميان خود و درميان ما پراور نميديدن ايشان و زريان كار شدند **باب** من اعتمر

او قتمه حلق بعد السبع ومن افدا الحج او قارن اخذ ذلك الى يوم النحر بركه عمره مفردة ميت كروه باشند يا تمتع مفردة باشد سرش را  
بعد سعي و هر كس كه مفرد يا قارن ميت كروه باشد تاخير كند حلق را تا روز نحر **مالك** عن يحيى بن سعيد قال اخبرني عمر بن

عبد الرحمن انها سمعت عائشة ام المؤمنين تقول خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ليال يقين من ذم القيد  
ولا ترجي لانه الحج فلما دنونا من مكة امر رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكن مع هذا اذا طاف البيت وسع باب الصفا

والمروة ان يحل قالت عائشة فدخل علينا يوم النحر يلح بقر فقلت ما هذا فقالوا اخبر رسول الله صلى الله عليه وسلم عن اذابة  
قال يحيى فذكرت هذا الحديث للقاسم بن محمد فقال انتك الله بالحديث على وجهه عمره بنت عبد الرحمن شنداد

عائشة كلفت برآمد يم با هم راه اخضر صلي الله عليه سلم در پنج شب كه باقي مانده بود و در راه ذمي قنده و نموده نميشد با هم كه آنكه  
حج است پس قتيكه نوزديك سيد يم بكه امركرد و حضرت صلعم كسي كه هم راه او پدي نبود و قتيكه طواف خانه كعبه نايه و سعي كنند

ميان صفا و مروه حلال شود و گفت حضرت عائشه پس داخل كرده شد بر ما يعني بر اهل بيت روز نحر گوشت كا و پس گفتيم  
اين گفتند نحر فرموده است و حضرت صلعم از جانب از و اوج خود گفت يحيى پس كز كردم اين حديث را پس قاسم بن محمد گفت قاسم

عمره و در حديث را پس تو بوجهي كه مي بايد **مالك** عن ناخر عن عبد الله بن عمر عن حفصة ام المؤمنين انها قالت  
لرسول الله صلى الله عليه وسلم انما شان الناس حلو و لم يحلل انت من عمرتك فقال اني لبدات راسي فقلت هذا حلال

لرسول الله صلى الله عليه وسلم انما شان الناس حلو و لم يحلل انت من عمرتك فقال اني لبدات راسي فقلت هذا حلال



[illegible][illegible]





[illegible]

١٤  
 و عليه اهل العلم في  
 التبرج و ليس تقدرا  
 النساء و الضميمة  
 بعد نصف الليل  
 التي هي في عالم كبريت  
 لو جاز من قبل التبرج  
 قبل طلوع الفجر فليدوم  
 ترك الوقت الى ان  
 ياحلوه و منها و نصف  
 فمات الزمان فمات منها  
 ١٥  
 ١٦  
 و عليه اهل العلم في عالم كبريت  
 اذا لم يكن محسرا  
 اسهم كان ما شيا  
 و حرك دانت مان  
 كان زكيا فله الجنة  
 حو و منها في الزمان  
 ١٧

قلبت

عليه ورضيه

في المالكية

في المالكية

سبقت في بيان قول طائفة باب التخصيب باب در بيان نازل شدن محصنات فرغ از افعال حج ماله عن نافع ابن  
 بن عمر كان يصلي الظهر والعصر والحرب والشاء بالمحصب فيلحقه من الليل يطوف بالبيت عبد الله بن عمر كذا في كتاب  
 وعصر وغرب وقتا ومحصب بعد از آن داخل می شد بجهه در شب بعد از آن طواف میکرد و نماز کعبه  
 باب طواف الوداع در بیان طواف وداع ماله عن نافع عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال لا يصلي من احد من  
 حتى يطوف بالبيت فان اخذ الست اطواف بالبيت عمر بن الخطاب يملك رجوع من كل من كان من اهل مكة طواف  
 بخانه كعبه ليس بركبة من كل طواف خانه كعبه است ماله عن يحيى بن سعيد بن عمر بن الخطاب قال لا يصلي من احد من  
 ان ودع البيت حتى ودع البيت عمر بن الخطاب باكر وان يدور في الزمر طهر ان كوداع مكرهه بود خانه كعبه باكر و ان يدور  
 كنه خانه كعبه ماله عن هشام بن عمار انه قال من افاض فقد قضى الله حجه فانه ان لم يكن حجب شي فصح  
 حقيق ان يكون اخر عهد الطواف بالبيت ان حجب شي او عن له فقد قضى الله حجه وعروفت هر طواف افاضه كس  
 خداستالی تمام کرده است حج او را پس اگر حجب نکند او را عذر می لائق است که باشد آخر عهد و طواف بخانه كعبه اگر حجب کرد او را  
 چیزی را پس باید او را حاد و پس خداستالی تمام فرموده است حج او را باب بعض الناحض في ترك طواف الوداع انما  
 قد افاضت فصحت وادع شد خالص را در ترك طواف وداع اگر طواف افاضه کرده باشد ماله عن عبد الرحمن بن العلاء  
 عن ابيه عن عائشة ام المؤمنين ان صفية بنت حيي حاضت فذكرت ذلك لرسول الله صلى الله عليه فقال احابستني  
 انها قد افاضت فقال فلا اذا صفية بنت حيي خافض شد پس که کرده شد این اجزايش منخرفت صلعم پس فرمود يا وى  
 است پس گفته شد که هرگز نوسى طواف افاضه کرده بود است پس فرمود وبنده گفته است الحال ماله عن عبد الله بن عمر  
 بن عمر عن ابيه عن حمزة بنت عبد الرحمن عن عائشة ام المؤمنين انها قالت لرسول الله صلى الله عليه ان صفية بنت حيي  
 قد حاضت فقال رسول الله صلى الله عليه عليها التحسين ان تكن طافت معك بالبيت قلن بلى يا رسول الله قال فاحضرت  
 حاضرت عائشة گفت در خدمت آنحضرت صلى الله عليه وسلم يا رسول الله صفية بنت حيي خافض شد پس فرمود منخرفت صلعم شایسته  
 ما را يا طواف خانه كعبه نکرده شما گفته ارسى کرده بود يا رسول الله پس فرمود پرايد ماله عن هشام بن عمر عن ابيه  
 عن عائشة ام المؤمنين ان رسول الله صلى الله عليه ذكر صفية بنت حيي فقيل لانهما قد حاضتا فقال رسول الله صلى  
 عليه لعلها احابستني فقالوا يا رسول الله انها قد كانت طافت فقال رسول الله صلى الله عليه فلا اذا قال ماله  
 هشام قال عرق قالت عائشة نحن نذكر ذلك فلم يقدم الناس سلمهم ان كان ذلك لا يتعمن ولو كان الله يقولون  
 لا يصير معنى اكثر من ستة الاف امرأة خافض كلهن قد افاضت رسول الله صلى الله عليه باكر ورضيه پس عرض کرده شد در حجة

من مكة وليس على الخمر  
 ولا على اهل مكة والى مكة  
 اذا اراد الخروج من مكة  
 طواف الوداع يجب  
 بعد وهو واجب  
 عند ما يخرج من مكة  
 سنة لا يجزى





[illegible][illegible]

قال يا عبد الله  
من نفسي قال الشافعي  
وإن من خلافه وأبو حمزة  
**قل** قل يا أيها الذين آمنوا  
طوبى لأهل العداوة  
وتطوف وتشتغلون  
الفاطر **قل**  
هو حسن بن علي  
ليست له إمامة  
عبد الجبار

درین مکتوب مناجات را در جوابی از زبان بر سر می نویسد

[illegible]



[illegible]

قل يا اهل العلم  
عليه اهل العلم  
عليه اهل العلم  
عليه اهل العلم  
عليه اهل العلم  
عليه اهل العلم  
عليه اهل العلم

فعل عليه اهل العلم ان يستدلوا

فالمراضع المتولد

عليه أهل العلم  
تفويض في يار  
شيرة صلا

بسم الله عليه  
وسلم احمد فرغ من  
الكتاب

ان ذلك حسن

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

سید محمد  
۳۲۰

1

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

1

10	11	12	13	14	15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28	29	30	31	32	33	34	35	36	37	38	39	40	41	42	43	44	45	46	47	48	49	50	51	52	53	54	55	56	57	58	59	60	61	62	63	64	65	66	67	68	69	70	71	72	73	74	75	76	77	78	79	80	81	82	83	84	85	86	87	88	89	90	91	92	93	94	95	96	97	98	99	100
----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	-----

6

[illegible]

داخل شريف و كبري تارة كذا روى عن ابي القاسم عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل الكعبة وهو  
واسامة بن زيد وبلال بن رباح وعثمان بن طلحة الحنفي فاعلمته اعليه وسكت فيها قال عبد الله بن مسعود بالاجاج خرج

[illegible]

صلوات الله عليه وسلم پس گفت که دانید یک ستون را جان سپید و دو ستون را جان نر است خود و گردانیدر ستون را ستون  
خود و برود و خاک و کعبه در آن روز بر شش ستون بعد از آن نماز گذار **باب** المواضع المتعبد بها بکبریاں جانهای مشترکه که

من ذلك عن محمد بن عيسى بن حنبل قال قال علي بن محمد بن عثمان لا تضار عن أبيه انه قال قال عبد الله بن عمر انما نزلت  
سورة بقره في مكة فقال ما انزلت تحت هذه السورة فقلت ارجع ظلم فقال هل غيرك لك فقلت لاها انزلت في  
الذي قاله من انزلت في مكة قال نعم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انزلت في مكة وفيها آيات كثيرة

و ادنا يقال في السرور به سبعة عشر مئة منها سبعون نبياً عمران الضمير في كقمت كما انرا ههجا كقمت شرف عبد الله بن عمر بن الخطاب  
سبوي بن حسن فرود آمده بودم زیرا درخت میخلان در راه که پس گفت چه چیز فرود آورد ترا زیرا این درخت میخلان است

عبداللہ بن عمر کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم: ہر مرد کو کہ جسٹین ازین می دروید کہ وہ از جانب مشرق و از جانب

نخجائولرشدند و ناف ایشان آنجا بریده شد معالک آیه یلقد ان عبد الله بن عباس کان يقول ما بين الركن والعمامة

باب زيادة قبر النبي صلى الله عليه وآله في زيارة تربت مطهرة من صلى الله عليه وسلم ما لك عن عبد الله بن دينار قال رايت عبد الله بن عمر يقف على قبر النبي صلى الله عليه وآله فيصلي عليه فيصلي على النبي صلى الله عليه وآله وعلى أبي بكر وعمر

بعد از این دنیا گفت دیدم عبدالمعین بن عمر را که پستاده میشد بر قبر آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس درو میفرستاد تا بر آن

علموا السلام باب اثنان قياء لمن زيارت قبما لك من نافع عن عبيد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ان ياتي قباء وما اشبهه ان حضرت علي بن ابي طالب عليه السلام في امة قبيا يريده وسوار باب حم مكية ويريان احكامهم

۲۱

رسید

مجلس

16

١٥٠

حیدر علی خان

از انجمن

صبر

ضبط

فانما

۱۰۰

اللائحة

ازین

عربیہ و سنہ

36

جنگل

پیش رو

مجلس

ف

میں نے

23

[illegible][illegible]

از آنکه عقد عریض باشد یعنی عریض است که چیزی را بگوید در عقد و نداند که آن چیز چیست یا نیست یا نیک است یا بد است و لابد است از معلوم بودن عریضین لیکن در اعیان موجوده علم باشد نیست و در امور موجوده غیر موجوده و صفیه که معلوم باشد قاطع تنازع و معین است بوجهی که در تفسیق بود که بعسر انجا بد و نه انجا نیک اوصافی که اهل معامله از اطلب کنند ضروریست و هر عقد را خالصتیه است از اجماع سلف آن خاصیت را در آن نباید که دانند آنکه خاصیت درین نیست که لازم میشود تا آنکه قصص بمیان نیاید و خاصیت حواله آنست که مطابق اصل منقطع میگردد و خاصیت هر آنست که بدون قصص تمام میشود و بعضی ذاتیات عقد از مایل در الفاظ آن عقد فهمیده میشود مثل تسلیم شدن از لفظ سلم و سلف دانسته میشود آن را نیز از آنکه باید که در گاهی در عقد شرط میکنند و حال شرط بیع میتوان دانست که گاهی شرط مقتضی عقد است یا امری است که شایع عجزه توفیق بان فرموده است نه با مقاصد مختلفه یا اختلاف آن شروط و مانند این شروط لابد است از اعتبار او و گاهی شرط مخالف مقتضای عقد میباشد بشرطیکه شرح تفصیل بر بیع آن و آن شرط فاسد است و اما بابت شرط فاسد عقد فاسد گردد یا عقد صحیح است و شرط فاسد قطعی شود و در احتمال انحراف است باید دید چه بنیام گیت و در هر عقد نباید تا مل کرد که وظیفه عاقدین چیست و بر هر یکی چه چیز لازم میشود از مقتضای آن عقد و فهم این نکته از نظر در حقیقه عقد و در نصوص شایع در باب بیع و جاری کردن آن نصوص در سایر عقود میتوان دانست و اگر اختلاف متعاقدين واقع شود چند قاعده مستخرج از شریعت را کار میاید است و بحسب آن قاعده حکم میاید که در الذی علی

المی و الیمین علی من انکر البیعا اذا اختلفا و المصلحة قائمه فالقول ما قال الایم او یترادفان الصمان بالخمس مقیم  
این است یا چنین و یا نه میباید در هر عقدی طرد میاید کرد و تفریحاتی که بر تو وارد شود و آنها را بر همین اصول حمل میاید کرد چون چنین سعی کردی خواهی دید که در پیشانی واحد نیست آنچه در موطا مذکور است منزه در شرح است بر یک متن که اکثر موافق می افتد و گاهی در توجیه و تفصیل و اجمال مختلف می شوند محتاج فقیر در باب اختیار اقوی و انفع نیست از همین و میاید دانست که اگر عقدی از مسلمانان مستحق شود تا امکان او را محلی صحیح پیدا میاید که در جمعی حمایت لفظ عقد کنند پس اگر متضمن خلاف مقتضی آن لفظ باشد از اعتد فاسد میشود و جمیع رعایه معنی و آن لفظ را مجاز میگیرند از آن عقد اگر تفرقه قائم باشد و میل فقیر بجانب اعتبار معنی است زیرا که اهل عرف در اعتبار با الفاظ عقود تهاون دارند و بجز معنی معتبر نگذاشته

**باب بیع حکم بیع الطعام بخبثه و النقد بخبثه** الا یدل بسواء سواء فان اختلفت الاجناس کان طعام بطعام او نقد بنقد استلزام النقص لا المساواة وان کان طعام بنقد لم یستلزم النقص ایضا حرام است فروختن طعام بخبثین آن یعنی گندم گندم یا جو جو گندم بدست هر یکی برابر دیگر در کیل حرام است فروختن نقد بخبثین آن یعنی طلا طلا یا نقد بدست هر یک برابر دیگر در وزن پس اگر مختلف شوند اجناس بعد از آنکه طعام مقابل طعام باشد مثل







[illegible]

۱۰۰

الشفاوى  
فالمشرك اذا بع

ان كان جيبك

مجلس الحكماء

مكة المكرمة

2

وہی ہے جس نے

نفاذ

والله اعلم

الفصل الثاني

بالتفصيل

الحمد لله

القدم من الن

طبيب  
مكي

مستوفى

[illegible]

والله اعلم بالله الحكم اسم الضماد قد راجع الى ان ما ذكره في اشتقاق كلمة وقال ابو حنيفة ثبت في الاقسام الاربعة بوجهين الكبر حتى ان الربوا يجزي في بعض واللزوم في ١٢

[illegible]

نقیض علت مؤثره که در حکم بوده است و در مقام معیارها که مختلف شد شافعی علت مؤثره در ذیبت فسخ نقد را در شش است حکم  
مخصوص باین دو چیز ساخته زیرا که نقدیه اصل صاف این دو چیز است و اثر اثری است در احکام شرع مانند زکوة و علة مؤثره  
در شایا باقیه مطوعیه است خواه نظر بها باشد خواه اقتیات باشد اوی زیر که خطه و شیخ ذکر کرده و آن اشهر طعام می بود و ذکر  
کرده و در وی معنی تفکک موجود است و ملح ذکر کرده و مستفاد از آن صلاح طعام است و در حکم دست صلاح مزاج مثلا و اما اگر  
نقد را داشته است و در رابع باقیه اقتیات را زیر که اگر جامع در میان ایشان اقتیات است و قیاس کرده می شود غیر ملح  
از دیگر ملح زیرا که حاجت در اوقات بلع واقع است نه بغیر آن و تمر غالب قوت اهل حجاز بوده است و ابو حنیفه در اولین ذوق  
و در باقیه کسل و جنب را داشته است و میل فقیر از آن مذاهب بذهب مالک بیشتر است و از لفظ حدیث معلوم شد که اگر طعام بمقا  
یماں جنب فرو شد اگر در جودت در دوات و صناعت و غیر آن مقادیر پست میج فاسد است الا در صورتی که کسل یا  
و حائل از اثر شرط قیاس منضم شد و اگر چنین دیگر فرو شد مثلا گندم را بوجو مماثلة شرط صحیح است و مفاضله جایز است  
و قیاس شرط صحیح است پس نسبیه یکی حرام باشد و حال نقد مثل حال طعام است فقیر و مماثلة را معیاری باید و معینه  
عاده اهل حجاز است در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر چه در آن عصر کبیل بود مانند خطه مماثلة او است که در کبیل مساویا  
اگر چه وزن تفاوتی داشته باشد و هر چه در آن عصر مردن بود مانند من معتبر در آن وزن است و از حدیث سعد بن ابی قحط  
که در پی از بیع رطب رطب آمده است معلوم شود که معتبر مماثلة در وقت کمال شیء است یعنی وقت رسیدن او یا جالی که بی آدم آنرا  
از آن چیزی میخوانند و مقاصد جزئی برای اغراض طاریه قلیله الوقوع اعتبار ندارد و پس کمال خطه و شیخ وقت پس تفاوت  
و وقت کمال رطب معتبر وقت تر در سبب است الا رطبی جنبی که تر در سبب می شود پس آن فروخته نشود و صلاجه بیشتر است  
و در قولی مماثلة این نوع در حال طبیعیه و غنیه معتبر است و اگر عادات مختلف باشند مثل سسم که خورده میشود و روغن  
می شود پس معتبر مماثلة است در حالتی ازین دو حالت و جنب دانسته میشود با اتحاد اسم و اتحاد مقاصد و اختلاف جنب دانسته  
با اختلاف اصول مانند دقیق خطه و دقیق شیخ و درین سسم درین مماثلة آنچه آنش در وی اثر کرده است بطبع یا قلمی معتبر  
و فیه مافیه زیرا که مماثلة در هر چیز در کار نیست و مماثلة معتبر در چیز نیست که مراد بی آدم باشد و آن عاده مستمر باشد و در  
ایشان باب قال بعضهم لا یفیع الخطه بالشعبه الا مثلا بمثل فحق فی نقضه گندم را با جوا الا هم وزن یکدیگر مالک  
ابن یعلف ان سلیم بن یساف قال فی علف حماسه بن ابی قحط فقال اعلا من خطه اهلك فابتهر بها شیخ و او کاف  
الا مثل سلیمان بن یساف گفت که آخر شد علف در از گوش سعد بن ابی وقاص پس گفت سعد بن ابی وقاص غلام خود را که  
از گندم ایضا خود پس خرید یکین آن جور و دیگر الا هم وزن او مالک حق ناصر عن سلیم بن یساف انه اخبره ان عبد الله





۵۴

شرح السنه

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَمَّا الْجِنِّسُ وَحَالُهُ وَفَتْهُنَا

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک سید بزرگ

مکتبہ اسلامیہ

اشترى اللندني  
وان كان

فمن خلقنا في خلقه

الحمد لله رب العالمين

من الشافعي

بسم الله الرحمن الرحيم

برخیزد که رساند آن شران را صاحب نهاد در بزم مالک آن سال این شهاب بن سیم الحیوان این چنین بود احوالی اجل فقال  
لاباس بکائنات نام مالک سوال کرد این شهاب را از فروختن جان خود و جانور و بقا بدی که میخواست پس گفت این شهاب سیم که  
نیست باین مترجم گوید فروختن که جانور و بقا بد و جانور خواهد که چنین باشد خواه اجناس مختلفه در صورت حاضر بودن جمیع  
درست است و در سبب فقها همین است الا سعید بن المسیب که ترجمه این بیع رفته است و حیوان ماکول اللحم در صورتیکه اشتهار بر آن  
باشد اگر چه جنس مختلف باشد و شاید قیاس کرده است آنرا بر طعام و اما سیم الحیوان با حیوان که بر سیم در پیش شافعی است  
آن درست است و آنجا جنس و اختلاف آن و بودن حیوان از ماکولات و بهر دو آن در یک مقابل یک فروشد یا یک شافعی  
و در پیش ابو حنیفه این بیع جایز نیست اللهم یا حیوان در بیان حکم فروختن گوشت بمقابل جانور مالک  
عن زید بن اسلم عن سعید بن المسیب و رسول الله صلی الله علیه و آله عن سیم الحیوان یا اللحم حضرت صلعم منع فروز و نه خرید کردن  
حیوان بمقابل گوشت مالک عن داود بن حصین انه سمع سعید بن المسیب يقول من میسر اهل الجاهلیه بیع اللحم بالشاء و لیس  
داود بن حصین شریز سعید بن المسیب که میگفت از قمار اهل جاهلیه است فروختن گوشت در بدل یک بز یا دو بز مالک  
ابی الزناد عن سعید بن المسیب کان یقول عن سیم الحیوان یا اللحم قال ابو الزناد نقلت لمسید بن المسیب ارایت رجلاً یشتی  
شارعاً لعشر شياه فقال سعید ان کان اشتراه بالبیع فما اخذ فی ذلک قال ابو الزناد و کل من ادرکت من اهل اهل یمن یمنون  
عن سیم الحیوان یا اللحم قال ابو الزناد و کان یکتبی فی بعضی العمال فی زمان ابان بن عثمان و هشام بن اسمعیل بنی هذیل  
سعید بن المسیب که میگوید که در زمان سیم الحیوان بمقابل گوشت گفت ابو الزناد پس گفت سعید بن المسیب که خبره مرد را از خود یک خرید  
مشتی بمقابل بز پس گفت سعید بن المسیب که خرید کرد از آنرا تا نکند او را پس خبریست درین خرید فروخت گفت ابو الزناد  
و هر کسی که درین تم سن از اهل علم منع میکرد از فروختن حیوان با گوشت گفت ابو الزناد نوشته شد در عهد نامهار عاقلان و در زمان  
ابان بن عثمان و هشام بن اسمعیل که منع کردند از این بیع و شرار مسکه در فروختن لحم بمقابل حیوان خفتان است حجاز  
ترجمه آن قائل اند و ابی ذر عیاضی بخبرش بن المسیب آن حدیث بر چند مرسل است لیکن چون بعمل صحابه قوت یافت عمل آن  
واجب گشت و لهذا شافعی مرسلات ابن المسیب با استقلاات دیگران هموزن میگرداند و جعفر دیگر یا با قرآن قابل اند و ابی ذر عیاضی  
در صحابه اختاره الزنن من صحابه یا شافعی بر آنکه حیوان از روایات غیبت دلیل آنکه یک حیوان را بمقابل دو حیوان میتوان فروخت  
پس بیع لحم حیوان بیع ربوی است یا غیر ربوی با وجود احتمال زیاد و نقصان جایز است و در شرح و قیاس مذکور است که هر گاه  
حیوان یا لحم حیوان بفروشدند و هر دو متحد الحسن باشند پس این بیع درست نیست مگر در صورتیکه جسم اکثر باشد از لحم حیوان  
بزرگتر یا در مقابل قطعه شتر و یکتن محمل حدیث نزدیک ایشان مترجم گوید من نزدیک غیر آنست که این حدیث را محمل دیگر است

ستافى  
 مجوز سوادك الى البنس  
 وحل وفتحها ماكل الى  
 كالى الهم سوا عام  
 اوانتدين قال الهم  
 قلمت بطر الشافى  
 ويجز بدى الهم  
 وكان اغبر جنبه  
 في شرح السندة  
 في بيم الهم  
 من الصاير والنا  
 واليه ذهبتا في  
 وان كان من  
 الصاير واستحسن  
 ان السبب  
 واختارها  
 الى بيت كان  
 من يكون  
 الى ان يكون  
 يجوز ان يكون  
 الهم  
 بولا الى  
 القياس  
 فغاب  
 في الهم  
 قال  
 من  
 ج  
 ا  
 ف

[illegible]

مثلاً شخصي قصاصاً كويد كچه قدر گوشت ازین گوشتند حاصل شود و صواب گردید بیت ظل پس این شخص گوید که این گوشتند ازین  
بیت ظل از لحم بگیر اگر زیاد ازین برآمد پس آن از آن است و اگر کم برآید نیز از آن است و این نوعی است از قمار در نصیبت  
حدیث موافق قیاس است و الله اعلم باب محرم بیع المزابنة والمحاقلة حرام است بیع مزانبته و بیع محاقلة و آن بیعی است که مرد  
ای را بزمایان را بجاورد و دیگری بخرید و از او بخری باشد یا بایع از خریداریان و شخصی دیگر بآید و از آن تخمین کند در دل خود و برود پیش  
صاحب آن مال و بگوید این زراعت را یا طبعاً استقدر خرص میشود پس زراعت یا طبعاً بمن ده و اینقدر حب خشک بجاورد  
ساخته و خرما خشک کرده بودیم پس هر دو در جانی شوند و با یکدیگر داد و بستانند و این حرام است و علت نزدیکی شافعی است  
و نزدیک مالک و مالک عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله بن عمر ان رسول الله

صلی الله علیه و آله عن المزابنة والمزابنة بیع التمر بالتمر کیلا و بیع الکیم  
بالزید کیلا رسول الله صلی الله علیه و سلم منع فرمود از مزانبته و مزانبته فروختن تر است بتر یعنی خرما تر بخرا خشک و بیع الکیم  
مرد و بشرط کیل یعنی بقدر سبانه او مالک عن داود بن الحصین عن ابی سفيان مولى ابی احمد عن ابی سعید الخدری ان رسول الله

صلی الله علیه و آله عن المزابنة والمحاقلة والمزابنة اشتراء التمر بالتمر فروش النخل والمحاقلة كراء الارض بالخطبة رسول الله صلی الله علیه و آله  
منع فرمود از مزانبته و محاقلة و معنی مزانبته خرید کردن خرما تر تر است بخرا خشک و آن خرما تر در سبزه زبانیان هماده باشد  
و محاقله بخرایه گرفتن زمین است بگندم مالک عن ابن شهاب عن سعید بن السید ان رسول الله صلی الله علیه و آله عن المزابنة

والمحاقلة والمزابنة اشتراء التمر بالتمر المحاقلة اشتراء الارض بالخطبة قال ابن شهاب فبالت سعید بن السید عن اسد بن اوس  
بالدهيت الودق فقال لا یاسی بذلك رسول الله صلی الله علیه و سلم منع فرمود از مزانبته و محاقله و معنی مزانبته خرید کردن  
خرما تر تر است بخرا خشک و محاقله خرید کردن زراعت است بگندم گفت ابن شهاب پس سوال کردم سعید بن السید

از ابن شهاب که گفت من زمین بزر و فخره پس گفت هیچ بانه نیست بآن قال مالک و عنی رسول الله صلی الله علیه و آله عن المزابنة  
و تفسیر المزابنة ان کل شیء من الخراف الذی لا یعلم کیله ولا وزنه ولا عدده البیعه شیء سیم من الکیل والوزن والعد  
وذلك ان یقول الرجل للرجل لیكون له الطعام المصید الذی لا یعلم کیله من الخطبة والتم و ما اشتبه ذلك من الخطبة

او یقول للرجل السعد من الخطبة او النوى او القضیه او العصفه او الكرشفه او لکبان او القرم و ما اشتبه ذلك من  
السلع لا یعلم کیل شیء من ذلك ولا وزنه ولا عدده فیقول الرجل لرب تلك السلعة کل سلعة من هذه اوس من  
یکیلها اوزن من ذلك ما اوزن او اعد من ما ما کان یجد ما یقصر من کذا و کذا اصاعاً التسمية یعنی هذا اوزن کذا و کذا

رطلا و عد کذا و کذا فما یقصر من ذلك فلیعنه من جهة اوقیت تلك التسمية فما زاد على تلك التسمية فهو من جهة ما یقصر من ذلك  
على ان یكون له ما زاد فلیس لك بیعا و لکن الحاقطه و التفریق القارین لعل هذا لا یم یشتبه طامنه شیءاً شیءاً اخره و لکن فعلی ما یسئله



قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه  
 قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه  
 قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه  
 قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه

شك داود قال جبهة اسق او دون فاستسقى رسول الله صلى الله عليه وسلم عيريه بعد اخروص او دكم الزنج وسق الكفت ورجع  
 شك داود كرج وسق الكفت يا كرم الزنج وسق كفتي عيريه نزلوا فاشفي وجوههم اهل حديث ائمت كه يفروشد رطب ابر سر وختان  
 خروص ابر خروص را شك كرم الزنج وسق ودر عيريه رخصت حاصل شده است بسبب حاجت اهل مدبره بخروص و طبعه خروص  
 باختر خود بدست ديگران نيز و نقره باب من باع غلاد قداوت فتمرها البايه الا ان يشترط المتبايع بهر كه فروخت  
 خردا كه تا بركه شده است پس قرآن ازان بايع است مگر آنكه شرط بكند شترى ما لك عن نافع عن عبد الله بن  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع غلاد قداوت فتمرها البايه الا ان يشترط المتبايع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فروخت خردا كه تا بركه شده است پس قرآن ازان بايع است مگر آنكه شرط بكند شترى مگر كرم كوديز ديكتا  
 ندر بهج شجر داخل مي شود الا آنكه شرايند را بشير بهج كرده باشد و نيز ديكتا كرم كوديز بهج در داخل مي شود  
 قياسا على الثمر على الزنج في بيع الارض و مفهوم مخالف حديث يعني قوله غلاد قداوت حجت است براي شافعي ابر خروص  
 و ابرتها فمي ما يورده و مؤبره اذ اقصيتها و معنى تلقيح ائمت كه خوشه نر را بر خوشه ماده پرايشانند باب لنهي عن بيع الثمر  
 حتى يبد و صلاح ما ياب و منع از بيع بار و رختان تا آنكه ظاهر شود و صلاح آنها يعني از آفا نيكه بار و رختان پير  
 خلاص شود و ابرتها بخيكي ما يد ما لك عن نافع عن عبد الله بن عمران و رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني من يبيع الثمر حتى  
 يبد صلاحها نهى البايه و المشرى رسول الله صلى الله عليه وسلم مني فهو داز فروختن بار و رختان تا آنكه ظاهر شود و خوي حال آنها منع  
 فروشده را از فروختن و خريد كنده را از خريدن ما لك عن حميد الطويل عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 التماضي تزويج قالوا يا رسول الله و ما تزويج قال حين تمحروا و تصفروا قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذ انتم الله  
 نفيم ياخذ احدكم و مال اخيه رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فهو داز فروختن بار و رختان تا آنكه خوش رنگ شود و گفتن يا رسول الله  
 و چه مراد است از تنه مني فهو و وقتيكه سرخ شود باز داز شود و فروم رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ويدي اگر نه بد خدا است با و رختان را پس  
 براي چه بگيرد و كي از شما مال برادر خود را ما لك يعني ابي الوجال محمد بن عبد الرحمن بن حادته عن ابي عمر بن عبد الله  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع ثمر حتى يبد و صلاحها نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فهو داز فروختن بار و رختان تا آنكه  
 خلاص شود و نصيبيت يعني بگزي رسيد كه بعد از ان در عادت ضرري نميرسد ما لك عن ابي الزناد عن خارج بن زيد  
 بن ثابت عن زيد بن ثابت انه كان لا يبيع ثماره حتى يظلم الثمر يا زيد بن ثابت يفروختن بار و رختان خود را تا آنكه طلوع كند  
 شريايي از آفتاب و در شود و قبل از آفتاب طلوع كند و اين مدتي است كه در عادت مصيبت اجد از ان نميرسد ما لك  
 انه بلغني ان محمدا بن سيرين كان يقول لا يبيع الحب و صندل حتى يبين محمدا بن سيرين ميگفت و فروشيد بهج غله را در خرو

در خروص خروص را شك كرم الزنج وسق ودر عيريه رخصت حاصل شده است بسبب حاجت اهل مدبره بخروص و طبعه خروص  
 باختر خود بدست ديگران نيز و نقره باب من باع غلاد قداوت فتمرها البايه الا ان يشترط المتبايع بهر كه فروخت  
 خردا كه تا بركه شده است پس قرآن ازان بايع است مگر آنكه شرط بكند شترى ما لك عن نافع عن عبد الله بن  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع غلاد قداوت فتمرها البايه الا ان يشترط المتبايع رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فروخت خردا كه تا بركه شده است پس قرآن ازان بايع است مگر آنكه شرط بكند شترى مگر كرم كوديز ديكتا  
 ندر بهج شجر داخل مي شود الا آنكه شرايند را بشير بهج كرده باشد و نيز ديكتا كرم كوديز بهج در داخل مي شود  
 قياسا على الثمر على الزنج في بيع الارض و مفهوم مخالف حديث يعني قوله غلاد قداوت حجت است براي شافعي ابر خروص  
 و ابرتها فمي ما يورده و مؤبره اذ اقصيتها و معنى تلقيح ائمت كه خوشه نر را بر خوشه ماده پرايشانند باب لنهي عن بيع الثمر  
 حتى يبد و صلاح ما ياب و منع از بيع بار و رختان تا آنكه ظاهر شود و صلاح آنها يعني از آفا نيكه بار و رختان پير  
 خلاص شود و ابرتها بخيكي ما يد ما لك عن نافع عن عبد الله بن عمران و رسول الله صلى الله عليه وسلم يعني من يبيع الثمر حتى  
 يبد صلاحها نهى البايه و المشرى رسول الله صلى الله عليه وسلم مني فهو داز فروختن بار و رختان تا آنكه ظاهر شود و خوي حال آنها منع  
 فروشده را از فروختن و خريد كنده را از خريدن ما لك عن حميد الطويل عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 التماضي تزويج قالوا يا رسول الله و ما تزويج قال حين تمحروا و تصفروا قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذ انتم الله  
 نفيم ياخذ احدكم و مال اخيه رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فهو داز فروختن بار و رختان تا آنكه خوش رنگ شود و گفتن يا رسول الله  
 و چه مراد است از تنه مني فهو و وقتيكه سرخ شود باز داز شود و فروم رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ويدي اگر نه بد خدا است با و رختان را پس  
 براي چه بگيرد و كي از شما مال برادر خود را ما لك يعني ابي الوجال محمد بن عبد الرحمن بن حادته عن ابي عمر بن عبد الله  
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من باع ثمر حتى يبد و صلاحها نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم منع فهو داز فروختن بار و رختان تا آنكه  
 خلاص شود و نصيبيت يعني بگزي رسيد كه بعد از ان در عادت ضرري نميرسد ما لك عن ابي الزناد عن خارج بن زيد  
 بن ثابت عن زيد بن ثابت انه كان لا يبيع ثماره حتى يظلم الثمر يا زيد بن ثابت يفروختن بار و رختان خود را تا آنكه طلوع كند  
 شريايي از آفتاب و در شود و قبل از آفتاب طلوع كند و اين مدتي است كه در عادت مصيبت اجد از ان نميرسد ما لك  
 انه بلغني ان محمدا بن سيرين كان يقول لا يبيع الحب و صندل حتى يبين محمدا بن سيرين ميگفت و فروشيد بهج غله را در خرو

قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه  
 قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه  
 قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه  
 قلنا يا رسول الله اني نزلنا من السماء ماء فاصنعنا من ذلك خلقا كثيرا فكلوا مما خلقنا من ذلك ثم ارجعوا اليه





فذكر ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وآله لا أن لا يبيع خروا فسمع ذلك الحنظلي فأتى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله هؤلاء هم بيت عبد الرحمن گفت خرید کرد مردی بار در خان باغی در زمان رسول الله صلعم پس کار کرد در آن و دید بر نمودن آنرا که طایفه شدند و در انحصار پس سوال کرد از خداوند باغ که ساقط کند چیزی از من برای او یا نسخ کند پس گفت خرد صاحب باغ که هیچ یک ازین دو امر نکند پس رفت و مادرش را پیش حضرت صلعم علیه السلام پس فکر کرد این ماجرا پیش حضرت صلعم پس فرمود حضرت صلعم گویند خرد دست انحصار کند کار یک پس شنید این سخن افتاد و باغ را پس پیش حضرت صلعم پس گفت یا رسول الله مطلوب او درست یعنی رضی شد مگر ازین دو چیز مالک الله بلغة ان عمر بن الخطاب فی موضع الحاجه خبر رسید تا نام مالک عمر بن عبد العزيز حکم کرد با ساقط کردن سبب محصیت بقوی گفت ابو جعفر و شما در دیدار گفته اند که وضع جای محصیت زیر آنکه در حدیث دیگر آمده است فینم یا خدا چه کم مال خیر و این در صورتی است که وضع جای نباشد و احمد و شافعی در قدیم گفته اند که واجب است و مالک گفته است که وضع کرده شود و جواب در سیدم حضرت یازاد از آن یعنی اگر مالک حصه سوم یا زاده از آن باشد شریع گوید رضی الله عنه بر صاحب بستان واجب است مگر اگر آن مالک ثمر بستان بخیر باشد بعد از آن واجب است تخلف میان او و در میان بستان پس اگر عیسی سبب تغیر در سقی میسر شد شریعی است ثابت است و اگر نقدانی بجهت آن مساوی رود و مقتضای اختلاف احادیث باید از شافعی و قول آمده است احتیاج وضع جای و جواب آن دارد و جواب مخفی میشود که بیع از ضمان با بیع است و از احتیاج مخرج میشود که بیع از ضمان شریعی است و شافعی در جدید سبب احتیاج کرده است بآفتاب لا یخیر بین ما لیس عندنا الا ان یکون بیع المسلم و جفا جائز نیست فروختن چیزی که نیست در پیش با بیع محصین مگر آنکه باشد بیع مسلم مالک الله بلغة ان رجلا اذ ان ابتاع طعاما ثم جعل الرجل الى الرجل فذهب الى الرجل الذي ابتاع الطعام الى السوق فجعل يريه الصبر ويقول له انما ايتها الرجل ابتاع لك فقال الرجل ابيعته ما لیس عندنا فایا عبد الله بن عمر فذكر ذلك له فقال عبد الله بن عمر ابتاع لا تتبع منه ما لیس عندنا وقال لبايعه لا تتبع منه ما لیس عندنا مروی خواست که خرید کند طعامی را از مردی مخرج آن و عنه کرده تا میسر آید پس بر داد و آن مرد که میسر است که بفرود شد و بیع او طعام را بسوی بازار پس شروع کرد که میسر آورد و او را و میگفت او را که کاشی تو در دست میداری که خریدم کم برای تو پس گفت شتری آیا میفروشی بدست من آنچه نیست نزدیک تو پس پیش عبد الله بن عمر پس فکر کرد از این ماجرا پیش او پس گفت عبد الله بن عمر خرید کند و را که خرید کن از وی آنچه نیست نزدیک او گفت فروشند و را که فروش بدست او آنچه نیست نزدیک تو الصبر جمع صبر و بعضی الصا و مالک عن محمد بن سید سمع حمیل بن عبد الرحمن المخزومی يقول لیسعید بن السبیب رجل ابتاع من الاذواق اتي يعطى الناس بالجار ما شاء الله

١٦ قلتم  
وعند أبي جهنم  
على اسمك يا ربنا  
الذي في القلوب  
على الرجلين واليدين  
على اسمك يا ربنا  
ومن نام ما برأ  
صاحبه لم يمت  
قبل القبله وبعبها  
ويجوز مشربه  
بعبها ولو عرض  
هلك بعدد كبره  
١٧  
قال لي يا ابنه من  
المشتري قال الحلي  
والقدايم من زمان  
البايع ياروي ان النبي  
صلى الله عليه وسلم  
امر بوضع اليد على  
مخني على استقباب  
اليانحة التي التي  
تلك الثمار والاموال  
ولا يد اليمين ١٨

نهادیدان ابیعلی الطحاوی علی الاجل فقال سعيذا تريد ان تفيهم من تلك الادواق التي اتبعته فقال نعم فنهاه عن ذلك  
جميل بن عبد الرحمن گفت سعيد بن المسیب هرگز نمی آید که خریدی یک تنم از عطا یا نیکه داده می شود مردمان را در قریه که بخمار  
است قدر یک خد استخالی خوشه است بعد از آن میجویم که بفروشم طعام را که در دوشه است بر من تا میگوای پس گفت او را سعید یا خجوا  
که ایفا کنی ایشان را از عطا یا که خرید کرده آنرا گفت آری پس منع کرد او را سعید بن المسیب این بیع با کسی بخود بیع طعام است

قبل قبضه جائز نیست فروختن طعامی که خرید کرده باشد پیش از آنکه قبض کند آنرا مالک عن نافع عن عبدالله بن عمر  
رسول الله علیه قال من ابتاع طعاما فلا یبعه حتی یتوفیه رسول الله صلعم فرمود هر که خرید کرد طعامی را پیش  
نفرودش آنرا تا آنکه قبض کند او را مالک عن عبدالله بن دینار عن عبدالله بن عمر ان رسول الله علیه قال من ابتاع  
طعاما فلا یبعه حتی یتقبضه رسول الله صلعم فرمود هر که خرید کرد طعامی را پس باید که نفرودش آنرا تا آنکه قبض کند آنرا مالک

عن عبدالله بن عمر انه قال کنا فی زمان رسول الله علیه ببتاع الطعام فبیعت علینا من یا هر یا بان نقل من المكان الذي  
ابتعناه فیه الى مکان سواه قبل ان ینبعه عبد الله بن عمر گفت بودیم در زمان رسول الله صلعم که خرید میکردیم طعام را از بعضی  
کسی گماشت بر کسی که بفراید نقل کردن طعام از جایی که خرید کرده بودیم آنجا بسوی جایی دیگر بخر آن پیش از آنکه بفروشم آنرا  
غرض از نقل است که خیار فحلیس تمام شود و قبض بوجود آید مالک عن نافع ان حکمید بن حوام ابتاع طعاما احو به

عمر بن الخطاب للناس فباع حکمید الطعام قبل ان یتوفیه فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فزده علیه وقال لا ینبع طعاما  
اذا یتبعه حتی یتوفیه حکیم بن خزام خرید کرد طعامی را که عمر بن الخطاب امر کرد بدادن آن مردمان را پس فروخت حکیم بن خزام  
پیش از آنکه قبض کند پس رسید این خبر به عمر بن الخطاب پس رد کرد حضرت عمر این بیع را بر حکیم گفت مفروش طعامی که خریده  
کرده باشی پیش از آنکه قبض کنی آنرا مالک انه بلغه ان صلیک کاخ حجت للناس فی زمان عروان بن الحکم

من طعام الحجار فقبایم الناس قلت الصلوات ینیم قبل ان یتوفوها فدخل زید بن ثابت ورجل من اصحاب رسول الله  
صلی الله علیه وعلی عروان بن الحکم فقال لا یحل بیع البوا یا مروان فقال احو یا الله وها ذلک فتلا هذا الصلوة تبای  
الناس ثربا عوها قبل ان یتوفوها فبیعت عروان المحرس یتبعونها لانه یمن ایله الناس ویردونها الی اهلها

خبر رسید بامام مالک که براتها برآمدند برای مردمان در زمان مروان بن الحکم از طعام جار و جار دیهی است بر ساحل دریا که  
گفتی آنجا فرو می آرند پس باید که خرید و فروخت میکردند مردمان آن براتها را در میان خویش پیش از آنکه قبض کنند  
پس داخل شدند زید بن ثابت و شخصی دیگر از صحابه آنحضرت صلعم بر مروان بن الحکم پس هر دو گفتند آیا حلال میکنی بیع را بار  
ای مروان پس گفت مروان پناه میگیرم بخدا و حیث این سوال پس گفتند این براتهاست که خرید کردند از مروان

بعد از آن فروختند آنرا پیش از آنکه قبض کنند پس فرستاد مردان بیاد ما را که حبس می کردند بر آنها را می کشیدند و از آن دست  
 و روزی که روز را به سوی خداوندان آن نالک عن منی بن سیرا انه سمع رجلا یسأل سعید بن المسیب قال انی سمع  
 بالمدین فقال سعید لا یتم الا هذا ویت الى حاکم مدنی بن میسر و شینه از شخصی که سوال می کرد سعید بن المسیب گفت این  
 مردی که می فروشم بدین یعنی می فروشم یکم برست نباشد پس گفت سعید بن المسیب فروش الاجیری که جاداده پس آنرا فروش  
 خا و خودی در قبض و تصرف خود آورد پس آنرا مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال سمعت عبد الله بن عباس  
 یسأل رجل السلف فی سبایب فادابها قبل ان یتبعها فقال عبد الله بن عباس قلت لورق وکرمه ذلک شخصی سوال کرد عبد  
 بن عباس از حکم سبایب و در بار یک قطعه ای جا به است پس خواست که بفروشد آنرا پیش از قبض آن پس گفت عبد  
 بن عباس این فروختن نقره عرض نقره است یعنی شنبه بر کف دست و کرمه و دست این بیج را قال مالک الا حسن المحرم علیه عند  
 الذی لا اختلاف فیہ انه من شترای طعاما براءا و سعیدا او سلعة او دودة او دجنا او شیئا من الخبث القطیعی او شیئا مما یتبع  
 القطیعی حاجت فی الزکوة او شیئا من الاکم کما الزیت و السمن و الحسل و الخبز و اللبن و الشیرک و ما اشبه ذلک من  
 فان المبتاع لا ینبع شیئا من ذلک حتی یقبضه و ینتقبضه گفت مالک امریکه اجتماع واقع شده است بر آن نزدیک آنکه اختلاف  
 در آن نیست که هر که خرید کرد طعامی اگر نم باشد یا جو یا جو برهنه یا ذره یا ذرن یا چیزی از جنوب قطیف یعنی مانند حدس و خود  
 و لوبیا و آنچه مثل آن باشد که واجب شود در وی زکوة یا چیزی از نان خورشها همه آن زیت و حل و روغن و سرکه و غیره و غیره  
 و آنچه مانند آن باشد از نان خورشها پس هر آینه مشتری باید که بفروشد چیزی از بخیر یا ما آنکه قبض کند تمام در تصرف خود آورد  
 ترجم گوید رضی الله عنه که تقبض حله تحریم باید که پس از این عباس بن سید ثبات شده است و ملا است کل شیء الا اهل الطعام  
 و از اینجا دانسته شد که علیه خیریت شامل هیچ النوع بیج را مخصوص بمقبول یا بامتیاع الیه النساء و نه بودن در دست غیر  
 مطلقا زیرا که دست وکیل یا طعام در حکم دست یا بیج است پس حله تحریم صفت حق مشتری در بیع پیش از قبض و متفرع می  
 برین مسئله که بیج پیش از قبض همانا بیج است پس اگر تلف شود باقیه سواد یا باطلان یا بیج منقش میشود بیج و ساقط گردیدن  
 و تلف مشتری اگر دانسته کرده است قبض اوست و در نا دانسته و در تلف اجنبی نیز در قول آمده و اگر معین شده  
 سواد یا به تعبیر اجنبی یا بیج اختیار مشتری راست اگر رضی شد تمام ثمن بگیرد و الا بیج کند پس اگر اجازه بیع کرد و از اجنبی  
 بگیرد به تعبیر مشتری یا بیج یا اجازه و همه درین مانند بیج است و درین همی یا نه و در وجه آمده و اگر بیع درید غیر بیج باشد  
 بودیت یا شرکت یا قراض یا عاریه یا اخذ لیسوم یا مانند آن بیج جایز است زیرا که حق بیع در بیج کامل است یا در تجدید قبض که  
 در این بیع و با حدیث باید که پس چون بفرج رجوع میکنیم قبض هر چیزی جداست پس قبض عقال تخلیه اوست برانی مشتری آنرا

له قلت  
 السبایب قال یحیی  
 بن سعید عن القاسم  
 بن محمد انه سمع  
 رجلا یسأل سعید بن  
 المسیب قال انی سمع  
 بالمدین فقال سعید  
 لا یتم الا هذا ویت  
 الى حاکم مدنی بن  
 میسر و شینه از  
 شخصی که سوال می  
 کرد سعید بن  
 المسیب گفت این  
 مردی که می فروشم  
 بدین یعنی می  
 فروشم یکم برست  
 نباشد پس گفت  
 سعید بن المسیب  
 فروش الاجیری  
 که جاداده پس  
 آنرا فروش  
 خا و خودی در  
 قبض و تصرف  
 خود آورد پس  
 آنرا مالک عن  
 یحیی بن سعید  
 عن القاسم بن  
 محمد انه قال  
 سمعت عبد الله  
 بن عباس یسأل  
 رجل السلف فی  
 سبایب فادابها  
 قبل ان یتبعها  
 فقال عبد الله  
 بن عباس قلت  
 لورق وکرمه  
 ذلک شخصی  
 سوال کرد عبد  
 بن عباس از  
 حکم سبایب و  
 در بار یک  
 قطعه ای جا  
 به است پس  
 خواست که  
 بفروشد آنرا  
 پیش از قبض  
 آن پس گفت  
 عبد بن عباس  
 این فروختن  
 نقره عرض  
 نقره است  
 یعنی شنبه  
 بر کف دست  
 و کرمه و دست  
 این بیج را  
 قال مالک الا  
 حسن المحرم  
 علیه عند الذی  
 لا اختلاف فی  
 ه انه من شترای  
 طعاما براءا و  
 سعیدا او سلعة  
 او دودة او  
 دجنا او شیئا  
 من الخبث القطیعی  
 او شیئا مما یتبع  
 القطیعی حاجت  
 فی الزکوة او  
 شیئا من الاکم  
 کما الزیت و  
 السمن و الحسل  
 و الخبز و اللبن  
 و الشیرک و ما  
 اشبه ذلک من  
 فان المبتاع  
 لا ینبع شیئا  
 من ذلک حتی  
 یقبضه و ینتقبضه  
 گفت مالک امریکه  
 اجتماع واقع  
 شده است بر آن  
 نزدیک آنکه  
 اختلاف در آن  
 نیست که هر  
 که خرید کرد  
 طعامی اگر نم  
 باشد یا جو یا  
 جو برهنه یا  
 ذره یا ذرن یا  
 چیزی از جنوب  
 قطیف یعنی  
 مانند حدس و  
 خود و لوبیا  
 و آنچه مثل  
 آن باشد که  
 واجب شود در  
 وی زکوة یا  
 چیزی از نان  
 خورشها همه  
 آن زیت و حل  
 و روغن و سرکه  
 و غیره و غیره  
 و آنچه مانند  
 آن باشد از  
 نان خورشها  
 پس هر آینه  
 مشتری باید  
 که بفروشد  
 چیزی از بخیر  
 یا ما آنکه  
 قبض کند تمام  
 در تصرف خود  
 آورد ترجم  
 گوید رضی  
 الله عنه که  
 تقبض حله  
 تحریم باید  
 که پس از این  
 عباس بن سید  
 ثبات شده  
 است و ملا است  
 کل شیء الا  
 اهل الطعام  
 و از اینجا  
 دانسته شد  
 که علیه  
 خیریت شامل  
 هیچ النوع  
 بیج را  
 مخصوص  
 بمقبول یا  
 بامتیاع الیه  
 النساء و نه  
 بودن در دست  
 غیر مطلقا  
 زیرا که دست  
 وکیل یا  
 طعام در حکم  
 دست یا بیج  
 است پس حله  
 تحریم صفت  
 حق مشتری  
 در بیع پیش  
 از قبض و متفرع  
 می برین مسئله  
 که بیج پیش  
 از قبض همانا  
 بیج است پس  
 اگر تلف شود  
 باقیه سواد  
 یا باطلان یا  
 بیج منقش  
 میشود بیج و  
 ساقط گردیدن  
 و تلف مشتری  
 اگر دانسته  
 کرده است قبض  
 اوست و در نا  
 دانسته و در  
 تلف اجنبی  
 نیز در قول  
 آمده و اگر  
 معین شده  
 سواد یا به  
 تعبیر اجنبی  
 یا بیج اختیار  
 مشتری راست  
 اگر رضی شد  
 تمام ثمن  
 بگیرد و الا  
 بیج کند پس  
 اگر اجازه  
 بیع کرد و از  
 اجنبی بگیرد  
 به تعبیر  
 مشتری یا بیج  
 یا اجازه و  
 همه درین  
 مانند بیج  
 است و درین  
 همی یا نه و  
 در وجه  
 آمده و اگر  
 بیع درید  
 غیر بیج  
 باشد بودیت  
 یا شرکت یا  
 قراض یا  
 عاریه یا  
 اخذ لیسوم  
 یا مانند آن  
 بیج جایز  
 است زیرا که  
 حق بیع در  
 بیج کامل  
 است یا در  
 تجدید قبض  
 که در این  
 بیع و با حدیث  
 باید که پس  
 چون بفرج  
 رجوع میکنیم  
 قبض هر چیزی  
 جداست پس  
 قبض عقال  
 تخلیه اوست  
 برانی مشتری  
 آنرا

درهم طهر رس گفت سید بن نجین کس کفن بدو تو یکدم هم دیگر باقی از طعام باب النبی عن سید بن الحلبة و عن سید بن  
و الملا قیر باب در منع کردن از فروختن حل الجبد و از فروختن بجه که در شکم شتر ماده باشد و فروختن آنچه در شکم شتر  
باشد مالا عن نافع عن عبدالله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و آله عن سید بن الحلبة و کان بیعا بقیة اهل  
الجاهلیة کان الرجل یبیک الجبد و الی ان فتحة الناقة ثم تنجز التي فی بطنها رسول الله صلی الله علیه و سلم منع فروز از بیع  
حل الجبد و بیع حل الجبد بیع بود که معامله میکردند با ن اهل جاهلیة مرد و عید میکرد و شتر کتبی را موعود با بوقت که بچه  
گرفته شود از بچه که در شکم ناکه باشد و عده هنی آنت که بیع معدوم است و معلوم نیست که این ناکه بچه زاید یا نوزاید  
و اگر موصوف در زده باشد موصول این مرة بود نیز درست نباشد زیرا که اگر حل محمول است مالا عن ابن شهاب  
عن سید بن المسیب قال لا یباع فی الحیوان و انما یباع من الحیوان عن ثلقه عن المضامین و الملا قیر حل الجبد و قال  
ما فی زبطی انما الاول و الملا قیر ما فی ظاهر الجبل سید بن السیب گفت ربا نیست در حیوان یعنی اگر یک جانور را  
بدو جانور از میان جنس فروشد منع نیست و غیر از این نیست که بکسی کرده شد از جمله حیوان از تنه چیز از مضامین  
و ملا قیر حل الجبد و بیع جنس که در شکم است مثل شتران مثلاً قیر کس رشت شتران بخرم گوید و بیست در جبهه فترا محمد بن یحیی و یگوید  
این بیعها و نباید که باشد و همچنین معاملات واقع شود زیرا که از قسم غریب است و حل الجبد یقع المهد و الموحد و مراد هنی از آن است  
که این دایره بزرگ پس آن زاده دوم بیع باشد و معنی هنی در اینجا آنت که آن بیع مقدم است بر غیر محمول که غیر معلوم و غیر نقد و التسلیم  
یا مراد است که شتر موصول باشد تا آنکه نتایج بیع پیدا شود و معنی هنی آنت که اگر حل محمول میباشد باب النبی عن سید بن الحلبة و عن  
البیع و حلوان الکاهن باب در منع از فروختن سگ و از هر چیز که داده شود بر زن یا آنچه داده شود بکاسن مالا عن ابن شهاب  
عن ابی بکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام و عن ابی مسعود الاصبغ ان رسول الله صلی الله علیه و آله عن سید بن الحلبة عن النبی  
و حلوان الکاهن یعنی عیسی بن ماریه علیه السلام قال لا یباع من الحیوان الکاهن و لا یباع من الحیوان الکاهن و لا یباع من الحیوان الکاهن  
منع فروز از برای سگ اجرة و قود و عطای کاسن مراد میداشت از اجرة و قود هر چه که داده میشود زن یا بر زن و حلوان کاهن شتره  
او است و چیز که داده شود بر آنکه که آنست که در شتر موعود بر رضی الله عنه اختلاف کردند فقها در بیع کلب و شتر حرام است  
و نوزاد و صغیره جایز و ضامن میشود و تلف کننده و آن باب النبی عن سید بن الحلبة باب در منع فروختن خر مالا عن ابی بکر  
بن اسماعیل عن ابن و علیة المصراة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله بن عباس عن ابی بصیر عن العقیق قال قال رسول الله صلی الله  
علیه و آله و آیه و نفع فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عزها قال لا یفانه انسان الی جنبه فقال رسول الله صلی الله  
ساربه فقال اخره بان یبعها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الکافر شرب یا حرم بیعها ففتر الرجل المراد بن حنیف

قلتم  
 يا اهل العلم  
 قالوا هذه الآية  
 كلها فكم رضى وكم  
 ينفع بها اشخاصا  
 لا فائدة من عندنا  
 رضى الله عنكم  
 والله صلى الله عليه  
 وسلم عن رجل الى  
 وهو من المشايخ  
 وعن الملا فقه  
 في البصر والشافعي  
 وهي في صلات  
 ٣٢٠  
 الفيل  
 قلتم  
 يا اهل العلم  
 قالوا هذه الآية  
 كلها فكم رضى وكم  
 ينفع بها اشخاصا  
 لا فائدة من عندنا  
 رضى الله عنكم  
 والله صلى الله عليه  
 وسلم عن رجل الى  
 وهو من المشايخ  
 وعن الملا فقه  
 في البصر والشافعي  
 وهي في صلات  
 ٣٢٠

الكلب في بيعه  
الحرام وقال ابو  
حشيفة جاشد  
وربما من مقلديه



العبد سبط الاحقاق اياما بهرست خريد کردن بنده و بشرط آزاد کردن مالک حق نافعه عن عبدالله بن عمران عايشة  
 ام المؤمنين ارادت ان شترى جاذبة فتعقها فقال اهلبا متبعك اعلى ان يكون ولاءها لنا فذ لك ذلت رسول الله  
 صلى الله عليه فقال لا تمنك ذلك انما الولاد لمن اعق حضرت عائشة خواست که خريدن کنيزی که از آن آزاد کند و لا کيس  
 خداوندان آن کنيز که مي فروشيم او را بدست تو بشرط آنکه و لاد او برای ما باشد پس حضرت عائشة ذکر کرد اين ماجرا در مجلس  
 صلوة الله عليه سلم پس فرمود آنحضرت صلعم باز در آن ترا سخن ايستاد يعني از خريدن کنيز که غير از بن بيت که ولا کيس است  
 که آزاد کرد مرا مالک عن يحيى بن سعيد عن عمة في هذه القصة جاءت بريدة لثنتين عايشة فقالت عايشة انتم  
 اهلنا ان اصيب لكم منكم ضئفة واحدة واعتقت فعلت فقال رسول الله صلى الله عليه اشتريها واحققيها انما الولاد  
 لمن اعق مختصر برره آمد طلبد نگاری ميگرد از حضرت عائشة در مال کتابت کيس گفت حضرت عائشة اگر دوستي داريد  
 خداوندان تو که بريم در دامن اينان بخت تو بکيفه و آزاد کنتم ترا چنان کنم پس فرمود آنحضرت صلوة الله عليه سلم خريد  
 او را آزاد کن غير از بن بيت که ولا برای کسی است که آزاد کرد ب باب النهي عن بيع الغر و منع ميسر که دوی فخر  
 شترى باشد مرا مالک عن ابو حازم بن دينار عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه نهى عن بيع الغر  
 رسول الله صلعم منع فرموده از بيع غر مانند آنکه بفروشد انچه در دين درياست با زباني و انچه برين درخت شب ميگذراند  
 از مرقان و غير آن از انچه مقرر است تسليم باشد قال مالک و من الغر و الخاطرة ان بعد الرجل قد ضلقت دابة او ابني غلام  
 و من شئ من ذلك حذر دينار فيقول رجل انما اخذ منك بعشرين دينارا فان وجه المبتاع ذهب من البالية ثلثون دينارا  
 و ان وجهه ذهب البالية من المبتاع بعشرين دينارا قال مالک و في ذلك ايضا عيب آخر ان تلك الضالة ان وجدتم بدراة  
 ام قصصت ام ما حدث بها من العيب فهذا اعظم الخاطرة قال مالک و لا حرم عندنا من الخاطرة و الغر اشدها  
 في طون الاناث من النساء و لا و اب لانه لا يدعي شجره ام لا يجهه فان خبر له بعد را يكون حسنا ام قبيحا ام  
 ام ناقصا ام ذكورا ام انثى و ذلك كله يتفاضل امكن على كذا فقيته كذا و ان كذا فقيته كذا كذا انك از بعد و سب ان  
 و در خطر انداختن شترى آنست که قصد کند مردی که کم شد جان و زو یا گرفت غلام او و بهای چیزی از ان بخواهد دينار  
 پس بگوید مردی من ميگيرم آنرا از تو به سب دينار پس اگر يافت انچه را شترى کم شد از بايع می دينار و اگر يافت از  
 بر دايع از شترى ببيت دينار گفت مالک درين عيبی ديگر هم هست اگر آن ما ندانم که شده يا غلام گر بخيسته يافته شده است  
 معنی شود که زياده ياکم شد بايچيز رسيد او را و عيب پس اين اعظم مخاطره است گفت مالک امر ميگيرم سب ترويان  
 که از جله مخاطره و غر خريد کردن چيزيست که در شک ما داست خواه از نا باشد خواه از جانوران برای آنکه دانسته می شود

والثانية  
عقارها بعد ثوبه  
صلى الله عليه وسلم  
وفي الوفاء لا يصح  
ان يعطى وايدبره  
او كانه " وطبه  
اهل العالم وفي ان  
عنه من اهل البيت وهو  
عن بيير الفريسي  
استنار في قوله  
وتنزه بين وجهي  
فكبر في كبر الطاهر  
المعروف في  
وهو من سواد  
فصل اصداد  
الغنى في خيرة لا ينفق  
منه بلا حكمة ولا  
بمع طرق في الهواء  
ودمع العين والفتاح  
واللبن في الضيق



فصل

[illegible]

وفي الزيادة في التفسير  
 حل من زبدة الخمار  
 على الفور في الليل  
 يتناول في ثلثه  
 ايام فان لم  
 يزل يكثر الدين  
 من هذا جامع  
 تسمى في كافي  
 جامع في قوله  
 ان الصالح لا ينفك  
 بكثرة الدين وفي  
 شرح السنن  
 قال ابو حفص  
 لا تصالح مع سيب  
 القصر والدين  
 بها بالعباس  
 الى الخليل ابو

طوبى لمن  
يرتد عن دينه  
مدا فاجبه الدين الضيق  
خسر الدين الضيق  
من قاتل  
وطوبى لاهل النعم  
من قاتل  
قال محمد بن يحيى  
والله انما يسمع فيضه  
ورأه كراهه قطعا  
اصغر خطبا في الدواب  
التي تصير في النعم  
٢٢٥  
والله انما يسمع  
عندى ان المراد يسمع  
قطعا بالبرد وقله  
ليقع صوته في الارض  
ويقتضى وزنها  
فلا ينفق من لاد  
اهل الهامة  
والله اعلم  
١١  
التطبيق النقص  
كلواهم الى كمال النعم  
وزناهم او وزنا  
لهم



[illegible]





فروخت مگر آنکه میدانست در آن عیبی پس نهان نداشت آنرا پس باید آنست عیبی را و پوشیده داشت فایده میکند او را شرط بر آنست  
درست چیزی که فروخت زد که در ده روز بروی متوجه گوید از صلی اندر چند روز بعد شرط بر آنست از فروغ خیار عیب است سخت در خیار عیب  
گویم بعد از آن در سبکد ما نحن قید نهان استغنی از آنرا که اگر در میان عیب باشد پیش از بیع و مشتری بعد از بیع بر آن مطلع شود او را  
میرسد و عیب او عیب چیزی است که در ضمن بیع غالب عدم است و او ناقص میکند عین بیع را یا قیمت او را و قید علیه  
عدم خود است که هر نوع مخصوص است باصفاتی و نقد صفات نوعی در نوع آن عیب نیست مثلاً غده و حسن صورتی که در نوع  
خوس یافته میشود در حار نیست و همچنین حسن شمائی که در روی حاصل است و عیبی یافته نمی شود پس بیافین صفتی که در نوع گیر  
یافته می شود نقصان درین نوع نیست باز صفاتی که درین باب باشد قسم می تواند بود آنچه زاید میکند قیمت را و عین را و آن  
کمال است و آنچه ناقص میکند و آنچه خارج است ازین دو عیب است و آن اطلاع کرد الا بر آنچه مستقص نیست از بیافین او باشد تقدیم  
عیب بر ملک مشتری ضروریست و الا خیار حاصل نشود و تقدیم عیب بر بیع امر او ظاهر است و اگر بعد بیع پیش از قبض باشد مثلاً  
که مثل قبل بیع باشد زیرا که تا وقتیکه قبض نگردد بیعت از ضمانت بیع نیست و اگر بعد قبض پیدا شد و مشتری است بسبب این مثل  
قطع یا بر سرقه یا القح که پیش از قبض بود بیعت حکم او حکم عیب سابق باشد و اگر رد صحیح شود و بیع مالک شده است پیش از علم  
رجوع کند یا بر عیب و اگر عیب معلوم شد بعد از آن ملک هنوز رد ممکن است پس بیع را می رسد که ارزش ندهد و مطالبه عین  
در عیب مغرور مصالح بیع است پس ضروری باشد و میباید در بیع عیب لازم بود چون این مسئله معلوم نماید که در بیعت  
باب یک احتمال اینست که شرط بر آنست بیع فایده میکند و بر بی میگرداند از بیع عیبی که نگردد نباشد و لهذا عثمان بن عفان رد  
بر این عمر دیگر آنست که بر بی می شود و از بیع عیب لهذا ابن عمر خاص کرده و بر در ضمانت و نا آنکه حضرت عثمان بروی بخورن سوگند  
نمود و اظهار آنست که شرط بر آنست بر بی می شود و از عیب باطن در حیوان که از اینند اند و از عیب عین حیوان زیرا که در حیوان صحت و عدم  
میباشد و با حی که بیع بر آن مطلع نیست و میخواهد که بر بیع خود وثوق حاصل کند تا مصالح بیع بر او متوجه شوند و فیه نظر زیرا که  
غیر حیوان نیز محمل عیب باطن میباشد و با بیع میخواهد که وثوق حاصل کند و الله اعلم و از عیب عین بیع نیز که مشتری متحمل است از بیعت  
آن در بیع نیز مخفی نیست و اگر مخفی باشد از بیعت تقصیر است پس حاجت شرط نیست و عیب باطن معلوم زیرا که عیبی که در بیع  
معلوم باشد متراویخت است و بمنزله تقصیر و حصول وثوق بر تسمیه عیب حاصل میشود و قول حضرت عثمان ظاهر است درین  
احتمال زیرا که سوگند داد و تقدیم عیب و ما بر داعی علم پس عبدالله بن عمر قسم بخورد از بیعت توجع و اگر قسم بخورد بروی لازم نمی  
پس دانسته شد که علم را دخل است در عدم رد و آنچه عیب ظاهر است بمنزله معلوم است و الله اعلم یا ایها المتقنم الرادون  
عبد الخلیف یحیی فی ذلک و قتیله محتج باشد و بیع یا پیدا شد عیبی دیگر چگونه حکم کرده شود در آن قال مالک الا حسن

فان قلت واليه يرجع  
 في هذا الموضع عند  
 المشتري ان عاقبة  
 ثمنه على السبب يرجع  
 بالارشاد هو جزء  
 من ثمنه نسبة  
 اليه نسبة ناقص  
 العيب من القيمة  
 فكان سببا ولا هو  
 اعني ان ثمنه  
 من يوم ان قيمته  
 فلو جازع العيب  
 عيب سقط العيب  
 ٥٢  
 فقلت ان المشتري  
 الباع به ولا يفتقر  
 وقوعه ولا يفتقر  
 المشتري ان يفتقر  
 الى الباع به ولا يفتقر  
 الى الباع به ولا يفتقر  
 ولا يفتقر وفي الوقاية  
 فان ظهر عيب عند  
 بعد ما جازع العيب  
 عيب اخر فله نقصان  
 في ثمنه لا يفتقر  
 بالثمن

عليه عند ان كان ابتاع وليد فخلت منه او عبدا فاعقبه وكل ام دخل الفوت حتى لا يستعطا جرد فقامت البينة  
 قد كان به عيب الذي باعه وعلم ذلك باعترا فادعاه فان العبد او الوليد يقيم به العيب الذي كان به يوم  
 فبر من الثمن فله ما بين قيمة عيبه وقيمة به ذلك العيب قال مالك الاخر الحقة عليه عند ان لا يفتقر العبد في ثمنه  
 على عيب برده منه وقيل في حقه على المشتري عيبا اخر اذا كان العبد الذي حقه به مفسدا انه مثل العقبه ولا يفتقر وما اشبه ذلك  
 العيب المفسد فان الذي اشترى العبد خيرا بالنظر في ان العبد لم يوضع عنده من ثمن العبد بقدر العيب الذي كان به العبد  
 اشترى به وصنع عنه وان احب ان يفرم قدما اصاب العبد ثمنه العبد فان لا يفتقر وان ثمن العبد عند الذي اشترى به  
 اقيم العبد به العيب الذي كان به يوم اشترى به فقيمة العبد يوم اشترى به بغير عيب حقه من ثمنه  
 يوم اشترى به العبد فان يوم اشترى به العبد لم يفتقر اليه فان يكون القيمة يوم اشترى به العبد فله ان لا يفتقر  
 بران نزد ما استكره بخرید كه اكثر من ان يفتقر ان يفتقر ان يفتقر ان يفتقر ان يفتقر ان يفتقر  
 وقل شد روزی نقصانی تا آنكه منیتوان رد كرد و از پس قایم شد گوئمان كه بر آید بود و از آن نقصان نزدك منی نزد  
 او را یا دانسته شد آن عیب یا نادر یا غیر آن پس بر آید يك غلام یا كثیر كه قیمت كرده شود حالانكه او را بود آن عیب كه خرید  
 او را پس رد كرد و شد و از آن قدر كه مقرر شود و در میان قیمت او حالانكه او صحیح بود و در میان قیمت او كه او را این عیب است  
 گفت مالك امر كيكه اجتماع واقع شده و من بزوان نزدك در سبب مرد يكه خرید كرد و غلامی را بعد از آن مطلع شد از آن غلام  
 كه در میكند او را سبب آن عیب و هر آینه حادث شد آن غلام را چه دیگر نزدك میشتري است كه و قتيكه باشد این عیب  
 حادث شد او را قصد او را ندر قطع نيكو می چشم و آنچه مانند آن باشد از عیب مفسد و هیچ و شر پس بر آید هر كه خرید  
 آن غلام را میسر داد او را كه نظر كند اگر دوست دارد كه كم كرده شود از وی از قیمت غلام بقدر عیبی كه بود او را و از يكه خرید بود  
 او را وضع كرده شود اگر دوست دارد كه تا وان بدد از خود بقدر آنچه رسید غلام را یعنی عیب نزدك او بعد از آن رد كند غلام  
 پس میسر داد او را این حكم و اگر مرد غلام نزدك شخصيكه خرید كرد او را قیمت كرده شود آن غلام را و حالانكه او را بود عیبی كه خرید  
 او را پس نظر كرده شود چه قدر بود قیمت او پس اگر باشد قیمت غلام روزيكه خرید كرده بود او را بغير عیب و دینار و قیمت او روزيكه  
 خرید كرد و بود او را و از ثابته بود عیبی هشتاد و دینار وضع كرده شود از میشتري آنچه در میان این دو قیمت باشد و جز این  
 كه متبر است قیمت روزيكه خرید كرده بود غلام را بر هر كم كند نزدك شافعه و ابو حنیفه و در بی صورت بدون رضا با بایع عیب  
 نیست از وی وضع نقصان بر میسر و نزدك امام مالك فقیر میشتري راست رضا با بایع را تا میشتري مقرر كند و است  
 باب الخراج بالظمان خراج بدل ضمان است قال مالك فی الرجل يشتري العبد فهو ایحي بالاجارة العظيمة والقليلة

تشدید به حبس یا توبه نماید بآنکه بکفر با جادو و غلبه و ذلک الامر الذی کان علی الجماعه بیلدا و ذلک لوان رجلا  
 اتباع عبد الله علیه السلام بیاختیار علیها فاعلموا انما یجوز به حبس یوم و لایستحب علیه جادو فیما عمل ذلک فکفر  
 کون له الجادو اذ اجازته من غیره لانه ضامن که گفت مالک حق مردیکه خریدن غلامی را پس جریس از او را با جادو بزرگ یا جادو که  
 بعد از آن میاید در آن غلام عیبی اگر در کرده شود بسبب آن عیب آنکه او را میسر در کردن غلام بسبب عیب باشد برای او جادو  
 غلام و صنعت آن و همین است که بگوید در آن جماعت علیا در شهر ما و این حکم بنابر آن است که اگر شخصی بجز غلامی را پس بنا کرد  
 غلام برای مشتری سرانی را که قیمت بنابر آن بقیمت غلام چندان باشد پس از آن یافته شود در آن غلام عیبی که در بد آن عیب  
 شرح ممکن باشد و کند آن غلام را و شمار کرده شود از غلام بر مشتری اجرت آنچه خدمت کرده برای او پس برین قیاس باشد  
 او با اجرت غلام چون اجیر سازد برای غیر خود زیرا که او ضامن است بر آن غلام را یعنی مثلاً اگر غلام در این اثنا هلاک بشود از مال مشتری  
 میشود و اگر خیانتی میکرد از مالش آن بر دهنده مشتری بود و لغتم بالغرم ترجم گوید همین است مذمب جهیم علماء باب اختلاف المشترا  
 باینکه اختلاف کردن بایع و مشتری باینکه گیر مال است ان بلغه ان عبد الله بن مسعود کان یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
 ایما یبتعین تبایعاً فالقول ما قال البایع او یترک ان عبد الله بن مسعود گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود هر دو بیع و شریکند و با یکدیگر  
 معامله فرمود و فریفت که در معنی بعد از آن اختلاف کردند و گواه ندارد پس سخن معتبر همان است که بایع گفت یا اینست که روکنند  
 بیع را یعنی اگر بعد شش ماه ظاهر شد بر قول بایع اعتماد باید کرد و قال مالک الامر عندنا فی الاجل یشتري السلعة من اجل فیختلف  
 فی الثمن فیقول البایع بعثکما ابشره و نأذیر و یقول المبتاع ابعثکما منک بخسة و نأذیر و یقال للبایع ان شئت فاعطها  
 المشتري بما قال و ان شئت فاحلف بالله ما بعثت سلعتک الا بما قلت فان حلف قبل المشتري اما ان تاخذ السلعة بما  
 البایع و اما ان تحلف بالله ما اشتريتها الا بما قلت فان حلف بری منهما و ذلک ان کل واحد منهما مدعی علی صانعها گفت  
 حکم نزدیک مادر حق شخصی که خرید میکند سعی را از شخصی پس اختلاف میکند هر دو بایع و مشتری در قیمت پس میگوید بایع فرو ختم بدست تو  
 از ابد و دینار و بگوید مشتری خریدم آنرا از تو بر پنج نیا داشت که گفته شود مریع و اگر خواهی پس بدو امتناع و مشتری در بدل آنچه  
 و اگر خواهی قسم بخورم یا اگر نفر ختم متاع را که باینچه ختم و اگر سوگند خورد گفته شود مشتری را یکی از دو کار کن یا بگیر متاع را یا بچگفت بایع  
 و یا سوگند بخورم یا اگر خرید نکردم آنرا باینچه ختم پس اگر سوگند خورد و بی تعلقی شد از آن و اینجا از جهت است که هر یک از بایع و مشتری  
 مدعی است بر صاحب خود ترجم گوید همین مذمب شافعی و امام محمد بوی در این مذمب جمع کرده و شافعی فرق نموده است و بصورتیکه بیع  
 قائم باشد و بصورتیکه تلف شده باشد و مذمب ابو حنیفه است که اگر بیع تلف شده باشد قول اصل شریعت بایعین و بر بایع حلف نیست  
 هر دو جانب در صورتیکه مدعی نیتواند باشد باینکه بایع فقط بر مشتری مدعی نیتواند باشد و مشتری از آن می ورزد و البیعه علی المدعی البیعت





ولا تأخروا عن ذلك بيوعا ووضيعة و تأخرون واحد منهما ماحدا بيعا محلا لا يحل للبيوع المحرم البيع وليس بشركة  
 ولا بتولية ولا آقالة گفت مالک و حکم نزدیک آنست که بیع باک نیست ب عقد شرکت و عقد تولیة و آقالة بیع و طعام و غیر آن قبض کند  
 صاحب این عقود یا کند و فیکه نقد باشد در آن رجعی را زائد کند و نقصانی را نیز شمارد پس اگر داخل شود ازین عقود زیاده و کجایی  
 یا وضع نقصانی یا تغییری از یک جانب بیع یا ضمن این عقود بیع کرد و حلال میکند آنرا هر چه حلال میکند بیع را و حرام میکند آنرا هر چه  
 حرام میکند آنرا و ازین عقود هیچ یک نباشد مترجم گوید حقیقت شرکت آنست که شخصی متاعی را بخرد و دیگر را در بعضی آن متاع شریک  
 خود سازد و بعضی آن چه در حصه بعضی واقع شده است از شریک تولیة است که بفرستادن متاع را قبل از آنکه خرید کرده است بدلت  
 بلا زیاده و نقصان و آقالة صحیح بیع است و در کردن بیع و شریک از هر جانب **باب حرم الله الربوا حرام کرده است خدا**  
**ربوا قال الله تعالى الذين ياكلون الربوا لا يقوموا الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس** ذلك باهم قالوا انما البيع  
 الربوا واحل الله البيع وحرم الربوا فمن جله موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله ومن عاده فاولئك هم المفلون  
 مع فيه الخلل ان آتاکم میخوند سود را بر تخیزند از قریب و دور و هر چه بخواهند میخرند و بیکدیگر میفروشند و او را شیطان بسبب سبب  
 این سبب آنست که ایشان گفتند جز این نیست که تجارت مانند سود است یعنی تجارت و سود برابر است بجهت وجود منفعت در هر دو  
 و حلال ساخته است خدا تعالی تجارت را و حرام ساخته است ربوا پس هر که رسید با و پیروی از جانب پروردگار و پس باز نام  
 از خوردن ربوا پس او راست آنچه گذشت قبل از این یعنی سهرداد آنچه خورده است پیش از آنکه تحریم لازم نیست و کار او که باشد  
 شده بسوی خداست اگر خواهی بگویند و هر که بگوید بسوی خوردن سود پس ایشان هستند گمان و دروغ اند ایشان اینجا جاوید  
 بحقی الله الربوا و ربی الصدقات و الله لا یحب کل کفار انیون محو میکند خدا تعالی برکت سود را و زیاده میکند برکت و ثواب  
 صدق را و خدا دوست میدارد هر که سپاسد اگر نگذارد آن الذين امنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و لم یحرم  
 عند ربهم و کا خوف جلیهم کام میخوند هر آینه آنکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند و بر پا داشتند نماز را و دادند  
 زکوة را ایشانراست فرد ایشان نزدیک پروردگار ایشان و نیست هیچ ترس برایشان و نه ایشان اند و بگین شوند یا آنها  
 الذين امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم من المؤمنين اسی مسلمانان بترسید از خدا و ترک کنید هر چه باقی مانده  
 از رب اگر مسلمان هستید فان لم تقبلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبتم فکم رؤس امواتکم لا تظلمون و لا  
 یس اگر نگردد ازین فرمان الهی پس خبر وارشوید یحیی از جانب خدا و رسول او و اگر توبه کنید پیش ما راست صل ما لها رشا  
 شما غم نکنید و بر شما ظلم کرده نشود و ان کان ذو عسرة فنظرة الى ميسرة و ان تصدقوا بخیرکم ان کنتم تعلمون  
 و اگر موجود آید صفتانگستی پس لازم است برای او مهلت دادن تا وقت فراخ دستی و آنکه قصد توبه یعنی ابرار کنین بهتر باشد شما



اگر شما میدانید که آن بهتر است پس بکنید و از شما **س** عن زید بن اسلم انه قال كان الربا في الجاهلية ان يكون للرجل على الرجل  
الحق الى اجل فاذا اجل الحق قال القضاة ان تربي فان قصصا خذوا ولا زادوه فحقه واخر عنه في الاجل يزيد من سلم گفت ربا  
در جاهلیت این بود که پیش شخصی از شخصی حق موعول نمادی پس چون وقت دین آمد گفت ای ادا میکنی دین را یا نه میبری  
اگر داد اگر دیگر گفت دین را و الا زیاده مقرر کرد برای او در حق حصص حق موقوف داشت از و در مدت مترجم گوید رضی الله عنه برین  
اتفاق جمهور علماء و بر آئینه سودا را کبار ترست و اگر واقعه این عقد باطلست واجب نمی شود دیگر دادن چهل مال اگر موعول  
چهار عشره پس حکم حلیت دادن است تا وقت یا ربا **باب** من أسلف سلفاً فلا يشترط افضل منه وما كان  
بغير شرط جائز كقرض بقرضی ای پس باید که شرط نکند بهتر از مال خود و آنچه باشد بغیر شرط جائز است **مالک** ان بلغه  
ان رجلاً اتى عبداً له بن حجر فقال يا ابا عبد الرحمن اسلفك رجلاً سلفاً واشترطت عليه افضل مما اسلفته فقال  
عبد الله بن عمر فذلك الربوا قال فكيف تاملني يا ابا عبد الرحمن فقال عبد الله بن عمر السلف على ثلاثة اوجه سلف  
تربيد به وجه الله فلك وجه الله وسلف بسلفه تربيد به وجه صاحبات فلك وجه صاحبات وسلف بسلفه  
خبثاً بطيب فذلك الربوا قال فكيف تاملني يا ابا عبد الرحمن قال ادى ان تشق لصحيفة فان اعطاك مثل ذلك  
سلفته قبلته وان اعطاك دون الذي اسلفته فاخذته احرمت وان اعطاك افضل مما اسلفته طيبته  
فذلك استسكركم لك ولك اجراماً انظروا مدي امد ميش عبد الله بن عمر پس گفت ای ابا عبد الرحمن اگر  
رضی دادم شخصی او شرط کردم با وی بهتر از آنچه دادم او را پس گفت عبد الله بن عمر پس این ربا است گفت آن مرد پس بچیز چه میگوید  
ای ابا عبد الرحمن گفت عبد بن عمر قرض دادن بترتیب است که نیست که قرض بدی شخصی و بطبیعی بان رضامندی خدا متعالی پس  
است رضامندی خدا متعالی قسم دوم است که قرض بدی شخصی و بطبیعی رضامندی منتهین خود پس است رضامندی منتهین  
قسم سوم است که قرض بدی شخصی را تا بگیرد حرام بد جلال پس است ربا گفت سائل پس بچیز قسم امیکنی مرا ای ابا  
عبد الرحمن گفت می بینم که باره کنی صحیفه را پس اگر بد بدتر از آنست آنچه قرض داده قبول کنی و اگر بد بدتر از آنست آنچه داده پس  
بگیری آنرا ثواب داده شود و اگر بد بدتر از آنست آنچه داده بودی در آن حال که خوش باشد بان نفس را پس آن شکر است که  
یا اورد و است آنرا بر ای تو در تر است اجرا که حلیت دادی او را **مالک** عن نافع انه سمع عبد الله بن عمر يقول من اسلف  
سلفاً فلا يشترط الا قضاءه عبد الله بن عمر سلفك بقرضك و ليس باید که شرط نکند مگر اگر در آن از **مالک** انه بلغه  
عن عبد الله بن مسعود كان يقول من اسلف سلفاً فلا يشترط افضل منه وان كان قبضه من علف فهو لربا عبد الله بن  
سعود سلفك بقرضك بقرضی ای پس باید که شرط نکند بهتر از آن و اگر چه یک مشت علف باشد پس آن ربا است **مالک** عبد الله بن

[illegible]

قیس المکی عن مجاهد انه قال اسئلت عبد الله بن عمر بن رجل در اتم ثقه قضاه در اتم خیر منها فقال الرجل یا ابا عبد الله  
هذه خیر من در اتمی التي اسئلتك فقال عبد الله بن عمر قد علمت ذلك ولكن نفسي بذلت طيبة قرض گرفت عبد الله  
بن عمر از شخصی در اتم را بعد از آن ادا کرد و در اتمی که بهتر بود از آنها پس گفت آن مرد ای ابا عبد الرحمن این در اتم تو بهتر اند  
از در اتمی که من قرض داده بودم ترا پس گفت عبد الله بن عمر هرگز ندانسته ام این را و لکن خاطر من خوش است بآن تحکم  
کوید رضی الله عنه سلف اینجا یعنی قرض است و معنی قرض تملیک شیء است بآن شرط که رد کند بدل او را و آن بیع است  
بلکه عقد است که ابتدا یعنی تبرع داد و آخر آن معنی مبادله و لا بد است از صیغه و ال بران مانند اقرضتک اسئلتک فده مثله  
و ملک علی ان ترد بدل و اصر فنی حاجتک و رد بدل فقیر گوید و اگر در شهری رواج دادن قرض اینجا یعنی لفظی باشد که  
قراین میتوان فهم نمود جایز باشد مانند آنچه در معاظا گفتیم و اگر ثانیاً اخلاف کنند یکی گوید میده بود دیگری گوید  
قرض قول صاحب المال همین معتبر است و لا بد است و مقرض از اهدیه تبرع و جایز است قرض در هر چه سلم در آن جایز  
از حیوان و غیر آن از آنچه بوصف شناخته شود و در قرض خبر اخلاف کرده اند اقوی پیش فقیر جواز است اگر خوف اهل  
شهر علم بوصف دی باشد و در مثل رد مثل لازم شود و در مقوم نیز رد مثل جایز است زیرا که در حدیث مسلم آمده است  
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بکر را قرض گرفتند و نزدیک رد بکر جفتند و نیاقتند پس باعی را دادند و جایز نیست  
اقرض بشرط زیاده یا رد صحیح عوض کسر یا آنکه در شهر دیگر رد و درین صورتها شرط لغو شود زیرا که عبد الله بن  
اباطال شرط فرمودند بطلان عقد یا بشرط اجل مسمی درست است یا نه ظاهراً روایات موطن در منع است زیرا که  
گفته فلا تشترط الاقضاء و ظاهر قرآن عظیم جواز است اذا تدانیم بدین الی اجل مسمی فاکتبه زیرا که شامل  
قرض مسلم را و چون در قرض معنی تبرع موجود است ملک میشود و قبض و در سلم و قرض اگر ارد از شرط و طاهر  
کرد جایز است قبول او و واجب نیست چنانکه ابن عمر بیان کرد و اگر در قرض مسلم بدین سلع حاضر نمود و بنوعی  
نرسیده است حکم آن از حدیث موطن که در قصه مکاتب آمده است میتوان اخذ کرد پس اگر در عدم قبض پیش از اجل  
ضرری لاحق می شود چنانکه مسلم فیه یا قرض و یا است و محتاج میشود بعلف مختار است در عدم قبول اگر عوض صحیح باشد  
و مودی اخرض صحیح است بکر کرده شود بر قبول آن اگر مسلم و مسلم فیه را نزدیک اجل در غیر محل که آن شرط کرده بود یافت  
لازم نیست ادر قبول کردن اگر آن چیز را نمونه حل باشد یا رد عدم اخذ در اینجا عوض صحیح باشد و الا جبر کرده شود  
بر قبول مقدمه گاهی قیین کرده میشود مشن را به بیان نسبت او معلومی و آن چهار نوع باشد قولیه و مشارکت  
و مراجه و مخاطبه و آن صحیح است بشرط علم عاقدین و اگر لفظ با اشتراک به ذکر کردن مراد باشد و اگر با قیام علی



معنی ما این که فی ذرع لم یبد صلح او قریب صلح محمد بن عمر گفت هیچ با کسی نیست در آنکه قرض  
 بشخصه در طعام صفت کرده شده بر نرخ مقرر تا معیاری معین تا وقتیکه نباشد در زراعتی که ظاهر شد و دست  
 یا میوه که ظاهر شده است صلح او مقرر هم گوید رضی الله عنه سلف اینجانبی سلم است آن بیع منعی موصوفی است  
 در ذمه و شرط صحیح همه در سلم لازم است و امور دیگر نیز در کار است یکی از آن جمله تسکیم راس المال است در حال  
 زیرا که اگر کسی هم بفصل نباشد بیع کالی بالکالی لازم آید و آن ثابت و لفظ سلف و سلم مشتری آن و اگر راس المال  
 باشد مانند سکتی در ارض او یا بئر است و واجب در انصورت قبض آن عین است و اگر در لفظ عقد تعیین راس المال  
 قبل انقضاء مجلس تعیین کرد آن لحق بعقد باشد و آری و تیر راس المال کافی است یا لا بد است از معرفت قدر و قوت  
 است نظر بحلول تسلیم و با احتمال فسخ و لفظ ابن عمر بعد معلوم ظاهر در شرط اطراف معرفت قدرت و از آن جمله بود  
 سلم فیه دین در ذمه او و آن داخل در حقیقت سلم است و الا سلم و سلف نباشد و این لفظ آن مشعرا ندید پس  
 در بعد حاضر واقع شود سلم نخواهد بود و یا بیع باشد یا نه دو قول آمده است نظر بلفظ و معنی و ثانی پیش تغییر  
 و اگر لفظ شرطه ذکر کرد و سایر شرط سلم را رعایت نمود اقوی نزدیک فقیر سلم بودن است و از آن جمله مقدور  
 بودن نزدیک اصل الا باطل باشد و داخل در قول خدا تعالی و لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل و دو مقدار تسلیم  
 عرف ناس است پس اگر در محل عقد نزدیک نقل یافته شود یا عاده است که نقل کرده شود برای بیع صحیح باشد اگر  
 نمی شود اصلا یا برای هدیه نقل میکنند نه برای بیع صحیح نباشد و اگر عقد در چیزی واقع شد که در همه افاق پیدا  
 و در آن سال و جای عقد پیدا نشد یا فسخ کرده شود یا صبر کند تا مدت و جبران بیع دو قول آمده نظر بآنکه از آن  
 تسلیم بودن در آن موضع است و بآنکه لفظ عقد عام است و در صورت اتباع عموم لفظ سلم را جایز باشد و در  
 فی الحال لاصبر تا آنکه یافته شود و از آن جمله معلوم القدر و الوصف بودن و همین است معنی فی الطعام الموصوف  
 طعام اینجانبی بنا بر تصویر صورت مسئله است نه برای اقرار پس عام باشد هیچ سله که قابل وصف هستند نه آنچه معلوم  
 نباشد و معنی معلوم الوصف آنست که بیان کند اوصاف او را بوجهیکه علم عاقدین و بعض غیر عاقدین از اهل  
 شیخ و موصوف نبض کلام یا اشاره آن بوجهی که غالباً نزاع منقطع شود و مستقصا و وصف که بغیرت موجود  
 جایز نیست و در باب باطل داخل میگردد پس لابد از وصف در هر نوع جدا باشد فقیر گوید ملا معلومیت و مجهول  
 بر عرف ناس است و بر اهل شهر بر عرف خود اند چنانکه بخارجی از بعض تا بعین نقل کرده است و الله اعلم  
 مسئله چند ذکر نمایی باید کرد و تا بدان نسق تفقیش عرف میکرده باشند

[illegible]

مراد از دست در کسب و در آن است و بعد در آنچه بعد و دست و دست  
 میشود و اشاره بکوزه خاص یا چیزی خاص که مثل آن مقدار نیست فاسد باشد و اگر جمع کند در میان کسب و دست  
 چند صاع خط که بوزن کند بود و قضی حق جمیع است بخلاف جمع در میان عدد و دست زن آن که متعارف است لابد است  
 از معرفت اوصاف که اغراض نامس بآن مختلف باشد پس آنچه منضبط نگردد و بسبب اختلاف ارکان با انواع مختلف  
 معاصین و اطعمه سلم در آن صحیح نباشد فقیر که بداند اهل شهری در طعمه مطبوخه و غیره و غیر آن قدری و در صفتی نباشد  
 که بآن نهیوم میگردد و صحیح باشد چنانکه اشاره کردیم و در آنچه نادر الوجود باشد مانند لحم صید سلم صحیح نیست و در آن  
 حیث طول و عرض و غلظت و در قشر لیسان و صفاته و در قشر لیس و نعوت و یا خوشنم و لادست و در قشر جنین و موضع و نسبت  
 بلر و حلق یا جلدانته آن لابد است و در حیوان جنس و نوع و مذکوره و انوثه و سن و طول و قصر و اقرب و دور آن باب  
 قول فحاشین اعتبار بنیاید کرد و همچنین در هر جنس قول اهل آن جنس قول ابن عمر سبچ معلوم و در معنی از احتمال است  
 یکی آنکه شمن معلوم الوصف باشد تا اگر انفساح سلم لازم گردد و شمن تالف شده باشد بآن وصف رجوع کنیم چنانکه  
 یک قول شافعی است دیگر آنکه اهری ذکر کرده است که مخصوص سلم نیست و آن علم شمن است بر و تیر یا بوصف چنان  
 در باب سج گذشت و قول ابن عمر اهل سلمی مخیش است که اگر در سلم اجل باشد لازم است تسدید آن بوجهی که در  
 اهل عرف اشتباه بر چیز پس اگر از که اصل نکند و حالا مسفقد شود اگر محلول آن بصریح که جایز باشد محل تسدید ذکر  
 میاید کرد و اگر عرف کفایه آن می کند و الله اعلم یا ابی النبی عن استبدال السلم فی قبل قبضه بای وضع از استدلال  
 سلم فی پیش از آنکه قبض کنند از غیر آن قال مالک الامر عندنا فیمن سلف فی طعام یسیر معلوم اهل  
 منعی محل الاجل فلم یجد المبتاع عند البایع و قاء ما ابتاع منه فا قاله فانه لا ینبغی له ان یأخذ منه الا و قد  
 اود هبه او الثمن الذی فیهم الیه بعینه فانه لا یشتر من من یبذل الثمن شیئا حتی یقبض منه و ذلک  
 الله اذا خیر الثمن الذی دعی الیه او صوفه فی سلقه عند الطعام الذی ابتاع منه فهو مع الطاق قبل  
 ان یشتر فی الثمن مالک امر که مقرر است نزد یک علماء ما در باب شخصی که پیشگی داد و در خرید غله بر نرخ معین تا مدت  
 پس حلول کرد اصل پس یافت خرید کننده نزد یک بایع آنچه و فاکند خرید را که خرید و دست از وی پس فاکند بخر را برای او پس  
 سزاوار نیست او را که بگیرد از بایع گزیر خود را یا فقره خود را یا آنچه داده است بصیغه قیمت سواي این هر دو بعینه و خرید  
 کند از وی بدان قیمت چیزی را تا قبض نکند آنرا و این حکم برای است که چون تغییر و او قیمتی را که رسانیده است ببایع یا  
 کند آن قیمت را در سماعی غیر از غله که خرید و بپردازان پس این بیع غله است قبل از آنکه قبض کرد و شود و آن جایز است

فقلت  
 و علی اهل العلم  
 الوقایه و هو یحیی التمسح  
 فیما س المال و المسلم  
 فیما کالتک و التمسح  
 قبل قبضه و فی التمسح  
 و لا یصح سبچ المسلم  
 قبل قبضه و لا یصح  
 عنه  
 و در آنچه ذکر شد از سلم  
 و قول ابن عمر و مالک  
 فی البایع و ان فی  
 یکی بیان از ثقیان فی السلم  
 براس المال باینکه فی السلم  
 فی التمسح و لا یصح سبچ المسلم  
 قبل قبضه و لا یصح  
 علی

مع الملك ولان  
 اقلع عن الابوة  
 مالك الانبياء  
 في الدين وفي  
 الشافعي لانه  
 المستوجب  
 في القرض شرح  
 السلام اختلف  
 المرحل وبيع  
 المجل في الدين  
 على خمسة توطين  
 اهل العلم انفق  
 للاستيصال  
 في الكا في  
 فيهما واعد  
 الامر انما  
 قلنت

باب کتابه الدیون والایه تها علیهما والهن لاجلها باب در نوشتن قرضها در قباله در گرفتن بران و در نهان و بر  
آن قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا تدانتم بدين الى اجل مسمى فاكتبوه وليكتب بينكم كاتب بالعدل ولا تآب  
کاتبان یکتیا کما عمل الله فلیکذب و لیلل الذی علی الحق و لیتق الله ربّه ولا یخس منه شیئا فان کان الذی علی  
الحق سقیفا او اضعفا او لا یتطیع ان یمل هو فلیمل له بالعدل و استشهد شاهدین من رجالکم فان لم یکنا  
فرجل واحد فان تم من الشهاده ان یضل احدنا فمأذونکما الاخری ولا یأید الشهاده اذما دحی ط  
کلات امن ان تکلیب صغیر و کبیر الی اجله ذلکم اقسط عند الله واقوم للشهاده فادعی الاثر یا بلوا لان تکون  
حاجتکم بقرینها بیکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوا و استشهدوا اذا تبايعتم ولا یضاد کاتب ولا شهید وان تفعلوا  
فانه قوی بقرین و اتقوا الله و لعلکم الله و الله یعلم شی علیکم و ان کنتم علی سقم فامضوا کاتباً فیهان مقبول فان  
امن بعضکم بعضاً فلیقر الذی امن امانته و لیتق الله ربّه و لا تکتبوا للشهاده ط و من لکتمها فانه اثم قلبه و الله بما  
علیم ای سلمان و قتیله معامله کنیه یعنی بسلم یا قرض یا خبر کرده یا معادی معلوم پس بنویسد از او باید که بنویسد میان شما  
نویسنده برستی باید که سر باز نزن و نویسد و از آنکه بنویسد چنانکه امر فرمود است او را خدا تعالی یعنی بشکر آنکه خدا تعالی او را نوشتن امر  
است ایانکن پس باید که بنویسد نویسنده و ملاکند کسیکه لازم است بروی حق یعنی اقوال و خبران خود کند تا چسبان نوشته شود  
که برسد از خدا و ملا وجود و ناقص نکند از حق جزیره پس اگر باشد کسی که بروی لازم شده است حق بی خود یعنی صرف یا ناتوان  
که درک پر خرف یا غیبه او که خود ملاکند یعنی ابله است یا لغت است بنویسد پس باید که ملاکند متولی کار او یا انصاف یعنی بیحاشی  
بدان و ای حق پذیر یا قیام یا ترجم ملاکند و شاهد گیرید دو کس از مردان خود پس اگر باشد شایان دان دوم و پس باید بنویسد  
و ن از آنکه بنویسد بیکدیگر ایشان را از گواهان یعنی متدین با مرده که با مدعی قراضی و باید عادل و خصومتی داشته باشند که حق  
تجرب است شروع کرده اند و زمان برای آنکه فراموش نکند یکی از ایشان پس یاد دهد یکی از ایشان و دیگر را یعنی یکی  
یاد دهد یکی دیگر را اگر وی فراموش کند باید که سر باز نزنند گواهان و قتیله خواند و شود ایشان را علی تعالی شاهدت یا ادای آن  
و ملول شود و از آنکه بنویسد آنرا که باشد یا بنیاد و وقت کرده بوسی معاد و این نوشتن با انصاف نزد دیگر است پس خدا و است  
کننده تر است گواهی را و نزدیک است از آنکه شک نکنید در قدر حق و قدر اصل غیر آن مگر قتیله باشد آنجا که سوداگری یعنی نام  
شوند دست بدست دیگر و اندازد در میان خویش پس نیت بر شماره آنجا و آنکه بنویسد از او گواه گیرید و قتیله معامله خرید و  
کنید یا بگیرد و ضرر داده نشود نویسنده را و گواه را و اگر بکنید یا نیکار پس بر آئینه وی گناه است در حق شما و ترسید از حق حق  
شما را خدا و خدا بهر چیز دانا است و اگر باشد بر سفری و معامله قرص در سفر واقع شود و نیاید نویسنده ایس لازم است که دست

[illegible]

۱۰

قوله فاما ان

مجلس

۵۰۰

الدين بقبائل

پیش رو

المستوفى

وہذا قول  
احمد الطبرانی

قسم الفلسفة

طوقد یونانی

مفتی محمد رفیع الرحمن

وہاں سے آکر اپنے گھر پہنچا تو اس نے اپنے گھر کے دروازے پر دستکوب لگا دیا۔

اسی طرح ہرگز نہ دیکھیں اور نہ کہیں کہ میں نے یہ لکھا ہے۔

[illegible][illegible]



من التاج عند  
الملك بعد ما  
بالا في الخ  
بعض الناس  
فان كان الخ  
اسوة للخر  
عن الاله  
البيوع وال  
فان ان ي  
اليام ع  
بالا و  
انفس الش  
السنه  
وجاهه  
وعلى الشا  
قل

[illegible][illegible]

ان الحولاء السنيه قولهم احكام بالحق في معناه اجل احدكم فليدبر قوله على اي ما يقتضيه فلان مقتضى قوله اني احبته فلما قال قلنا فليدبره ليس طريق بل هو جوف بل ان اخذنا قوله الجوارح والاشياء لم يقتض



لابدست در دنیا لما از تنه شخص مودودین وصیغه که بان حواله تحقق شود و شرط عاقلین و صیغه از کلام سابق معلوم شد حالا در مورد  
خاصه حواله شروع باید کرد پس ضامن متعاقبین که محیل محال است لابد میشود قطعا و یا برضا احتمال علیه شرط است یا نه ظاهر عدم  
لزوم است بعد تحقیق دینی که بر وی است و یا یک سیکه بر وی دین نیست و تبرعا و الا یک سیکه صحیح است یا نه فقیر گوید از حدیث  
ابو قتاده که دین میت بر خود گرفت و حضرت صلعم حاضر بودند و نماز چهار رکعت او گذارند ظاهر میشود که درست است و یا بر خروج قط  
میت و یا ظاهر نیست که می شود و الله اعلم خاصیت حواله است که تحمل میشود دین که بر وی گرد محیل از دین محال محال علیا از دین محیل  
و اگر تعذر شود و اخذ بسبب تعلیق می مانند آن رجوع نکنند پس اگر دین محال علیه ثمن موجب مبیع بوده است و در مبیع عیبی ظاهر شده  
و بان عیب که در ایما بطل میگرد و حواله یا نه ظاهر است که باطل میگرد و زیرا که دین مانند و عدم از داد و دین ثابت نباشد و اینجا دین  
مانند و مناسب است ارضان و کفاله است آنرا نیز در ذیل حواله ذکر کنیم عقل در اول تامل فرمی باید که در ضمان لابد است ارضان و مضمون  
و مضمون و دینی که ضمان برای دوست و صیغه که ضمان بان منعقد شود اما صیغه پس لابد است از نقلی مفهم مانند ضمانت و تکیه  
و تحلیله و تعلقه تا انا با مال ضمان او کفیل یا فحیم او جمیل یا نوشته که بدان مضمون باشد اگر نوشتن اهل حرف ضمان دانند  
و دین میباید که لازم باشد در قدیم ضمان چیزی که طلب یا حاجت او میکنند درست داشته اند و آن اقوی میباشد و ضمان در کج صحیح است  
و آن آنست که ضمان شود برای مشتری بشن اگر مبیع سخت یا معیوب یا ناقص وزن شرط ظاهر شود و همچنین ضمان حواله  
نزدیک شروع و محیل یا تعیین دین ضرورت است یا نه در قدیم گفته اند که نوعی از احاطه کافی است مانند ممالک علی زید من در شهر  
یا قمار است علی فلان من چته کند و آن اقوی میباشد و شرط ضمان رشد است و تکلیف تعیین مضمون که یا ضروری است یا نه و وجوب  
نکردن شده و اقوی نزدیک فقیر تفصیل است اگر تصریح کرد که مضمون که هر که باشد صحیح است و کفاله بدون کسی که او را حاضر کنند  
بعد از حاجت صحیح است در قصاص حدود و داند آن پس اگر تعیین مکانی کرده است لازم شود تسلیم در آن مکان و الا در مکان  
تسلیم کند و چون تسلیم کرد و آنجا هیچ مانع نیست مانند متغلب می شد و اگر غائب شد و کفیل مکان او میداند و احضار او میداند و در آنجا  
بر وی احضار اگر در آن احضار نگذشت و حاضر نکرد سخت جسد گوید و اگر در کفاله شرط کرده باشد که اگر تسلیم بدن میسر نیاید مبلغ او را که صحیح  
نزدیک فقیر صحت است و الله اعلم و مانند کفاله بدن است ضمان اعیان و در حصب یا استعاره و در ضمان دین جایز است صاحب  
مطالبه اصل ضمان و اگر شرط کند بر آید اصل ظاهر نزد یک فقیر حواله دوست و وقتی که صاحب حق ضمان مطالبه کند جایز است مطالبه  
ضامن اصل و قبل از مطالبه نیز اگر تبریر خود طلب جایز باشد و می باید که ضامن نزدیک او را بگیرد و دوم دیا یک فرد و وزن یا بار  
نما با او سگند خورد پس اگر شاهد گرفت اگر اصل حاضر بود یا تصدیق کرد یا مضمون تصدیق کرد رجوع کند و اگر یکی از این چیزها صحیح  
نمیداند که در باب یک رجوع المحال علیه الجیل و رجوع المحیل له علی الغیر رجوع نمیگردد شخصی حواله کرده شد برای او بر حواله کننده و رجوع

[illegible]

۱۲۵۵  
۱۲۵۵  
۱۲۵۵

بجارية بنت  
بجارية مطلقا و  
بجارية مطلقا و  
بجارية مطلقا و

العلم وتربى اهل  
العلم وتربى اهل

في يومها البهجة  
ولا يضربها البهجة

۴۴

حق الضمان  
حق التأمين  
حق التأمين  
حق التأمين

مدرسہ اسلامیہ دارالعلوم  
دارالعلوم دارالافتاء  
دارالعلوم دارالافتاء  
دارالعلوم دارالافتاء

اور ادراوی کی زندگی پر

اول خود گفت:

و این امر

[illegible]

۱. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۲. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۳. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۴. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۵. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۶. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۷. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۸. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۹. خورشید زانکه با او یکدیگر  
 ۱۰. خورشید زانکه با او یکدیگر

برجہ شریفہ محمد بن عبد اللہ



آنکه بکار اجاره گرفت یا خیاط را برای خیاطه تمیص لکن آیا سیاهی در رشته از آن عامل باشد یا از آن مالک تخلفی است که مخرج غیر  
گشت و اگر عادت بد و مختلف باشد واجب شود میان دو صورت عدم بیان اجاره باطل گردد و اگر خانه را یا پیشبست را مساوی کند  
مالک با صلح آن اجاره لازم است و الاخیار و کسری را باشد در فتح و صلاحیت در وقت تلیم از بالای آن و تعمیر ناودهن و تعمیر  
جهت ایستادگی باشد و نه مکاری است و تطیف بیت و تطین که مقصود از آن ترئین باشد و نه مکاری و ظاهر نیز در یک نفر است  
در کافی و نیز در عدم و نظام و محمل و محمل و عطا و اعانه را که بگوید نزول شد محمل و غیر آن طرف حمل مانند آن اگر بیان  
کرده باشد استیاج بیان باید کرد و الا اگر عاده معروضة باشد آن در حکم بیان است و الا اگر اصطلاحی با یکدیگر کنند فیهما و الا اجاره  
خاصه شود و طریق استیجا و منفعت و جهی است که ضرری را ندانند عرف مکاری نرسد پس اگر مطلقا خانه را کرد و گرفت امکان نقصان  
و حد و جایز نیست و نه مکاری و بدانست است اگر تلف شود یا معیبه و بغیر مخالفت مالک بسببی از سباب سماوی و مثلا ضامن نمی شود  
و اگر تعدی کرده باشد یا نمک بزند و یا به فوق عاده یا بروی بارگران زیاد و از عادت نهاده ضامن شود و اگر از عاده و یا خیاطه کند  
بعد از آن اختلاف کردند مالک گفت تمیص فرموده بودم و خیاط گفت قبالت بودی دو قول آمد و قول اول مالک است باین ادا قول  
قول حاضر است باین و نظر بانکه اصل از آن قول مالک است و بانکه عرض مالک ابطال اجرت است و اگر بعد عقد اجاره متاخر  
یا اجیر را عاده پیش آمد که قرار بر اجاره و متعذر شد مانند آنکه خانه را کرده بود و مکاری را سفری پیش آمد یا دایره را کرده بود  
برای سفر و مکاری را مصلی پیش آمد یا خانه را کرده بود و اهل او مسافر بودند حاضر شدند یا دایره را کرده بود و خروج همه او را مکاری  
بسیب مرض دشوار شد و در حضور تهاشم نمی شود و الا بهر منی طرفین و اگر احدی العاقدین بر دایره اطمینان بر مفسد کرد و اگر دایره را  
بعینها و اولد و خیال باشد و اگر دایره اختصاص کرده شد یا منفعت شد و در همان ساعه بیاورد و الا اجاره لازم است و اگر مدتی گذشت  
خیار مکاری است و اگر دایره تصد کرد و توقف نموده تا آنکه مدت انتفاع گذشت اجاره بر مکاری مستقر شود **تکلیف** از مناسبت  
اجاره است عاریه و محقق میشود به غیر مستحقر و منفعت و صدقه یا قرضه که آن عقد عاریت ثابت شود و وظیفه مستحقر و مستحقر  
و اخلافیکه میان ایشان حادث شود پس شرط صحیح تبرع است و مالک انتفاع اگر چه مالک قبضه نباشد پس اجاره مستاجر  
صحیح است و ایا عار و مستحقر صحیح است یا نه و در آنچه در شرط مستحقر قبول تبرع است پس اجاره صحیحی و عار صحیحی باشد و شرط  
مستعار است که منفعت به باشد با وجود بقای عین اشیاء عامه طعام و جهی ندارد و آن منفعت مباح باشد پس عاره جاریه برای  
استمتاع صحیح نیست و عاره ادبایی خدمت و غیر محرم کرده است بجهت فوق گفته بلکه جاریه صغیره باشد یا قبیحه عاره و عیبه  
خدمت کا قرضه کرده است و منفعت باید که از آن قبیل باشد که در عرف او منفعت گویند پس عاره دیوار بجهت نظر نوی فاسد باشد  
و اگر منفعت مستعار مختلف شد لا بد است از تعیین مثلا اگر زمین را عاریه داد لا بد است از ذکر منفعت سکنه یا زرع یا غرس و غنای

در جوده عمل در دارة آن و اگر شرط کرده باشند نسبت دیگر غیر نسبت بالین صحیح نباشد و در صورتی بر یکی رجوع کند باجر و عمل خود  
بر دیگر و تصرف کند بر یکی در مال تصرف کند در وی ضرر نباشد پس بیع شایسته نکند و بان مسافرت نکند مگر باذن صاحب خود و بخیل  
تصرف و قرض ندهد و هر یکی را میرسد قرض هر گاه خواهد دید که شریک بدانان است پس قبول کرده شود قول او در خسارت و تلف  
رجع پس اگر دعوی که تلف از نسبت ظاهر بر آن سبب بینه طلبیده شود نه بر تلف و اگر سبب خفی دعوی کرد و طلب کردن بینه  
نشد و اما قراض آنست که بده شخصی مال خود را شخصی دیگر تا تجارة کند در آن و بیع مشترک باشد میان ایشان بحد که قراض بدهد  
و عقل را اول عامل درمی یابد که لابد است در قراض از عاقدین و صیغه عقد و مال و کیفیت تقسیم رجوع و کیفیت تصرف عامل محکم است  
که در میان ایشان حاصل شود پس شرط عاقدین مثل شرط وکیل است و شرط صیغه آنست که موصوع باشد بر این عقد است  
این عقد باشد پس اگر گوید قارض تنگ علی آن کل الرجوع یک ظاهر پیش فقیر است که قرض باشد بجهة تجارت و اگر گوید علی آن الرجوع  
لی تو کمال باشد زیرا که حفظ نظر معانی عقوبت نه الفاظ آن و شرط مال آنست که در اینم و دانایر باشد نه حلی و دعوی معلوم و بی  
باشد و جایز نیست شرطیکه بمطل مقاصد عقد باشد یا وجود آن نادر باشد مانند بودن مال در دست مالک یا شری متاع بعینه  
شخصی معین یا شرط کند تصرف در تجارت در وقت معین بخلاف آنکه شرط کند بودن غلام مالک همراه او که جایز است حی باید که  
قسمت رجوع بیان کند بخرمیت مانند آنکه نصفین یا ثلث و ثلثین پس اگر شرط کند که عامل را ده درم باشد یا رجوع نصف معین از  
متاع فاسد شود فقیر گوید ممکن است که اگر اسم شرط اعتبار کنیم و در جماله افضل سازیم و الله اعلم و اگر گوید علی آن الرجوع بنیت اول  
عرف بالمناصه بهتر میباشد که درست باشد و همچنین ظاهر است که علی آن نصف لی یا نصف یک نزدیک موصوع صحیح است  
و وظیفه عامل تجارت است و توابع آن مانند شرط ثبات طی آن و وزن خفیف یا سنگین و سنگ ثقیل یا نازک و سمن کثیر و کج و لا بد  
در تجارة و بروی لازم نیست جایز است استیجار عامل برای آن از مال قراض بشرط مصلحت ظاهره و آن محسوب شود و می یابد  
عامل با حیطه کار کند پس بیع نفین و شری نکند بدون اذن او و اگر میرسد بیع بعضی زیرا که آن عمده ابواب بیع است و او را  
میرسد و عیب اگر مصلحت ظاهر باشد و اگر مالک عامل در مصلحت بودن را با اختلاف کند هر چه اقولی باشد لازم کرده آید و با کثر از  
المال خرید کند کسی که بر مالک معقوب میشود خرید نکند مگر باذن او و سفر نکند الا باذن او و نفقه عامل از آن محسوب نمی شود و اگر کفایت  
قول که بدشته اگر در ذمه کرده است از آن عامل باشد و اگر تعیین مال قراض کرده است فاسد باشد و شری یا متاع حیوان یا کسب  
رقیعی که مال قراض باشد از آن مالک باشد بلا شرکت زیرا که اثر قراض در رجوع است نه در زوال غیر رجوع و اگر نقص حاصل شود  
رضی آن را در رجوع کنیم و همچنین تلف بعضی از جن نقصان رجوع اتمام کند از این المال باشد و آنچه قبل از تصرف باشد از آن  
المال است و هر یکی را بر این عقد میرسد و اگر یکی از ایشان بمیرد یا مجنون شود عقد منفسخ گردد و در صورتی متاع استیفا من منضمین

اگر عرض باشد در علم است و در صورت اختلاف عاقدین در توابع عقد قول عامل است و داشته شود بین او و مانند آنکه اگر در علم  
الا کذا و اثرتیست نه الاقران اولم تنهی عن کذا یا دعوی تلف بعض یا رخص متاع کند و اگر در شرط عقد اختلاف کند مانند شرط  
و ملک بر دو سو کند خود را بعد از آن اجرتی مثل لازم کرده شود چنانکه در بیع روایت کردیم اما و کالت پس بدست در آن از عاقدین  
و صیغه توکیل عقد یکدرومی کیل کرده باشد و کیفیت عمل حکم اختلافی که در میان وکیل و موکل واقع شود شرط عاقدین نیست  
هر دو را با شرت آن عمل حق خود صحیح باشد پس توکیل صبی همچون صحیح نیست وکیل بودن ایشان نیز صحیح نیست بر قول بعضی  
دعوی استثنای کرده میشود ازین مسئله جواز توکیل در بیع و شرا نیز اگر توکیل صحیح باشد مصالح او بر همه خورد و صیغه توکیل  
است که اذن عقد از وی همیشه شود مانند و ملکات فوضه الیک بیع و شتر و ضرورت لفظ قول بلکه اگر موجب فرموده کار کند  
آن توکیل خواهد بود و تعلیق توکیل بشرطی دو وجه آمده است صحیح است که وعده است از عقد توکیل شرط عقد یکدرومی کیل  
آنست که موکل مالک آن باشد پس اگر گوید و ملکات فی بیع عبدی ملک فاسد باشد و وظیفه وکیل آنست که مخالفت امر موکل در غیر  
محل قیمت است مگر پس اگر مطلق بیع او را وکیل کردند و ازین سر فروختن بخیر نقد بلد و نه به شرط نه زمین چشم غالباً ازین  
کرده نمی شود و اگر بیع منحل اذن داد و در عرف اجلی در آن باب متعارف است بر آن حمل کرده آید و اگر مخالفت کند و بیع را بیک  
است ضامن او شود و اگر مطلق شتر وکیل کرد و شتر می صحبت جایز نیست پس اگر خرید کرد با علم آن و موکل حاضر است آن از آن  
خواهد بود و اگر بعیر علم خرید کرده است و ضرری در وی لاحق است و قیمت او مناسبت و در توضیح ظاهر است ظاهر است که اذن  
خودش باشد وکیل اگر اذن توکیل داده است میرسد او را وکیل گیرد و اگر اذن نداده است و کار از وی تمام نمی شود وکیل بیک  
امین را و اگر او را گفته بیع من فلان او بصفه کذا و شمن کذا مخالفت جایز نیست و اگر وکیل کرده است در خریدن شاتی او بصفه کذا  
بیک یا پس و شاة به آن وصف یکدیگر یا خرید کرد پس بطلان صحیح است بحديث اشتراکی صیغه ازین قبیل است هر چه مخالفت  
در داده نافع باشد و اگر مخالفت کرده است و عقد بر معین واقع شود در کرده نشود و اگر بر معین واقع نشده است اذن وکیل باشد  
معزول میشود وکیل بعزل موکل و بعزل خودش و معزول میشود بخرج اعدای از اطمینان تصرف یا بخرج محل تصرف از قابلیت و اگر  
در میان ایشان اختلاف واقع شود در توابع عقد قول وکیل را اعتبار کنند بین او مانند اشتراک یا اشتراک بقبضی اگر در محل کار  
یا شرط آن اختلاف واقع شود البتة علی المدعی و البین علی من انکر و توکیل مخصوص نیست بر بیع و شرا بلکه جاری میشود در هر عقدیکه  
قابل نیابت باشد پس طاعات توکیل درست نیست الا ج و تفرقه ذکوة و بیع و صحیح و همچنین در ایلا و لعان و شهادة و اقرار و طهارت  
درست نیست و صحیح است در هر طرف بیع و در بیع و سلم و زمین و طلاق و سائر عقود و نسخ و قبض و جبر و اقباض آن و دعوی  
جواب آن و ملک سباحة مانند احتیاط اصطیاد و احیاء موت و استیفاء عقوبه که حق آدمی است مانند قصاص و نفوذ در









معقود است بکنند و اگر برین دروین حال بوده است یا اجلی که پیش از فساد می آید یا شرط کرده باشد بیع او درین متن او عین  
 انفسا صحیح است و اگر شرط کرده است بیع او صحیح نباشد و اگر مطلق گذاشته است دو قول آمده نظر باینکه آن بیع صحیح عقد با اعتبار شرط بیع  
 تصریح او را که چیزی عاریت گرفت و اگر گذاشت صحیح است زیرا که در لفظ فرکان مشقوه ملک بودن زمین را فهمیده نمی شود  
 و ایامانی است بر حقیقت عاریت پادین متعلق شده است بر قبضه او و قول آمده نظر بر حقیقت عاریت و بجا حقیقت برین فقیر گوید اگر  
 تخلف حکم عقدی از منفع کنند موجب باشد و اگر گوئیم مستیاق هم است از آنکه متعلق شود حق مرتهن بر قبضه او یا حمل کند او را در  
 دین سبب قدرت او بر منفع از انتفاع موجب تر باشد و الله اعلم بشرط مرهون آنست که دین ثابت باشد چنانکه آنست در آن  
 است و اگر مرهون آن عین مفصوله است عاره واقع شود و وجه آمده است بنا بر آنچه در توجیه آیه گفتیم موجب تر بینا می داند و اگر  
 ثابت شده است بر ذمه مثل جعل پیش از فراغ عمل و قول آنست که اقوی نزدیک فقیر حراز است نزدیک شروع در عمل زیرا که  
 جعل در خصوصت اهل است بلزوم و در یک دین برین بعد برین صحیح است و ایامیک مرهون در دین بعد برین صحیح است  
 قول قدیم شافعی صحیح است و همان است اقوی نزدیک فقیر زیرا که ابراست از عقد اول انشاء عقد دیگر است و قبض شرط  
 لزوم برین و تمام است و قبض مرتهن حاصل میشود مباشرة او قبض بر ایام مباشرة ثابت اگر برین را یا خلاص او را یا ساخت  
 درست نباشد زیرا که این نیابت خود میکند با بطلان قبض و اگر قبض مرتهن برین بوده است بخصب یا و بیعت و قبض برین  
 اذن جدید شرط است یا ذخیره نزدیک فقیر عدم شرط ادا است زیرا که عقد با قبض اذن خلافا است و اگر برین قبل از  
 قبض مرهون در دین تصریفی کرد که مزیل ملک باشد مانند بیع یا برین دیگر این رجوع است از برین و این تصرف بعد از قبض در  
 نباشد الا باذن مرتهن و در احتیاق اقوال آمده است نظر باینکه مقصد برین است و باینکه شارع تحریر بیع موده است بر این  
 میرسد انتفاع بآن بحديث لا یفوت المرهون پس آن انتفاع اگر بغیر استر و ادیسر آید فیه و الا استر و ادیسر و کند بعد انتفاع باز با و استر  
 اگر انتفاع در روز است شب باز گرداند و اگر در شب است بر روز باز گرداند و اگر برین در مرتهن در عقد شرط کند که در قبض ثالث باشد  
 جایز است و اگر آن ثالث بمیرد اتفاق کنند بر شخص دیگر و الا حاکم نزدیک عدلی نگذاشت پس اگر اجل دین آید تکلیف دهد باینکه ایضا  
 از غیر برین یا از انقضای شکس اگر اصل را کند حاکم از انقضای و اگر شرط کرده باشد که عدلی از انقضای و شد آن عدلی انقضای شد  
 بشن مثل حال از نقد بلزوم مرهون تا وقت ملک بر این است از حلف و غیر آن و اگر مرهون تلف شد چیزی از دین  
 ساقط نشود باب مناهی موانع افضولی هرگز نماند و کند زمین مرده را پس آن زمین ملک است بوقت جبار از زمین است  
 منتفع به نباشد سبب بعد ما یا سبب بودن درختان حار و دار یا بعد از ازیلا و زنده کردن او عبارت از معهود کردن است  
 و قلیه ای کردن و نه رکافتن و چاه کردن تا چاه شود برای انتفاع مالک



[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



بجای از آن فرشته پیش از آن برقی که می آمد صاحب او داده می شد و او سخن آن مترجم گوید ازین حدیث ظاهر شد که مال ضایع و دو قسم است و از منار و غیر آن پس خبر از دست است اتفاقاً آن کسی که واثق باشد برداشت و تعریف خود و مکرده است نیز در او و بعد اتفاقاً در تعریف او یک سال بعد از آن اگر مالک پیدا شد و وصف کرد و آن را با او تسلیم کند و الا بشناسد همان مال را که داده و از بعد از آن جایز است تمسک و جایز است تصدق با او پس آنکه که می شود ازین کلیه شئی تا ندانند عدا و سطو و جمل بیعی واجب نیست تعریف بحدیث

رسول الله علیه و سلم فی العضا و الطور الخ شهابیه علی قبط الخرج لیستعبر به و راه او و او را پس لابد است در میان بیان شرط تعریف و حقیقت تا ندانند حقیقت وصف و معرفت او پس تعریف را توافق باید و در او باید بحدیث در عین سنجید و استیجاب اوقات مراد نیست بلکه خبر عباد و اولاد هر روز می شود وقت بعد از آن هر روز و نیز می تواند بعد از آن در مجموع بعد از آن در هر ماه یک بار یا هر که که در داخل این امور از عرف اخذ کرده می شود و اگر کسی بعضی اوصاف شئی را شناسد نشود و استیجاب کرده نشود و در فکر او صداد تا که از آن اوصاف آن نگردد و چنانکه اگر حلف او کند جایز است او را تسلیم اگر صدق او معلوم نماید و شئی تا ندانند خبر نیست که مالک آن بعد از طارقه لکن برای آن از راه خود یا دیگر در ذوق عین عدم رجوع جایز است از روی تصرف بغير تعریف و اگر طعن رجوع تا زمانی نداشته باشد تا از آن زمان بقیاید تعریف کرد و آن مختلف است باختلاف شئی و باختلاف احوال و مواضع و در حد دیگر مغفقه حد و وجوب آن است و آن اشاره به جهت جمیع آنچه تعریف اولی و ثانی داشته باشد بحسب قسم دیگر در ضار است و آن دو قسم است آنچه شبیه نعم است در صفت و تسلط اگر بر آن صاحب آن اهل است که بقوه خود از صفات سراج منفعی و پس امام را میرسد التقاط قسمین چنانکه از حدیث حضرت عمر ظاهر شد زیرا که آن سبیل حفظ مال است و در خصوص تعریف لازم نیست و بعد از انتظار اگر مالک پیدا شد اگر خواهر بفرموده او اگر خواهد برای مالک بگذرد و اگر خواهد به نسبت المالک تا آنکه مالک شود و قسم اول را حد و ثلثین را میرسد التقاط آن و در قسم ثانی میرسد بآب اللفظ لفظی عبارت از لفظی است که در ذوق افتاده باشد کسی از برادر مالک عن ابن شهاب عن سنین بن جریج عن ابن جریج عن سنان بن جریج عن سنان بن جریج عن سنان بن جریج

فی زمان حرب الخطاب قال جئت به الى حرب الخطاب قال امحلت علی اخذ هذه التهمة فقال وجدتها كصايفة فاحذتها فقال له جئت ليقب يا امير المؤمنين انه رجل صالح فقال له انك قال نعم فقال عمر اذهب فهو حر و لك و عليهما النفقة سنين يافت طفله و در راه افتاده در زمان حضرت عمر رضی الله عنه گفت منین پس بر دم او را پیش عمر بن خطاب پس گفت عمر چیزی باعث شد که بر فتن این جان گفتم تا قسم او را بی اخطا و افتاد پس گفتم اگر پس گفت پیش حضرت عمر عریف او یعنی شخصی که برای مغفرت احوال مردمان مقرر بود یا امیر المؤمنین بر آنم این شخص را

است پس گفت حضرت عمر یا حال چنین است گفت عریفکاری پس گفت عمر بر او پس اطفال را دوست و سر تر است و در او

٣٠  
 جواز القاطنة  
 لانك والله يتعسف منها  
 كشفاً لجزء القاطنة  
 في القوت والطاردة  
 فوق عند احييتين  
 ان يكون بهما او غيرهما  
 قوله معهما سقاء صا  
 حذاها السرايا مسقاء  
 انما اذا درست الماء  
 نشرت منها يكون فيه  
 رطباً واكثفه لا يجم  
 واراد بالجلد انما استعاره  
 وانما تقوى بها على  
 ١٤٨  
 التبريد وقطع البرد الى الساق  
 انما يعني بذلك من  
 اخذها المذهب من  
 قوله ثم من قال من  
 كلا الوجهين حسن  
 ان شاء الله تعالى  
 حتى ياتي اهلها وان  
 يخاف عليها الضيعة  
 اوله محمد بن رستم  
 فاعيا او قد سئل  
 حتى ياتي اهلها وان  
 باس بذلك

نه قلند

بیان انبیا و ائمه علیهم السلام

در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و در بیان احوال و احوال

و بر ما واجب است نفقه او قال یسجد ما لکما یقول الذی عندنا فی البیت انه حرانی و لوله المسلمین هم یوثقون به و یعتقلون  
گفت یحیی شنیدم مالک اگر گفت امریکه قریب نزدیک المین اهل مدینه در باب بنود است که دمی از او است و دلا را و مسلمین را  
مسلمانان داشت و شیوه عقل او مدینه برتر هم گوید اتفاقاً بنود و فرض با کفایت است و یا شهرها و در وقت اتفاقاً ضرورت است  
اتوی عدم ضروری بودن اوست زیرا که حضرت عمر تکلیف شهرها و نفوذ و از حدیث حضرت عمر معلوم شد که لقیطه حر است که  
اصل بر بنی آدم حریت است و از این جهت نیز معلوم شد که اگر لقیطه صالح باشد ترک کرده شود لقیطه و در دست او و اگر صالح نباشد  
نزع کرده شود و از دست او و اما قول حرک و لا و سپس محمول بر ظاهر اوست بقول مالک پس توجیه آن است که چون  
طفل بالغ شود مگر سبب او را سوا ساء در حکم مروت مانده سوا ساء موال با معتقان خود باب لا تنفذ الوصیه الا  
فی ثلث المال جاری نمی شود و وصیت مگر در سیوم حصه مال **مالک** عن ابن شهاب عن عاصم بن سعد بن ابی و حاش  
عن ابیه انه قال جاء فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یعود فی عام حجة الوداع من وجع اشتد فی یقلد یار رسول الله  
قد بلغ من الوجع ما ترے و انا ذو مال و لاری فی الابنة لی فاقصد و قال له مال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
لا یقلد فاشطر قال لا ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الثلث و الثلث کثیر انک ان تذر و ثلث ان  
خیر من ان تذر هم عالة یتکفون الناس و انک ان یتفق نفقة یتبع بها وجه الله الا حرج علیها حتی یحفل  
فی امراتک قال فقلت یا رسول الله اختلف بعد اصحابی فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انک ان تختلف فتعمل عملاً  
صالحاً الا اددت به درجة و رخصة و لعلک ان تختلف حتی یتفق بک اقام و یضربان اخوان اللهم امض  
لاصحابی هجرتهم و لا تودعهم علی اعقابهم لکن الیائس سعد بن خولة یروی له رسول الله صلی الله علیه و آله ان مالک  
سعد بن ابی وقاص گفت تشبه این آدم و سومی من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیا بر پس میگرد و در سال حجة الوداع  
سبب در دیکه نهایت رسیده بود و من پس گفتم یا رسول الله بر تائید رسیده است بمن از بیماری آنچه می بینی من  
صاحب الم و دارش نمی شود مگر یک خزان من آیا صدقه بدهم و سیوم حصه مال را پس فرمود حضرت صلوات  
پس گفتم صدقه و هم نمی مال را فرمود من بعد از آن فرمود حضرت صلوات الله علیه و سلم صدقه ده یک سیوم حصه  
و سیوم حصه بسیار است هر تائید اینکه تو نگردداری و ارشان خود را بهتر است از آنکه ننگدست بگذاری ایشان را  
بگفت خود سوال میکنند از مردمان و هر تائید توجیر چکنی هیچ خرجی که طلب کنی بان رضامندی خداست تا ای را مگر  
شده داده شود زیرا بران تا آنکه ثواب داده شود ترا بر چیزیکه نمی درودان زن خود گفت سعد پس گفتم یا رسول الله  
ایا مال پس گذاشته شود بعد از آن من یعنی عمر من دار شود پس فرمود حضرت صلوات الله علیه و سلم هر تائید پس گذاشته شود

احمال صلاقی الیتامی در تمام و اکثر منبر و غیره **کتاب الاستقونات** فی النساء قل الله یفتیکم فیمن وما یتعل علیکم  
الکتاب فی یتامی النساء اللاتین لاتیقن فیهن ما کتب لهن وترغبون ان تنکحن وللمستضعفین من الرجال  
وان تعصوا للیتیم بالقسط وما تعصوا من خیر فان الله کان به علیما وطلب فتوی میکند ترا در باب  
زنان یعنی چه نوع بایشان معامله باید کرد و الله اعلم بگو خدا فتوی میدهد شمار در باب زنان و آنچه خدا نازل شده بر شما  
در کتاب نازل شده است در حق آن زنان یتیم که نمیدید ایشان و آنچه فرض کرده شده است برای ایشان در خست  
میکند که نکاح کنید بایشان و نازل شده است در باب بیچارگان از کوه و کان و حکم است بآنکه بعد حال یتیمان کنید بقیه  
و آنچه میکند از نیکی می هست خدا بآن و اما مترجم گوید اهل جاهلیت در نکاح زنان یتیم رغبت میکردند بسبب برتری و  
و حدیثی حسن و در ادای نفقه و مهر تقصیر مینمودند و الله اعلم و جواب این مستحقا تقصیر داشت این خدا است بعضی مسائل  
حواله فرمود بر آیات سابقه و آن مسئله تحریم ظلم بر یتامی است و بعضی را اینجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم عمل  
کلی حکایت و در بعضی از زن دیگر و باخه طلاق در صورت ضرورت **باب الولی یخیر فی اموال الیتام و یتیم**  
و یفعل ما یشاء من الغنطه میرسد ولی که تجارت کند در اموال یتیمان و مضارته کند و یکبار چیزی که در آن نفع ظاهر است  
مالک است ببلند آن عمر این الخطاب قال یخیر وافی اموال الیتیم لایحکمها الزکوة عمر بن الخطاب فرمود تجارت کنید در اموال  
یتیمان تا فانی نکند از زکوة مال الله ببلند آن عایشه زوج ابوقحطه علیه السلام کانت تعطی اموال الیتام  
یخیر لهم فیها حضرت عائشه میداد اموال یتیمان و یکبار که تجارت کند برای ایشان در آن مال مالک است عن یحیی بن سعید  
اشتری لبنه اخیه فی حجره مالا فبیع ذلک المال بعد مال کثیر یحیی بن سعید خرید کرد برای فرزندش برادر خود که  
برورش او بود مال را بیفستستان را پس فروخته شد آن پستان مال بسیار بعد از آن قال مالک لا بأس بالعقار  
فی اموال الیتیم لهم اذا کان الولی ما مافلا ارى علیه ضارنا گفت مالک باک نیست تجارت در اموال یتیمان بر  
نفع ایشان چون دل نامون باشد پس منی میخورد و در آن تصرف **کتاب الفرائض**  
**باب میراث الاولاد من ابیهم و امهم و میراث کلاب و الام من اولادها** باب در بیان میراث  
اولاد از پدر خویش و با از مادر خویش و میراث پدر و مادر از اولاد خویش قال الله تعالی یوصیکم الله فی  
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فقلن ثلثا ما ترک ط و انکانت  
فلها النصف و لا یورث کل واحد منهن ما للسدس من عا ترک ان کان له ولد فان لم یکن له ولد  
ابوه فلاه الثلث فان کان له اخوه فلاه السدس من بعد وصیه یوصی بها و دین ط و ابائکم و بنائکم



[illegible]



بگذاشتید بعد از ای وصیتی که امر کرده باشید بان یا بعد از ای نین قال مالک و میراث الرجل من امرته اذا لم تترك ولدا و اولاد  
 ابن النصف فان تركت ولدا و اولاد ابن ذکرا کان او انثی فخر و جهها الربع من بعدک وصیته توصی بها او دین و میراث المرأة  
 من زوجها اذا لم تترك ولدا و اولاد ابن الریخ فان تركت ولدا و اولاد ابن ذکرا کان او انثی فخر و جهها النصف من بعدک وصیته  
 یوصی بها او دین و ذلک ان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه و لکم فی ما ترک اذا جاءکم الایة لکم میراث  
 مرد از زن خود اگر نگذاشته باشد آن زن فرزند می یا فرزند پسیر نصف است پس اگر گذاشته باشد فرزند می یا فرزند پسیر  
 خواه آن فرزند مرد باشد یا زن پس شهر او در چهار یک است بعد از ادای وصیتی که وصیت کرده باشد بان آن زن یا بعد  
 از ای دین و میراث زن از شوهر خود و حقیکه نگذارد شوهر فرزند را یا فرزند پسیر را چهار یک است پس اگر نگذارد شوهر فرزند  
 یا فرزند پسیر را خواه مرد باشد آن فرزند خواه زن پس زن آن متوفی را بهشت یک بعد از وصیتی که امر کرده باشد بان یا  
 ادای نین درین حکم برای آنست که خدا تعالی میفرماید در کتاب خود و لکم نصف الایة باب میراث الککالة ککالة کسی  
 که والد و ولد نگذارد و در ککالة دو آیه فرود آمده است یکی در اول سوره نسا و یکی در آخر آن قال الله تعالی و ان کان رجل  
 یورث ککالة او امراة و له اخر او اخت فکل واحد منهما السدس فان کانوا اکثر من ذلک فم شریکة فی الثلث یعنی بعد  
 وصیته یوصی بها او دین عین میضاد وصیته من الله و الله علیه حلیم و اگر باشد مرد یک میراث از وی می برسد ککالة  
 بغیر والد و ولد یا باشد زن یک میراث از وی می برسد ککالة و بهر تقدیر باشد آن متوفی مورث ککالة را برادری و یا خواهری  
 و مراد اینجا برادر یا خواهر خاکی است بالا جماع پس هر یکی از برادر و خواهر شش یک است پس اگر اصحابا خواهر از مادر  
 از یک پس ایشان همه شریکند در سه یک بعد از ای وصیتی که امر کرده باشد بان یا ادای نین در حالیکه آن وصیت  
 داخل کننده ضرر نباشد بر وارثان یعنی حصه یا ده از ثلث نباشد و البتة علم حکم کرده است باین احکام خدا تعالی حکم کردنی  
 و خدا دانا برادر است میستغنیان قل الله یفتیکم فی الککالة ان امره علیکم لیس فی ولد و له اخت فلها نصف ما ترک  
 و هو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانوا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک و ان کانوا اثراة و جلا و یرثها و لذلک  
 مثل خطایا متشیب بین الله بکم ان فضلنا و الله بکل شیء عظیم و طلب فتوی میکند از خود میراث ککالة بگویند و فتوی  
 میدهند شما را بر این میراث ککالة اگر یکمرد و یک زن است او هیچ فرزند می یعنی و والد او را خواهر است یعنی عینی یا علانی  
 پس او را است نصف آنچه گذاشته است متوفی و برادر و درات میشود و خواهر یعنی هیچ تن که او بگیرد اگر نباشد آن خواهر را  
 فرزند می پس اگر نباشد خواهر آن دو تن پس آن دو خواهر را و میوم حصه است از آنچه تن که که برادر و اگر شهید دارا  
 اصحابا خواهر مردان و زنان پس هر دوی آنها حصه دو زن است باین میکند خدا برای شما شریع اسلام را تا نگارید و بشوید

بهر خبر داناست ما مالک عن زید بن اسلم ابن عمر بن الخطاب سال رسول الله صلعم عن الخلافة فقال له رسول الله صلعم الله  
یکفیک من ذلالت التي انزلت فی آخر سورة النساء عمر بن الخطاب سوال کرد رسول الله صلعم علیه السلام میراث کلاه پس فرمود  
او رسول الله صلعم گفت میکند ترا ازین مسئلتی که نازل کرده شد در آخر سوره نسائمی و می گویم است هر آنکه مرد را از خاونداری  
اولی جنی الاشیاء بخرد یا نه بخواهد و باقیمین قطع شد آنچه میشد قال مالک الامر المحتمر علیه عندنا ان الاخوة  
لاهم لا یورثون مع الولد ولا مع ولد الابناء ذکرنا اننا اذا اوانا ثانیاً ولا یورثون مع الاب ولانهم الجداد اب  
وانهم یورثون فیهما یکو ذلك لیس فی الواحد منهم السدس ذکرنا کان او اثنی فانما ثانیان اثنتین فلکل واحد منهما السدس فان  
کانوا اکثر من ذلک هم شراکاء والثلث یقسم فی بینهم بالسواء الذکر مثل حظ الانثی وذلک ان الله تبارک وتعالی  
قال فی کتابه وان کان رجل یورث کلالة الایة فکان الذکر والاثنی فی هذا بمنزلة واحدة گفت الکامریکه اتفاق حاصل  
بر این نزدیک است که برادران اخیا فی کافرا ورشد فقط وارث نمی شوند بافرزند وند بافرزند پس بر مرادان چندن آن فرزندان  
با فرزان چیز براروارث نمی شوند باید بدونه باشد که پدر پدر باشد چیزی را و ایشان وارث میشوند در غیر اینصورتها بطریق قضیه  
نه بطریق عصوبه یکی از ایشان شش یک است مرد باشد یا زن پس اگر دو باشند پس هر یکی را از ایشان شش یک است  
پس اگر زیاد باشد چندتا پس از این باب هم شیر بیان اندر در یک یک قسمت کنند آن سه یکا میان خویش برابر مرد و زن  
یک زن است و این بسبب آنست که خدا متعالی میفرماید در کتاب خود و الحاکم رجُل یورث کلالة الاثنتین ولسبب مردوزن  
درین حکم یکسانست قال مالک الامر عندنا ان الاخوة للاب والام لا یورثون مع الولد الذکر شیئا ولا مع  
ولد الابن الذکر شیئا ولا مع الاب دنیا شیئا وهم یورثون مع البنات وبنات الابناء ما لم یترک المتوفی حیا  
باب ما فضل من المال فیکونون فی عصبته پیدا بمن کان له اصل فوریضة مسماة فیعطون فوالاضیم فان فصل  
بعد ذلک فضل کان للاخوة للاب والام یقسم فی بینهم علی کتاب الله جل ثناؤه ذکرنا ان کافرا وانا ثانی  
للذکر مثل حظ الانثیین وان لم یفضل شیء فلا شیء لهم قال وان لم یترک المتوفی ولیا ولا حیدا باب ابنا  
ولا اولاد بن ذکرنا کان او اثنی فانه یفرق من لاحت الواحدة للاب الام النصف فانما ثانیان اثنتین فاقول ذلک  
من الاخوات للاب الام فرض لهن الثلثان فان کان معهن اخر ذکر فلا فریضة لاحد من الاخوات واحده  
كانت او اکثر من ذلک ویداین شرکه بفریضة مسماة فیعطون فالاضیم فما فضل بعد ذلک  
من شیء کان بین الاخوة للاب والام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی فیریضة واحدة  
فقط له لیکن لهم فیها شیء فاشیر کو امر بنی الام فی ثلاث وثلث الفریضة امراه تو فیت وترکت





نام نوشت بسوی وزید بن ثابت سوال میکرد و او از حکم جد پس نوشت بسوی او وزید بن ثابت که تو نامه نوشته بودی بسوی من  
 سوال میکردی مرا از حکم جد و خدا و انانیت و این مسئله است که حکم میکند در آن گفتههای و هر آینه حاضر شدیم که  
 و خلیفه پیش از تو میرادند جد را نصف با یک برادر و سیوم صید با دو برادر پس اگر بسیاری بودند برادران کم نمی کردند حصه  
 او را از سه یک مترجم گوید رضی الله عنه و این در صورتیست که با جد و اخوة صاحب فرض نباشد پس جد را خیر الامر است  
 مقاسمه اخوة لکن مثل حظ الانثیین یا ثلث جمیع المال الله علم ما لا عن ابن شهاب عن قبیصة بن ذؤیاب  
 عن ابن الخطاب فرض للجد الذی یفرض الناس له الیوم عمر بن الخطاب حکم کرد بر جد غیریک حکم میکنند مردمان بر  
 امروز یعنی خیر الامرین چنانکه گذشت ما لا انه بلغه عن سلیمان بن یسار انه قال فرض عمر بن الخطاب و عثمان بن  
 عفان و زید بن ثابت للجد مع الاخوة الثلث معین کرد عمر بن الخطاب عثمان بن عفان و زید بن ثابت بر اخی با برادران  
 سه یک چنانکه گذشت قال ما لا و الامم الحجة علیه عندنا و الذی ادركت علیه اهل العلم یبذل ان ان الجواب  
 الای لا یرث مع الاب دنیا شیئا و هو یفرض له مع الولد الذکر و مع ابن الابن الذکر السدس فرضیه و هو فیما  
 سئل ذلک ما لم یرث المتوفی اخا و اختا لا بیة بیة یا حدان شرکه بفرضیه مسماة فیعطون فوا یرثهم فان  
 فصل من المال السدس فما فوقه کان له و ان لم یفصل من المال السدس فما فوقه فرض للجد السدس فرضیه  
 قال مالک و للجد الاخوة للاب و الام اذا شرکهم احد بفرضیه مسماة بیة عن شرکهم من اهل الفرائض فیعطون  
 فوا یرثهم فما بقی بعد ذلک للجد و الاخوة من شیء فانه ینظر فی ذلک افضل لحظ الجدة علی الجدة الثلث مما بقی له  
 و للاخوة او یرثهم بمنزلة رجل من الاخوة فیما یحصل له و لهم و یقاسمهم بمثل حصه احدیهم او السدس من مال کل  
 احدی ذلک کان افضل لحظ الجدة علی الجدة کان ما بقی بعد ذلک للاخوة للاب و الام للذکر مثل حظ الانثیین الا فی  
 فرضیه واحدة تكون قسمة فیها علی غیر ذلک و تلک الفرضیه امره توفیت و ترک زوجها و امها و اختها  
 لابنها و امها و جدها فللزوج النصف و للام الثلث و للجد السدس و للاخت للاب و الام النصف ثم یجمع سهم  
 و نصف للاخت فیقسم اثلاثا للذکر مثل حظ الانثیین فیکوز للجد ثلثاه و للاخت ثلثه قال مالک و میراث الاخوة  
 للاب مع الجدة اذ لم یرث مع اخوة للاب و الام کمیراث الاخوة للاب و الام سواء ذکریم کن ذکریم فانشاءم کانشاءم فاذا جمع  
 الاخوة للاب و الام و الاخوة للابین و الاخوة للاب و الام یعادون الجدة باخوتهم لابیة فیمنعون بهم کثرة المیراث  
 بعد تم ولا یریدونه بالاخوة للام لانه لو لم یرث مع الجدة غیرهم لم یرثوا معه شیئا و کان المال للجد کله فاحصل للاخوة  
 من بعد حظ الجدة فانه یرث للاخوة من الاب و الام دون الاخوة للاب و لا یرث للاخوة للاب معهم شیء الا ان یرثوا

الاخرى للادب الواحدة فان كانت امرأة واحدة فانها تعد الجدة باخوتها لا بما كانوا فاما حصل لهم ولها من  
 كان لها دوهم ما بينهما وبين ان تستكمل فريضتهما وفريضتهما من راس المال كله فان كان فيما بينهما زهدا ولا اخوتها لا بها  
 فضل عن نصف راس المال كله فمعهما خوتها لا بها لذل كما مثل خط الامثليين فان لم يفضل شي فلا شيء لعم كلفت مالكم وكل  
 اتفاق حاصل شد بران نزد يك وچيزي كه يا فتم بران اهل علم را در شهر خود نسبت كه جد يعني پدر پدر را نشانی شود بايد بر سبطه خير  
 و معين کرده ميشود بر جد با فرزند و با پسركه آن نيسره هم نر باشد شش يك بطريق فريضه و حكم در مسئله كه بجز انصورتها  
 باشد يعني در صورتهاي كه فرزند نر سبطه يا بواسطه موجود نباشد مادام كه گذارد دست متوفى برادر يا خواهرى از اعيان  
 يا اعلاتيان ايت كه شروع کرده چي شود بكيكه او شريك جدا باشد محضه معين پس داده شود ايشان را حصهها ايشان پس اگر باقى  
 از مال شش يك يا زياده از شش يك باشد آن زيادتي جدا و اگر باقى نماذ از مال شش يك يا زياده معين کرده شود برابر چي  
 شش يك بطريق فريضه گفت مالك جدا و برادران اعيان و قتي كه شريك ايشان باشد كسي حصه معين شروع کرده شود  
 بكيكه شريك ايشان باشد از اهل فرايض پس داده شود ايشان را حصهها ايشان پس آنچه باقى ماند بعد از اين برامى جدا و برادران  
 از خيزى پس هر كس كه ايت كه نظر کرده شود هر كدام از اين خصلتها نيکه زياده تر است بر كس نصيب داده شود جدا رسد پاك از آنچه  
 باقى ماند بر او و بر برادران يا جدا باشد بغير تخصي از برادران دران مال كه حاصل شود بر او و بر برادران و قسمت كند با ايشان  
 مانند حصه يك از ايشان شش يك از راس المال همه آن هر كدام خصلت كه بهتر باشد نصيب جدا داده شود و آنرا جدا  
 و باشد چيزي كه بلكه مانند بعد از اين برادران اعيان را باين حساب كه مرد را مانند نصيب و زن است حكم بهين منوال  
 است بگر در يك مسئله كه ميشود قسمت ايشان در آن مسئله بر غير اين طريق و آن مسئله ايت كه زني متوفى شد  
 و گذاشت شوهر خود را و مادر خود را و خواهر اعيان خود را و جد خود را پس شوهر راست و مادر راست نه يك جدا  
 شش يك خواهر اعيان راست نصف بعد از آن جمعه کرده شود شش يك جدا و نصف خواهر پس قسمت کرده شود بر حصه  
 مرد را مانند حصه و زن پس برسد جدا و دو سوم حصه او خواهر را يك سوم حصه او و گفت مالك ميراث برادران علاني با جد  
 و قتيكه نباشد با ايشان برادران عيني مانند ميراث برادران اعيان است برابر آن مردانيان مانند مردانان است و زن  
 انيان مانند زن آنان است پس قتيكه جمع شوند برادران اعيان و برادران علاني پس هر كس برادران  
 اعيان شمرده ميشوند با جد جميع شده با برادران علاني خویش پس منع ميكند جدا بسبب جمع شدن با اعلاتيان  
 از كثر ميراث بعد ايشان و شمرده نمى شوند با جد جميع شده با برادران اعيان زيرا كه حال ايت كه اگر نباشد با جد چيزي  
 وارثاني شده با جد چيزي را و مال ميشود بر جد همه آن پس آنچه حاصل شد برادران را بعد نصيب جدا پس هر كس

دی بر سر برداردان اعیانی را نه برادران علقاتی را و نه بر سر برداردان علقاتی را برادران احمیان چیزی را که نه باشد از هیچ  
 اخوة احمیان که نه زن چنین یک خواهر احمیان باشد و پس پس اگر باشد یک خواهر احمیان پس هر آینه دی در شمار آید با جد و خج  
 یا برادران علقاتی خود هر قدر که باشند پس آنچه حاصل شد این برادران را و آن خواهر احمیان را از چیزی باشد آنچه جز خواهر را نه برادر  
 علقاتی را در میان آن خواهر احمیان و در میان آنکه کامل کند حصه خود را و حصه او نصف است از اس مال تمام آن پس اگر باشد  
 در آنچه جمع کرده شد برای او و برای برادران علقاتی او زیاده از نصف اس مال تمام آن پس آن زیاده برادران علقاتی  
 راست در مانند حصه دوزن پس اگر باقی ماند چیزی پس هیچ نیست از آنرا ترجمه گوید همین است از شش فنی و نه و یک  
 ابوحنیفه حدیثی پدر پدر رسا قسط میکند برادران را زیر اگر دی منبر که پدر است اگر پدر نباشد مگر در سه سکه و دو سکه از آن  
 سابق گذشت که مادر با وجود پدر و آنها ثلث باقی بود و با وجود جد ثلث تمام مال خواهد بود و سوم است که مادر  
 با وجود پدر رسا قسط ربا و با وجود جد رسا قسط نیست **باب میدات الحجة در بیان میراث جد و مالک**  
 عن ابن شهاب عن عثمان بن اسحق بن خثعم عن قیس بن ذویب انه قال جاءت الحجة الى ابی بکر الصديق تسالة  
 میداتھا فقال لها ابو بکر مالک فی کتاب الله شیء و اعلنت للوفی سنة رسول الله صلی الله علیه و آله شیئا فارجع حنة  
 اسال الناس فقال الناس فقال المغيرة بن شعبه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اعطاهما السید فقال ابی بکر  
 صل معك خيرك فقام محمد بن مسلم الانصاری فقال مثل ما قال المغيرة بن شعبه فانفذه لها ابو بکر الصديق و  
 جاءت الحجة الاخرى الى عمر بن الخطاب تسالة میداتھا فقال لها مالک فی کتاب الله شیء و ما كان القضاء الذی  
 قضی به الا الفديک و ما انا بذا فی الفرائض شیئا و لکن ذلک السید فان احببتموه فیه فهو بینکم و انکم  
 ملکت به فهو لکم امد جده بسوی ابو بکر صدیق رضی الله عنه سوال میکرد از امیر ارشاد خویش گفت او ابو بکر صدیق گفت ترا  
 کتاب خداست چیزی و نه البته ام برای تو در سنته انحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی پس باز گردان که سوال کنم برادران را  
 پس سوال کرد ابو بکر مردان را پس گفت مغیره بن شعبه حاضر شده بخد مت انحضرت صلی الله علیه و سلم داد جد و شش یک پس  
 ابو بکر صدیق ایامت ای مغیره یا تو غیر تو پس ایستاد محمد بن مسلم انصاری پس گفت مانند آنچه گفته بود مغیره بن شعبه  
 من امضای حکم کرد برای جده ابو بکر صدیق بعد از آن امد جده دیگر یعنی مادر مادر بسوی عمر بن خطاب پس سوال میکرد از  
 برات خود را پس گفت عمر او را نیست ترا در کتاب خدا متعالی چیزی و نه بود قضای که حکم کرده شد یا آن مگر برای غیر تو و غیر  
 یاده کننده در فرائض چیزی را و لکن باقی همان سمس است پس اگر جمع شود برادران سمس آن منقسم میان شما  
 هر کدام از شما که تنها باشد با آن سمس پس آن سمس او است **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن یحیی قال

[illegible]

[illegible][illegible]



سندس درست گفت مالک بعد از این بدست می رسید که مالک داشت ساخته باشد بخیر و صبره را از ابتدای آنکه اسلام پیدا شد تا امروز  
باب میراث العصبه در بیان میراث عصبه قال مالک الامر المحقق علیه عندنا الذی لا اختلاف فیہ والذی ادركت  
علیه اهل العلم ببلدنا وولاية العصبه ان الاخوة للاب الام والابن الميراث من الاخوة للاب اولی بالميراث من بنو الاخوة  
للاب والام وبنو الاخوة للاب والام اولی من بنو الاخوة للاب اولی من بنی بنی الاخوة للاب والام  
وبنو الاخوة للاب اولی من العم اخو الاب للاب والام والعم اخو الاب للاب اولی من بنی العم اخو الاب للاب والام وبنی  
العم للاب اولی من عم الاب اخو الاب للاب والام قال مالک وكل شیء عسکلت عندنا من میراث العصبه فانه  
على نحو هذا التدرج المتوفى ومن تنازع فی میراثه من عصبه فان وجدوا احد منهم یلقی المتوفى الی اب لا یلقاه احد منهم  
الی اب دونہ فاجعل میراثه للکلیت لیس الی الاب الا ان فی دون من یلقاه المتوفى ذوات فان وجدتهم کلهم یلقونه  
الی واحد یحببهم جمیعاً فانظر اقدم فی العصبه وکان ابن اب فقط فاجعل الميراث له دون الاطراف وان کان  
ابن اب وام وان وجدتهم مستویین ینتصب فیهم حد الاباء الواحد واحد حتی یلقوا نسب المتوفى جمیعاً وکانوا کلهم  
جمیعاً بنو اب وبنو اب وام فاجعل الميراث بینهم سواء وان کان والد بعضهم اخو والد المتوفى للاب والام وکان  
من سواہ منهم انما هو اخو الی المتوفى لا بنیه فقط فان اکید ان لبنی اخو المتوفى لا بنیه وامه دون بنی الاخوة للاب  
ذات ان الله تبرک وتعالی قال واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فکتب الله ان الله یحیی شیء علیه قال مالک  
والجد ابوالاب اولی من بنی الاخوة للاب والام واولی من العم اخو الاب للاب والام بالميراث وبنی الاخوة للام  
والام اولی من الجد بقاء الموالی گفت مالک حکمی که اتفاق حاصل شد بران نزدیکی و اختلاف نیست ورنه و غیره یکدیگر بنی  
اهل علم را در شهر خود و میراث گرفتن عصبه نیست که برادر اخیانی اولی است بپسران از برادر علاتی و برادر علاتی اولی است بپسران  
از برادر برادر اخیانی و پسران برادر اخیانی اولی است از پسران برادر علاتی و پسران برادر علاتی اولی است بپسران  
از پسران پسر برادر اخیانی و پسران برادر علاتی اولی اند از عم که برادر اخیانی پدر باشد و عم که برادر اخیانی پدر باشد  
از ان عم که برادر علاتی پدر باشد و عم که برادر علاتی پدر باشد اولی است از پسران عم که برادر اخیانی پدر باشد و پسر عم علاتی  
از عم پدر که برادر اخیانی پدر باشد گفت مالک و هر یک یک سوال کرده شود ترا از وی از میراث عصبه پس براین حکم می بنویسند  
است یا دکن نسب متوفی را و نسب کسی که نزاع کرده میشود یا تو در وراثت بدون او از عصبه است پس اگر با کسی از این که  
بر میخورد یا متوفی بسوی پدر یکدیگر بنمیزد یا متوفی هیچکس از اینان بسوی پدر یکدیگر فرو ترازان باشد پس مقرر کن میراث او را  
برای همان شخص که بر میخورد یا متوفی بسوی پدر فرو و تر بجز کسی که بر میخورد یا او بسوی پدر یکدیگر بالاتر از وی باشد پس اگر با

۳۱۱۵

[illegible]

[illegible]

هر دو کسر باشند مانند مسئله ام و زوج و اخ لا با هم را ثلث است و زوج را ربع و اخ لا باقی و میان ثلثه و ربع تا بین آن  
 ثلثه را در ربع ضرب کردیم و از ده حاصل شد و آن اصل مسئله است ام را چهار و زوج را سه و ربع را ربع اصل  
 در صورت افرا و اجتماع زیاده از هفت نمی باشد ایشان و ثلثه و ربع و سسته و ششامیزه و آنجا هشت و ربع و عشر و ثلث  
 گاهی هم عدد در اصل مسئله شده است که مثل می کنند از منهام ایشان و مثال محسوس این مثل آنست که چهار بر خفیف حاضر شد  
 و پنج کجای آن آمدند یا گوئیم چهار بر خفیف حاضر شد و کس هم رسیدند که هر یکی را دو بر خفیف می باید داد پس لابد است پنج  
 از تقسیم حاضر بر کسوری که عدد در این ایشان باشد مانند آنکه بر خفیف پنج بخش کنند و هر همان را چهار بخشند یا هر  
 سه حصه کنند و هر یکی دو حصه بر چند و همین است معنی عول باید دانست که عول در مثل این صورتهای است مفلو  
 و نادان می آید مانند بسیاری از سایل اصول حدیث چنانکه بیان آن در بعضی کلام ما شنیده و بعضی پس آنکار بر مسئله  
 عول که اجابیت ناشی از قله تعامل می باشد و الله علم و باستقرا معلوم شد که از این اصول مفلو گانه سه اصل حاصل میشود  
 و بعضی مسائل شده و آنجا عشر و ربع و عشرین پس سه حاصل شود و هفت مانند مسئله زوج و اخیلن لایون یا لا  
 زوج را نصف باشد و اخیلن را ثلثین و اصل مسئله شش است و هفت حاصل شده زوج را و چهار اخیلن را و فی صورت  
 سهیم شش می باید زیاده کرد و هفت مانند همین مسئله اگر با ایشان ام را نیز اعتبار کنند پس سده ام را باشد و نصف  
 زوج را و ثلثین اخیلن را و آنرا اصل مسئله گنجایش ندارد و لابد است از زیاده و عدد و بیله مانند مسئله مذکور اگر ام را  
 لام نیز اعتبار کنند پس سده دیگر از لام را باشد و بیله مانند این مسئله چون دواخ لام باشد پس سده دیگر می باید زیاده  
 حاصل میشود و بیله مانند مسئله زوج و ام و اخیلن زوج را ربع است و ام را سده است و اخیلن را ثلثین و دواخ  
 گنجایش ندارد یکی زیاده کردیم و بیله زیاده مانند این مسئله یعنی اگر از لام زیاده باشد و او را سده باشد و آن عدد  
 است و بیله مانند همین مسئله چون دواخ لام و هر یکی را باشد و ربع و عشرین حاصل میشود و هفت مانند مسئله  
 دو برت و لایون و زوج و دوت را ثلثین و لایون را سده است و زوج را ثلثین فصل چون اصل مسئله شش است و  
 عول او نیز اگر عاقله باشد شش ختم پس گاهی شکست میشود بر صنفی مثلاً ثلثین بر ثلاث اخوات و اویم یا یک شش بر  
 چهار زن یا یک سهیم برای چند عصبه یا ثلث برای پنج اولاد و در این صورت محاسبات لابد است از استخراج عدد یک  
 مخرج جمیع سهام باشد بخیر کسر و این را تقسیم گویند پس اگر نصیب یک نفر بر روست ایشان شکست و عاقله است از آنکه  
 نسبت روست با نصیب تا اصل است و این معنی در آن صورت است می آید که عدد نصیب کم باشد مثلاً اصل در عدد روست  
 یا توافق یا تباین و مثلاً اعلان البینه متوافقان خواهند بود و وفق نمی آید خواهد بود و از آنکه در صورت توافق وفق عدد روست

در اصل مسئله ضرب کنیم از حاصل ضرب مسئله صحیح شود مثال توافق ملا حول ام دارد به استقام حاصل مسئله ثانی است اما یکی  
و در اینجا استقام را دو و شصتین دارد و بعد از آن حاصل اند و حکم توافق می شود که نصف است از اکثر اگر کنیم آن دست نصف چهار حاصل  
مسئله ضرب کردیم شش شد و از وی مسئله صحیح میشود و مثال توافق با حول نوج و ابوان دست نبات نوج را ربع ابوان  
دو صد و سیست نبات را شش حاصل مسئله دارد دست نبات را شش نوج را سه ابوان را چهار و آن گنجایش را در پس  
عائل شد با نوزده و شست پر شش تنگ می شود و وفق آنها نصف است پس نصف شش که دست در با نوزده ضرب کردیم  
چهار نوج حاصل شد و ازین عدد تقسیم صحیح می شود زیرا که بیت و چهار نصیب نبات شد هر یکی را چهار عدد رسید و در صورت  
تساوی ضرب کرد که شود عدد و بیست و اصل مسئله مثال او بر حول نوج و اخوین ابوان مسئله دست یکی نوج و یکی  
اخوین را یکی بر دو مسئله شود و نسبت میان دو و یک تباین است ضرب کردیم دو در اصل مسئله چهار شد و در نوج و ابوان  
اخوین را و مثال حول نوج و اخوات ابوان مسئله شش است نوج و نصف اخوات را شش و آن گنجایش را در  
عائل کردیم هفت شش که چهار است اخوات را باشد و نصف شش که دست نوج را باشد و چهار و شصت که شش  
اخراج نوج را دست ضرب کردیم سی نوج حاصل شد نصیب اخوات بیت آمد و چهار چهار هر یکی را رسید و اگر مسئله شود  
نصیب و وفق بر دوس ایشان سخت مقدار کنیم نصیب بر وفق را با بر دوس را اگر متوافق باشند بر دوس توافق بود  
بدل کنیم یعنی احساب دوس را محو کنیم و بجای او وفق بر دوس ثبت نماییم و اگر متباین باشند تمام بر دوس ثبت کنیم و نمایان  
مقدار نماییم عدد مثبت بر دوس را در فریقین اگر متساوی باشند ضرب کنیم یکی را در اصل مسئله و اگر متباین باشند ضرب کنیم  
اکثر را در اصل مسئله و اگر متوافق باشند ضرب کنیم وفق یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و اگر متباین باشند  
ضرب کنیم تمام یکی را در دیگر و حاصل ضرب را در اصل مسئله و بر هر تقدیر حاصل ضرب با صحیح مسئله باشد و اگر مسئله شود  
بر نصیب بر وفق یا چهار بر وفق سخت مقدار کنیم نصیب بر وفقی با عدد دوس ایشان و در صورت توافق وفق از آن  
کنیم و در صورت تباین جمیع آنرا ثبت نماییم و نمایان مقدار کنیم و عدد مثبت را با یکدیگر اگر متساوی باشد یکی بگیریم و اگر  
متباین باشد اکثر بگیریم و اگر متوافق باشد وفق یکی را در دیگری ضرب کنیم حاصل ضرب بگیریم و اگر متباین باشد تمام  
یکی را در دیگری ضرب کنیم و حاصل ضرب بگیریم و بر هر تقدیر نمایان این گرفته را مقدار کنیم با عدد مثبت تا ثبات و از میان  
دو عدد تحصیل کنیم و آنرا مقدار نماییم با عدد مثبت را در و الباقی عدد حاصل را در اصل مسئله ضرب کنیم بعد از آن چون خواصی که نصیب  
بر نصیب و بر فردی از مبلغ مسئله بدانی طریق معرفت آن است که ضرب یکی نصیب او را در اصل مسئله یا حول آن در دیگر ضرب کردیم  
در اصل مسئله حاصل ضرب نصیب این فریق خواهد بود و بعد معرفت نصیب بر وفق آن نصیب با قسمت کنی در میان افراد وفق

از این مسئله این احوال چند مسئله بنویسیم مسئله اول و شش اخ لام دو دوازده اخت لایب این مسئله شش است و شش گنجایش آن سهام  
ندارد عمل کردیم هفت ام را یکی و شش اخ لام را دو دوازده اخت لایب را چهار نصیب اخوت که دوست بر عدد دوس که شش است  
منگشود و مقابل کردیم شش را با دوستی توافق نصف یا فتم کردیم بر نصف پس بر نصف حساب شد که دوست بر نصیب اخوات که  
چهار است بر عدد دوس که دوازده است منگشود و مقابل کردیم توافق بالربع برآمد کردیم بر ربع حاصل شد دو ثلث نسبت میان ایشان  
تأمل بود یکی را ضرب کردیم در هفت بیت و یک حاصل شد و ازین مبلغ مسئله صحیح میشود ضرب کردیم دو در شش حاصل شد و آن نصیب اخوت  
بر یکی یک سهم ضرب کردیم چهار دوازده حاصل شد و آن نصیب اخوات آمد هر یکی را یک سهم ضرب کردیم یکی را دوازده حاصل شد و آن نصیب  
آمد مسئله شش برادر اخوتی در شش چهار حاصل شد شش گنجایش آن سهام ندارد عمل کردیم هفت ام را یکی و دوازده اخت  
اخوتی را دو دوازده اخت لایب را چهار نصیب برادران که دوست بر عدد دوس ایشان که شش است منگشود و نسبت توافق نصف دوازده  
رو کردیم نصف در نصف حساب نوشتیم نصیب اخوات که چهار است بر شش منگشود و نسبت توافق بالربع دارد کردیم بر ربع  
دو باشد و دو نوشته مقابله کردیم در میان سه دو تباین یافتیم ضرب کردیم سه را در شش حاصل شد این شش را در هفت ضرب کردیم  
چهار حاصل شد نصیب اخوات از اصل دو بود و در شش ضرب کردیم دوازده برآمد هر یکی را دو سهم رسید نصیب اخوات از اصل چهار  
بود چهار را در شش ضرب کردیم بیت و چهار شد هر یکی را سه سهم رسید نصیب ام از اصل یکی بود یکی را در شش ضرب کردیم  
برآمد ام شش رسید مسئله پنج بنت و چهار برادر اخوتی دو دوازده و چهار زن اصل مسئله از نسبت چهار است زنان را سه بنات را  
شازنده و حتمین را چهار برادران را یکی و نصیب بر فرقی بر دوس ایشان منگشود پس مقابل کردیم سه را با چهار تباین برآمد  
چهار نوشته مقابله کردیم پنج را با شازنده تباین برآمد پنج نوشته مقابله کردیم دو را با چهار توافق بالصف برآمد نصف دوس که  
دوست نوشته مقابله کردیم چهار را با یک تباین برآمد چهار نوشته مقابله کردیم دو در چهار چهار گرفتیم چهار و چهار شامل بود که  
گرفتیم چهار پنج تباین بود و چهار را در پنج ضرب کردیم پس بیت حاصل شد بیت را در بیت و چهار ضرب کردیم چهار صد و چهار  
برآمد ازین مبلغ مسئله صحیح میشود نصیب نان از اصل سه بود سه را در بیت ضرب کردیم شصت برآمد هر یکی را پانزده رسید نصیب  
شازنده بود شازنده را در بیت ضرب کردیم سه صد و بیت شد هر یکی را شصت و چهار رسید و نصیب حتمین  
چهار بود چهار را در بیت ضرب کردیم هشتاد برآمد هر یکی را چهل رسید **فصل** اگر میتی دار نشان چند گدشت  
و یکی از ایشان قبل از همت تر که متوفی شد و از نشان گداشت باید دید اگر این دار نشان همان بعینه دار نشان  
اول اند و مقادیر میراث ایشان همان مقادیر بوده است احتیاج استخراج لطفی تأمل نیست و اگر بجای میت اول اعتبار  
کنند مانند بنین و بنات یکی از ایشان متوفی شد و وارث نگذاشت الا همان اخوت و اخوات را و اگر دار نشان

میت ثانی خیر و از ثانی میت اول اند یا از ثانی میت اول یا غیر ایشان یا دار ثانی همان اند لکن مقادیر میراث ایشان  
 مختلف میشود در مشهوره لابدست از مناسبت و طریق مناسبت آنست که تصحیح کرده شود مسئله اول او مسئله ثانی را بعد از آن ثانی  
 نموده آید تصحیح ثانی را با ثانی الی میت ثانی از مسئله اول اگر منقسم شود بر تصحیح ثانی احتیاج عمل میت و اگر منقسم نشود باید  
 اگر توافق است و ثقی تصحیح ثانی را در تصحیح اول ضرب کنیم و اگر تباین است ضرب کنیم تمام تصحیح ثانی را در تصحیح اول بر هر قدر  
 از حاصل ضرب هر دو مسئله صحیح خواهند بود و بعد از آن طریق جدا کردن هر وارثی از لطن اول آنست که بگیریم نصیب  
 از مسئله اول پس ضرب کنی در چیزیکه او را در مسئله اول ضرب کرده بودی خواه در فوق باشد خواه تمام و طریق جدا کردن نصیب  
 هر وارثی از لطن ثانی آنست که بگیریم نصیب او را از مسئله ثانی پس ضرب کنی او را در تمام مافی الیه میت ثانی اگر در میان  
 مافی الیه تصحیح مسئله ثانیه تباین بوده است و ضرب کنی در فوق مافی الیه اگر در میان آنها توافق بوده باشد و اگر از مسئله ثانی نیز بخشه کنی  
 پیش از قسمت تر که همین معامله با تصحیح مسئله او مافی الیه او را تقسیم ثانی باید کرد و ضرب باید نمود و ثانی تقسیم باید و در مورد یک  
 مسئله مناسبت نیز باید نوشت مسئله دو جده و یک خواهر عینی و یک خواهر علاتی و یک خواهر اخفائی اصل مسئله شش است  
 و تصحیح از دوازده یک یک هر جده را دو خواهر اخفائی را شش خواهر اخفائی را دو خواهر علاتی را بعد از آن این خواهر اخفائی  
 بر دو یک خواهر اخفائی گذاشت که در مسئله اول خواهر عینی بوده است و یک جده ام الام که در مسئله اول نیز بوده است و دو خواهر  
 علاتی را شش صحیح میشود اخفائی را یکی و جده را یکی و هر خواهر عینائی را دو و مافی الیه میت ثانی دو است و تصحیح شش  
 در میان جدهین توافق بالنصف است نصف شش که سه است در دوازده ضرب کردیم سی و شش حاصل شد دیگر با تقسیم کردیم  
 هر جده را یک سهم بود یک سهم را در سه ضرب کردیم سه برآمد پس هر جده را سه رسید و نصیب خواهر عینائی شش بود شش  
 در سه ضرب کردیم هشت برآمد و نصیب خواهر علاتی دو بود و در سه ضرب کردیم شش برآمد و در لطن ثانی یک جده  
 از جدهین یک سهم بوده است ضرب کردیم در یکی زیرا که یکی نصف مافی الیه است یک حاصل شد و اخفائی را که در مسئله  
 اخفائی بوده است یک سهم رسیده بود یکی را در یکی ضرب کردیم یک حاصل شد و دو خواهر علاتی را چهار بود یکی ضرب کردیم  
 چهار برآمد مسئله زوج و سه پس و یک دختر ام و سه برادر که در مسئله اول نیز وارث بودند گذاشت تصحیح  
 اول از هشت است تصحیح مسئله ثانیه از هشته مقابل که کردیم یکی را با هشته تباین برآمد هشته را در هشت ضرب کردیم صد  
 و چهل و چهار حاصل شد تقسیم دیگر با کردیم در لطن اول زوج را یکی رسیده بود یک او را هشته ضرب کردیم هشته برآمد و هشت  
 در رسیده بود و در هشته ضرب کردیم سی و شش حاصل شد و در لطن ثانی ام را سه رسیده بود و در یکی ضرب کردیم  
 سه حاصل شد و هر برادر از پنج رسیده بود و در یکی ضرب کردیم پنج برآمد فضل چون لطن بسیار شدند و معرفت مبلغ



بر همه منقسم شود شکل گردد لا بدست از محل شبکه آیین عمل از فواید است فقیر از آن رساله این نام افکار کرده است و او می  
از شش مجرای خود مغربی روایت نموده است و فقیر بعضی چیزهای مناسبه یاده کرده باید دانست که آنچه در بطون متعدد شکل  
و مخفی گردد و آنچه در اشبات و شکستن تقسیمی درست کردن تقسیمی چنانکه اهل آن مایات مشغول اند بنزدیک تصحیح ظاهر میگردد و چهار  
چیز است و صاحب شبکه در هر چیزی این ابداع امری سهل الماخذ که مفید و مختصر باشد کرده است اول نوشتن بنویس بر ترتیب  
بیان و ارثان هر یکی تا نصیب هر وارثی از هر بطنی روشن گردد و صاحب شبکه برای تحصیل این قاعده ابداع کرده است  
رسم شبکه و نام هر وارثی یکبار نوشته در ترتیب موت و جهت میراث از اوز بطون با اشاراتی لطیف تنبیه نموده دوم معرفت  
مانی الیه بر مبنی تا او را به تصحیح او مقابله کرده شود و صاحب شبکه برای این قاعده هند را زیر دز بر هر تصحیح رقم کرده است  
تا چیزی را بعضی در بعضی مانی الیه ظاهر گردد و سیوم انتقال کردن بسبب آنکه جمیع مسائل از وی صحیح شود و صاحب شبکه برای  
تحصیل این قاعده هر تصحیح بطن اول در هند سه فوقانی بطن ثانی وصال ضرب اند و هند سه فوقانی بطن ثالث قرار داده است  
چهارم تقسیم آن مبلغ بر هر وارثی و جمع آنچه بر وارثی از برسد از بطون شش دین از نیز قاعده نهاده است اما طریق رسم شبکه  
است که دو خط کشند از صفحه مسوی پایین بقدر گنجایش اسامی وارثان بطن اول نام هر وارثی از جهت میراث و یکی  
نام دیگر نویسد مانند ایام و ابن دینت و شقیق و شقیقه و زوج و زوج و عم و ابن الاغ و علی بن العقیاس و اهل صناعة گاهی  
شقیق قیق و از شقیقه قیقه و از اخت لاب خت لاب و مانند آن اختصار میکنند پس اگر شبکه برای امتحان باشد مطلب  
و اگر فتوی در حادثه باشد پیاده علی التمام او هم می نویسند بعد از آن فصل کنند مابین هر دو نامی خطی و همچنین بالا  
وارث اول و زیر وارث آخر تا هر وارثی از خانه پیدا شود بعد از آن برای بطن دیگر یک خط دیگر بنویسد و بعد از آن  
این خطوط فاصله را با آن خط تا خانه های دیگر ظاهر شود پس از محاذات نام میت ثانی بنویس نام یا مات و اگر از وارثان  
بطن اول کسی میراث از این بطن هم حاصل کرده است بر پهلوی نام او جهت میراث او بنویس این یا نبی یا شقیق یا شقیقه  
و علی بن العقیاس و اگر وارثان دیگر داشته باشند این دو خط معتد ساز بجا نبی اسفل بقدر گنجایش اسامی آن و در آن دو خط  
فاصله تقسیم نمائی و در هر خانه نام وارثی بنویس و اگر فتوی باشد نام هر وارثی بر پهلوی خانه او بنویس و بهین طریق  
بطون ثالث و رابع و خامس تا بقدر اتمالی مانع چون رسم شبکه تمام شد تصحیح بطن اول بر سر سطر او بنویس و بالای آن تصحیح  
بمانند قوس یکش و زیر نام هر وارثی نصیب او را بهند سه مضبوط کن بعد از آن انتقال کن به بطن ثانی و زیر حلا مات  
مانی الیه را ثبت نمائی و بالای سطر این بطن تصحیح او و بالای تصحیح خطی مانند قوس بعد از آن مقابل کن مانی الیه او را  
با تصحیح او اگر منقسم است صفری بالای قوس بنویس و جزو هم نیز این سطر ثبت کن و اگر موافقت است وفق مسئله بالای قوس



بنویس و فوق مافی الید زیر این سطح اگر مبانت است تمام تصحیح بالاسے قوس تمام آن زیر سطح بنویس  
و جزو سہم عبارتہ از حاصل قسمت مافی الید است بر عدد تصحیح بعد از ان انتقال کن بطن ثالث و تصحیح اورا  
بالای سطح زیر خط قوس بنویس و تقسیم کن آنرا بر وارثان و نصیب ہر وارثے زیر نام او بنویس یا علیہ  
اور از یہ ملامت مات و طریق و سقن مافی الید او انت کہ از سہ حالت خالص نیست از لطن اول گرفته  
است فقط یا از لطن ثانی فقط یا از ہر دو در صورتے او لے نصیب از لطن اول کہ زیر نام او مرقوم است  
ضرب کن در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے نوشتہ پس حاصل ضرب مافی الید اوست و در صورتہ  
ثانیہ ہندسہ کہ زیر نام او نوشتہ ضرب کن در ہندسہ کہ زیر سطح لطن ثانیے نوشتہ حاصل ضرب  
مافی الید اوست و در صورتہ سیم تحت نصیب او از لطن اول لے بقاعدہ تقسیم معلوم کن بعد از ان  
نصیب او از لطن ثانی بقاعدہ دیگر و ہر دو را صحیح کن و در زیر مات بنویس بعد از ان مقابلہ کن لطن  
مافی الید را با تصحیح او و بقیاس آنچه در لطن ثانیے گفتہ شد عددے بالار قوس این سطح و عدد  
تحت این سطح بنویس بعد از ان انتقال کن بطن رابع و تصحیح او بنویس و تقسیم کن اورا چنانکہ  
دائستہ و مانعے الید اورا بشناس و زیر لفظ مات بنویس اگر اورا از لطن اول چہیم ہی بہت  
ضرب کن آنرا در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثانیے بہت و حاصل ضرب ضرب کن در ہندسہ  
بالاسے قوس لطن ثالث است پس این حاصل ضرب ب نصیب اوست از لطن اول  
و اگر اورا چہیم ہی بہت از لطن ثانیے عددے کہ زیر نام اوست در ہندسہ تحتانی  
ضرب کن و حاصل ضرب در ہندسہ کہ بالاسے قوس لطن ثالث بہت ضرب مانعے  
و این حاصل ضرب را با حاصل لطن اول جمع کن و مجموع مانعے الید اوست پس مقابلہ  
این مانعے الید را با تصحیح او اگر انقسام بہت نقطہ صفہ بالاسے قوس گذار و جزو سہم  
زیر سطح بنویس و اگر موافقت یا مبانت است بہمان روشی کہ مبیوط نوشتہیم لعل  
و بعد از ان انتقال کن بطن خامس و بقیاس آنچه در لطن رابع کردہ بودی حاصل کن  
کلیہ در شناختن مانعے الید انت کہ اگر اورا از لطن اول چہیم ہی بہت ہندسہ  
نصیب او را در ہندسہ بالاسے لطن ثانیے ضرب کن و حاصل او در ہندسہ  
بالاسے لطن ثالث و این حاصل او در ہندسہ بالاسے رابع و ہلم جزا لے ان تہتہ

الے مانت فیه و اگر چیزے از بطن ثانی نیز میت ضرب کن هندسه نصیب او را ازین بطن  
 در هندسه تحتانی و حاصل را در هندسه بالائے قوس ثالث و حاصل را در بالائے قوس رابع  
 و حاصل او را بالائے قوس خامس و اگر چیزے از بطن ثالث نیز وارد هندسه نصیب او را  
 در هندسه تحتانی ضرب کن و حاصل او را در هندسه بالائے قوس رابع و حاصل او را در هندسه  
 بالائے قوس خامس الے ان مستقیم الے مانت فیه چون از همه بطون فارغ شدی  
 خطی که در سطح سابقه بر پیوستی آن رسم کن و خطوط فاصله تقسیم نامی و نام  
 احیا که باقی ماند و اند بنویس بدستوریکه گفته شد و تصحیح بطن اول را در آنچه بالا قوس بطن ثانی  
 نوشته ضرب کن و حاصل را در آنچه بالا قوس ثالث نوشته و حاصل را  
 در آنچه بالا قوس رابع تا آنکه بطون منتهی شوند و جاییکه صفر نوشته شده  
 ضرب نباید کرد بلکه مبالغه او انتقال باید کرد و آنچه حاصل ضرب آخر باشد  
 بالائے سطح احیا بنویس و بالائے آن خطی مانند قوس رسم کن و این مکتوب  
 جامعست که تصحیح مسائل ازوے راست می آید بعد از ان تقسیم کن این جامع  
 و طریقت تقسیم کنند که برخانه بر شخصه که بگذری بین که و سه از کدام کدام بطن گرفته است  
 آنچه از اول گرفته است هندسه نصیب او را در آنچه بالا قوس بطن ثانی نوشته  
 ضرب کن و حاصل را در آنچه بالا قوس ثالث نوشته و بهم چراتا آنکه منتهی شوند بطون  
 و آنرا علیحدہ بنویس و آنچه از بطن ثانی گرفته است هندسه نصیب او را از بطن ثانی  
 در هندسه تحتانی این سطح ضرب کن و حاصل را در هندسه فوقانی بطن ثالث  
 و حاصل ضرب در هندسه فوقانی بطن رابع و بهم چراتا و این عدد را زیر مرقوم اول که علیحدہ نوشته بودی  
 ثبت نما و آنچه از بطن ثالث گرفته است هندسه نصیب او را در هندسه تحتانی ضرب کن و آنرا در هندسه فوقانی  
 بطن رابع و بکذا و بکذا پس حاصل را زیر مرقوم ثانی ثبت کن و بعد از ان جمیع حاصل او که نوشته  
 جمیع کن و مجموع را در خانه آن شخص حی بنویس و انتقال کن بشخصه دیگر و همین عمل کن چون تقسیم  
 تمام شد امتحان کن بقاعده جمیع و تقسیم چون در امتحان راست آید فرایض درست شد و الا خطا واضح شد  
 نقیض آن خطا کن مثال غسل شبکه بنویسیم و آنرا شرح کنیم تا فائده متام شود با

[illegible]

حل این شبکه است که از مسئله پیش آمده متوفی شد و محلی داشت که داشت زوجه و لام و شقیقه اول  
 لام اصل مسئله او دوازده بود و عامل شد و یازده و آن تصحیح اوست زیرا نام زوجه پندسده نوشتیم و زیرا نام ام پندسده  
 و زیرا نام شقیقه چهار و پنجمین زیرا نام شقیقه دوم چهار و زیرا نام اخت لام دو بعد از آن انتقال کردیم بیطن ثانی  
 یا فیتیم زوج و شقیق و شقیقه تصحیح و از شش است و مافی الید میت از بیطن اول سه بود و مقابل کردیم سه با شش و آن  
 باقیست یا فیتیم بنا بر آنکه سابقا اشاره کردیم که در صورت عدم انقسام تداخل حکم توافق و از ثلث شش که دو باشد  
 بالا نوشتیم و ثلث سه نیز انتقال کردیم بیطن ثالث که امست پنج و از شش یا فیتیم سه بنت مذکوره و البون ثلثین و سددین  
 جمع شد اصل مسئله از شش و شش منکسر میشود در نبات میان نصف نبات که چهار است و میان زدن ایشان که سه است  
 مساوی یا فیتیم ضرب کردیم سه از شش بر سه و آن تصحیح اوست باز تخص کردیم از مافی الید دیدیم که مگر فتره است الا از بیطن  
 اول نصف نبات ایجاد است و در رد که بالای بیطن ثانی فرقه است ضرب کردیم چهار شد مقابل کردیم چهار را با شش و ثلث  
 با نصف بر آن نصف شده که نه باشد بالا نوشتیم و نصف چهار که دو است با این نوشتیم انتقال کردیم بیطن رابع سه و از شش یا فیتیم  
 زوجه و این دینت اصل مسئله از شش یکی زوجه را دینت منکسر میشود بر این دینت عدد در دینت که سه است ضرب کردیم و در شش  
 چهار بر آمد و دوی افزد مگر ده است از بیطن اول خبری پس نصف نبات از بیطن ثانی که سه است در دینت برین که یک است شش  
 کردیم سه بر آمد سه از ضرب کردیم دینت و دینت شد پس دینت و دینت مافی الید اوست مقابل کردیم با دینت و چهار بود  
 بالک یا فیتیم دینت و چهار که شش است بالا نوشتیم و دینت دینت و دینت که نه است با این نوشتیم انتقال کردیم  
 بیطن خامس که یک شقیقه که دینت بیطن ثالث بود متوفی شد چهار و از شش که داشت شقیقه و اخت لام و جد که بقیه و از آن  
 متقدم اند و چهارم زوج اصل مسئله شش است و عامل بهشت شده است و دوی از بیطن اول و ثالث گرفته از بیطن  
 چهار شش چهار را زد و ضرب کردیم شش بر آمد شش را در نه ضرب کردیم و چهار بود و بر آمد و چهار و در دینت شش  
 با نصف و مینقا و شش بر آمد و این نصف است از بیطن اول خبر کاغذی نوشتیم و نصف اوست از بیطن ثالث نیز چهار  
 است چهار را ضرب کردیم در دو که پندسده زیرین است بهشت حاصل شد شش را در دینت زدیم شش و چهار شد  
 بر آن کاغذ نیز بنحویه اول نوشتیم بدینصورت مجموع شش شد و چهل بر آمد و آن مافی الید اوست  
 کردیم با شش انقسام یا فیتیم جزو سهم که ثمانین است با این نوشتیم و نقطه صفر بالا انتقال کردیم  
 بیطن سادس یا فیتیم که اخت لام که دینت بیطن ثالث و اخت لام بیطن خامس فرموده و چهار و از شش  
 اخت لام و جد که در بیطن سابق هم بودند و زوج و آن تصحیح اوست از شش است و نصف نبات از بیطن اول و بعد و در دینت شش



چهار برآمد چهار در نه زدیم سی شش برآمد سی شش از دوشست زدیم دو صد و هشتاد و هشت برآمد دو صد و هشتاد و هشت  
بر کاغذی نوشتیم و نصیب از طین ثالث چهار بود چهار زدیم هشت برآمد هشت از دوشست زدیم  
شصت و چهار برآمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب از طین خاس یکی است یک را در نه زدیم سی و هشتاد و هشت  
ضرب کردیم هشتاد و برآمد از زیر محفوظ ثانی نوشتیم بر بنصورت  $\frac{100}{100}$  جمع کردیم چهار صد و هشتاد و هشت  
مقابل کردیم با شش و منقسم شد جزو سیم که هفتاد و دو است پانین  $\frac{100}{100}$  ثبت کردیم انتقال کردیم  
بطین سابع که ام طین ثالث و جود خامس و سادس بود چهار داشت گذشت زوج و ام و جود و اخت لای این سیکله  
الکذیه است اصل سیکله شش و عمل به نه و نصیب جود و اخت لای که چهار است پانین که لاکر مثل خط الانقیدین  
منقسم کردیم پس انکس لازم آمد عدد در س که است در نه ضرب کردیم پس تصحیح از ازمیت و سبت است دیدیم نصیب از طین  
ثالث سه بود سه در و ضرب کردیم شش برآمد شش از دوشست زدیم چهل و هشت برآمد و در بطون متاخره صفر پانین  
ضرب نکردیم چهل و هشت را بر کاغذی نوشتیم و نصیب از طین خاس یکی است یک را در نه زدیم سی و هشتاد و هشت  
ضرب کردیم هشتاد و برآمد زیر محفوظ اول ثبت کردیم و نصیب از طین سادس یکی است یکی را در هشتاد و دو ضرب کردیم  
هشتاد و دو برآمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم بر بنصورت  $\frac{100}{100}$  همه اجمع کردیم دو صد و برآمد مقابل کردیم با سبت  
میانست برآمد سبت و سبت را بالا نوشتیم و دو صد را پانین  $\frac{100}{100}$  انتقال کردیم بطین ثامن شقیقه ثانیه پانین  
که در اول شقیقه بود و در ثالث ثبت و در خامس شقیقه و در سادس اخت لام که داشت سه و اربث ام حیده که سالتون  
و زوج و این تصحیح از و از و از و نصیب از طین اول چهار بود چهار را ضرب کردیم در دوشست برآمد هشت از دوشست زدیم هشتاد و  
دو برآمد و هشتاد و دو در دوشست زدیم پانصد و هشتاد و شش برآمد پانصد و هشتاد و شش از دوشست زدیم هشتاد و دو برآمد  
پنجاد و دو برآمد بر کاغذی ثبت کردیم و نصیب از طین ثالث چهار بود چهار را در و ضرب کردیم هشت برآمد هشت از دوشست زدیم  
زدیم شصت و چهار برآمد شصت و چهار از دوشست زدیم هشت زدیم یکبار و هشتصد و سبت و هشت برآمد زیر محفوظ اول ثبت  
کردیم و نصیب از طین شمس سه بود سه را در هشتاد و دو زدیم دو صد و چهل برآمد دو صد و چهل از دوشست زدیم هشتاد و دو  
و چهار صد و هشتاد و دو برآمد زیر محفوظ ثانی ثبت کردیم و نصیب از طین سادس یکی است یکی را در هشتاد و دو ضرب کردیم هشتاد و دو  
برآمد هشتاد و دو در دوشست زدیم هشت ضرب کردیم یکبار و هشتصد و چهل و چهار برآمد زیر محفوظ ثالث ثبت کردیم بر بنصورت  $\frac{100}{100}$   
همه اجمع کردیم هشت و پنجاه و هشتصد و چهار برآمد و آن بانی الیاد است مقابل کردیم با دوازده منقسم بالا ای او صد و شصت  
و پانین جزو سیم و دوازده یکصد و چهل و دوشست زدیم انتقال کردیم بطین تاسع باقیم که زوج حیده متوفی شده است دو و اربث گذشت ام

شقیق تقسیم سه از سه و نصیب از بطن سابع نه بود نه را در دو صد ضرب کردیم یکبار در هشت صد برآمد در بطن ثانیه  
صفر بود ضرب کردیم پس باقی الیه و همین قدر است متقابله کردیم با سه القسام یا فقیم بالای او صفر گذاشتیم زیرا او سه  
شد صد شد کردیم انتقال کردیم بطن عاشر است علای جده را یا فقیم که در دست و گذاشت یکبار فقط سه از یک  
و نصیب از بطن سابع چهار است چهار را در هشت صد باین که دو صد است ضرب کردیم شد صد برآمد و آن  
اوست متقابله کردیم با یک القسام برآمد صفر بالا گذاشتیم و شد صد باین نوشتیم چون انجمل تمام شد نوشتیم که انتقال  
کنیم بجای که تقسیم سائل از وی صحیح شود یا نزده را در دو ضرب کردیم سی برآمد سی را در نه ضرب کردیم و صد  
برآمد دو صد و هفتاد و در هشت زدیم دو هزار و یکصد و شصت برآمد و هزار و یکصد و شصت بود و هفت  
کردیم بجاه و هشت هزار و سه صد و هشت برآمد و آن جامه و سائل است نوشتیم که این مبلغ را بر جای تقسیم کنیم  
شقیق را یا فقیم که از بطن ثانی نصیب او دو بود دور در هشت صد باین که یک بود ضرب کردیم دو برآمد  
دور در سه ضرب کردیم شش برآمد شش در هشت زدیم یکصد و چهل و چهار برآمد یکصد و چهل و چهار را در هشت  
و هشت ضرب کردیم سه هزار و ششصد و ششاد و هشت برآمد آنرا محاذی اسم شقیق از سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم  
تقیقه یافتیم که از بطن ثانی یکی یافت است فقط یک را در یک ضرب کردیم یک برآمد یک را در نه  
ضرب کردیم نه برآمد نه را در هشت ضرب کردیم هفتاد و دو برآمد هفتاد و دو را در هشت و هشت زدیم یکبار  
و نه صد و چهل و چهار برآمد آنرا محاذی اسم تقیه در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باب یافتیم که  
از بطن ثالث نصیب او سه بود فقط سه را در دو ضرب کردیم شش برآمد شش را در هشت ضرب  
کردیم چهل و هشت برآمد چهل و هشت را در هشت و هشت زدیم یکبار دو صد و نود و شش برآمد  
محاذی اسم آب در سطر احیا نوشتیم بعد از آن زوج از بطن رابع سه یافته است فقط سه را در نه  
ضرب کردیم هشت و هشت برآمد هشت و هشت را در هشت و هشت زدیم هشت و هشت و هشت و هشت و هشت و هشت  
محاذی زوج در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم باین ابن از بطن رابع چهارده بود چهارده را در نه  
ضرب کردیم یکصد و هشت و شش برآمد یکصد و هشت و شش را در هشت و هشت زدیم هشت و شش  
و چهار صد و دو برآمد محاذی این در سطر احیا نوشتیم انتقال کردیم بر بنت بنت از بطن رابع هشت  
یافته است هشت را در نه ضرب کردیم شصت و سه برآمد شصت و سه را در هشت و هشت زدیم هشت و شش  
و هشت و یک برآمد آنرا محاذی بنت نوشتیم انتقال کردیم بر بنت زوج از بطن خامس پنج یافته است را در هشت

ضرب کردیم دو صد و چهل برآمد و صد و چهل ادرست و هفت ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و هشتاد برآمد از محاذی نوج  
نوشتیم انتقال کردیم نوج ثانی از بطن ثانی سی یافته است در هفتاد و دو ضرب کردیم و دو صد و نوزده برآمد و دو صد و نوزده از بطن  
نوج پنجم از و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی نوج ثانی نوشتیم انتقال کردیم پنج لای از بطن سادس یک یافته بود یک ادرست و دو  
ضرب کردیم دو صد و شانزده برآمد و صد و شانزده ادرست و هفت زدیم پنجم از و هشتصد و سی و دو برآمد محاذی نوج ثانی نوشتیم  
انتقال کردیم پنج لای از بطن سادس یک یافته بود یک ادرست و دو ضرب کردیم هشتاد و دو ضرب کردیم هشتاد و دو ضرب کردیم هشتاد و دو ضرب کردیم  
ضرب کردیم یک هزار و نه صد و چهل و چهار برآمد از محاذی نوشتیم انتقال کردیم بام که در بطن دیگر جده شده از بطن سابع  
شش بود شش ادر دو صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد از بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن ثامن دو بود و در  
هزار و یکصد و چهل دو ضرب کردیم چهار هزار و دو صد و هشتاد و چهار برآمد با محفوظ اول جمع کردیم پنجم از و چهار صد و هشتاد و چهار  
از محاذی ام نوشتیم و انتقال کردیم جد از بطن سابع ست و دیگر با نیز جد است نصیب از بطن سابع هشت است هشت  
در دو صد ضرب کردیم هزار و ششصد شد بر کاغذی نوشتیم و نصیب از بطن عاشتر کی بود یک ادرست و صد ضرب کردیم  
هشتصد برآمد با محفوظ اول جمع کردیم دو هزار و چهار صد شد از محاذی جد نوشتیم و انتقال نمودیم نوج از بطن ثامن  
سه بود سه ادر دو هزار و یکصد و چهل دو ضرب کردیم شش هزار و چهار صد و سی و شش برآمد محاذی نوج نوشتیم و انتقال  
کردیم این از بطن ثامن نصیب هفت است هفت ادر دو هزار و یکصد و چهل دو زدیم چهار ده هزار و نه صد و نود و چهار  
برآمد محاذی این نوشتیم و انتقال کردیم ام از بطن ثاسع نصیب یکی است یک ادرست و صد ضرب کردیم ششصد شد  
و شقیق از بطن ثاسع نصیب ادرست دور ادرست و صد ضرب کردیم یک هزار و دو صد برآمد محاذی شقیق نوشتیم شبکه  
تمام شد فصل چون عدد الضبا از الوف منتظم باشد تنزلی آنها برتر که مشکل شود و معرفت نصیب هر یکی از  
از ترکیه دشوار گردد و مستغنی بحیرت در مانده و قاسم نزدیک قسمت دست و پا کم کند پس محتاج شد بقاعده که سادسین خل  
و اهل حساب ادرین باب عملی چند است یکی از آنها که سهل الماخذ است و از مختصرات کاتب الحروف است که تنزلی مرتبه  
برتره مستقیم میباشد تنزلی قصی آن تنزلی الوف با حاد است پس کتب در مرتبه الوف را حاد اعتبار کنند و مکتوب  
در مرتبه عشرات الوف را عشرات و علی هذا القیاس و تنزلی اوسط تنزلی مات با حاد است و تنزلی ادنی تنزلی عشرات  
با حاد است هر تنزلی که مناسب کثرت اعداد ترک باشد اختیار کنند و آنچه باقی ماند از مراتب حاد و عشرات و مات  
عشر عشر اعتبار کنند اگر تنزلی شدست و هر یک از عشر عشر اگر تنزلی اوسط است و هر یکی از عشر اگر تنزلی اقل است  
پس اگر رفع این کسور با جمیع اعداد دیگر شد الا اعشار عشر اربعه العشر می توان آورد یا ثلث عشر فیها و الا دشواری

فهم سوم فهم الضعفاء البعیدین طبع باید بخیر من اقبل بلیتین فلیتخرجهما و کار باید است و گاهی از منزل حقش خاص کرده منزل  
یا اقل صلح باید نمود و گاهی فهم و فهم سوم را باید ساخت دیگر آنکه الضعفاء را باید که مقابله کنند اگر داخل باشد فقط اقل را که ضعیف  
کنند و اگر اینها نسبت بسط نمایند و اگر توافق باشد فقط وفق جامعه باید گرفت و هر نصیبی را بر وفق آن باید آورد و در  
بسط آنها توافق در بعضی داخل باشد توافق آنها را بیاورد و اگر تباين باشد بعض الضعفاء با کل آن این نوع مقدر است دیگر اختصاصا  
بجز کسیکه مستثنی از وی میراث گرفته است میت نشمرند و نام او نویسد و سهام او دهند و متصرف موت او تقسیم سهام او  
نشوند و دیگر اختصاصا تصحیح و معنی اختصار تصحیح است که استخراج کنند و فیض در صورتها که بر دوس فریق منقسم شود  
او را که کند در بطون آیند و در این مسئله تضاعف خواهد شد بوجهیکه آنکس منقسم گردد پس مقید تصحیح کند نشود و جبر  
کند تا وقتی که تضاعف اعداد حاصل شود زیرا که مقصود حاصل تصحیح در الضعفاءی اجاست و آن حاصل است باید در  
که ترک خالی از دو حالت نیست یا از آن قبیل است که عین از ششم نمی شود مانند حمام و حیران یا از آن قبیل است که عین  
منقسم میشود مانند جوب و نقود و در این پس حصه او از ترک مانده حصه او است از جامعه این مسئله از معیه تقاسم است  
ثالث مجهول است و چهار دانستن آن تقریب است و تقریب عبارت از استخراج قیاط جامعه است یعنی جزو است و چهارم  
و طریق او آنست که تقسیم کند جامعه اربعیت و چهار حاصل قسمت قیاط است پس اگر حاصل قسمت صحیح بر آید آنها  
و اگر کسری با او جمع شد و تسویه الگوریتمی خارج کرد جامعه ضرب کن و حاصل ضرب جامعه ساز و از آن قیاط  
صحیح بر آید و اگر کسر مضاعف یا معطوف بر آمد مثلا بکن هر دو کسر اگر توافق است وفق یکی آورد دیگری ضرب کن  
و حاصل را در جامعه حکم چند عدد از کسور بر همین قیاس باید کرد و اگر از تمامه را تبا خیر مقصود باشد همان کسر  
لفظ کن و طریق تقسیم قیاط را بر اجابت که جدولی رسم کنی از بالای صفحه بسوی پایین آن بقدر امتداد الضعفاء و آنرا  
تقسیم کن بخطوط فاصله تا خانههای پیدا شود و در هر خانه نصیبی از الضعفاءی جای کنی زیر دیگری رسم کن و بالای آن  
جامعه بنویس و بر حسب این جدول جدول دیگر مشابه او در طول و خانهها بنویس بالای این جدول قیاط جامعه  
بعد از آن حل کن قیاط را با ضلع او تا آنکه واحد را هم پیم آن کسر میدان خواند مثلاً ماتین حاصل میشود از ضرب  
در ماتین پس یکی از ضلع او در دست و ماتین حاصل میشود از ضرب ده در ده پس یکی از ضلع او در دست یکی عشرده است  
و منجم عشر عشره است و دیگر یازده عشره از ضلع او شد و چون اضلاع پیدا شد جدولهای محاذی جدول قیاط  
بمقدار اضلاع بنویس بر هر جدول بنویس مقدم کن اکثر را بر اقل بعد از آن نصیبی را بگیر و قسمت کن بر قیاط  
و حاصل قسمت را در جدول قیاط محاذی آن نصیب کن و اگر کسری باقی مانده است مناسب صلح اول محاذی آن نصیب



و اگر کسی دیگر مناسب ضلع ثنائی باقی ماند باشد در جدول ضلع ثنائی تا آنکه منتهی شود

باسم اربابین	وفق الجاه	جدول اشر	جدل العشر	جدل قیاط	عشر القیاط	عشر القیاط	عشر القیاط
۵۸۳۲۰	۱۹۲۲۰	۱۹۲۲	۱۰	۱۰	۱۰	۴	۴
۳۸۸۸	۱۲۹۹	۱۲۹	۴	۱	۴		
۱۹۲۲	۴۲۸	۴۲	۸		۸		
۱۲۹۹	۲۲۲	۲۳	۲		۵	۲	
۴۲۹	۲۲۳	۲۲	۳		۳		
۳۲۰۲	۱۱۳۲	۱۱۳	۲	۱	۲		
۱۶۰۱	۵۴۶	۵۴	۶		۶		
۴۲۸۰	۲۱۹۰	۲۱۹		۲	۴	۴	
۵۸۳۲	۱۹۲۲	۱۹۲	۲	۲	۲		
۱۹۲۲	۴۲۸	۴۲	۸		۸		
۵۲۸۲	۱۸۲۸	۱۸۲	۸	۲	۲	۵	۱
۲۲۰۰	۸۰۰	۸۰			۹	۶	۸
۴۲۲۹	۲۱۲۲	۲۱۲	۲	۲	۱۹	۲	
۱۲۹۹۲	۲۹۹۸	۲۹۹	۸	۴	۱	۴	۳
۴۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۲	۲
۱۲۰۰	۲۰۰	۲۰			۲	۸	۲

مثال تو جامع بر وفق نظر کردیم در این انصبا یقینیم که همه آنها متوافقی اند ثلث پس ثلث جامع را جامع ساخته و  
 بر نصیب محادی آن نصیب ثبت کردیم مثال این بود جامع ثانیه بعشر آن در صورت عشر جامع یک  
 و جامع سازند بعد از آن امتحان کنند سخت جدول اختیار اجمع کنند و هر ده را یکی گیرند و آنچه کسر باقی ماند  
 آنرا دفع کرده تقریر نمایند آنکه در خمس و چهار خمس بعد از آن جدول اعداد تمامه اجمع کنند و با مجموع  
 اول جمع نمایند حاصل الجمع را با عشر جامع تطبیق دهند اگر مطابق برآمد عمل صحیح است و الا تذکر خط باید کرد  
 مثال اختصار تصحیحات است که تصحیح مسئله ام که در مابعد دو بار جده شد و از نه اعتبار کنیم چهار بر آن کرد نصبا  
 اینجا چون حصه در دوازده ضرب کنیم و حاصل را در شصت تصحیح اجبار است می آید مثال تقریط است که تقریط کنیم  
 نوزده هزار چهار صد و چهل را بر سبت و چهار حاصل یقینیه شصتصد و ده بر آید و آن قیراط اوست پس حل  
 کردیم اضلاع او را تا آنکه بود احد رسید پس یقینیه شصتصد و ده حاصل میشود از ضرب ده در شصتبار و یک هشتاد و یک  
 حاصل میشود از ضرب نه در ده یکی تسع زبست پس اضلاع او سه بر آید نه عشر و تسع عشر و تسع عشر پس چهار جدول  
 رسم کردیم بر جدول اول زیر قوس نوشتیم شصتصد و ده بالای قوس هشتصد و چهار و بر سر جدول دوم عدد  
 دو تا دلالت باشد بر آنکه این جدول اختیار قیراط است و بر جدول ثالث نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول  
 تسع عشر قیراط است و در جدول الرابع نیز نه تا دلالت باشد بر آنکه این جدول تسع عشر است بعد از آن  
 تقریط قیراط نام در جدول قیراط نوشتیم که در آنرا جدول اول و دوم یک جمع اقل کسر را جمع کردیم و هر نه را یکی شمردیم باز بالا  
 از آن رقم شمرده را یکی شمردیم باز انتقال کردیم بر جدول قیراط و محفوظ را بآن اعداد جمع کردیم و دست آمد  
 باب مبرات ذوی الایهام غیر اهل الفریض والعصیا باب در میراث صحاب قرابه خیر این فرائض

و محضات ما الی عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حرم عن عبد الرحمن بن حفصه الزدی انه اخبره  
 عن حماد بن عفریث كان قد جاء يقال ابن مرسى انه قال كنت جالسا عند عمر بن الخطاب فلما صلى الظهر

قال يا مرفاهم ذلك الكتاب كتبه في مشارق الدنيا و يستخبر فيها فاني به يرفاه دعاه  
 بنورا و قدح فيه ماء فحى ذلك الكتاب فيه ثم قال لو ضيكت الله اقول ابن مرسى انه  
 نزدیک عمر بن الخطاب پس وقتی که خواند نماز ظهر را گفت ای پرفایا رآن کتاب را اشاره کرد و بنا کرد  
 نوشته بود آنرا در باب عمه سوال میکرد از حال آن و خبر می پرسید از آن پس آورد و پرفا آن نامه را پس  
 طلبید عمر پرفا سنگین بایاله چوبین کرد و وی آب بود پس محو ساخت آن نامه را در آن پیاله بعد از آن



عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخبره انه سمعه له يهتاف به انضما نية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر  
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال لعمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فساله عن  
 ذلك فقال عثمان اني اني شئيت بما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمر محمد بن الاشعث يومئذ  
 بالنصرانية ثم في سنة محمد بن الاشعث ذكر كراين ماجرا بين عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان  
 وادع عمر بن الخطاب وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 ليس كعثمان اياحي يعني ميراثه فاموش منوم انچه گفته بود ترا وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم ان فضلا بن ابي اسحق عن عبد العزيز بن رافع هلك قال اسمعيل فاموش  
 بن عبد العزيز ان اجمل ماله في بيت المال انصراني را از اذكر عمر بن عبد العزيز بعد از ان بمردان نصراني گفت  
 ليس امر كدمر عمر بن عبد العزيز كنههم مال او را در بيت المال يعني عمر بن عبد العزيز خود وادع عثمان بن عفان  
 نصراني بودن آن و بهمين است نه سبب جهود علماء كه كافرا من مسلمان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 نصراني بودن آن و بهمين است نه سبب جهود علماء كه كافرا من مسلمان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 جميل است كه فرزندى با مادر خود اسير گرفته پس آن فرزند جميل است و اگر حامل بيابد و در الاسلام وضع  
 آن وليد است نه جميل ممالك عن الثقة عنه انه سمع سعيد بن المسيب يقول اني سمع بن الخطاب ان يورث احد  
 منها الا عاجل الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكره وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 ودر عرب قال ممالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لها يرثها ان ماتت  
 وورثه ان ماتت يرثها في كتب الله عز وجل ممالك اگر اندر زنى و آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس  
 ولد در عرب پس او فرزند خود است وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 اگر او بيزد و موافق ميراث من كتاب خداى عز وجل باب ميراث من مجهول تقدم مودة باب ميراث كسى  
 دانسته نشد تقدم موت او ممالك عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انه لم يتوارث  
 من قتل يوم الجمل يوم صفين و يوم الحرة ثم كان يوم قد يد علم يورث احد منهم من صاحب شيئا الا من  
 علم انه قتل صاحبه ايكديگر وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 روز قد يد پس وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 مقتول شد ميش از صاحب خود قال ممالك و ذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد

عن سليمان بن يسار عن محمد بن الاشعث اخبره انه سمعه له يهتاف به انضما نية توفيت وان محمد بن الاشعث ذكر  
 ذلك لعمر بن الخطاب قال لمن يرثها فقال لعمر بن الخطاب يرثها اهل دينها ثم اتى عثمان بن عفان فساله عن  
 ذلك فقال عثمان اني اني شئيت بما قال لك عمر بن الخطاب يرثها اهل دينها عمر محمد بن الاشعث يومئذ  
 بالنصرانية ثم في سنة محمد بن الاشعث ذكر كراين ماجرا بين عمر بن الخطاب و عثمان بن عفان و عثمان بن عفان  
 وادع عمر بن الخطاب وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 ليس كعثمان اياحي يعني ميراثه فاموش منوم انچه گفته بود ترا وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 عن يحيى بن سعيد عن اسمعيل بن ابي حكيم ان فضلا بن ابي اسحق عن عبد العزيز بن رافع هلك قال اسمعيل فاموش  
 بن عبد العزيز ان اجمل ماله في بيت المال انصراني را از اذكر عمر بن عبد العزيز بعد از ان بمردان نصراني گفت  
 ليس امر كدمر عمر بن عبد العزيز كنههم مال او را در بيت المال يعني عمر بن عبد العزيز خود وادع عثمان بن عفان  
 نصراني بودن آن و بهمين است نه سبب جهود علماء كه كافرا من مسلمان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 نصراني بودن آن و بهمين است نه سبب جهود علماء كه كافرا من مسلمان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 يك ملت قرار داده اند پس يهودي از نصراني و نصراني از يهودي وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 جميل است كه فرزندى با مادر خود اسير گرفته پس آن فرزند جميل است و اگر حامل بيابد و در الاسلام وضع  
 آن وليد است نه جميل ممالك عن الثقة عنه انه سمع سعيد بن المسيب يقول اني سمع بن الخطاب ان يورث احد  
 منها الا عاجل الا احدا ولد في العرب عمر بن الخطاب قبول نكره وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 ودر عرب قال ممالك وان جاءت امرأة حامل من ارض العدو فوضعت في العرب فهو لها يرثها ان ماتت  
 وورثه ان ماتت يرثها في كتب الله عز وجل ممالك اگر اندر زنى و آن حال كه حامل است از زمين دشمن پس  
 ولد در عرب پس او فرزند خود است وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 اگر او بيزد و موافق ميراث من كتاب خداى عز وجل باب ميراث من مجهول تقدم مودة باب ميراث كسى  
 دانسته نشد تقدم موت او ممالك عن ربيعة بن ابى عبد الرحمن عن غير واحد من علماءهم انه لم يتوارث  
 من قتل يوم الجمل يوم صفين و يوم الحرة ثم كان يوم قد يد علم يورث احد منهم من صاحب شيئا الا من  
 علم انه قتل صاحبه ايكديگر وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 روز قد يد پس وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان وادع عثمان بن عفان  
 مقتول شد ميش از صاحب خود قال ممالك و ذلك الامر الذي لا اختلاف فيه ولا شك فيه عند احد